

PER MIS
954-23
-AK

M95 K

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فوق

مد
سکه
ماده
راحت

محمد دین محمدی
نماینده مردم
سازمان بهادران

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

ماده نهم
در این باب که در مورد
از دست دادن حقوق و
حقوق دیگران است

[illegible]

زمنی که بطریق ایغار روانه و مرحله بجا گردید چون پانزده کوهی قصبه
سمنز به غلظه صوبه ابر آباد رسید از آنکه همراهان او و چهار با از ایغار
چند روز مانده شد بودند و جمعی زخم داشتند یک مقام نمودن
خود گردید در نیمین خبر نزدیک رسیدن سید مظفر خان باره که همه جا
پیش قدم بود رسید خان جهان خبر یافته کالتی که خدا نصیب هیچ بنده
نشد چاره کار جان دید حرقیب پانصد سوار دلیق کارزار مردود
کار روز یکشنبه توان گفت با خود نگاه داشت باقی سواران که برو
درمانند ترک رفاقت نیر توانستند غوغا و جمعی که زخمی بودند همراه
هیر و جزیی زرو و جواهر که مانده بود و ناموس از همه بجلی خواسته و وصیت
نموده بیشتر روانه ساخت و خود مقابل سید مظفر خان اماده کارزار گردید
و بعد مقابل رسیدن سادات باره به عجب مقابل و مقاتله رستمانه
بود و از هر طرف داد تهوری دادند و چپقلشهای مردانه بر روی
کار آوردند و افعانان استقامت و رزیده با وجود و چند سهند
دندان فوج مقابل که اقوام بادشاهی بی هم میر رسیدند چنان حملهای
در آنجا نمودند که سادات باره بارها فریاد گفتند و جو برق از

نام پسر خانبه با جمعی اسیر گردید و خانبه خان از آنجا نیر جان بگریخت.
بدر برده تالار بستاند همه غنائی کشید و در آنجا خاک و امن گیر و بخشید و بپای
گیر کردید و دل بمرکز او بیدار هم رزم چند و نیم قسمی شایسته داد که
شماره ای پس جان شیرین بیاد دهد و هر جا داند و تواند خود را برساند
الجمال که کار بدم و اسیر من کسیده مرا بخوابید چند نفر جان را غنیمت دانستند
ترک رفاقت نمودند و جمعی بیکدیگر حق ملک و میرند رعایت و فاداری
از جان غنیمت بود و هر یکی بزبان اخلاص بیان ترجمه این مضمون را بر زبان
جاری میباشند که جانم مطاعت قیل که عوض حق ملک سالها نثار
قدم و لیست نموان نمود و در ضمن رسید مظفر خان و ابوبکر و موسی که
مع فرقه که ز بردن رسیدند و چون بلبه آسمانی اطراف آن اجل
گرفته در آمدند و آن سرشته بر لبه طالع با اتفاق غنیمت خان پسر که جان
او را غنیمت تر از جان خود دانست نسبت به پسر خود زیاده میخواست و درین
ماه همیشه او را از عینک طالع می آمد با چند افغان پادشاه شده و وفیل
مورد خاص ساخته بمقابله و کارزار بود و دست مادر موسی و چند کاتب و در پیش
آهنگی غنیمت و حمله آورستند و خانبه خان با همراهمان مانند شیر تیر و چرخ

را بر هر مصاف برون گشته شمشیر خود را بخلاف سبیل و دست و پا
فاززار گشته پیچیده جفت مقراض و از شیر و دلویش خان عالم و
در کادوس در اشیاع کار و زور بکار آید نه بعد که غانجهان دید که
بر او با جمعی از افغانان و فاکیش جان خویش بر و غار نموده و
نور دما بدیدم کشتند و زخمی که دیدند و خود نیز زخمهای بکارب
برد داشت با میداد که شاید یکبار دیگر و با ناموس سینه جان
ایسلامت برد و ناله برد فیضان و سپان زخمی و فاندده شده با آنچه
مالیت همراه مانده بود و جفت از هم برداشته بهشت و دانه گردید و
افغانان چهار بلی محبوب و شایسته داشتند و دیگر اعداد را
کدر گشته و انداخته جان ایسلامت برون خود و مسئول کشتن مردم
باری بپایان بخت آورد و غنیمت اگر به نفع و قدیمی تفاوت افند
غنیمت میدانند چنانچه امروز بهیت و شایع و زیاد از صد و پنجاه آب
و طوغ و علم بهیت مردم ساد و بهت و راه امر سنگه زمین را بپند و ان
لفظ غانجهان که به مردم بقید السیف بقید کالین رسید قلع و اراکجا
سر لای بر او گرفته چندان افغانز کشته و زخمی ساخته و حسن خالیم

وهرقی مقتولان و بردن فیلان بجنوریان سادات و کزداران
و دراجویش کارگفت و کو و نزاع انجامید آخر بعد از سه روز عبداله خان
در عقب مانده بود قرار یافت که هر جانبی را و سپهران او را با سپهرانی
مردم عده همراه او خواهد کامکار برادرزاده عبداله خان با اتفاق کز
برادران بجنوری سپرد و فیله هزار را به امری که همراه مردم خود روانه
درگاه والد سازد و خانجهان نام سپهر خود و خانجهان صحران هنگام
خود را کنار کشیده چاه نزدن در میان برده بودند از مذکور اول
گرفته عملاً جلال برادر خود را در میان خان بدوانه جنوریان است بر عقده
ظاهر است هر چه چنان کسی که از ادنا بپایم بچنین باب و مرتبه اعلی رسیده
باشد که از خود سری بپادشاه آورده تا را بغور جاه و نفوس و جنت مکانی
و جوهر شجاعت بخاطر نمی آورد و با چنین هزار سالی سر کلیم بنزد چنانچه
از ابتدا بپایم نزاع و کم نوجبی صاحبقران ثانی بکشد او از بنجر در غوت
آن افغان بهالت نشان گشته بود از اثر آه درد آلودگیام دل برنجیده
و ترغره شیشه غش کوزار کیدم ستم رسیده در ایام ثبوت و حکم را
کار گرفته که آخر کار آن سپهر را بجا کشید که بدین خوار بپایم سرسان

غرش کنن به نیز در ستان برداخته و او تهوری و بیاد می میداد تا میر جی
یاد ہو سکه از یاد آمد با وجود زخمهای دیگر که باور سید بود بعد از افتادن
بعد و جوهر غیرت باز زخاشته خود و رای نموده لمح نشست بر حریف
حمه او را کرده از دست و پیکانه آفرین کشید تا دم واپسین فتنه
شمسیر از دست نه انداخت آخر کار طنب عرش به تیغ اجل
بریده گردید و کربهای پناهی جان نشان سید منطوق خان نقد است
در باخت و کونی شاه قلی گزند اسیر او را جدا ساخت بعد فرار
کار خانجهان جمعی از قغانان قدیم و بعضی تازه رسید که از نزدیک
اکبر آباد بدو پوست بودند سواری برخی در راه بسبب رفاقت
عیاشی گشته و ایر گردیدند و دست چهل نفر جان بگرفت بردند باقی
هم قبل از سیری آمدن آن سپهسالار با وفات و بعد از یاد آمدن او
تردد نمایان و کارزار هر دو ان نموده جمعی را از یاد او درده شرط وفاداری
و جان سپاری تا دم آخر تقدیم رسانند چنانچه آنروز سید منطوق خان
با پست و هفت نفر کارد و جمعی از سادات و راجه پوتان زخمی
ماندند برداشته و بعد فرار کارزار بر سر تقسیم راه و تصرف نمودن سپاه

اولنزد از عهدی که توفی بظهور آمدن محمّد محال محال اما هرگاه نافرمانی
بدعا بکنان از حد گذشت آنرا جز به قهر الهی بوسید نزول بای قحط و وبا
و دیگر انواع بلا خردار و مبتلا بر سال از چنانچه در سال هزار و سی و نه ابتدا
از قوّه رحمت الهی که بر خمت زوال نعمت بندای عاصی مبدل گردید
آفت آب زدگی بر یک سبز و بیج نباتات حیوانات و بقولادت ولد
چنان بناد و نابود ساخت که اصلاً حاصل آن بعمل نیامد و در آن سال غرشت
بندای مغلوب درگاه الهی از دکن تا احمد آباد غافل پیشکان باده غرور و
خبردار ساخته فی الجمله کوشمال داد و کردار جبرای بی بضاعت
نشیه بظهور آمد اما مستکبران بآنست که در آن با نکوت که خانها
بر اثر آثار عقوبت انداخته و زرو و مال و ذخیره همه ماکولات درخور
طول امل مقابل کوتاهی عمل کنج در کنج موجود داشتند و بر حاص دیگر در
ماندگان محتاج رحم نداشتند آن کوشمال و رست سر با طال چندان
بهوش نیامدند و در سال هزار و چهل که تاریخ آن سلسله با قهر جبار حقیقی
سب غم یافته اند از ابتدا ای تیر ماه آبی تا آخر مهر ماه که این چهاره ایام
برشکال سبب پرورش نباتات و نشو و نما ی سبز پوشان مهند زین

برای غیرت و بیکر خود کمان جفا پیشه غافل از درگاه منتقم حقیقی چگونه
کنان شیرینشید مریدان کجا این سرو اعتبارستان مکرانی
عبرت دیگران نیست بر آنکه بوی بد صندل بدرون زمانه بیاری بر از گاه
که در بعد که سرهای کفیه رسیدند حکم خواستن شد ادبانه فرمودند
و خواجگامکار را که او نیز همانکس نامه تالیف نموده بغیرتجان محاسب
ساخته بر مرتب منصب هر یکی اغزو دند و بعطای خلعت و جوهر
و قیل و نقاره هر کدام فرمودند و باین مناصب سر فرزند بخشیدند و در قیام
وزن در سینه هزار و صیقل چون رزاق عباد بعد از محاسبی
اعتدالی در و فور عصیان و رزیدن و اقسام قبایح هر انسان
صورتهای بیست و هفت در درگاه خطا بخش مردم پوشش مینماید
و در عالم حوائج بعد از جهالت مردم و هر لحظه آنچه ازین عاصیان
نامه سیاه افعال قبیله ظهور میرآید و از پیران سیاه نامه هر آنچه نافذ
در شیعیان اعمال سر میزند اگر مخلوقات روی زمین و آسمان و آنها
روزی در ده باز با انواع سیاست و بیات مبتلا ساخته بالش طایفه
لبسوزاند و اجناس از دو باز جراحی کردار و اولادین روزگار بکنار

که از تشنه جوع در جوش بود و یکی در بار نمود و رسد به دال محض قحط در
سایه بکاشت منجر کردید و فریاد و فغان بینوایان و غریوش //
بی بفاعلتان بفلک برین رسید و شمار موتی از احاطه حصر و عدد //
در گذشت و طریقه کفن و دفن هزار که دکن مرقوع الفلم کردید و غذا //
و توجه نموده نجات یافتن از بلیه جوع بشاد می و مبارکباد مبدل //
گشت و ساکنان آن دیار در غم غربت با هزاران الم کوبت //
چون احوال کعبه بسبب واجب شد و بیج فوج از مستندان بی بفاعلت
و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته رو به بار شرفی و شام
گذشتند اما از کم فونی و تهاجم سوای کچلول کدائی توشه ناپدید را حله
بر غمیداشتند و اکثری از ضعف و ناتوانی بمغرل اول نارسیده بکمال
آخری میرسد و در هر گوشه و کنار شهر و صحرا کله استخوان آدم بجای
غله خرم و هوس سفیدی میزدست و نیش رکو به فرش مرد افتاده
نشان از کوه تابوت میدادند بنان شیش ساجت و دود نیا
همو عالی شد از موتی و اهیلا از نگاه نذر کسم چنان قرص ماه
در کاستن و از دود آه حسرت بکامان شعاع افکندند و با حق

چنان است که نباران رود و آد که برای بارش ابر سفید و سیاه چشمانی
که در چشم چنان مبتلا که کج و بلا سیاه و سفید میگردید و ظاهر نمیگردید برتر
است همان روز زمین بخل و زردی قطره شبنم زمین رسید از آیره قحط
و غله که از بدترین بسید است و سموم که سنگی و پیا بر کی خرمن است
بی لطف عارفان را با و نصیحت داده و ایام بر هم ابر را به اطفال نباتات چنان
سخت دل ساخت که تا انقضای موسم رطوبت و بارش و پرورش جو با
قوت مظهر از سر ایستادن محتاج باز رفت و بهشت چنان است
که بر زمین شد بخیل و کینه تر کرد و نذر و نخل نام نان عمر به از سفر
و زمین و زمان بی نام و نشانی زد که در کائنات خندان و طبله عطاران
سبخر کا و زار از خور و قی و دو که گاه و بگاه در دل و دایره سر آمد
که چندی که اولش نخست نام و بیان و روش چشم بی توانان تواند
شد دیره و شنیده نمی شد و نشانی از آبر و باران انچنان رفت
که کوئی برج نمی توانست رفت و هوا که قطره بر روی جلوه میداد بدی بی آب
این کاغذ با جو زمین خشک که بکا نام کا مان که سینه چشم چیده بود
سویخته های درخت را یافت و میگردید و غیر از چشمه چشم که سینه چشمان که

گفته و نه و پنج شده داخل نموده مان بخته بطریق تحفه و هدیه برای مالداران
میردند تا آنکه بچانها نزد حکام کل نمود و بسیار رسیدند و گوشت خشک شده
مردمان بدست هر که می افتاد باب تر کرده بروغن به چشم و شعله آتش دل
خود کباب ساخته آتش جوع فرو می نشاند اهل بزرگ با خادان مزرع
همه استای شده بر سر هیچ و شترانی گوشت مرده تازه و سالخورده گفت و گو
داشتند گویند روزی ضعیفه و مسخوفه موی کنان و موکنا قفسه نزد قاضی
آورد که فرزند و جگر پاره خویشی را از غلبه آتش جوع خود و عله خطر شرت
اضطرار بسیار به عکاسه که خواهر خوانده بود خود بدینچ واکل انفرزند را ضعی
نشد بسیار بد بوج ساختن و بختن آن باردون ساخته کفتم
ما هم بقدر فروتنی از آن آتش جوع لقمه خواست و او آن پهرت دور
از اختلاف مراد و پاره استخوان و ریزه باره گوشت جگر کونام
مطمئن ساخت و ارفقت و کم یابی گاه البال چه تو لیم که اگر بر روی
خلال ریزه گاه مطلوب میکردید بوزن سینه طلا غریبی لازم میگشت
و از جنس بقولات به شرح دهم که هم وزن از مرد و نیزه بیکرو جهد
تمام دست میداد و موردی میشد و از برون رفتن موطنان موردی

حرب المثل که در نظر و قصص مدرا کرد تا بهج. بنان شب فلک هم گشت
محتاج زنگی که فرو رختی بود بخوان رزق او غم خوردی بود از مردم نفع
انوقت آنچه مسودا و راق مسموع نموده و از گنه و بهتان که سب است از بار
شده و هر چه بولف باوش هنام نوشته اگر تفصیل آن زبان قلم سوخته زبانرا
آشناس از محمول باغراق و باعث طالع مطالع کنندگان خواهد کرد به محملی
کار و کار مردم در آدم خوار و بی سماع جگر خوار منجر کرد به مادر و پدر هر بان
خودن گشت جگر کوشه خود را برای خلاصی جان آنها از عذاب جوع
و دامون که دین خویش از خوف طاب است آدم خوران بی پاک از
افعال نیک بر داشتند اگر بالفرض محاسن خالی رسمیات شادی هر
در میان نبود و طو کلمات دیگر بطریق بدست میرو و وزیر کجایه مدد میفرستاد
از خط غما چنان و ایم الصوم که خود را چون بلای ناکان برای خوان میزدند
بدرق شمشیر و کبر سر حلال آن حایل نمود بر در سیری یافتند از وقت دست
برد و بجم رنجاء محفوظ میباشند و اگر تکلیف بدست کر سینه
تنهای افتاد از سر گشت خون بود حلال او نمیکند و نان بایان
استخوانهای بوسیده وقت شب آورد و از بیا کذرانده قدری آورد کنندم

شهرت تمام دارد که هفت سال آنرا غیر الهی از طرف سالها ہے
مخطوبایی بود اما سی سال کامل که است اول از دوزخ نزول باران
زراعت نابود گردید و بجای محصول بدین ده من بعمل نماید و سال
دوم بقطره آب بنارید و پنج سال بهشت منجر گردید و سیم
با وجود باریدن موافق هر رعایا بقیمت اعلی تخم غله خرید گشت کار
نمودند و بخرتبه آفت مویش خوری و پنج خوری روداد که هیچ محصول بدست نیامد
و یکسال دیگر اثر آن باقی مانده حاصل کلام در جهان ایام ملالت انجام که فوج
کیشها علاوه خرن ملک و حث رعایا گردید اعظم خان بحسن تردد و جانیاری
ببادران که بخرتبه تفصیل آن قلم ندرت بدشت بطول کلام منجمیکرد و قلعه
دماور و دهم درباری او پسته کلان آباد بود و لکها ماه به جمع و شرا میر آمد
مفتوح سافت و جمع کثیر در آن محاصره و یورش بکار آمدند و هفت
فیل و شتراسب خاصه نظام الملک و زر و جواهر و افرواقش بکها از
تجارت و امر از اندرون و بیرون قلعه بدست اعظم خان سوای آنچه بگزار
رفت و لو به جمع کس از لشکر غنچه که از زر نفوذ و زیور و جواهر و مروارید و
قماش مطمع کرده باشد بگشت مخطوب سال اکثر بعیش مالداري ببدل گردید

و مردن پهلوان که هر روز از هر محله و بازار خالی میکرد و بدو سیر در شهر کردیدند
و چون در هر کوچه و خانه بجای آب باران غمی بارید بسال غم چنانچه
تاریخ محط النسال ببرد آمده موسوم کردند و صاحبقران ثانی برای جاری
نمودن آن کرد در شهر و قصبه های مشهور مخصوص دارالسور و برادر نور
مامور فرمودند و از سرکار بارت های و از طرف عین الدوله و دیگر امرا
مبلغهای خفیه نمودند که محتاجان و در ماندگان رسانند چون اکثر
پرکانات دکن مخصوص محال متصل کوهستان مثل پرکنه سلطانپور و
وسدکاوان و باهل صوبه خاندیس و بعضی محال بالاکهات ویران مطلق
شده بودند و بیک کور دامن از جمله جمواری دکن تحت ~~تحت~~ که فرمودند
معه در سلطانپور و غیره محالات متصل دامن کوه چهل سال ویران
محقق بود در صوبه داری خانبهان بهادر کوکلتاس و دیوانه حقیقت
کنکار اسم نام عامل آبادکار که از طرف خانبهان امین و فوجدار سرکار
نذر مار سلطان پور شده آمده سوای تخفیف دای ستانی دیهات
ویران هزار و چهارم که در کوه و در کوه قول داده آباد نمود و
رعایای متفرق که از طرف ~~در~~ طلبیده آباد ساخت اگر چه در آن

همینخواستند که احتیصال نظام الملک مابینک شد برای درخواست قلعه
دار ورنجمله پنج قلعو موجوده بسبب لشکری الفلاح که بنام فرزند خان
مقرست آمده و ظاهر ساخت که اگر موافق این نامه بعمل نیاید در عهد
شکستی دل شکستی خواهد کردید اعظم خان در جواب گفت چون وعده قطعی
قلعه و موقوف بر امانت و مدد شما در تادیب نظام الملک بود اصلاً
بظهور نیامد و وقت تسخیر دار ورنج مابینک اثر مقاومت ظاهر نگردید در نفوذ
درخواست شما و اظهار طلب ایفای عهد و پیمان و موقع است صلاح کار
حق و تدفین گذشته عذر خواه تعاضل می باشد و می تواند کردید در این است
که چون فوج بلاد شاهی برای تنبیه و تادیب بقصیه السیف نظام الملکی تعیین
شده شما و باید که درین نواح با فوج غالبه کمر جهاد بسته چشم بر راه باشد
که هرگاه هر نعمت یافته کان از جنگل شیران فیل شکار چون آهوان دشت
ادبار بسته و خسته نموده این سمت گرد و سر راه برایشان گرفته جوهر
سرود خود ظاهر سازید بعد ظهور حسن خدمت از طرف شما برای قلعو مفتوحه
بجفور نوشته و التماس نموده خواهد شد بهر حال اعظم خان رند و لم خان را
لا جواب ساخته مرخص نمود و قرار یافت که طرف مانع بر رفته سر راه

و بمان طرف کل طرف چینی و غیری با احتمال در آمد بوده که خبر توبه هر دافر
و قیام جنس علی بدست مردم آمدن با عظم خاں رسید و نمودر بعد تحقیقات
از توبه هر چهار بای فتنه و مصالح توبه خانه و جهادی غله بایند در سر کار ضبط
نمایند باقی تاراجیان واکذارند و جدہ مدوری لظا الالک با جمعی
از خویشان دیگر که در آن قلعہ بودند اسیر کردید آنها را با عرض داشت فتح
و کلید قلعہ روانہ جنو رساخت و مورد عنایات بی پایان کردید و بموجب
حکم برای مدد مردم بادیست قلعہ فتح کرد و محاصره داشتند روانہ
کردید در نیمن خبر رسید که رند و له خاں که از امرای عمده و میر شمشیر
عادلخان مجاور است برای مصالح نظام الالک بموجب پیغام
بمجاوری رسید و عظم خاں مقام عموم سپر خوف ملتفت خانرا برای
استقبال فرستاده با غراز طلبید بعد ملاقات ظاهر شد هر چون سابق
با عادات بنای صلح برین قرار یافته بود که لشکر اعانت فوج بادشاهی
در اتصال نظام الالک در جمله قلاع تازه مفتوح گشته تعلقه نظام
الالک بخ قلعہ بعضی محاسن طرف کوکن باو عنایت و رعایت نمایند
باو بودی و در معاونت با فوج بادشاه تعاضل و کمال بعمل آرد و در باطن

خرب کولهای توپ قلعه شکن و همدرد فیلان کوه افکن حصار و احاطه
اول قلعه را مفتوح ساخت اما در نفیمن محصوران توپ کلاستر ابراز آهین
بریزه و پل سپاه نموده جانب لشکر آتش داند مردم بسیار با چند نفر غده
کار آمدنی و چارپای زیاد گشته و زخمی گردیدند برای لشکر که از کسبکی
و فاقه سال محط و لاغری اسبان و تلف شدن بار بردار بجان رسیده
بودند و از کمر بخرامشان پیدا نمود و در آدم و چهار با قوت حرکت
نمانده بود و همدرد باریدن آتش بلا از آن توپ حوصله استقامت
آنها را از دست داد دست او بر دست برداشتن از محاصره بدست آمد و دست
از کارزار کشیدند و محصوران بر نیمنی اطلاع یافته شوخی زیاد نموده از
قلعه برانده مردم بسیار گشته و زخمی ساختند اعظم خان چند روز دیگر بدلتها
شکر دلباخته بامید فتح صبح و شام محاصره پرداخته آخر حق بجانب سپاه
دانه تسخیر قلعو لا موقوف بروقت دیگر دانه از پای قلعه برخاسته
خود لا بقلعه دلا در رساند درین آوان آصف خان از بالا کلمات و
سید مظفر خان و عبدالله خان بپا در از هم خا بجهان بحضور رسیده آخر سال
جبارم جلوس شرف اثر و ملازمت گشتند سید مظفر خان را بخطاب سید

امرای نظام الملکی در مقابل فوج بادشاهی اندوخته باشند بجهت که عظیم خان
خود را بمحاصره قندلارک رساند و نظام الملکی برین مذکور اطلاع یافت
صلح کار درین دانت که رسولان حرب زبان فرستاد بادعالت مهالم
بشرط دادن قلعه شولاپور که از ابتدای تزع میاں هر دو همان قلعه بودند نمود
و عهد و پیمان اتفاق لاتازد ساخت که باهم نفاق را باخلاص مبدل نموده
باتفاق در دفع مفرت افواج بادشاهی کوشند و در همان ایام مقرب خان
و بیلوخان نظام الملکی از صدقات افواج بادشاهی رو بطرف قلعه
رغول خان آوردند و در شمیم نوشته اعظم خان برای سر راه گرفتن
آنها برنوله خان رسید و تغافل و رنجیدگی در معاونت نظام الملک
در همه باب پرداخت اعظم خان بر حقیقت اطلاع یافته بحضور معروض
داشت بعد عرض سردار خان را بسید دلیر خان و غیره مع چهار هزار سوار
سایر واحدیان برای خرابی دیوار مال ساختن ملک عادل شاه نزد عظیم خان
در موافق صلاح او بعمل آرند روانه فرمودند و اعظم خان بعد رسیدن
فوج کوکلی اولی باشت و تاراج قصبه پریند قلعه چالپور پرداخته
بازار دانتش داده پیشتر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت اگر چه از

جواهر و فیضان و دیگر تحف مرسله قطب الملک منجیه بکش
هر سال مخوفی کردید از قایم صوبه آله آباد بعرض رسید که ایول
نام کافر بد فرجام که قلعه های متعدد در جنگ های پر آشوب و مکان های
دشوار گذار احدث نموده علم طفیان برافراشته مردم آزاری و دست
اندازی بر سادات و قافلای نمود مکرر بر دوش صوبه داران و
نوجوانان رفته دست نیافته بودند درینولاد از سعی و ترقی و قلی خا
حاکم انصاف بعد تردد بسیار که ایام محاصره و مقاتله بامتداد کشید و جمع
کثیر از هر طرف شهید گشته گردیدند آخر کار انکار فرقا جرم مغلوب برای
گشته بعد جوهر نمونت زن و فرزند نیز از نفر عیال بدو درخته بعد از بکار
آمدن و بدو جه شهادت رسیدن قریب هفت صد شصت هجده سوار و پیاد
بادشاهی هریمت یافته آواره دشت ناکامی گردید و مال و اسباب زیاد
بتصرف لشکر اسلام درآمد و جانای قلیب توابع آنرا آتش زدند و آن
کفر آباد را بسلام آباد موسوم ساخته بتجا بنار اسجار کرده بنائی مسجد
گذرشتند و از فتوحات شروع این سال قلعه ستونده تعلقه صوبه سنت
حرم مقدم انجا علم بغی برافراشته بود از سعی و ترقی و نمایان سپه دار خان

خانجهان ببادروان اصل و انصاف پنج هزار ی پنج هزار سوار و عید الله خانرا
با انصاف هزار ی هزار سوار بر پنج هزار ی و غایات دیگر مفتوح و مغرر ساختند
و پنج هزاران مرد دایم نیز فراخور بایه و قسمت انصاف یافتند و در سوار
چهارم از بنو کس و حقیقین تالی معانی سنه هزار و چهار
هفتم شعبان مطابق غره فروردی سنه هزار و چهل که شروع سال چهارم
هجری بود حکم فرمودند که آنچه کوشه بخرج حبس از ارایش و دیگر
لوازم بزم عشرت درآمده درین سال بمحققان و درماندگان جان
بیب رسیده و کسکسان از جان سیر آمد رسانند رسته بنوای عالمی
از قحط و غلبه انواع باید گرفتار بودند بریده گشت و در قالب پوست
استخوان بر نا و پرستندگان جان تازه دسیدن گرفت محمد علی نام رسول
ایران با نامه شاه صفی و تحف آن ببار رسیده ملازمت نمود خلعت
و تاج قزلباش و چنهم مرصع و خنجر الکس و دو خوان طلا مع پالهای
ار که قیمت جمده است هزار و پهبه باشد یا سه هزار و پهبه نقد مرحمت
نمودند و قیمت سه نفوز اسب و دیگر تشیای فرستاده شاه سه لک روپه
بعضی رسید و همان روز پنج لک روپه نقد و یک و پنجاه هزار روپه

همت بتخر قلم کجاست بعد تردد نمایان که محاصره بامش از کشته
و لقبها بای حصار رسیدند و در فکر بر نمودن باروت و بر آمدن
برج و ماده بودند و در اوله خان با فوج سنگین و کتیا بد و کومات
محموران رسید مع هذا الفتحان بختی و جلالی تمام یک لقب زیر
برجی که بالای آن بر قندار بسیار برای محافظت قلع می بودند
باروت پر نموده آتش دادند و زیاده از حد نفرو مع برج پر کردند محصوران
بست کری رسیدن کوماتیان از قلع بر آمده در آن کوهی هنگامه هم
هنوز دود باروت و گرد و غبار نشسته بود بر محور چال و ریختند
و صدای دار و گیر بلند ساخت و عجب فتنه بلا و آشوب قیامت
بر پا کرد از مردن کم فوج و کتیا لشکر بارش های محاصره داشتند
در شیدن شمشیر برق کردار و رسیدن کوله تفنگ اشبار و بار باران
جگر گذار و از باله و اطراف قلع نازل شدن کولهای توب و زنجورک
و حصای پراتش و بانهای آتش فشان و سنگهای کلان و فیل ربا
که چون بالای جان ببا می هم می رسیدند زلزله تمام و زلزله عظیم حدشکر
بادش بر انداخت سه زبیر دیران و پیکان تیز را زمین لاله خیز

بعد کوشش و کشتن بسیار بنیجر درآمد و مقدم فرکور چون دیو رسید
میکرفت اما آن خواسته بنجوزیر به دارخان بمنصب سه هزار هزار
سوار سرفرازی یافت نفرخان که سال گذشته بقصد بنجیر فتو
قتل یک مدت حرف اوقات نموده آخر بسبب عسرت حال سپاه
مخط سالی دست برداشته موقوف بر سال آینده در کشته بود در بخود
باجمعی دیگر از بزرگان قلعه کت طریق ایغا پشته بجا حره پرداخت
با وجودی که محصوران بقدر مقدور از ردن توپ و انداختن حقه
نشین و بان واقسام اشبازی کوتاهی نمودند بهادران کشور کشته
و لاوران قلعه بر انواع تیر و قوس به تیر و قوس در آوردند و قریب
شش هزار مردوزن خورد و کتان و سیکر کردند و با نقد
و مدینه بام و افروید که اکثر کارخانجات نظام الملک در آنجا
بود با امتعه و اقمشه تجار و رعایا لکها بمشرف مردم بادشاه درآمد
و مهلغای کلی نقد و جنس بتاراج رفت و سرافرازخان حاکم آنجا
قالو یافته جان بسلامت بدرده خود و نظام الملک سانه
و نفرت خان اسپرانرا از ادساخته چند نفر لکها بدشت بعد

از در یک مشرق بر آورد مردم قلمه بخاطر آوردند که از قلمه مفتوح خواهد گشت
و ماهه مقتول و مغلول خواهیم گردید صلاح کار در این است که عهد امان را
بنیان آورده کلید قلمه بسپاریم و هفت نفر فسیده کار را در میان داده
کلید قلمه را سپردند و بزنجیر فیصل و صد و شانزده توپ که از انجمنه حیدر
توپ نامی با هم خرمی گلکان و خورد و بکلی و ملک ضبط بودند با حساب
دیگر ضبط درآمدند و طالع صاحب قرآن ثانی عجیب بیه بر نظام الملک
حرفی الحقیقت از مدت با اختیار و قبضه اقتدار عبیر و سپهر او بود درین احوال
روداد عجیبی نگار در چون بعد واقعه عبیر نظام الملک قابو یافته فتح خان
پسر گلکان عبیر را مقید ساخته کجائی او را نقرب خانرا که از غلامان عمده
او بود سپهسالار و خواص خوانرا وزیر خود نمود بعهده که از نقرب خان
موافق چشم داشت تردد ظاهر نکردید بصلح دیگر کنیان حدیثه باز
فتح خانرا از قید بر آورده صاحب اختیار و مدار علیه سلطنت ساخت
اربعین نقرب خان بوسید اعظم خان رجوع با علی حضرت آورده عنصیب
شش هزار یی هزار سوار و عطای لک روپیه سرفرازی یافت و صد
و چهل نفر که همراه او ملازمت نمودند هم فراخور پایه و حالت بمنصب سرفراز

اسمان لاله بزم با وجود چنان هجوم خشم و باریدن ترک کوله و رسیدن
انواع آلات جانتان نفرت خان دل از دست مراده و دست از کار باز
برنداشته حملهای صف رها و نبردای می مردان با بکار میرود خود را بر فوج مخالف
زده زنده و له خاثر انبر عیت داد و مصلحت کار درین دانت که در پهلان گرمی
دار و گیر و سنج عظیم از جمله انقباض که در سه نفب باروت فرش نموده و
آتش دادن میافشته بودند آتش دهند در پهلان حالت اعظم خان حر
از شنیدن هجوم آوردن دکنیان ابلغاره نمود و خود را رساند و بحضور
او در نفب آتش زدند و جمیع همراه دیوار می پیرند و دو جبار نیز بر پیراند
با وجود بریدن یکجبرج و دیوار و در در و دال ترزل از تر و قلعه کشایان
با دشنای و ظهور غلبه فوج تا زده رسیده اعظم خان محصوران بمرتب
استقامت و زنده داد و شهری داده در سه و مانعت و دفع حمله
یورش بهادران بهادران پیش آمدند و چنان شرط قلعه داری بجا آوردند
در جای تحب و آفرین اشنا و پیکانه داشت و آنروز در شب منجر گردید تا
شب مردم قلعه در برداشتن دیوار و مردم بادشاهی در پیر نمودند نفبها
از باروت بروز آوردند صبح که تیغ دو دمه آفتاب برای تشریح معکون

اعظم خان بجای خیمه سواران فوج خود پرداخت اگر چه در تلافی
آن تاخت و تاراج بسیار و آبرو کشتن بسیار در ملک بجای آور نمودند
اما فایده بجای نماند و جان باختگان دماق و آبرو و بناد و گان نداد
رواقه مستان کن مقدم بقعه هزار و چهل ممتاز محل که روح
جای پرور و محرم بستر لوط اعلی حضرت بود بر درزه که بعد امتداد
ده پر صبیحه متولد گردید ازین منزل فانی بروقه جوادینی چهاران حضرت
شتافت و از میواقعه جانگاہ کوه کوه غم در دل باد شاد راه یافت
و در تعزیت آن محرم و محرم دیرینه مدت بکینه بر خاک و دیده بر از اخر
لبس برده ترک ملبوسات رنگین و عطریات و جواهر لویشیون نمودند
و در جشن وزن و جلوس نغمه شنیدن را صدای نوحه و ماتم لقور می نمودند
و هر گاه اذان الم در دل اثر طاهر میشد اشکات ریزان کشته او پر در
کشیده بدین زمزمه گوید میباشند من زندیک بهر دیان یار است
یار چو نیست زندیک عار است و هر گاه بوسه بران ملکه صفات میرفتند
در یاد دریا لولو ابد را ز چشم اشک بر سر قبر آنز حومه مغفوره یرافشادند
و اکثر می نمودند که دیگر لذت زندیک و سلطنت نماند و بی نظاره

یافتند در همان ایام میان مردم شکر اعظم خان و مردم رعایای دیهات
بر سر کعبه جنگ و گفتگوی بسیار آمیز برپا شد و کار فوج کشی طرفین منجر
گردید و زن و له خان خود با جمعی از اهالی دکن بمدد رعایا رسید و از طرف
فوج بادشاه هفت هشت امیر نامی خود را بمقابله دکنیار رساندند و
کارزار غریب میان آمد و صفهای قتال و جدال ارسته گردید و
غلبه دکنی بر تیه شد که امیران و لشکر از فوج اعظم خان منسلک شده بازخان
موله سران و رشید خان و بهادر خان و یوسف خان و تیره نمایان در
عرصه مصاف بر خود تنگ یافته بدستور ارم پسرانان تهور پشه هندوستان
از اسپان فرو داده مقابل حمله و کنیان استقامت ورزیدند و رشید خان
و دو لهر اول نقد است مبار خدادادند و شصت هفتاد نفر منصبدار در یگر بی نام
و نشان شرط جانفانی بمقدم رساندند و چهار امیر نام دار از خمیس
کاری برداشته و در پیش کشته افتاده و شکر دکنیان گردیدند
و انبار بودگانه رست برت نشود و هر که خلع بردند و کاری بجای سیه
محمد اعظم خان ارشیدین کشته و کسیر کشتن تمام فوج بادشاه
خود را رساند و بعد تود بسیار دکنی در راه نبرکت انشمار نمودند و

حقیقت این حسن خدمت نسبت بخدمت بادشاه بجهت معروف و مشهور
و خود را یکی از بزرگانی مطیع عقیدت آئین و انمود و بعد چند روز
بظهور پست آن غلامزاده بدکشن بموجب اظهار ارادات خویش
که در خدمت بادشاه عرض داشت نموده بود صحرای خوشنودی ملازمان
آن درگاه نظام الملک را در حبس خانه خفته نموده ره نورد بادیه عدم
ساخته و جمعی دیگر از امرای قدیم و جدید که محل استقلال خود میدانست
مثل خواص خان و مجدالدین خان معلم و مصاحب آن مغفور و سیدی طالب
و مخاطب بشمشیر خان و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و اعیان و
دیانت را و دیگران دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر گردانیده و جمعی
محبوس نموده و اختیار ارتکاب این عذاب دیدنایی محض برای رضا
جوانان بختاب بامید نتیجه آن نموده ام و نیز درج ساخت که فی الحال
بتقاضای مصلحت سپرده ساله او را رسیدن جواب بر تخت نشانده
قایم مقام پدر کرده ام بعد عرض در باطن اگر چه از تک حرامی نظام بدکرد
بسیار نگرانی بخاطر راه داد اما در ظاهر نظر بر امور ملکی که از نظام الملک
نیز ذخیره بیند ما غی در خاطر داشتند در جواب فرمان صادر شد که بایم

دیداران دلد در غمگسار دیار دل افکار همه نشاط بکدورت و غم بیدل
گشته و هرگاه بحرم سرالشریف می بردند اشک ریزان قدم گذاشته باده
پر خم ها فوق مراجعت می نمودند و می فرمودند که دیدن روی احدی خوش
غیر از زهی سعادتمند زنی و خوشحال مردی که در ایام حیات با هم چنان نزد
محبت بازند که بعد مالت بر آنها ایام فراق و جدائی چنین کار نماید فی
الواقع هیچ نغمت و نیایدان غیر سر که کس بهم و رفیق و محرم غمگسار
داشته باشد و خانه داری بیت و یکسال چهار رده فرزند تولد شد از آنجمله
بهفت اختر برج جهاندار باقی ماندند چهار پسر و سه دختر یک کور
روبیة نقد سوائی جواهر و طلا آلات در خزانه آن مغفوره برآمد آنرا باطله
نموده نصف بیاد شاه حکم عرف جهان آرا و نصف بهر چهار پسر قسمت
نمودند باقی جنس پسر و دو دختر دیگر دادند اعظم خان و قریب خان از
بالاکبات آمده ملازمت نمودند تا کسب مستحق جان جیشی در بخولد
بعضی رسید که فتح خان پسر عزیز جیشی بعد از خلاصی شدن و سپه سالار
نظام الملک گشتن در تلذذی مجوس گردیدن خود موافق دستور ملک
حرامان بدعاقت نظام الملک را غافل گرفته مجوس ساخت و

از حمزه خزانة خواجہ ابوالحسن زیادہ اندیشہ فریاد شری و مریج فریاد
روپیہ فرست برداشتن یافتہ تابدیکر چارکان بی سرو سان کہ سب
یا ورنہ شک شدہ قسط دبدہ نہ داشتند چہ رسد ہمدین روز ازافت
آنشہ ناکہانی مودنی کردہ کہ راودلیہ درہم سالی پرورشخان کہ از
امرای عیدہ بارہ بود باروت فروش خانہ داشت درباروت خانہ
اوتش از غیب در گرفت خانہ او پرورشخان با جمعی کہ در خانہ
اوتشادی بود و میان بسیار فراہم آمدہ بودند از صد مہ باروت پریدند
و سوخت زہر خانہ انظر حسن تردد و ضرمانی کہ از و بظہور آندہ بود
بعطای مراتب مای کہ مخصوص امرای عمدہ و مقرب سلاطین دکن
بود و بادشاہان دہلی بغایت انروز ہج امیر این غایت بعمل ناوردہ
بودند سر فراز بخشیدند چون عادل شاہ از راہ ناعاقبت اندیش با
نظام الملک عہد موافقت بستہ بر قلعہ شولہ پور مصلحت نمودہ عہد و پیمان
مہر مبادشاہ بمیان آوردہ بود یکسو گذاشت یمن الدولہ اصنف خانرا
با جمعی از امر اور بجہای نامدر برابر شہر قلعہ بجا پور و خرابی ملک او
تعیین فرمودند ہمیں کہ اصنف خان نزدیک قلعہ بہالکی کہ قلعہ سرحد

باقی ملک نزدیک منسخر رسیدن را نظر بریتی و مظلومیر پس اوجال
داشتیم اما جواهر پیش قیمت و فیلان نامی نظام الملک را با پسر خود
روانه حضور سازد و خلعت مع کعبه مرصع که اسب مخصوص اجتماع است
و یازده اسب برای فتح خان روانه ساختند درین اوان بعضی
رسید که خواجه ابوالحسن بالشکر مادرشاهی برای انقضای برشکال در دین
کوهی کنار ناله آبی که آن بسیار کم داشت چنانچه بخریج لشکر هم وفا نر نمود
فردا آمده بودند هم شهر پور ماه الهی از بارشکی سه روز بی هم بمرتبہ اش
طغیان نمود که لشکر را فرصت بتذیل مکان نداد و از بلای کوه سیلاب
کوره را فردا آمده تمام دین کوهسار را فردا گرفت و لشکر را به
طرف راه کریم خانند ناچار دست از همه اسباب برداشتند بعضی
مردم عمده هر چه توانستند بر فیلان و اسبها بار کرده مع ناموس از
تهلکه ناکهانی بر آوردند و بهشتی یزد و شایجات یافتند و دیگر مردم که
سوالی و بار بردار نشدند و شنا کردن هم نمیدانستند مع زن و فرزند
و آنچه از مالیت داشتند با خود گرفته بجای را در راه کعبه بر راه نزدیک دریای
شور میویشند و هم همه لشکر ازین آفت نجات نیافت حتی آنکه از جمله

بطریق قزاقان بر فوج بادشاهی تاخت ویرانی نمود و آورده شوی
زیاد می نمودند و وقت مقابله رو بفرار می آوردند درین طایفه مصطفی خان
و ملا احمدلاری که از امرای معتبر بجا بودند از راه حیل برداری خفیه
بهغام اظهار فدویت در سوخت خود به کاه و الله و عهد و پیمان آنکه درین
زودی قلوبا فستیکمی از دروازه و انموده لشکر اندرون گرفته حسن
خدمت در شجر قلع بجا خواهم آورد دادند چنانچه کیست بهر مصطفی خان
محمد رضا نام خفیه خود را بخدمت اصفهان رسانده عهد و قرار با ایشا فیه
باقیم ملاحظه بمیان آورده رفت و برو عده امروز فردا و قابو بر وقت
میکنند رانند و فوج بجا میگردان و اندرون قلع در تاخت و مداخله میگوشتند
و سوار بهغام بنیانی از طرف عادل شاه مصحوب شیخ دیر نام که از دیران
رازدار عادل شاه بود بهغام التمس مصالحه لشرط چند بمیان آمد اما باز بدفع
الوقت میگذرانند و انشراح بهغام بنیانی و ظاهر اینکه روی کار بی
آفرین شد که هم تبیر و تیر و تیر عادت است بعده که دیدند که
بودی صدق انقال و در پیست بهغام بمشام منتظران غیر بهر اصفهان
در تنگ آوردن محصوران و دو آندن نقب و پس بدین موراج

و سر راهت رسیده بقلعه دارمخام سپردن کلید قلعه و نظر برهای کار
نمودن دو قلعه در یکدور و دست و بازده راه فرار اختیار نمود و مبلغ
نقد و جنس ضبط درآمد از آنکه حکم شده بود هر چه قلعه عادت شاهیه پیشتر
در آید صواله مستوسلان فتح خان که در انضلع بودند نمایند انقلعه را بمقصودان
او که در قلعه او در بودند سپردند از آنجا کوچ نمود و بعد که نزدیک کلبر
رسید بمصلحت در محاصره او نزاعه متوجه سجا پور شدند تا بن راه
رزق الله نام از اعیان عادت شاه نوشته و بهام صلح با طهارت و امانت
و اعتراف تفصیلات گذشته و التماس خفوع قبول پیشکش لایق
رسیده ملاقات یمن مع الدوله نمود و التماس او بدرجه قبول نیفتاد و شمر
از ویداد حضور آنکه چون فتح خان در ارسام جواهر و فیضان بموجب
حکم بغافل در زنده در سیر خانرا بر فاقست تقرب خان که با فتح خان عداوت
داشت و واقف کار انضلع بود بر استادیب فتح خان و تسخیر ولایت
او بر فصل فرمودند و با صفیان حکم رفت که قلعه دیگر بمردم فتح خان نسپارد
و قلعه بالک از تصرف کسان او نیز باز بر آرد بعد از آن که یمن لدوله
پایه سجا پور رسیده بمحاصره برداشت افواج عادت شاهیه از اطراف

لک روپہ حوالہ اوناغند و موی الیہ را دور و ز میان نگاہ شسته روز سوم
بعذر و معذرت بعضی موانع و قرار گمہ زر و تعمیر نامہ در عقب مصوب
مردم خود میفرستم خالی برگردانند و خورد و دیگر و غیر خراف وضع جوب زبان
عمده نزد اصف خان آمده پیغام بعضی تکلیف باز بمیان آوردند بحین گذرد
نظر بر قالوی وقت امر است قبول نموده و وقت بر خاستن بار صبح کاغذی
محرر نوشته با خود آورده بودند پذیر سندا اصف خان گذشتہ رفت و حضور آنکه
چون مار بندج باطنی بدینجناب است از اصل کار خبر دار میسازم کہ در کینیا
غدار کہ درین چند روز بر وعده صبح گزرا نند و امر رفت بام و پیغام در میان
داشتند عمده مطلب و مدعای آنها این بود کہ بر احوال سپاہ و اسبان
و دیگر چار بایان لشکر اطلاع یابند بعدہ کہ مثل مثل جل خیمہ بکنیم بر کار
کرذیرہ واقف شدند و دانستند کہ از پرسیدن رسید غلا دانستہ بلیط خط و
کم یابی کاہ عبرت تمام بکام سپاہ عاید گشتہ و بحرکت استخوان حالت در سپاہ
و چار بایان نمازہ و در آخر هیچ پیکار ہر گاہ بدانست و بوی تاکولات
و دود طبع از هیچ مطبخ بشام آنها رسید از قرار گمہ زر و ورق سبق را و از کون
خوانند و بام مصلحت نمودند کہ آخر کار بدینجالت از لشکر ترو و بطریق خود بفرستند

پشت از سابق کوشید بعد از آن روزی مصطفی خان غلامیه
بخدمت یمن الدوله آمده بنجام اظهار ندامت و قبول شکست
بقدر استطاعت نظر بر جزای و ویرانی ملک که از طرف بلخیه فخط و
آفت آسمانی و با چوای افواج بادشاهی حاکم در رعایا مانده رساند
اصف خان با اتفاق عریان عجره که نیمه بخیمه خضر صبح و قبول شکست
بر جمله و اینکارا نقل نقل بر برنا و سپر کرد و در چهل یک روپی که فی احوال
نظر بر حسب و احوال ملک و رعایا در سرکار عاییده ساخته تعبد اطاعت
آینده بدید مقرر نمود و مکرر بنامهای عذر آمیز در میان مرآمد تا آنکه از هر
هر طرف مسوده عذر و امان و قبول شکست نوشته شد و مردم مصالح
نقبت و مورعالت دست از کار و فکر قضا کشیدند از آنکه بر شکر
سختی و صعوبت تمام از کرانی و کم یابی غله و گاه بود شکر لایا آوردن
و نذر لای مالی و دینی بستند و بیاد رخا و یوسف خان و غیره
چند امیرهای لکه در جنگ کی زخمی ساخته بودند بزرده بودند و آرد
سپردند و شیخ عبدالرحیم نام لای از محمد بن آصف خان بود با خود اندرون
قلعه زدند که تعبد برساند و مع مبلغ بایزده لک روپی به منجه چهل

و سایر حاصل را از چندین بند درخت اقسام میوه دار بوقت بود
کوچ میوه و خراب و تاراج کنان طی مراحل و منازل می نمودند هر جا
زمین لشی و ذراعت بنظر آمد در چشم بر میزدن بصورت ناله می ساختند
و بسم اسباب نارس بود قلبه لایزال می برداختند و قصه های زیاده و عمارت
بمالی و مجرتبه ویران می نمودند و زمین قابل زراعت قلبه را بی وشت کار
میکردید و در آن می نمودن زن و مرد و صغیر و کبر و بقتل آوردن تقصیری نمودند
بهر حال بدین حال می آباد کرده و در صورت ویرانی سالها
می ساختند تا آنکه موسم برسات رسید و اثر و نام و نشان آبادی می ماند
و بهر سید بن جنس خود می متغذر گردید تا چهار مشو به ملک بادشاه
شدند و از شولا پور گذشته و چهل و نه می نمودند و بعد از حضور آنکه بعد تعین
افواج فتح خان از خواب غفلت بیدار گشته عبد الرسول نام پسر خود
موسس زنجیر فیل و نه لک عراقی و قدری جوهر بقیمت بیست لک روپیه
روان حضور ساخت و التماس بموقوف دانستن فوج نمود بعد رسیدن
عبد الرسول زنجیر فیل موافقت خاصه و سبب و جعفر و کپور و مرصع
مرحمت نموده مورد دیگر عنایات ساختند و ذکر سبب و سبب و سبب

و تنگ آمده بر خاک شده خواهند رفت لهذا بجزر و غزیر دفعیه می نمایند
بعد از کالاه در اوین انجمنین بین الدوله چون مار بر خود پیچیده نهان
پوداغ و مکدر خاطر گشته تا کید تمام برای پیش بردن مورچه و سرانجام
یورش و قتال و بشتن و مدغمه و کندن لقب فرمود و از طرف دکن
دست برداری نمایان و شب خونهای صف را با جرحه کارزار آمد تیار
جنگ خوب نموده از تیر و پون و سپردن قلعه شرط میمان کشش تقدیر
میرسانند و گاه غافل و گاه ضرور ساخته بر سر لکر رنجته داد شجاعت
میدادند چون بر صغایه و گاه در آن نواح است چهل کوه بعد بقلعه برده
بزد آوری از وقت پرداخته بودند و بر آن کربا و شاهی اهلدار ر غله
نمیرسید مخصوص کاران سپان بپلاک رسیده بود و از لاغری قادر بر حرکت
نمودند و قلعه کمری پیش رفت و میان الدوله صلاح کار در آن دیده
در آن است از دست از خاک مرده قلعه برداشته خود و طرف ضلع آباد بجای آورد
سازند و هم آدمیان را جانور را از عذاب شکم برآورد و هم بخوابی و
تاخت ملک پرداخته تلافی حمله بایر بجای آورد و پاهایند لهذا از آنجا طرف
را باغ و مرج که الحاف ترقی آباد و موسوم گشته و بسیار سرزمین سبز و خرم

و سایر حاصل را از چندین بند درخت اقسام میوه در بوقت بود
کوچ نمودند و ضرب و تاراج کنان طی مراحل و منازل می نمودند هر جا
زنان لشیه و ذراعت بنظر می آمد و چشم بر میزدن بصورت بانیه می ساختند
و بسم اسبان را سر نو قلبه می زدند و آن مرد را می زدند و قصبه می زدند و با و عمارت
عالی را می زدند و بر آن می نمودند و هر زن قابل ذراعت قلبه را می می زدند و
می کردند و در آن زمان مرد و صغیر و کبر و بقتل آوردن تقصیری نمودند
بهر حال بدین حال می آباد کرده و در صورت و بر این سالها
می ساختند تا آنکه موسم برسات رسید و اثر و نام و نشان او با دی نمائند
و بهر سید بن جنس خود می می زدند و دید ناچار مشوجه ملک بادشاه
شدند و از شول پور گذشتند و چهل و نه نمودند و دید و حضور آنکه بعد تعین
افواج فتح خان از خواب غفلت بیدار گشته عبد الرسول نام پسر خود
موسی زنجیر فیل و نه کبک عراقی و قدری جواهر به قیمت بیست یک روپیه
بودند حضور ساخت و التماس موقوفه داشت و فوج خود بعد رسیدن
عبد الرسول زنجیر فیل موهبت خاصه و کبک و جوجه و کبک و مرغ
مرحمت نموده مورد دیگر عنایات ساختند و در سوخ و سبعم از

و تنگ آمده بر خاکه خواهند رفت لهذا بجزر و عذیر دفعیه می نمایند
بعد بمطالعہ در آودن انیمضمون یعنی الدوله چون مار بر خود بچپیده نهایت
پودماغ و مکرر خاطر کشته تأکید تمام برای پیش بردن مورچه و سرانجام
یورش و قتال و بسن و مدینه و کندن نقب فرمود و از طرف دکن
دست برده ای نمایان و شب نونیهای صف را با بعصره کارزار آمد بسیار
جنگ خوب نموده آرتندرون و سپردن قلعہ شرط مہمان کش تقدیر
میرسانند و گاه غافل و گاه ضرر رساننده بر سر لشکر ریخته داد شجاعت
میدادند چون هر صغایه و گاه در آن نواح بسجیل کوه بود بقلعه برده
بگرد آورید از وقت پرداخته بودند و بر آن شکر بادشاهی الصلوات ر غلہ
نمیرسید خصوص کار انشیان بملک رسیده بود و از لاغری قادر بر حرکت
نمودند برده و قلعه کمری پیش گرفت و باین الدوله صلاح کار در آن دیده
در آنکال دست از محاصره قلعہ برداشته خود را طرف ضلع آباد بجا آورد
رسانده بیم آدمیان را جانوران را از عذاب شکم برآورد و هم بخوابی و
تاخت ملک پرداخته تا فی حیلہ باز بجا آورد یہا نمایند لهذا از آنجا طرف
رکاب و مرج کہ الحاف غرق آباد موسوم کشته و بسیار سرزمین بسز و خورم

بدکیش در سو لکی که از راج محل مست کرده واقع است برای تجارت
سکنی داشتند و برایم سالی بعد از این برای بودند خود و اکثر
جنس تجارت التماس نموده گرفته چار دیواری بخت با برج و باره در آنجا
بنای داشتند بعد از آنکه در آنجا بودیم و در آنجا فرام آوردند و معبد خانه
که همسایه کردیم را کجا ساختند و رفته رفته قدم از خانه اطاعت
برون گذاشته بمحضت رساندن کجا سلمان اندیز و ایزدی مسافران
پرداخت و در روز در آنجا حکام آن مکان میگوشتند و مسود اوراق هر
در بنادر کوکن دکن چندین دفعه در محورها و قلعهها آباد کرده آنها
هر اکثر جاکنار اصل دریا دارند و اردو شده و بر اطوار و فضا نامحور
انجاء اطلاع یافته و در کلیسای آنهارفته سر نموده با فضیله بی انکرده هر
پادشاه مانند صحبت داشته معبد خانها بر خلاف بنیانها بودند در ظاهر
بکمال صفا که تمام روشنیهای کافوری میسوزند و صورت مریم و عیسی را
بر جوب نهانش در کمال خود و خوش ظاهری با تقویر مجسمه این خود کشیدند
و بنا بر این که در میان بیستگاه و بنیاد در آنجا بود و در میان
نمودن نمیداد که تنها که پیشی با چند چون تکیه محله معروف آنها

سپهسالار و لشکرهای خود در آن شهر
از آن اواخر ماه شعبان الحظیم نه هزار و چهل و یک مطابق غره
فوری جشن آغاز شد و تمام نمودند و اواخر رمضان المبارک از باده نور
متوجه در الحاقه اکبر آباد گردیدند و بعد از رسول الله در آن شهر و رخصت فرمودند
که از آنجا به دکن میل نمودند و در آنجا در دکن گذارند و آنجا از آنجا
از آنجا از آنجا به دکن به نام مهابت خان مقرر
گروه باصفی و خود در آنجا به دکن به نام مهابت خان مقرر
تاریخین مهابت خان به نام مهابت خان مقرر
ماله لودانی در آنجا به نام مهابت خان مقرر
میلان الدوله قبل از داخل شدن بقلعه اکبر آباد از دکن رسیده و به پسران
علازمیت محمود پوری ساعت نوزدهم در آنجا به نام مهابت خان مقرر
داد الحاقه شد و بعد از آن خان الدوله به نام مهابت خان مقرر
از واقعیت محمود پوری به نام مهابت خان مقرر
بنام محمود پوری به نام مهابت خان مقرر
بنام محمود پوری به نام مهابت خان مقرر

قاسم خان را در وقت رخصت به موجب دادر بنکاله مخفیانه شماره بر استیضای آنجا
نموده بودند تا به قلع رسیدن آنجا بمروا بایم در قلع رایت لفظ نموده
بدنام کوشیده تدبیرات تنایب بکار برده بمحاصره انقلعه پرداخته بعد سگی
بسیار در هر دو نواره از راه خشکی و در بایک کمرش نموده به پیکاران تیه کاران
سه ماه صرف اوقات نموده بنای هستی غور انجماع لایق قلع از پا در آورد
و قریب ده هزار نفر از فرنگی و دیگر باشند ای معوض تلف درآمدند و
چهار هزار فرنگی با سیر در آورد و هزار مسلمان در آن محاصره بدرجه شهادت
رسیدند چند کلمه از شرح قلع کالنه تعلقه نظام الملکی که الحاکم بخش برکنه
موسوم لبر کار کالنه تعلق به موجب خاندیس در روز دوشنبه سیب بی تردید تیر
وسنان متفوح گردید می کار و یک بعد وقوع تجدیدی فتح خان نسبت نظام
الملک و امیر ملی او دیر مر او قلع داران و منقوبان دور و نزدیک نظام
الملکی از ولایت تمام انجبار نمودند محمود خان حاکم قلع کالنه چند
روز سر از اطاعت فتح خان بچیده آخر کار از قلع خط حال و ابر و صورت
بوسیدند و بپوشیدند پس بپوشیدند که تمام ضلع کوکن در قوف او
در آنده بود و بد فتح خان را بطن اخلاص و پیش پا تعات نظام در آمد خان را

جاده سنت باو ایند میساستند و اگر فقیر مسلمان در ملک دشمن آباد کرده
به بحر متنی تمام گرفته مقید میسازند فقیر بند و در زیاد سیاست می نمایند
بلک می کشند در عایا از همه قوم مسلمان و هندو در اینجا آباد اند بر عایای
خود در هیچ باب مزاحمت و حضرت بحد آنها نمی رسد مگر اندر بیع و ظلم
زیاد که بحاکم رعیت و می کشند بی اینجا می رسیدن است که کاهه به یکی
آز اینها به اصل حبشی که گذشت خود مسلمان سید باشد و خود کافر بر همین و
از نو فرزند نابالغ مانده با وجود زنده بودن مادر و فرزند او را گرفته باده است
بسیار است که کار ساخته فرزند او و فرزندانی بسیار از او که از اشراف
و اعیان قوم است با او نسبت نموده باغزار تمام نکند است به یک پدر او
جمع مرئی آن با و می کنند از اندک جای غلام و نوکران نکند دارند و با وجود
شهرت و علم این ظلمی که از آنها بعمل می آید از همه قوم در علقه آنها رفته
آباد می شوند محله مسلمانان جدا کرده در میان آنها قاضی قرار داده اند
که عقد و تنفیج مقدمات مسلمانان با و می کنند از شش به اندوه یک کاه نمیدانند
و در جنگ میدان وصف از آنها تیر و غمی آید در جنگ قلع و مپاه بالذات
از اینها و غیر اینها حاصل کلام چون رویه نموم و بعد پی فرکیها بعضی رسیده

اسه قان مرحمت نمودند از دوا قوه منوبه بهار بعرض پیشید که از این برای جلوس
نهایت صفت هفتاد و شش تن بخانه نایب سمارک و سی و مهال آن بخرج
مساجد درآمد که خدای بادیست ازاده محمد شجاع با صبیبه مرزا رستم صفوی
نمودند محمد علی بیگ ایلی ایران که از نزد شاه صفی با نامه و سوغات
قیمت سه لک دو پنه آمده بود مرخص فرمودند و یک لک پنجاه
هزار روپیه نقد و غنایات دیگر از جنس مرصع و طلا آلات و کپال
قیمت پنجاه هزار روپیه بدو تار و زخمیست رسیده و همراه و صفدر خان
بطریق سفارت مع نامه و چهار لک روپیه قیمت تحفه و هدایا رخصت
فرمودند و در نامه بعد تحریر تعزیت و تهنیت ذکر فتح خاتمان لودی
و دیگر فتوحات که رودده و جبهه فقره از هند و افغان در باب منع زیارت
زاده با سنی که پدر آن نورالدین نویسنده کتاب و مرگیا درج نمودند و باقی
نیز در این ماده هرگز نکات و تزیین نموده خدا شمس لا شمس خود سازند
همام دادند و چون ایام عرس منبد علیا ممتاز محل آمدشش لک روپیه
برای ساجات و مجر و بعضی ظروف طلا و قمارین و غیره سوای یک
لک و پنجاه هزار روپیه مقرر از خزانه درآمد درین ایام امرویه و طایفه

پس بمیان آن که در دکن نیابت پدر داشت بر حقیقت اطلاع یافته توسطات
میر قاسم نام قلع دار فتح آباد سرکار است که قریب جوار کالنه است محمود خان را
نموده امیدوار باد او را رضی بیرون قلع بشرط رسیدن و بان بدست خط و نشان
خاص ساخت بعد که فغان بدست خط نشان آنکه آنکه کف دست بر فرمان وقت
بیرون فغان زنده طلبید نمود فغان قلع لاهواله نموده بخفور رسید بمحض
چهار هزار و سیصد و پنجاه نفر از یافست و پنجاه هزار روپیه نقد مع
منصب پیران او غنایست نمودند در عهد نظام الملک شش لک روپیه
جمع دفتر شش برکنه سرکار کالنه بود که سه چند و چهار چند بود و رسید
چون بعرض رسید که قاسم خان بعد از خرد قلع نعلقه فرنگ بتفاوت چند روز
زحمت هشتی از بجهان بیست یکامی او اعظم خان مقرر گردید درین اوان
محمد خان قدس از ایران آمده مقصود غزائفت ملازمت نمود با تمام
و خلعت و ده هزار روپیه و منصب و خطاب ملک شراسر فراری
یافت اعتماد خان ترکمانی و دل شای با مید خدیج بخفور رسید بعط
منصب و خطاب قزلباش خان سپهسالار که بدو عرض رسید که بدو خان
از بجهان رحلت نمود محمد عظیم کابلی از هزار روپیه و خلعت

آزوده مجروح ساختند. تکلیف فطرت دلیری نمودند. بیست تکلیف
بر روی نمودند. درین سس اگر بودی یا فراسیاب یا همی گشته از دیدن فیلا آب یا
از مشاهده اینجک نظار کلبان اطراف زبان با فرین گشته و پهل ر قل
برای دفع چشم زخم آن بلای سیاه نمودن کشته و باد و شاد و افطراب
تمام روداد و منبع آن جرات برداشتند و از هر طرف چرخ و دیگر آتش بزدی
سپرداده بزدن کز و کجک و انواع حربه شروع نمودند اما فیل است ممنوع
نکرده بلکه از خوردن بر چاهی زیاده چشم ناک کرده باد و شاد و باد
باسب از جام بر داشته بقصد زیر دندان در آوردن بر زمین زدن نوباد
کلن جهان بانی از سبب جدا شدن از باد و برق تند تر از حد حسته قبل از
آنکه فیل او به زیر دندان گیرد بخت جلاله کی تمام شمشیر از نیام کشید بار دیگر
بر فیل کوه پیکر حمله آورشت در آن هنگام که از هجوم تماشایان و کثرت
از دایم خلایق تمام بالایی همی افتادند و از دود آتش باری هم دیگر لایم
دیدند باد و شاد و باد و مجروح شجاع خوکست خود و هم برادر و برادر و در مدد
هماد و بر شجاعت بودی کار آمد و با وجود یکدیگر و بر بار و وصف از دایم و
بر هم دیده بودند نزدیک رساند از صدمات غلو و آتش بازی و آتش جریح

در شهر ظاهر گردید و با دشتاده همه خدمه از شهر برآمده کنار دریا تردد فرمودند
بعد از چند کلام در تخفیف آورد جنگ نمودن شنا هزاره او بخت بسیار
بناخیز درین صاف بدستور در صاف جنگ فیضان کوه منتهای زیر چهره
کنار آب جنتا حکم فرمودند و بخاطر عالی چنان گذشت که همراه با دشتاده هزاره
سوار شد بر جنگ فیلان فایز دشتا هزاره فیلان کنی شیر شکار محمد اورنگ
ریب از منی باده جوانی و غرور شجاعت بعد در هم آمیختن فیلان مقابل
هر دو فیل که با هم آمیخته بودند یک سو در آمدند اصلاً هم داندیش راه نداده
هر شجاعت است خود نزدیک فیلان میر بر تانزدیکتر بآن هر دو عفریت
صورت کوه پیکر رسید در نفس یکی از آن هر دو فیلان هر دو خصلت بر پاشان
بلند اقبال حد آورید و چون نزدیک رسید آن کوه و قاف و حوصله از بار
خود بخشید و مقابل فیلان بالای سیاه اسناد مسدود می نمود
ز پیش چنان پل یکسو شد زنگین پیکر گشته ز پس پیکر شش بجنبه خیزد
از پیکر شش ناموجود آنکه هنوز در مرحله غربت هزاره نامدار بجز تکلیف شرعی برسد
بود تا شش فیلان حلقه حقیقی بازوئی جلالت موردنی لا کار فرموده و ضرب
بر چرخ فیلان شکار به کارال و یونتر و کوه منتهای پر دشتا بر پاشان

از حضور فرار نموده نزد عادلشاه بجاپور رفت از آنکه خیمه ذات
آن به نژاد و روز ازل از شاه دسترس شده بودند و بجا رفته باعث فتنه
و بهنگام فساد تازه گردید و از عادلشاه درخواست مدد نمود که اگر لشکر
کرایه بیاورند بجاپور را تسکین بامی دهند قلع و دولت آباد را تسخیر می آراند و
چندانی بجهت که عادلشاه فرار عهد و پیمان موافقت نداشتند
ساخته لشکر و توپخانه عظیم بیاورده و برای تسخیر دولت آباد روانه نمود
از آنکه در آن ایام بسبب سالهای محط و لشکر کم بسیار ذخیره در قلع نمانده
بود و سپاه بحال تبا و زیست می نمود و فتح خان میدانست که مراجهت
آقا کش بر قاف او حق بواقعی نخواهند داد از شنیدن روانه شدن لشکر
بجاپور بموش باخته عریضه بکاخانان مهابتخان نوشت که ساهو بیای
نیک بگرام بجستن طمع خام رود زنده اگر آن سپهسالار با وقار خود بدیدند
قلعه حواله نموده خود در صحرای غلغل طلقه بموش آن درگاه در آید خاخانان
برین مرده خاطر خواهم مطلع گشته بلا توقف خانزمان و مراد پسران
خود را با جمعی از امرار روانه نمود و خود نیز از عقب آمده رسیدن آنطرف
کردید خانزمان که بدو منزل محبت آباد رسید خبر نزدیک رسیدن فوج ساهو

پاکرد و خود نیز از اسب افتاد و در وقت راجه جیگه خود را تشدیج
تمام رسانده چند برچی موثر بر فیل زد و معاکر زبرداران و دیگر سواران
جمله خاص زیر صدمه کز و حربهای دیگر گرفتند و در بحالت فیل حریف
ادیر جگه غلبه امیز رو به پیکار او آورد آن فیل دیوسیرت از صدمات
اشراف مغلوب و پراسان گشته و به یوار آورده و هر هم بادشانه زاده
از فضل و یارپ حق از چنگ آلبته ی سیاه کجاست یافتند و باو شاه
کرد و وفار از محفوظ ماندن هر چه شاهزاده و نبدارش گردید گاه کرد کار
بجا آورده هر هم او بر درج جهانمانی و محفوظ و تنگ در آغوش شفقت
گرفتند و فرمودند که باو شاهزاده و نبدارش فی پور و او آورده و نقدی
بمسید بیج سر بخدا شرفی اسجده مستحقان را کامیاب ساختند و این نیز در
بعد که فتح خان مغلوب گشته بود از جده ولایت کوک و او در جاکه ساپو
که سابق هم در نوکری نظام الملک بمانجا جاگیر داشت مقرر کرده بودند
بعد از آنکه فتح خان اطاعت نموده سپهر خود را بحد فیلان و جواهر بخفوز
فرستاد بموتیب و ریاست و التماس او آن محال شد بجا که ساپو بر آورده
بمصرف او و انداختند و آن مایه فساد بر نهاد یعنی ساپو آورده خاطر گشته

موجایل افتاد هر روز با فوج دکنی مقابله و مقابله بمیان میرانند و از هر طرف
مردم کشته و زخمی میکردند چون دکنیان بیشتر علف تیغ و طعمه تیر و سنان
مردم بادشاهی میشدند فتح خان مصلحت داد و داشت که نیت خان
بجای پوری لایقش صد سوار اندرون قلعه گرفت باقی فوج ساهو مغلوب
و منکوب گشته از انواع دولت آباد برخاسته پناه بمکان دشوار گذار
دورتر برده فرود آمدند و از آنجا بطریق خزاقان بر فوج بادشاهی تاخت
میراوردند و خاکخانان غیر رسیده با اتفاق خاتریان بفرستند قلعه و نیت
دادن فوج بجای پور برداشت و بکنج خروج برای بند نمودن و سر راه رسد غله
گرفت مقرر نمود و فاختریان را با پنجم از سوار برای مقابله و دفاع فوج
بجای پور تعیین فرمود و سرداران دیگر با مصالح سکنه اش و بیدار شمار
جایا برای پیش بردن مورچه ها و دروازه های نقب و دیگر تردد قلعه
کبری کار فرما کردند و در آنجا قلعه کردند و نیت دولت آباد که فی الحقیقت
نه قلعه بانیه یا پیر از سنگ یک تخت خازند و در کبابی موه بهر آن بند نشود
سیر بر فلک برین تشیده واردند انجنان قلعه ایست که وصف او بزبان خانه
زشت آید و شیخ خان عالم کرده اعتراف دارند که بدین خوبی و استحکام قلعه دید

نخستین پسر پسر پسر خود را با فوج همراه مقابله نمود و خود نیز
مستحق کارزار گردید و عقبه پهلوی نارسیده فوج با هم رسیدند و با هم
با خانزمان محاربه عظیم روداد و دو بعد از روگیر صعب که جمیع کنیزان بر دو طرف
گشته و زخمی گردیدند و کینه نهر محبت یافتند و ساپو گفت گروه الظف
دولت آباد گرفته فرود آمد و خانزمان نزدیک کبر کی خیمه نمود و سرداران
بجای پور و کار برداران فتح و آن نظر بر مال کار نموده موافق رویه که بران
ایران اعتقاد نیست با هم ساخته به صلح پیش آمده بنای مصلحت برین گذار شدند
که فتح خان سه یک روپیه و دخرم سپاه با هم بدو و نهاد خیره غله
و غیره بدو خود بالادی قلع برسانند و تا سرانجام یافتن ذخیره ساپو کرد
دولت آباد توقف نماید و ایالادی قلع و اطراف بران شکر بادشاهی گوید
نوب و تفنگ و سنگ و باران تیر و سالن باریدن گرفت خانزمان بیدر
نوشته بر حقیقت اکامی داد و خانزمان در جواب نوشت که برای استخود دولت
کرمیت بسته بابتن مورچای و دردمه و کنیزان نقب و کرد آوری مصالح
محاربه بود و خسته ما را هم رسیده و این خانزمان بعد رسیدن نوشته خانزمان
بقصد برداشتن فوج بجای طرف نظام پور و دیره نمود و بفرستادن برین

او که دید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلایان کر نیز با نصف شب
از مورچال برخاسته خود بد نزد مالکان قدیم رساند چنگهای که بر سر سازان
غله در پیشبان روز رو میداد و آدم کشته بمیان می آمد و همچنان برای ممانعت
رسم بکربادش می شوخی که از فوج سچاپور ظهور می آمد و گاه یکبار مورچال
میه بخیزد تا کجا بشرح آن نوز برداشت در بنفیس کپلو می نامد کنی که او اصل
عادتش ای گفته شده و از مدت رو برین درگاه آورده بدولت نه
بنجزاری رسیده بود بدستور با قوت خان قابو یافته برخاسته بقلعه
رفت و از آنجا بشکر سچاپور پیوست و از پیوستن او فوج عادلش
لا تقویت هم رسید و شب برای سازان چهار صد کا و غله و باروت
و غیره بقلعه بر سر بارشانی ریخته شورش عظیم بر پا نمودند و خواستند
که در آن شورش از طرف دیگر رسد بآلده برند بیادران فوج بادشاه
از هر طرف مقابل برهم فوج سچاپور خود رسانند و در سنج عظیم بمیان
آمد و سراجون کوی غلطان زیر سم سپاه غلطیدن گرفت و بهلولخان
و سپهروی یاقوت خان و دیگر سرداران دکن شرط تردد و دلادوری تقدیم
رسانند و از دو بایس شب که جنگ در گرفت تا دوپهر روز بایره

نند چنین قلعه از ترود مصالح قلعه گیری و مکنند و زینده و یورش و
نصب رساندن لشخیر آن با جاط غور عقل و اندیشه را بی صاحب
در آمدن از آنکه بسبب آفت قحط سالی از ذخیره خالی گشته بود و امرای
نظام الملکی با فتح خان نفاق تمام به سرانده بودند و مدد طالب اقبال
صاحبقران ثانی دوز از خون بود باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت
دلهای بیاداران قلعه گیر کردید امرای جان نثار بر فاقست خانخانان
یکدیگر و جبر تمام در آن محاصره میکوشیدند و علی رغم و یم حشمتی بمدد گیر
همت بسته جانشینا بر روی کار می آوردند تا فوت حشمتی که اول غلام
نظام الملک و تربیت کرده عنبر بود بعد که بقصد نوکری پادشاه رجوع
آورد و در زمره بندی این درگاه درآمد و درین محاصره مورچه ها و
سپرده بودند بدین فکر افتادند سپاه روی خود را بر عایت بازگشت
جانب حق نمک قدیم بر رخ روی امبدل ساز و اول بد در ساندن
ذخیره بقلعه از مورچه ها خود عدز خواه گزیر پائی نزد صاحب زاده خویش
کردید و بجهت او بر روی کار آمد از آنکه گفته اند سپاه روی ازل بشتن
آب تدبیر را بیل نکرد و از شهرت این نمک حرامی که باعث میزند و سستایی

این خبر خودی که تاز بر فاقه بهادران جان باز مقابل فتح خان
رساند و از هر جانب مبارزان رزم جوی آتش خود را بریز رسیدند
و از صدای بغر و کرنا پی زهره کداز و آواز سم ستوران نیز رفتار و دای
هوی جوانان جان نثار افسون نریست بران دکنای مکاره میدند
و فتح خان اقبال و نیزان رو بفر آورد و خود به قلعه رساند باره
اسباب مورچهان بغارت بردند چون چند روز پس جنگ
شب و روز فوج فرصت زحمت برای پی تیافت و زین از
بشت اسبان خود دنیا مدتا نوبت با آوردن گاه و این همه چه رسد
و کار بر پشت و بر سره زنر کانی بر چهار پاشک کردید خانخانان در
خانزمانز با فوج کران برای آوردن کپی روانه ساخت و هم هزار
سوار بر آقرا ولی مابین راه که از رسیدن فوج ناکهان خبر در باشند
لگام برفت لشکر مجاپور از شنیدن چون کردید فوج از هر طرف
هجوم آورده تعاقب فوج بادشاهی نمودند اول با قراولان جنگ
در گرفت و چندی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند بعد مقابل
خانزمان آمده قراخان دستبرد دای نمایان نمودند و بسیاری از

نقان و چنان در ترازید بود کار بجای رسید که کار بر مورچا است مردم بادشاه
تمک آوردند و خانخانان با هم سرداران سور شده بمقابله و کنیها دست
بکار زر کشود و صدای داو و بکر و فروش و غیره کوس تر لرزل دران
دشت دگر افکند ز کرد سپاه آسمان است میخ عالم کز بارید و
بود و تیغ اخبار زاین بر بواراه است غنای سددست برون شد
ز دست دران نبرده حکم سردارانی بادشاهی مثل جلدنهم را شوز
و غیره با جمعی از ارباب جوان و منصب دران همراه خانتران بکار آمدند
بفرموده ابیار از دکنیا بایکدیکر سردار گشته دزخی گردیدند و آخر کار بهلول
رو بفریاد آورد و شاه دایان فتح از طرف خانخانان بلند آوازه کردید
فرح بادشاهی بر سر پیر دکنیا آماختند در اینجا نیز محاربه صعب بود و داد
و غنیمت و آخر مع انبار غله که برای رساندن قلعو آماده ساخته بودند
بدست لشکریان افتاد هر چه توانستند برداشت آتش زدند
در بنوقت فتح خان که مورچا بادشاهی شنید فرصت وقت را
از دست نداده از قلعو برانده بمورچا که نقب آن ناپای حصار سیده
بود تاخت آورد و از سر نو نور و غلغلہ عظیم بلند کردید خانخانان از شنیدن

بعد بکار آمدن وزخمی شدن آدم بشمار داخل حصار شهر نپا که بعینه کوش
موسوم و مشهور بودند و خود را بکشتن مهابوط که منجمد حصارها
دوم باشند رسانند و بپاشن مورچال و نسق بندوبست اندرون
حصار بر داختند و جو سیاهی عجز و با قوت لا عجز و نپاه خود ساخته راه
تردد بر محصوران دست و پا باخته از سالی تنگ نرساخت و ذخیره
آتش بازی اندرون آن چهار متصرف شدند و مجررتوبان همان دیوار را
بر شخصان قلعه دوم بستند اگر چه هفت هشت قلعه دیگر بر تپه استحکام
و باره داشت که کمند و هم بر اطراف او بند کردند و از پیشه تسخیر آن برزیده
خیب در خاطر بگیرد فکر باطل مینمود اما از عدم ذخیره خوردنی و ما محتاج
دیگر بر تپه کار بر قلعه نشینان تنگ گردیده بود که اگر کنزیه بعد فاقه و
چار فاقه پوست پی گوشت و استخوان چار پایان حلال و حرام لا قوت
لا موت خود می ساختند و بعضی پوست درختان خشک و تر را کوبیده
هوزده دفع آتش جوع مینمودند و اتفاق دهدی همراهمان فتح خان
علاوه آن گردیده بود و خانانان بمقداد قیام بادشاه جهان ستان
کمست تسخیر آن بله چه تمام مینمودند و درین هنگامه دار و کمر هنوز

سوار و پیاده گشته و بستان داده رو بفرار آوردند که هر بسخت
رسید چون نقب طرف خانزمان از باروت انباشته شده بود
نیم شوال سینه مذکور قرار یافت که هیچ آتش دهند و فرمودند که سواران
قلعه که با جمع بیادرت جانبا ز برای برش عاف بپسند عله فوله مور حال قبل
از آنکه اثر و شنائی خوب نماند و برای برش مردم کار طلب رزم
از مایر سرکار بر سینه باروت آتش داد و ز با وجود برین بسخت و
بست در غم دیوار بسبب تاریکی که مرخاستن غبار عله و دالان کردید و
برین میان دران آید و طلب کسی بپست بپس آنگهی برای داخل
شدن غیر نمود و محصوران خبر یافته از کوه لوت و نفک و حقه آتش
و بان آتش انشان گشته و مصالح خوب و کخته و سیر و بسخت آید بر تود
بستان را در برداختند خاکخانان را و با پاره آن خود که بسخت برای
رانش بست بهر آن مانع آمدند و نزدیک بهیج بیادرتان کارزار
دیده بند از ما هجوم آورده غیرت را کار فرموده خود و بدیم باریدن
سک و آتش زدند و مغال جلا دت پشه را حیوانات تهور نشان
بانتانهای بادشاهی سپید و سپید ساخته بر محصوران تاخته

یغکرد و اذن نقب و فراغ آوردن اسباب قلع گیری پر داختند و از
عسرت کثرت و فاقه و ظاهر شدن تفاق که اکثر محصوران قابو یافته خود را
بمردم بادشاهی میرسانند کار بر محصوران تنگ گردید فتح خان اهل و
عیب خود و دیگر عمر را نهد با جمعی که تفاق بدو ایا حکان میرد و بر آب
احتیاط بالای قلعه سیوم سبی بکالا کوٹ روانه ساختند خود با چند مان
وفادار در ساکوٹ ماند از ان میان خیرت خان که از اردو پوری
برای مدد فتح خان رسیده اندرون قلعه جا گرفته بود از فاقه و عسرت
حاکم جان بلب رسیده داشت پنجم خفیه نزد خانانان برای امان
جهان و راه دادن بجهت رفتن نزد عادت شاه فرستاد و خانانان
بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکری بادشاهی اختیار نمای منسوب
عمده تجویز مینمایم و در صورتی که نزد آقای خود میرد و نامه و خلعت برسد
عادت شاه همراه تو میسریم پس خیریت خان با هم مدد نفروقت شب
قابو یافته خود را نزد خانانان رساند او را در خلوت برده ضیافت
و دیگر رسمیات بعمل آورده از رسیدن فرمان بادشاه خطایختن حرم پذیر
بنام عادت شاه و اراده عزیمت حضرت طرف دکن الطالع داده باز

که دو فبار بر فاستن حصار حصار فرو گزیده بود و انتر سیاهی شب زایل گشته
از کیلوف سه چهار هزار سوار سی پور می آمدند و محصوران رسیده بر بنگاه
شکر زده برای شورش انداختن و دفع و جادو شاه بی شکامه آرا گردیدند
و از طرف دیگر دوسه هزار پاده بر قنداز و تیر انداز سیاه پوش با هزار
سرمه برای غله که قبل از آن تمسید رسیده بقلعه نموده بودند تا زیر شیر حاج
بجای و چاکلی تمام رسیده غله اندوختند در یک متصل صندوق
بقلعه زده داشت انداخته چون برق و باد رو بگریز آورده پاره از مردم
خانخانه از طرف غمگشیدند و مردم قلع هجوم آورده جمعی را حایل تیر
و سنگ بهادران بیرون حصار ساختند و قوی را مقابل و دلدوران
قلعه کشائی اندوختن داده برای بردن غله خود و سرانند خانخانه
هم از زبان به کار به پیشتر برین تدبیر دکنیا اطلاع یافته بعد با وجود
عدم تحقیق صدق آن برای احتیاط جمعی از سوار و پاده را در کمین
که کشان خود شمرند به سرداری از دست نداده خبر داری می نمودند همان
آن کرده پاده های قلعه تا میره به کار شعله ور کردند و مردم بادشاهی غالب
آمد و ذخیره مفت بدست آوردند بعد که بهادران جان نثار از سر نو

حمد آوردند و اطراف لشکر را دور کردند و صدای دروازه کبر بفتک برین
رسید و خانهای آنان از شنیدن خبر غلبه و بسیاری از فوج خشم جمعی از آنها در
دور میدان خانزادان تقی بن محمود و وزیر هر طرف عرصه کارزار بر عهدگیست
ساختند و تنهایی بسیاری سرگردیدند و زینهای آبی اندشت از خون
دل و در آن لاله زار گشت . هم لشکر هم در غر و ش آمدند
و در پیای خونین کوشش آمدند . تو کوشی عمو اللاله باز در همیر
از پولاد و زاله باز در همیر . اگر چه فرزند دذخیره و مصالح قلعه کبری
بنافت بجای قلعه رسید اما نقصان مالی و فرجانی کجا به و
مردم سپر بسیار عاید کردید هنوز خانزادان در راه بود که خبر رسیدن
مزارچی بخت که وزیر صاحب السیف و اعظم عاود شاه گفته می شد
بافوج سکنین انشا را یافت و قبل از رسیدن خبر یافت جهای بسیاری
ملی شده بمقابله خانزادان پرداخت و از هر طرف باز در کارزار و
صدای زور و خور و بلند کردید و از پی هم گشتند و آن و کوه تفتک
و بار خنی تیر و صد مه بهالم که و کینیا بیست و مجموع از اطراف لشکر و خان
بناله کرد آن جلوتر رسید و جفتنها یی مرد و حملهای صف

بخوان نمود و نقل فرمان را که بشکریه و دو عیال و پسر و همایون بود خوانند فرمان را
معه خلعت بادشاهی و نامه محبت سید علی خود با طهارت و عبادت بادشاه
مبنی بر عفو و تقصیرات عادل خانی ملوک بر زبان آورد و خود او خلعت
و ما محتاج سفر همراه داده و روزی پنجاب رسید و در ضمن خبر رسید
غنیتم از شنیدن روانه شدن خوانده و مصالح قلعه کیزی از تبریز و پسر
همراه فوج نفر خانی خود و پسر راه انبار رسانده و افواج پنجاب و نظام
الملک از اطراف نیز گرد فوج سابق عادت شاه رسیده بنابران خانان
خانان را برای دفع سمر و کینا و آوردن خزان و نه ساخت و ما پیر
راه وقت رفتن و آمدن که همه جا افواج پنجاب و پسر و پسر خانان را
داشتند و روز مقابله و محاربه صعب و کارزار غریب و امید و دگاه
نگاه چنان کایه بر شکریه بادشاهی بنک می آوردند که مسافت دو کوه ستر کرده
راه منزل تا شام جنگ کینا طی می نمودند و از هر دو طرف آدم بسیار
گشته و زخمی می کردند و در خصوص روزی که خانان نزدیک خزان رسید
همان روز و در همدل شاه نظام الملکی با پسران هزاره و پسر و فوج
سابق رسید و قریب به سه هزاره بود و فراموش اند که پسر خانان را جلوس

کردید و روز باختر رسید فوج بادشاهی را امید نجات بهم رسانید اما باز افواج
دکن چهار طرف فوج خانکامان و خاترنال را داشتند و هر بار محمد صفی را
میراوردند و چون لشکر هجوم ورزید و ملج تاخستند بفرزیدی جهان در جهان میخستند
چکتاب شد و غوغای کردند و کلو کیر شد و طغیان کردند و کوبید جهان جنگ قیامت
آتشوب در دکن کمر رود داده بود کوتاهی سخن تا دو بهر شب همدای نفیر
و زنا و کینان و آواز کوس و محوش ربای فوج بادشاهی و نعره های و کوب
بهادران رزم پرست سامع افروز مبارزان آن دشت و بوم میکردید
آخر در طرف تنگ آمده بی آنکه غالب از مغلوب ظاهر گرد و از هم جدا
گردیدند اما سرداران فوج بادشاهی مدح و تحفه از عذر دکنیان بسیار فرمودند
که جلو بهان بست گرفته باقی شب در بحال خردری و هشباری بقیع رانند
بعده که خسر و زین کلاه آفتاب غلغلان کن اندام فوج اتران کردید
آن خیر و سران بد اختر تا از طرف غدار گشته خود غایبها و نیز جلو بهان بروید
کار دران محرم کارزار آورده فوجی برای اسیر راه تعاقب نمودن
فوج باو و شاهای گذر گشته بهم خود پیش انداخته و بفرار آوردند و خانزاده
پاره تعاقب نموده بهب و جهری و اسلحه تخمیان عقب مانده

ربانی رستمای نمودند مردم بسیار از فوج خانزمان کشته و زخمی گردیدند و کار
بر فوج بادشاهی چنان تنگ گردید که هیچ مانده بود که سرداران فوج کشته
یا زخمی کشته و شکر گردیدند خانان خبر یافتند و نهاره زمان خود را بعد از خانزمان
رساند بعد رسیدن خانانان و مقابل شدن فوجها محاربه صعب
روداد و عجب زد و خورد و غریب دار و گیر بمیان آمد در آن کارزار
بر دمای رستمای آنچه از نهاد در آن صف شکن هر دو فوج بطهور آمد اگر قلم را
بجز تفصیل آن رنج در در بطول کلام منجر میکرد و حاصل سخن بعد که سرداران
همه مثل یاقوت خان حبش که از مبارزان مشهور دکن می شمرند و با هفت
نفر از سپه و نیره و دیگر خویشان قریب سیصد و بیست و نه نفر را در دیناره آورد
با دیده عدم کشتند و از فوج خانانان را به هتدراوت و غیره سه فوج
نامدار با جمعی از پیش منصفان و مردم بی نام و نشان دیگر بکار آمدند
و زخمی کشتند و سر بر داشتند و لاش یاقوت خان و همراهان او قریب
ده هزار سوار حبش و دکنی بالای هم ریخته جفتلهای مرد در بابر و کار
آوردند و در آن معرکه زیاده از چهار صد سوار از هر دو طرف کشته گردیدند
و آخر القادر بریدن لاشها کردند و از هر طرف از کشته پاشتها نمودار

سور شدند و اطراف فوج فوج نمودار گشته اسبان بجولان در
آوردند خائنهان بمقابله دفع شترانها مکرر آرا کردید چون دیدند کاری
نمیرن توانست ساخت بادل افسرده لجام اسبان برگردانند و بین آوان
محمدرخان قلعه در میان نظام الملکی که از پیرا دفتح خان افسرده ظاهر
بود پیغام پیرون قلعه کجائمان نمود خائنهان در جواب نوشت که
اگر منجوری حسن خدمت تو بظهور آید چون بنگاه مال و عیال ساموی
برمال دران جبال نزدیک بکنند بفضا پو متصل قلعه تعلقه تست باید که
خود و غافل برانبار سازد بمصرف درار بر محمدرخان که تشنه خون آن
بداخته آن بود و امیدمیران نیکو خدمتی ضمیمه آن اردیه خود و با همراهان
و مصاحبان شبازی قلعه بر سران سنایه سوختگان رساند و ماهی
و افریح عیال و در شتر سامو بست آورد سواران کج بشارت درآمد یک
لک بخواه هزار مومن که هیچ ملک رویه باشد و چهار صد پ و چهار
فیل با اجناسی دیگر موه قلعه تر و خائنهان ارسال گشته حقیقت
غرض داشت نمود خائنهان ازین نوید بر خود بالید و ازین مجمل در خان
نویسته خلعت و کسب و جبهه روانه ساخت و قلعه دارد در کجائمان

بهت آورده بفتح و فیروزی داخل حصار مفتوح گردید گویند در آن جنگ
همچو پنج پهلوان کوله و تیر و سنان می بارید و برق شمشیر و خنجر
قریب دو هزار و با صد نفر قطار بر قطار راسته و زخمی هر دو فوج
افتاده بودند بعد فرسخ جنگ خانخانان بتدریج قلعہ کبریہ
پروا خست چون نقب مای از بر حصار قلعہ دوم بمهاکوت بسی
سنگ تراشان خاک دست و کار فرامی مبارزان رزم پرست
تیار و پرا ز باروت شده بود میخواستند آتش دهند فتح خان
باتفاق و سزای بعضی هزار پهای احشام که از سکی عسرت کجان
آمد بودند پیغام آنان بمجلست بخش میان آوردند خانخانان قبول نمود
آتش داد یک برج محو با نژده در عه دیوار بریدند و باین جان نثار
پروا زوار خود را مقابل بارش کوله توپ و تفند جنگ و حق آتش
زده بکشتند و از اندر و خانخانان نیز با بیادان دیگر داخل احاطه قلعہ دوم
شده حکم بستن مورچال و تردد بشیر قلعہ سیوم ابع کالاکوت نمود مرار
بمنت و دیگر سرداران عادل شاهیه و نظام الملکی از آتش بار خرد و خفت
از فتح قلعہ نانی یار دیگر سر اسیمه و از بقدر سکار حکم شاه کاری نوزند ست

او نیز دیوگیر بود که هر روز و با فصد در عرش اوجای در آن در جمود
 آمده که مراد از یک کوه و غلظت جریب شهر و ارتفاع آن صد و چهل درخت
 در زمان سابق بنام دیوگیر و دیوگیر موسوم بود بعد از سلطان محمد تغلق
 چنانچه در ذکر سلطنت او گزارش یافته قلعه بالا کنز طابع الکده کن بنجر
 در آوردن ساکنان دهلی را ویران مطلق نموده بپائی قلعه دیوگیر آورده ابار
 ساخته شهر را سمنی بدولت آباد کردند از آنکه ظلم و تعدی او در ذات محمد
 تغلق سرشته بودند و شهر و عمارتی که بنانی او بکبر و ظلم باشد و هر معموره
 که تعدی آباد کرد و در و در بجز این دو میرانه مبدل میکرد و عاقبت بنجر می باشد
 در آن یک مدت در خفا و در ملک نو بنجر آمده سلطان محمد تغلق افتاد
 ملک شهر و ملک های قدیم خود را از ظلم و سفاکی او از دست رفت
 و جمعی را که از دهلی بتکلیف و جور آورده آباد ساخته بدولت آباد موسوم
 کردند و بدینهم کاذب حب وطن ملوف برخاسته رفتند و سلطان علی
 والوین بمنه نیز بعد از طوس خود از مکان آباد شده بظلم او که دو بویرنه شد
 و پشت قابل پائی تخت نمودند البته ظلم او که موسوم به حسن آباد ساخته
 بفرمان بودی دکن بود و تخت چنانچه در ذکر سلطنت سلطان محمد تغلق و

نموده او را که حضور خود را باید و شریک برود و خود گردانید فتح حال از پنجره
دشمن کام خود را باخته و از صدای این فتوحات دل و حوصله بیاد داده
عبدالرسول پسر خود را مع پیغام عجز و نیاز و اطاعت و سپردن کلید
قلعه محبت یک هفته برای برآوردن غایب فرستاده التماس قول
امان جان و ابرو و مرد و خرج ابروی نمود خاکی نان و آب آشامیدنی او را قبول
نموده و یک گنجینه نذر روپیه نقد مع فیض و کباران و پالکی و درویشها
زمانه همراه عبدالرسول و ده پنج ساخته برگرداند بعد انقضای پنج ماه و بیست
روز مدت ایام محاصره نوزدهم و بیستم شهریور در میان سه بحری انتقال
یجها که چرخ دوار میان قلعه و ضلع مستحکم با رفعت نذیره مفتوح گردید
و خطبه بنام نامی ابوالمظفر شاه جهان پادشاه غازی خوانند و نظام
الملک که از ایام ولادت با پدر و قید حبس و اسیران دید و بعد حواله
مردنی پادشاهی گردید کونین از جمله نه قلعه آسمان پایدار دولت آباد
به قید بر روی زمین نمودار و چهار قلعه مدور در آنست که از آنست
نه شش از آنست که عقل بغور آن نمیرسد که در و نبایدست
و بخاک و نم نمیدانند و در آنست و آنست که بر همه نیزه است و بنام

[illegible]

وسلطان علاءالدین مفصل بکدرش آمده حاصل کلام در دولت آباد
اثر آبادی بخیرش آن عوض تعلق نماند و سوای قصبه کهرکی که از ایام قدیم
نکاد بود ویران مطلق گردید و دولت آباد اسم قلع برزیا بنا جاری گشت
و پنهان نام در وفات سلطان دکن موسوم گردید و اسم دیوگیر و دنگرا که
از میان برخاست تا آنکه در عهد سلطنت صاحبقران ثانی بعد از تسخیر
در آمدن در ایام صوبه و در ری خلدی مکان عالمگیر با تمام زمین العابدین
خوانی صومعه مسودا و راق بندهای شد و در آنجا بنیاد او درنگ
آباد کنوخته شد و الحقیق درین عصر از طرف و فور آب و فواله و لغسال
هوادر گیتی رستگاه بازار بهر زو شهر دیکر و دکن نیست مگر فرخنده بنیاد
حیدر آباد که بخت بنیاد دعوی هم حتمی میتوان نمود حاجی محمد مبان قدس
در تعریف قلع دولت آباد گفته حصار که منشش نگیرد است کسر
بود قلع دولت آباد و بس بود مملکت را عروس این حصار هم
بالش بود از شفق در نگار بیت و ششم ذی کعبه در بخت روز مرده
و لکنای فتح قلع بعضی بادشاه کشورشان رسید و خانانان بهمانجا
و خانانان مورد انواع عنایات گردیدند و نفر کاتب خطاب خان دوران

که با سوار سوار به بند بست انجام اقیام داشتند با طراف شتافتند و لاجرم
پساری که زمیندار عمده الطرف بود و خود را درجه که بنده بی بادشاهی محبوب
مینمود باظهار قد و ست بران و بناختن تاخته فرنگی بسیار هکشته
چهار صد زن و مرد فرنگی اسیر ساخته بالقصورهای اهنام که در کلیه
نهارهای بند بست آورده و فیال و اموال و عیال سندی فولاد و
نیز متصرف شده بجهت روانه ساخته برای راجه مذکور فرمان آفرین
و خلعت و شمشیر مرصع و حرمت فرمودند بعد رسیدن نظام الملک
با اموال خود و فتح خاں حکم شد که اموال را در سرکار ضبط نمایند
و نظام الملک بوقبله کوالیار که سابق نیز از خویش و تبار
او در راجا محبوس بودند بفرستند و فتح خان را دولت و پیه سالیانه
مقرر کرده با طبیب و قدری ضروری همراه او در راه بطریق نظر
بند نگاه داشتند چون لغایت حال بادشاهزاده انصاری شجاع
محمد شجاع را که بسن دوازده سال رسیده بود بوطای منصب
سرفرازی نه بخشیده بودند و شش صد و پنجاه روپیه بومه داشت
که قریب دولت و چهل هزار روپیه سالیانه باشد بموجب عرشد

خان دوران با وجود شنیدن نزدیکی رسیدن خانخانان با
سرانجام ذخیره و سر غله نظیر بسیاری فوج ختم نموده بمقابله
دکنیان پرداخت و حملهای گسترده و تردد های مردانه نموده
نگذاشت که مورچال قدیم توانمند نمود و آن افواج زیاده از مور
ملخ را از کرد قلوب برداشت تا آنکه خانخانان با سر غله رسیده ده هزار
کا و ذخیره هم شیا بالائی قلعه فرستاده غنی که بفاصله مانده کرده
استقامت و رزیت گاه گاه بطریق قراقان شوخی مینمود و تنبیه
آنها بر دخته نیت آوارگی از آن خود داده متوجه بندوبست برانپور
گردید و خان دوران نیز بعد فراخ استق و فطاطر جمعی از کار قلعه
که از حضور فرمان قلعه در این بنام مرقطی خاں رسید خود را
بمقله صوبه دار یا خویش مالور رساند و بنیول بعضی رسید
بعضی قلاع تعلقه مکانه سرحد قطب الملک و کنار ساحل
که فرنگیهای بدکیش قلعه احدث نموده میبودند از او از دست آمدند
ملوکش ایان دست و پا باخته قلعه بانه گذارشته در مکانهای دشوار
گذر و پناه بنهرا فرار نمودند و سیدی فولاد و سیدی مفتاح

بدین مرتبه رعایت لائق امور سلطنت مینمودند که نسبت بیکر کوشکان
 خود و بادشاهان و امای والدین را و همچنین استند که تا فوئدالان کلشن جانیان
 قابل سرانجام امور ملکی نکردند بمنصب سر فرازی یا بند بر خلاف زمان
 حاکم اطفال نور و لسان تازه بر صده آمده هنوز کام آنها از شیر دایه
 ترگشته منصب دای غده چشما داشت دارند و بادشاه طوعا و کرها در
 رعایت خاطر آنها نمودند خود میکرد و حتی چندین هزار وضع و بشر
 دیگر تلف میکردانند بجان و ران حکم صادر شد و در مالوانا سب
 گذارشته در رکاب بادشاهان رفاقت نماید درین سال صادق
 میر بخش و دیوت حیات نمود و بادشاهان را محمد اورنگ زیب
 فرمودند هر رفته به تنی و البسکان او بردارند و جعفر خان پسر
 کلان او را بکفور بیارد و مورد عنایات ساختند

در آغاز جشن

این سال اسلام خان امیر بخش نموده مورد عنایات دیگر ساختند
 محل در خان دکنی را نظر بر حسن خدمت او چهار هزار ری دو هزار سوار
 نموده بعنایت خلعت و اہل و قیل و شمشیر صحر و بیت هزار

اینچنین که برای بند و بست دکن توره ضرورت بمنصب داده برادر
بنچهر سوار و عطای نقاره و دیگر لوازم آن سر بلند و بلند آوازه ساخته
تسلیم صوبه داری دکن فرموده ادا خراسان پنج جلور وانه ساختند و سیه
فیاض و سیه عالم باریه و راجه جیسکه و راجه شیلداس مو دیگر امر امره
دادند و بنجور منجان هند فرمودند که بر سواری رتبه از حضور نوبت نوشته
بر آید چون در آن عهد از جمله ضوابط سلطنت مقرر بود که بادر شاهزاده
یا وجود خدا نمودن تا بکار مهم و خدمات صوبه داری مامور و مقرر
نفرماند منصب ندیده بادر شاهزاده دارا شکوه که کلا نته از بیستم پسران
بود و نسبت بهم او را از پادشاه متوجه برداشت احوال او بودند و غنی بودند
حرا از خود از بیستم بزرگدور و زیاده جوامع و اولاد غیر با وجود طی نمودن
سیزده سال از هر حلقه عمر عطای منصب خوشدل ساخته بودند بعد
حرا شاهزاده محمد شجاع بمنصب سرفرازی یافت نظر بر بخشی برادران
لازم کردید که غنی و سوار و شاهزاده دارا شکوه و لایق بمنصب
و دراز و براری شش سوار و دیگر لوازم منصب خوشدل و مفتخر
سازند بر شش بزرگان دستور دانی محقق نمایند در ایام سابق

شد ورنج را به سیر لاله زار و تفرج رود و رود و مبدل کردید اگر
 نه باید توصیف باغات و مکانهای بهشت نشان آن سرزمین که همه پراز
 انواع گل و اقسام لاله و شقایق دریا چین و سبزه زار و شجره سررا پا
 بهار شکوفه و انمار رنگین و انهار و چشمه ساز ذلال شیرین پر دارد
 پایه توصیف رود و سرور و نعمه بردایی و لیران شوج و شک آنمعدن
 حسن و پاک رنگ زبان خاتم لاکو با سازد از سر رشته اختصار
 بازمی ماند اما افصح است و عرفی عالم عالم مضمون درین بیت درج
 نموده هر سوخته جانی صحرای کشمیر و رایه کرم غنچه کبایت که با بال
 و پر آید و از جمله اشعار ملاحظه فرمایید و بهر چه بدین تشبیه برآورد
 گل و سبیل درین گلشن نباشد بهار اینجا بهشت است و بهشت باشد
 شفق و روشن گشت و از زارش فلک یک پشته سبز از بهارش
 نداشت این گلشن زرد گزده سبزه زارش سبز و میدان
 کشیده کوه از قبضه خاک بجوش سبزه و گل سر بر افلاک
 زمیج لاله از بس خورده و بهسلو بود را بش لبه باریکی مو
 ز طغیان گل و سبیل بگل گشت نه کوشش پیشه معلوم و نداشت

و به نظر سرفزاری بختیدند درین ساعت متوجه کشمیر پشت نظر کردیدند
و غیر مثل سیرکنان و حیدر افغان و دودمان طی منازل می نمودند قدغن
جیان ضابطه مقرر کردند هر اگر بوتر از زراعت بدست تارا جیان به بند دست
او را قطع نمایند و برای تحقیق و مجرب نمودن زراعتی که بحسب ضرورت
بسیب بهر آنکه و بهر از مرتکبی را با پامالی واقع شود آهین خدا ترس
خبر می رسد با ضبط تعین نمودند که بموجب سیاهه که بهر او بدو تر برسد و چه
لقعیان را دیوانیان از سه کار به عایا عاید سازند بعد که بگرد منازل کشمیر
رسیدند با وجودی که نشان داد و امرای عمده لایق تخفیف تصدیق
را به بیشتر روانه فرموده بودند که در و خاطر جمعی از کتل و عبور نمایند
بناز هر ج و مرج زیاد که لازم بود بهر بهر نسبت کشمیر مردم لشکر
کشیدند خصوص در منزل بیرنجال که حکم بی عراط برای عاصیان دارد چنانچه
محمد خان قدس گفته معاذ الله ز راه بیرنجال که مثلش دیده کم جعفر
لحسن جا ای پادشاه حیرت جرم والد که راه این کوه لاجون رفته باله
در شکل گذشتن زمین ره نمک درین ده راه رو نقش است بر سنگ
فی الجمل در مدت سه شش ماه در ماه ذیحجه نزدیک بسواد کشمیر فزودل واقع

و خوش ساختن توپ دیگر نیست آدم مسلح بفراخ در آن توپ می نشیند
و این توپ ابتدا در احمد نگر که پای تخت قدیم نظام الملکی بود ساخته بودند
از تبدیل وضع روزگار ملک غنیزه از احمد نگر طلبیده مصالح قلعه پرند را فرار داد
بعد رسیدن بانشاهزاده محمد شجاع سیر نا پور که خانکمان و دیگر کوهکمان دکن
مذاست نموده نژاد اول جنین مصلحت قرار یافت که آن کوه برای تسخیر قلعه
پرند تعیین نمایند آخر کار شاهزاده نظرم بر ایام شروع نشود و تا کرده کاری
خود با اتفاق خانکمان متوجه تسخیر قلعه مذکور گردید و به کاپور رسیده حاضران
بادیکرام را در جبهه بطریق بر اول مع مصالح قلعه گیری برای تسخیر پرند
رضعت نمود و امر فرمود بر محاطه کاپور باشد تا سخت و تاراج در آیند
و جایگاه تپه نه بادشاهی نشانه بردند در زمین غنیزه رسید که ساهو بود
حرکت فساد و نشر زمین است یکی از ضعیفان نظام الملکی بود
که در فلاح محبوب بود بیت آورد و با جمعی از واقع طلبان داد
فساد و شورش ساخته نواح طغر نگر را تاخته و جمیعت زیاد فراهم آورد
خواص خانرا با جمیعت سه هزار سوار برای تنبیه او مقرر نمودند و درین
آوان شهرت یافت که مراد همدت در نزله خان بایسته سردار دیگر عادل

زمین کل آسمان کل کبر و بر کل فائده در عدم کوئی در کل
 سر و دو حسن اینجا هم غنا مند کل و می هر چه جس یکث کنند
 ترخم ریز هر سو خوش خوار میر بیای نغمه در سر مقاصد
 ترخم ریز بمطرب فی دل اینجا بسته دارد هر یکدم لایب او بر لب
 الفقه بادشاه هر هفته و مرصع و ما در باغهای دلنشای انسر ز بهر
 سیر و تفرج می نمودند در رمضان و احوال اهل بیت ازاده شجاع صیبه مرزا
 رستم صفوی که بعد تولد دختر بر دهنه رضوان شتافت بعضی رسید و در همان
 خبر شوقی غنیمت و این و کارش اختن بادشاه مراده محمد شجاع در آن
 مهم معروض گردید و خوشوقتی سیر و کار و تفریح بادشاه بکدورت
 خاص مبدل گردید تفصیل این اجمال آنکه چون قلعه پر بند را از اعظم قلعه
 زمین و در نظام المملکی گفته میشد و اعظم خان در حصره آن چنانچه
 بزرگ آمده تصحیح اوقات نموده کاری را در آن خسته بر خاسته رفت بعد آن
 عادت و انقضای مبلغ سه یک چون که بقلعه دار را بخاداده خرید
 به عرف فرستاد و بای خود آورده بود و توپ کلان ملک میدادند
 از آنجا به بنای پور طلب داشت گویند در تمام قلعه جات دکن بدان کلانی

اورا فرود گرفت و کاوش بسیار با چند قبیل شاهزاده دست لاف
نمودند خانانانشان از شنیدن خبر غلبه و کتی با سوار شده خود را بکوک
رسانند فوج عادت شاهیه که از احاطه شمار بیرون بودند بمقابله پرداختند و
در اول محله فوج بادشاهی مغلوب هر کس کشته جنگ بگیرند نمودن شروع
نمودن و خانانان که با جمعی از خامنه و بیاداران نبرد جو استقامت
ورزیده و کنیان موافق دستور می که دارند با فوج کمی بمقابله خانانان
آمده و رو به نرمت آورده طرف فوج کتان کشیدند تا خانانان خبردار
که دید چهار طرف خود فوج عظیم بغلبه تمام شده نمود و بحر شبح عرصه
بران سه ساله رنگ کشت که سوای کشته و اسیر کردن نجات
خویش از آن بلیه محاصره داشت و بر لحظه مرد در رستمانه نموده در دفع
اعدا میکوشید از آنکه رزولم خان و مراد بیگ سه چهار فوج کرده در
خانرا نرا محاصره نموده بودند و یکدیگر در با چهار پنجاه سوار اطراف
فوج شاهزاده را فرود گرفتند و بچگونه آمد بعد دیگر یکدیگر خود را نمی توانستند رسانند
تا آنکه جمیع کثیر از مردم نامی خانانان باره موسی داس بکار آمدند و نزدیک
بود خانانان کشته یا زخمی و دستگیر کردند در محفل خاندوران ضرب یافته برق

بعد قلعہ پر پندار رسیدند و خانزماں کہ نزدیک قلعہ رسیدہ بود از شنیدن
خبر فوج دکنی یک کر وہی قلعہ کنار نام کم آب لشکر اقامت انداختہ بہر سبب
مورچال ورتو دگردآوری مصالح قلعہ گیری برداختہ و بعضی مردم را در مورچال
کہ نشہ فوج بندی برای مقابلہ مستعد کشتہ و مردم قلعہ ارشیدن رسیدن
کو مک جرات زیاد بہرسانندہ از قلعہ برآمدہ خود بہر مورچال و اطراف
فوج زدہ دست بردای نمایان میمانند با وجود چشم سیدی و جام قلعہ در
وقت نگاه کردن از سوراخهای حصار کوئی از دست یکی از برقداران
قدراںند از رسیدن کار او تمام ساخت و در فرصت ہشت نہ پہ از تر و عادت
قلعہ دار دیگر رسید او نیز نارسیدہ رہ نور و بادیر عدم کردید شوخی محصوران
روز بروز زیاد میشود و بعد کہ شاہزادہ بقصبہ پر رسید خانہ و ران از مالوا
با فوج شالیتہ رسیدہ ملازمت نمودہ رفیق گشت بعد از آنکہ شاہزادہ
سہ کردی قلعہ پر پندار رسیدہ دایرہ نمودہ ہنوز خیمہ نہ برپا شدہ بود
خبر رسیدن فوجهای دکنی و اطراف لشکر و کشتن و طریق قراقلان برہی
خانزماں و کوشہ کنار فوج شاہزادہ زدند انستار یافت روز دیگر
حر بہر سبب پسر خانخانان ہمراہ کہی رفتہ بعد دکنیا خود را بروز دیگر و اطراف

بادشاهزاده را بر گردانند و شاهزاده افرین و تحسین زیاد بر هر چه
سرور باوقار نمود بعد از آن هر روز بهمان دستور دکنیان در روز بر
مور چاپ و کبر میر بخشد و مردم بادشاهی بکار میر آیدند و فرصت تردد
قلعه میری نمیدادند و کبر گاه سالم و گاه نفقه بکشک میر رسید چنانکه یکروز
کبر باران می آوردند و فوج غنیمت اطراف کبی را حاصره نموده از هر طرف
جنگ کندان می آمدند و قطار شتران و گاوان بر از گاه از ملا حفظ هدمه
خضم متصل و پیروی بهم قطع راه می نمودند که کبی از شمار قهر آلر بان
آتشبار بشنید بر از بارگاه رسید در پشتاره گاه آتش در گرفت و
بعد باوتند و بر دشمنان آن بشتران دیگر رسید و شتران آتش گرفته
سر را با شعله آتش گشته مبارک گشته شروع بدیدن نمودند و غنیمت احوال
لاستاده کرده زیاده شوخی آغاز نمود و غلغله و ادبای عظیم برخواست
و چندین قطار شتر و گاوان و حلقه فیلان هر از صدمه دکنیان بر هم
می خوردند همه شعله آتش بر از دور گشتند و مردم بسیار در آن هنگامه
علف تیغ و برف تیر و سان فوج خضم گردیدند خانخانان خبر یافته با سرداران
دیگر سوار شده بمقابله فوج دکن شتافت و زد و خورد غریب و

را در شتافته خود را وقتی بعدد خانان رساند که دکنیان برای برداشته
بودن لاش مقتولان هجوم آورده بودند و خانان و جمعی از مغلان و
راجهپوتان با نام تنک کمر برای مقابله انجمن تنک لسته غیرت را کار
فرموده در آن درمای خون غوطه زده سواره گردیده دست و پا مردانه
میزدند بعد رسیدن خاندوران هنگامی که کارزار زیاده کرم زدید و حقیقتها
صف را بر روی کار آمد و مایه های مردان و نحوه زهره شکاف مبارزان
بچرخ برین رسید و بر کشته های سابق پشته های لاش جانبازان تازه
بحر که آمده نمودار گردید سه زبس نغره گامد برون از کمین افرو
ادفعا دشمنان بر زمین. آخر بعدد خانان و خانان لاشهای مردم ناکر
برداشتند با بعضی رخمیان نیم جان بر سپاهان لسته ازان قتل گاه بر آوردند
بعده خانانان و خاندوران همخوان کشته مقابل فوج عادل
ببادریها بکار برده با دلا و مبارزان صف شکن و حمله شیردلان قیل افکن
خضم را نیریمت داده جان سلامت بیرون آوردند و در نیمه صبح که بادشانزاده
از شنیدن غلبه دکنیان بر قیل سوار شمره فوج مقابل خود را برداشته
رو بگر بگاه خانانان آورده بود و خاندوران و خانانان رسیدند

همه تازمان صاف دارند چند هزار سوار همراه بهیر گذارشته باقی فوج را
استقبال سرداران فوج بادشاهی متوجه گشته مستعد کارزار شدند بنابر آن
آنچه بر کوز خاطر بود صورت نزولت مکرر ببارد کاوان غله و شتران کهن
بدرست سپاه افتاد و در وقت مقابله مود و فوجی نام یکی از سرداران نامی
بهجا پور مامور و چند در مقابل راجه جیسند گشته کردید و فوج بادشاهی
معاودت نمود درین هنگامه در هر دو لشکر خبر رسیدن کاکاجی نام نوکر
عمده خانخانان با چند هزار کاو غله انتشار یافت و یکدو سردار عادتاً
برای سینه ها آورده بدین شتافتند خانخانان نظر بر اینکه همراه کاکاجی جماعت
شایسته است از عهده دکنیا برخود آمدند خواست باز بر سر بهیر انجماء تاخت
آرد بادشاهی را ده گفت که هم میخواستیم بر فوج نمایم و بهر آب پس خود
خانخانان را یاد و که امیر بر سر بهیر مقرر نموده باقی نامداران در رکاب
شاهی را جلوریز بقصد غارت بهیر خفیم سوار شدند و کنیا بدستور با اول
بهیر را بار کرده چهره را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند جنک عظیم
رواد و در بر جی بندت زخمی شده از پافها دو دکنیا از مو که برداشته
بودند اگر چه از طرفین مردم بسیار آمدند اما از لشکر مخالفان بیشتر گشته

سپه نخبه عیان آمد و آدم بسیار و چهار با می پنجاهار بست محال فان افتاد
و کما بجای کشید که بادش از ده سر رسیده سوار گردید و عثمان توبه بدو خانان
مخطوف دشت خانان از سوار شدن نشان داد و اطلاع یافته سوار
و جلو داران جلد برای منع آمدن بادش از ده بی هم روانه نمود و بمقام
فرستاد که بر جا رسیده اند و کما فیل سواره استاده باشند تا خبر ما بدانی
یحیی ثانی پسر از انجا حرکت ننمایند و شمشیر سوزی بادش از ده
و نمودار شدن نشانها پاره غمان کشیده هر چه از شران و فیلان بدست
آمد و توانست با خود برد و بسیار می رانند و کور نموده که پشت آنروز
چهارم حمله چهار با می کمر سلامت برکشند و از بخش کاه اصلاً بشکر رسید
و هر روز شوخ محال فان زیاد میشد و بیایم کومک آنها میرسید و غرض
بر لشکر بادشاهی تنگ کرد به خصوصی از تلف شدن عار و آبرو و اولیدی
غریب روداد تا آنکه خانان قرار داد که از غرض با چند هزار سوار رزم
از ما سوار شده غافل بر بنگاه غنیم خود رسانند بلب محال فان سرداران
وحید میان هم خبر سرداران پنج پور رسید و تارکین فوج بادشاه
به روزی نزدیک بنگاه انجاء رسیدند و کشتیا بمیرا بار کردند بدستور

موقوفی کنان شرط مشایعت بجای آورد و چون خبر مراجعت بادشاه نمروده
بر آن ناکار و سوائی بوضع رسید بادشاه نمروده را با هر دو سر در مغضوب
ساخته طلب حضور نمودند و بعد فراخ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند
بمنزل تبر لم رسیدند و موضوعی کردید که اکثر مستلمانان این سرزمین بجز کلمه
توحید خواندن که بی معنی آنهم نمیدانند از راه و رسم اسلام خبر ندارند و یکبار
بوقت صید هند و همه رسمیات کفر جای آرند برای منع آن بر لیس شهادت میسر
صادر شد و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدند
و خیرین و زنان مسلمان را بر خرد و خانه انداخته و خرابی مساجد میخواستند
حکم شد که آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید
عورت را بانه گذارند والا بقتل آورده خانه و مال انجماء ضبط آرند و
مساجد و بیت بهمان طایفه تعمیر آرند و بتخانه آنها را لا سمار سازند درین
اوان خبر رسید که خان خندان از پدر رنجیده بجنهور رسیده و متصل آن خبر واقع
سپاهیان خان خندان از آنور ناسو که از دست دولت موقوفی کردید زمانه
در آن گرفت تا به پنج یافتند روح مرد می یافتند و در سوختن سبب هفتم روز
بدر بر محاسن انسانی مطابق حدیث در کجیل و خال اولی فرمضان

در خجی را دیدند و بر سر دست نیافته فوج پادشاهی مراجعت نمودند آنکه
میان خاندانها و خاندان خنجران خنجران آمده بودند و خاندان لاکتر
کلمات یک کفایتان را من از جنگی اجل را می داده بر آوردم و
جان و نیروی رفته او بهب من بجای ماند بر زبان می آوردند و داده
پیدا می میان هر دو در میگردید و سپاه نیز از خجی خاندانها کی بود
مصلحت و بهر یک میان که در خبر بر زبان می آید و بهر یک فایده
نیز بخشد و بهر یک سلامت و عقب و پیش بر در خجی خاندان اطلاع یافته
از اندرون سرخ او پدید می نمودند و در خجی آن میگوشتند و بهار و ست
و فستق میزد و دیدند و از خجی کا و همه که هر یک میگردید و بهار و ست
تلف کرد و که بهر یک است و بهر یک میگردید و بهار و ست
یا یافت و غیره رفته باشد کار بهر یک تمامیت یک کردید و بهار و ست
مصلحت کرد و از زبان قلم بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک
شدند و کار بهر یک رسیده و بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک
کردید و ست از خجی و دیگر بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک بهر یک
طی مسافت می نمودند و غنیمت شانت کمان از عقب و اطراف تا خسته

[illegible]

حسن نظامت و کفایت و موافق بر نظام موقوف است اتمام گرفت بعد از
لاهور فرمودند که صوبه مالدار کجاست نظام الملکی تازه مفتوح شد که تا کنون سال
در ایام متصل که کفایت بسیار است بوسیله جمع و در ایام انحصار
ارب و بیست و پنج کوته اند و در ایام شورش و فتنه بان و در ایام صلح
در ایام خاتمان بسیار است و بعد از آنکه در ایام صلح و صلح
و دیگر غنایات سر بلند دارند و صوبه در ایام صلح و صلح با مالدار
بر انداخته و داخل آن نمودند بعد از آنکه در ایام صلح و صلح
ست و در ایام صلح و صلح کار نموده برکنند و در ایام صلح و صلح
داشت چون کجاست و کوته از طرف آب نیز متصل بر حد کار
بر ایام صلح و صلح کار می شود و در ایام صلح و صلح
نذر باد که از آنجا که در ایام صلح و صلح
در تعاقب آنجا که در ایام صلح و صلح
در داخل صوبه مالدار دیده بود منجمد سر کار می شود و در ایام صلح و صلح
ثبت کرده اند اگر چه حقیقت صوبه خاندیس در ذکر سلطنت فاروقیا
منصل بگذشتش آمده اما بماند بر بانی قلم سپید هر روز زمان فرمان روا

محل جان قدس در تعریف تخت گفت نظم زهی تخت فخر و بادشاهی
حج شد سامان بماند آهر ما غلک روزی که میگردش و مکن ز رخ شید
بکده تخت اول رساند کر غلک خود را پیش ما و بر خوشید و همه
رو نمائش ما و پشایجان را بوسه بر پای ما از آن شد بایه قدس غلک
همه تاریخش زبان پر سید اردل بکشت و در یک شام شاه عادل
بعده که بادشاه خوشید منزلت بر آن تخت جلوس نمود از اطراف فخر و از آن
خود شمش و در اشکران بری نمائش با صول کونا کون بر قفس در آمدند و
همه روز و شب جشن آنخو و خوشید کلاه کرده و در سر بر سر از در یک
سینه بر آورده و در بحر فلک سپید اختران سوخته برین ترازو کویا گردیدند
جشنی بنهار و فخر روزی ما اختر همه در سپند سوزی
بزوق جشن نوروزی نقاره ها کلوا و صوت بیل گشت پاره
و شتند و ساز ها سرود زیر و بم شد هر طرف ساز
سدا صی و دلمه را بنهر دران زبان شکر گویند تسلیم و آداب تنیست
بجا آوردند آنچه الک اینزاده و عین الدوله و پیکان و دیگر امرای نعام در آمد
و مجلسی و شعرا و ارباب طرب دامن دامن بل غمین غمین ز سرخ

چه نویسم القمه شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود و بادشاهزاده
محمد اورنگ زیب را که بالفدر و سپه یومیه در شش ده هزار بی چهار هزار سوار
نموده بالوازم دیگر منصب سر فرازی داده بمهم و صوبه داری کل دکن مرخص
فرمودند کجاندوران و خاترنان حکم صادر شد که قبل از رسیدن بادشاهزاده
خود را بکن رسانده در تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان افضل
بود از نزد خاندوران بجز و رود حکم نمود از صوبه مالوا بطریق اینغاریه بفرست
رساند چون ملوخی غنیم تا نوع بر ما پور از حد گذشته بود خاندوران
تأکید بادشاهزاده تردد نمایان نموده بعد چندین محاربه صعب افواج
عادت اید از ملک پشایمی بر آورد و بادشاه کوچ بکوچ متوجه
دارالحلا ف شده دوم ماه شوال داخل قلعه اکبر آباد شدند تحت
لوسانت چون قتل ازین بچار رسد حکم تیار ساختن تخت مرصع بفرست
میلنگ که روز و سپه که از آنجا چهارده لک لاطلا باقی بود هر کجی و داده
بود فرموده بودند درین ایام زیست تمام بذریعت و جشن عید و زن مبارک
و تولد شاهزاده سلیمان شکوه که خدا بدار شکوه از زانی داشته بود و ساعت
جشن در بهمان جشن بزرگ ضمیمه هم کردید مقدر فرمودند طرح جشن عالی را بکن انداختند

سده شکسته و راه مفتوح گردید و مرزبان غرر را اختیار نمود و رو
به کوهستان بلورید و کبیل زبان دوان نزد نجی بجان فرستاده بقبول شکست
داد و لکست رو سپه بر جهور و کسار و چمنی بجان بای صلح بمیان آورد
و باظهار عجز و ده خورست همان امان جان و کجاست و شستن ملک و آورد
روح نمود و نجابت خان بی آنکه از بند دست اطراف خاطر جمعی حاصل
نماید و احتیاط استحکام تمام نموده بیچاره بر در محض آنکه کوچه نام ناکرده کار را
در قلع انداخته و صلح و غنی گشته بشرط ادای مبلغ مذکور در مدست است
روز و یکا پیش تن در نفر لطیف بر غایت حم در زبان سندی اول گویند
از وکیل نوشته گرفت و وکیل قدری طول و تفرقه آت و شک بریزد
و جنس کشمیر بقیعت لک رو سپه و لک برای اتمه و و نفر مغلوب بی نام
و نشان لا لباس فاضله پوشانده تا خواصت خاتن باقی نزد سپه دار
تا تجربه کار کند گشته لا صلح گرفت و برای بند نمودن رسد بخانه دله
چنان مسدود ساخت که تردد و قاهد و شود گردید و از سر رسیدن رسد
حالت کرد روز بروز تباد می گشت و تا رسیدن ایام بر کمال بحر سپه در پیش
سه ابا عذر عذر آمیزه کنده اند و درم و یکر ندانند و بعد شروع بارش

و سقید و حیره اند و چنانچه تفصیل آن پروا خفتن و شکر نشسته سخن در اوقات
بدین اوقات می نماید که از هر چه در حقش تصور است تمام بدیر فتن که نوزده
روز کشید دست و دل این پادشاه در این اوقات در این اوقات و کوه هر دو جوان
محکم بحسب و مکان داشت و که عادت بر این می داشت و در این ایام
حادثه هرگز نمی توان که از دو جوان عالی نژاد و پادشاه رخ دی غم
پادشاه است که نشسته بر مایل خامه می دید چون که خال و عجب فتنه
چون آغوش در من کوه صوبه حجاب داشت و آغوش نمود که اگر بخیر است
فوج در این ملک و هم زینداری که مامور کرده و هم می نمود و خود
مرحمت زانند ولایت آن خود و شرف پادشاهی که بر این پادشاه
مناب و مبلغ نظر آن نزد مرزبان آن قوم برای سرکار این ملک و غیره
التماس او نیز قبول و را می اگر چه بعد در این سیر و اولایت خود
نمایان نموده مکان حاکم کش و قلع و انبار با مکانهای قدیم
بسیخ و تصرف در آن و در آنرا مالی و شور و کین با وجود میسر از آنجا
بسنگ و کج گرفته بر قندازان قدر انداز آنجا که نشسته بود بعد رسیدن
نجات خان از آن سپاه بهادران و کلنگ سی دلاوران آن

[illegible]

حج شب روز باران متعین بر بارید و ناله و راج پر از آب و دلو و کل کردید
و افساب در لغاب سحاب رو پوشید و باد سرد و بار طوبیت هوا وزید
گرفت و سپان و دیگر چارپایان از شدت باران تا زانو و سینه بگل درآمدند
و رو به ملک شمران آوردند و از زمین کو سیاه سیلاب و روان چون لزدگان
آدم را برای و باب جالوران و آدم های فاقه کشیدند و هر جا که
تهانه بادشاهی گذشته بودند مخزن و لان گاه و بگاه مخصوص وقت
شبهای تار و چمن بلای ناکبان ریخته و مار از دماغ روزگاری پنهان
بر آوردند و در زمین خور رسید که کو چرام لاله در قلعو کند گشته از بند و بست
ملک فراخ حاصل نموده بودند و با جمع کشیده گردید و قلعو با ماه
و اسباب او به طرف کافلان درآمد و بجای تهانه بادشاهی همه جاتیان
بندگی آنها با سوار و پیاده بی شمار شد و سرانجام نمودند حاصل کلام
ملالت انجام نجابت خان با هم مصلحتان و همایان حال بسلاست
بد بردن در صورت میسر آمدن غنیمت داشت و تفکر بدبسیه بر آمدن
لزان شد که افتاد و آخر کافلان شکریغارت آب و کل و تاخت کافران
داده و توب خانه و اسباب تو زک و کار خانجات در پانمکان گذار گشته

استحکام مکانهای قلب بر فیه بگذارد و بغزو جنگهای بران شجاع
خاردار و کزلی دشوار گذر قدم بر راه اطاعت نخواهد گذاشت
بی حصول مطلب خسته آمد پادشاه از راه مرید احتیاط با وجود تعیین
امرا پادشاه آمده محمد اورنگ زیب را که برای دکن مستعد ساخته بودند
بردار تمام فوج بهم انکار فرموده نموده مرضی ساخته نزد سوره یافته
عطا فرمودند و تقاضای مصلحت امور ملکی برین قرار گرفت
پادشاه خود نیز بقصد کوشمال سرکشان و دیرت جنوبی متوجه
دکن کردند و سایه پست و نیز لرزان آن بر همه میدان اندازند و توج
پادشاه دفعه ثانی بدین در وسط ربع الدان سنه هزار و چهل و
پنج هجری رایت طفرایت طرف دکن برافراشتند و تارخ توج دفعه
ثانی صاحبقران ثانی بدکن بعرض رسید به پادشاه جهان این
سفر مبارک باد « شمه از ترددات عبدالرحمان و دیگر امرا که در بهم حجاز
قبل از بر توفیر رایت شاهزاده فیصل حاکم رود و ده زبان خامه میدید
چون فوج پادشاهی نزدیک قلعه او میزدیم که سانی برکنه سیر حاصل
خالد بعد و جنت مکانی در جلدوی کنتم ابو الفضل میر سید و پویدر

در عین فرار مقابله و مقابله بمیان آمد و محاربه صعب بود و اکثر بهرار مار
طرفین کشته و زخمی گردیدند و بکریاجیت دوزخم بزد کشته جان بدر برده نزد
پدر پیکر از رسید بعد عرض عبدالله خان بهادر و خانزوران و سید خانچا
برای تنبیه و قلع ریشه آن مفسد بد کمال تعین فرمودند از آنکه ابتدای شروع
فساد و حکم لصلایح آمیز مشتمل بر اینهاست از راه خطا و سر دست خاتم
مک چشم تراش بود مثال او بنام آن بر کشته طالع صادر گردیده بود و
جزد بر به تعین افواج بکوشش او رسید وکیل خود و بکشتن پلین الدوله
فرستاده طلب یکی از زندانیان حضور برای التماس بعضی مطالب نمود و علیحضرت
سند کربلا را از شوای هند بآبی تخت بود به نسبت هم چنان نزد او
روان نموده بنام فرمودند که اگر محاکم لک رو به نواح که بعضی از آن
پر کفایت بادشاهی لا شرف خود آورده بعیده بندهای مادرشاهی
در آرد و بکریاجیت لا محضو فرستاده خود را در رکاب بادشاهزاده
بدکن رساند و دوباره قلم عفو بر جریده کرد و او کشیده کرد و سند کرب
نزد آن شعبه باز بته کار رفت بعد از سوال جواب عذر آمیزان
فمنه انکیز داشت که مراد آن میره روز از طلب او این است که مانند دست

انداختند و به تردد سه چهار روز قلعه را مفتوح ساختند و صدای اذان
محمدی که برای کافران انداز حکم نثار داشت بموش کفار التبر زمان مبارک
و بموجب اشاره بادشاهی قلعه را حواله راجه نیکوکار نموده کلید قلعه
از طریق محصور را تسلیم داشتند و باینجا تمام جنگل بری طرف ده مونی روانه
گشتند و در فرصت دوروزیه امکان رسیدن به شروع به پیش بردن محارب
و کندن لنگر نمودند با وجودی که سنگ لانج مواد انکار زمان بهر تیر
سبب واقع شده که همین و فولاد به شواری در آن سنگ ناخن که میبرد
بپاداران کوه کن جنان که تحت بستند که در اندک فرصت کلید بر محصوران
تسلیم آوردند و همه پناهندگان را در دانه ختن کوه پلوت و تفک
و حقه التبر و بان و سنگ با صحن دو صحن کنی نموده مردم بسیار شهید
و ضایعه ساختند آخر شش موش نموده با وجود باریدن باران التبر از قلعه
بستاری زمینهای آسمان پایه فندکی موش را وادی موش مبارزان
کار نزدیک به شش قلعه رسید و چهار دلباخته برای طلب زمینها
میاجی میان آورد هنوز گفتگوی بهغام صلح بکوش سرداران نرسیده
بود که پاداران رو هیل و نظر بهادر در دوری کار فرموده بکنند جان بازی

جبار سنگه بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسید چندین هزار تیر در
و پلدار برای بریدن اشجار و هموار نمودن لایه‌های دشوار گذر مقرر
نموده هر روز نیم گرده لای صاف وطنی می نمودند و جبار با پنج هزار
سوار و بر قنداز پشمار در قلعه اوند که شش سوار و نهاده بسیار اطراف
تغین نموده بود که از زمین و بار مبارزان مادر در بهانه اشجار و
کو شنبلی غار باندختن شیر و تنک سبزه اسلام و شهید و کجی می نمودند
و از انجا که نیز جمعی و سبزه نیم اجل گشته بدار البوار می نمودند بعد که تفاوت
کشت یک نیم کرده نماند بحد اول راجه دبی سنگه بر اول که دعوی در
قلعه با جبار رسیده است بعضی مورچه‌ها آن بد خفایک تحریف غازیان
در آمد و جمعی بقتل و بری آمدند و کشت تمام در دل آن بد اسلحان یافت
و با کرم بیت بجز و غایب و کشت که از جواهر و استر فی توانست خود
بود کشته جمعی از بر قندازان بسرداری یکی از جمله همراهان تهور کشته
جلان نماند کشته طرف قلعه و نامونی حر مکان بسیار قلب و همکاره
بر بر جنمی او بعد روانه کردید بداران قلعه کجبران اطلاع یافته شادمانه
فتح نهیمیت آن بر بنیاد نواخته نزل تمام بکوشی و دل با خنکان انحرز بوم

عمر شیر آمده بدین مکان رسیدند و کل لشکر ازینجا برفت افتاد تمام
چون بهشت آمدند و درینجا یک دروید نفر آدم و یک نفر انان چنان بریدند
در میان مردم هر چه میخواستند تحقیق میخواستند آنها را میخواستند نمود و از انقاد
برج و دیوار آمدند و نفری را در اینجانبه میبردند و درینجا بودند و نیز در
سنگهای دیوار که در آنجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
پیدا کنند چنانچه که برای آنکه میخواستند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
و طلا و دیگر مصالح آلات و تحف یافتند و میخواستند و بکاف میخواستند
نمودن و تاج بر و درینجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
باقدر میخواستند و طلا و ظروف برنجی و درینجا میبودند و درینجا میبودند
درینجا میخواستند و درینجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
بکاف میخواستند و درینجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
گرفتند و نیز ظاهر کردید که چهار خود را بکاف میخواستند و درینجا میبودند
سنگهای دیوار که در آنجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
برایست هر چه میخواستند و درینجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند
آنکه بدینجام چهار نفر رسیدند و درینجا میبودند و درینجا میبودند و تحقیق میخواستند

غور و بختی برسانند و در روز قیام لالتش زدند و بیایید سر اسیمه و در از قفسار
برآمده و در شب تلید لالت ادبار پیش گرفته و در آن برپا شد و شیخ و جنکلی نمود
رسانند اگر چه صدای دار و کیم و تکرار و محو و زان بر طرف شد اما چون خبر تحقیق
فرمود آن تنگناز نشسته و در آن قرار داد و در هر بعد طلوع نیز اعظم بخت و در آن
غایت بشکال که سحاب و در بر روی در آمدن در آن سحر ز بودند خلاف هر ضمیمه
سردار نماز هر طرف که نلا یافتند بخت و در آمدند و دست بتاریج نمودن
کتاب دیند خانه و در آن اطلاع یافته انتظار صبح و در آن نکشید و برای اتمام منع
پایه حیان از امر از او بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بلند کردید
و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت
میگشتند علی مغر و علی اکبر نام و در بر او بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت
بودند و کفایت هر آواز بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت
تا یک مانع آمد و هر چه در آن مساجت نمود و بخت گرفته به معنای اصل خود و
در آن بخت از کفایت هر آواز بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت
یورش محو و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت
در آن بخت از کفایت هر آواز بخت و در آن بخت از کفایت هر آواز بخت

نمود و پادشاهان را در محراب در یک زینت اگر چه از شیندل و خرمنج و فرار
چهار صفت نوزاد طریق البغاریه و سبب بعد صفت بقوم
بر اول رسیدن متعذر دانسته بر مونی رسیده توقف برای آرام لشکر
نمودند و بموجب حکم به بدو است انقضای بود و خست و فوج عروم
پادشاهی تعاقب آن برده گرفته البغاریه کمان تیر و تیر کرده گاه
پست کرده طی منازل و مراجل می نمودند تا آنکه سر صدر را به پانده که با سر حد
کوند وانه و دیو که متصل است رسیدند و خبر یافتند که چهار جماعه کوهی فرور
آمده بعد از شیندل خبر زن یک رسید و افواج پادشاهی که سبازگاه
دانه دراز پشته مرید با کردید و بخان بقاوت می ماند و کوه خداله خان
دانه دراز پشته کوب می خست تا آخر شیندل که با سبک فینون پر از
بار و خالی که غیر توان رسید بر سر شجره دار سیر آیمه و طی استافت می نمود
از شیندل از خبر بعضی از مردم پادشاهی خواستند که به تفحص و غارت قبایل
برد از اندر هر سیر در کجریه کانی مانع اند و نکد است که فوج مستغرق در و با اتفاق
دست از تعاقب بر نداشتند تا آنکه کار به خاتمه رسید و کمال رسید و چهار
فرصت و فایده نمود که به سوار کفار غیرت شعار کجریه نمودن زینت و فرزند بردا

قاصدان با که در شروع محاصره ز در را بگشایند و از نظر برهنگان اندیش
قرار خوار بر آن طرف خستاده بود رسیده خبر فوت راجه گویند وانه وادار
بتذیل راج آوردند چهار که یک بار پشت امید حیات و نجات او شکست
دل و هو شده باخته لوح و شکسته با هو و شناخته عمارت بار از باروت پران
الحساس البیت اللاتش زوده هر چه توانست از جوابه و سر شرح و منفید و طار
و لفره اللات فرو بردن با خود گرفته منو خیار و اطفال خور و سال بر حمال
و سپاه از چهار که از می چنین روزند باستعمال در آوردن و تیار داشت بار
و معبر بر نموده بنفید طرف و لو که بر فاطمت و جمیع و هر در سوار و
شهر و نوز و رشت و تار کردید عبد الله خان و تار دران خبر یافته صبح
نامش و سوار شد و خود بقلعه و پور و سواران اموال بقیه الدار و لول بقدر
آوردند در سیاه از آنش سوخته و نیم سوخته بود باقسام جنس که از ضرر نار
محفوظ مانده بود یافتند و آن خوشم تنی انبار اسما ساخته انقله
حواله مردم محبتر نموده بنزد و بست و تحقیقات خزانهای مدفون برداشته
بتفاوت پانزده روز از فرار چهار تعاقب نمودند و شنیدند در چهار
از سکنین باز و با بندی عیال زیاده از رشت نکرده طی مسافت نمی توانند

و مردم آن خود را امیدوار این نظام داده برای جز تحقیق آن بر حکم نامه
فرام بر طرف تخمین نمودند و نفیسم و دو هزار کوزه ای که شش زمین میزد
گشته شد و بجای باله که وقت فرار با کوزه ها متفاد افتاد و هزاران باساخته
رسانند و خانه و ران خود بدان مکان رفت و هر دو با غمی و حری بریده
با کشته های نام داشت آنها آورد و کوزه ها را جمع است همه مبلغ شرفی
بود و به داده برای تحقیق ما متفرق گشته و تا کینه نمود و سر در آمد
معه عرفه است فتح محبوب بهادر بک نام روانه حضور گردانید
چون بد کردی میباید این زرافات که واجب شد طبیعت و صفت
پادشاه بنور در سر زمین مفتوحه بجای مقتول بودند که سر در آمد معرعه شد
از نظر گذشت از طریق فرموده و هزاره سرامی ساخته همان بویک
بیا و بینه آنچه انداخته و جوهر و طلا و نقره و البت از جادو در ابتدا و بعد از
خبر و برآمد و وقت فریاد بر سر در آمد و سواهی آنچه بباران
رفت و دست پر در مغلبان کرد و یک روز و سه و اهل خزر
سیر کا گشت و بعد فتح خبر به خان وقت مراجعت پیش لک
لقد و جوهر و فیل نایک از بجهلند برای پادشاه گرفت و

همه مضراب و در هر نوبت مدح و ثناء بی نام نده و یکایک نمیشد بر زبان
خود و اتفاقاً غیبت هم از آن رسانده در راه انداخت که هنوز
بلند در بدن بعضی باقی مانده بود بایک لبه خود و سبک مردم
بادشای آندند و چهار کید و مقابله خوب با نوج و خیر الله خان غمخوار
نام نام عم بهادر خان با چند نفر شسته و جسمی زخمی گشتند و از مردم او
نیز بعضی بر بالهوار پوختند و غرضه بر نوبه برای او تمام کردند که خندان
و شتران بسیار بواسطه بار گذارنده خواست جان خود را با بعضی همایان
خود و سبک و شمشیر و هر صبح آلت و شرفی مغلقه کلکند و سرمانند
خاندان محرم یک نام خوافی را بر زبان آورد و یاری فیلات و ماه
و عید که مابین لای با اختیار خود گذارشته میرفت و بداختیار در
عالم اضطراب از وجدانده میماند گذارشت و خود و دست از
تغایب بر نداشت آخر همه فیلات و شسته آن بر از ماه و مجامعت
ناموسی او بیست مردم بادشاه آمد و از چهار سنگه و بکر حاجیت
بر نبردید و طبع بود تالیدی که حیدر خان جلالت در میان نموده بود و
تو به نام و سبک سیه و طاق حرکت نمیداد آنجا فرود آمدند و

آنکس و کتاب محفوظ بماند و وقت بر نمرودن و سمار ساختن
چندان محتاج به کهنک و پهل نمیکرد و از جمله پرکشات لفظ در آمده تعلقه
چهار سنگ یک پرکته بهم خیره که نهصد و سه و هشت لک روپه جمع داشت
در خالده متور ساخت و بعضی ملازمان محمد را در برای تحقیق مال مای
دیون جایگانه نمود و بودند و بعد تلاش جایا بوز انواع مال در اکثر
جایا بر آمد بغیر از آنکه چندین لک روپه لا جمل توپخانه و اسلحه و قماش
حواله متقدیان کردید و سوای که در روپه که بگذریش آمده شصت
لک روپه دیگر بخرانه سرکار غاید نموده روانه قلعه اکبر آباد ساختند و بعد
طی منازل همی که نزدیک آب نریدار رسیدند ذکر بر قش بادشاه با
بجایابی و حیدر آبادی از آنکه در طرف عادت شاه ذخیره غبار خاطر
داشت و چنانچه بزرگ در آمده از واداع خلاف طریقه اطاعت سرزده
بود و نیز بطور محبت که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده میشد
و نام شاه ایران در خطبه داخل مینمایند و قطب الملک نیز گاه گاه
بمدد و اعانت هم چنان با وجود مخالفت باطنی می پردازد و بر این اثبات
محبت فرمودند که دو بند زبانه دان سخن فیم که جوهر شادیت رست

و یک لک روپہ نقد و بہت و پنج فیل پرستش بر ذمہ او
مقرر نمود و ذکر سوانح سال ہشتم از جلوس صاحبقران مانی سنہ
۱۰۰۰ ہزار و چہل و پنج ہجری در جشن آغاز سال ہشتم از جلوس مطابق
سفر ہزار و چہل و پنج بادشاہ زادہ محمد اوزنگ زیب آمدہ ملازمت
نمود و بالتفاق براہ سروج متوجہ دکن کردیند بعد کوچ سر تالاب و عمارات
و بناغات اہداث کردہ بر سنگ یویدہ ہجاری سنگ نمودہ نگار گہان
طی مسافت سینمودند در نیمین ہر جا بتخانہ بنظری آمد ہما بخا عیان
کشیدہ حکم سمار نمودن او میفرمودند و با بنارہ چشم دریم بر ہر ذن
نہ از ان بتخانہ غیر ماند غریب قسمی در انضلع عمارت می سازند
حک چون سنگی مربع و طولانی و ہر قسمی بمطلوب شد بسیار
صاف و مطبوع کہ ہزار کہ برستیاری سنگ نریشان و بحدو تہ
و دست ہندوان چاک دست ساختہ و تیار کشتہ ہرون از اندازہ
قیاس از محض قدرت صانع چون در ان سر زمین افتادہ و موجودت
و عریان سنگا بالای ہم چندہ بنای طاق و رواق عمارات میکذارند
حراحتیاج بگل و چون اصلاً غیر افتد و زافت و سب باد و باران و

و نیز بنام فموده که اگر نظر بر وجود ملاذ موافق با ارشاد شاه راه است
مقام اطاعت کند و در اول فصلی درمقدمه شود و پذیرد که سر قایم نزع بالنظام
الملک و تنوی قریبای بنوکان او است و ملک کوی با گذر سا حل
بدر چوول منجی بقلم نظام الملکی که ملک بول جمع دارد با و تحایت خواص
فرمود و بنام کتایبای حیات اولاد و افتاد طرفین بولاد او تعلق
داشته باشد و حجت ختم شود و مطابق همین مضمون در فرمان چند و اندر سرایا
امید و هم درج فموده بنام ختم داند که اگر خلاف آنچه بنام خامه و
بنام کسینج لقه بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید و بهمان دستور
فرمان محکم مرصع بکار برای قطب الملک باده عبداللطیف که از
تربیت یافتنای نیز خوش صورت بود و در فرمودند و فقره از
انتخاب فرمان که بنام قطب الملک صادر کرد و نیز بنام قام میدید
ایالت و ایالت بنام ارادت و عقیدت و سگاه و سگاه کرام سلامه
الکرام عظام نقاوه و دهان غر و غلا عفاوه خاندان محبی و اختار زنده
مخلصان صلاح اندیش خلد و مختصان سعادت کیش موثر الطاف
شاهنشاهی مصدر لایب خیر خدای جوهر برت و صفا و صفوح فروغ

[illegible]

آن ایالت بنام دعوی عقیدت و مریدی با بنحانب و گشته باشد بوالی
ایران چهره جمع دارد باید که بعد ازین نام فرمان رومی ایران در خطبه مذکور
نزد و خطبه دیان دیار بنام نامی مفرین باشد و مبلغ کلی بابت شکست
هر آن ایالت و شوکت و شکاه را باید داد و زود داد نماید و بالنظر بر صدق و
اعتقادی هر بر آن ایالت بنام سلطان محمد قطب الملک مرخوم شد
ماد است و قضای هر از و بوقوع آمده همه عنایات بادشاهانه بحاکم
او مبذول میفرمایم و بشتر قبول اطاعت مذکوره و ادای مقالبات
مقرر مینمایم که بعد ازین غرضی بانحکام از اولیای دولت مانرسد
هند معتد کا اگاه طاهر اللطیف لاکه از بندگی روشناس درگاه است
پس آن ایالت و شوکت بنام فرستادیم باید که آنچه زبانی پیغام ارشاد
مارسند مطابق آن عمل آرد و وجه شکست لامعه جواهر و فیضان قابل
درگاه فلک بارگاه جهان روانه سازد که در جشن نوروز عالم افروز
برسد و اگر قبول احکام جهان مطاع انحراف و رزید افواج دریا امواج
برای استیصال انواریت تعین خواهد کردید خاندان و عبدالله خاندان
بالقد و جشن بابت شکست لامعه جواهر و حجاز سنکه مقتول رسید و قدرت

ناصبه دولت و رفعت سر آرد از غاطفت بکران المحفوظ بعنایت
الملك المذان قطب الملك مشهور بغایات بادشاهانه و منتظر بوده براند
حرجان مابودت و اقباب بادشاه اسلام و مروج دین مبین سیدنا
صلی الله علیه و علی اله و الصالحه و مومید و مروج غریب اهل سنت جماعتی بر ما
واجب است که هر جا حکم اشرف جاری باشد احکام شریعت عزرا و ضوابط
ملت پشمارا جاری سازیم و آثار بدعت و تمارضات را محو فرمایم
و بعضی باریسید که در ملک آن قطب فلک شکست صفای کباب که
آیات قرآن مجید دلالت حریج بر فضل الی ان میکنند و اخبار و آثار
صحیح بر علو درجات آنها شهادت میدهند و قرابت قریبه با حضرت رسالت
دارند و میبایست و آن آیات چاه در منبع آن غیر کوشند بسزای اعلا نمیرسانند
بنابر آن از روی ارشاد حکم میفرمایم هر از ملک خویش این امر حقیق و فعل
شیخ لا بر طرف گردانند و اگر بد بختی از پی سعادت بی حرکت چنین کفر
کرد و بیایست رسانند و الا بر ما لازم است که در شیخ آن ملک سی غایم
و یک اهلی آن ولایت لا بر خود حلال دانیم و خود آنها را در شایسم
و بعضی رسید که در خطبه تمام زمان روانی ایران خوانده میشود هر گاه

بر یافت سید شیخ عثمان و بهادر خان بهیل و غیره مقود کرده طرف احمد نگر
روان نموده فرمودند که اول چهار کوفته که در وطن سابق بوده رفته چاه باب
سیمهندان میازرین سابقه اولویت لازم از تصرف آن تبه کار بد کردار برارند
و شایسته خان و الله وردی خان با اتفاق سید عبدالوهاب خان دلاویزی
در امتیاز بر یکان یا نام و نشان و واقف آن سرزمین و بعضی برای شجر
قلعه خیمه و نایک و طوابع آن تعیین فرمودند و خان و ران را طرف سرحد
چهار پور و کلکند بر روی تزلزل دل و چشم نای عادی شاه و قطب الملک
مختص نمودند و این را که در نزد سید شجر او دیگر و طوابع آن در صورت ظهور
کریست عادی شاه یا تخت و تاج ملک بر دازد و بعد از خدمت افواج
خود در دولت و فضل قلعه دولت آید شده بسیر و تفرج مشغول گشتند
در آن یک فرصت از خدمت افواج از عرقیدشت شایسته خان
بعضی رسید که قلعه را میزلا که نزدیک قلعه خیمه واقع است احمد خان نیاز
بر آورد و محاصره سرسوار بی بجزد اقتباس عد و طال شجر در آورد و معاً
بعضی رسید که سیر و برابون چهار که در وقت فرار آن خون کوفته
از پنج شیران به شجر عیب برداشته در جنگ انبوه غایب گشته بودند و در

نمودند و در کاف نام پسر خود را نهادند. چندی از و در جن سبب نبره او بود دیگر
و بستن هر رخم بعضی عورات ایستاد پذیرفته بود از نظر کشتن در رحم او
مسلمان ساخته بود و در اسلام قلی دومی را بعلی قلی موسوم ساخته بودند
زمانه اخیر متلقین کلمه طیب حشر ساخته داخل پرستاران خاص گردانیده
و خاندان و نظام تراجم هزار سوار را ضابطه که در اصل و اخلاقه بنحوی برای پنجه از سوار
باشند مع عنایت دیگر محبت نمودند و بچنان عبداله خان را همه همراهان
سوار و الطاف بکران گردانند و بعد رسیدن بر ما پور بچند روز پس و شکار
کراره متصل شهر که سیرگاه مقرری سلطانین محبت بزرگ برده بدار السوار داخل شد
مشو و دولت آباد شدند چون ستاره یونان بکار چنانچه بندگان در آمده طفل
بجول الشعب را از و در زمان نظام الملک قرار داده دست آورید و احو
طلبان مفتد به ساخته بفرایم آوردن لشکر برده بایست طفل
و آشوب ملک گردید و در آیام فرست بعضی محاللات و قلاع دور و
نزدیک دولت آباد را تصرف در آورده بود و برای تحسین او و دیگر
معاونان او سه فوج بپیل و هیئت هزار سوار بپسر داری خان و دران ابعاد
و دیگر عبادان تجویر و مرضی فرمودند که از بچند پست هزار سوار همراه خاندان

تہنیت ساس نو و عذر و عہد باقی تقدیم خدمت کار و میر ابو الحسن
وقاضی ابوسعید از طرف عادل شاہ موہ غرضت رسیدہ بار طار مت
نیافتہ پرسکہ دیو پسر بکربایت کہ از بقیتہ السیف ہر امان ہجرا مقتول
براہنہائی و رفاقت پیاد ز نام افغان خانہ بد بردہ نزد پهلوی ہجرا پور
میرفت ہر ہمہ دستگیر لہر اندہ وردیجان کردیدند و بحضور رسیدند پرسکہ لہ
لہ فاسام آوردند و بہادران لا لقتل رسانند حقیقت مکر متخان
کہ نزد عادل شاہ رفتہ بود چنان بطہور ہوس کہ اگر چہ کتب ظاہر بعد
رسیدن مکر متخان شرط استقبای و تقدیم خدمت با ظہار طاعت
بجا آورد اما در خفیہ برخلاف ظاہر طریقہ تفاق از دست نمیرد
لہ در ان قوج فرمان تاکید برای خرابی و ماحت و پامال ساختن
ملک او بی تخم صادر فرمودند و بطریقہ مسلک قطب الملک انکہ
بعد رسیدن عبداللطیف بجہر آبہر بجای اظہار ارادت و عقیدت
شکر گویان و ثنا خوانان استقبای فرمان نمودہ حاجب لا با عزاز
نام شہر در آوردہ بہتہ استباب شکش برداختہ روز جمعہ خوف بجامع
مسجد رفتہ امر نمود کہ خطبہ را بتذکار انامی اصحاب کبار و نام نامی

مردم قطب الملک کرده بکفور رسیده اند با شاه هر دو عرض نجسته
فام چنان لای برای تسخیر باقی قلاع قطب نیک گرفتند و آن
هر کجا سپهر سر بنجه تقدیر را که از قبول اسلام سر بچند نیز تیغ آوردند چون
بنامه کی هر سر بنجه بجا پوری بعض رسیده سید خا جهان با سپه دار خان
و کرم خان معده هزار سوار بی تاخت و خرابی ملک بجا و
وفاق خاندوران مرخص فرمودند و برای تنبیه و نادیب برادر خان
که از برای عمده عادت شاه گفته میشد تا کید زیاد نمودند و در خفیه اشاره
فرمودند که در صورتی که عادت شاه با ظهار اطاعت رجوع آید بملک
بملک و حال رعایای او حراست نمانند و حقیقت بر نگارند
از غرضت شایسته خان بطور محبت که در قلعه دیگر بعد از امین
مع محلات تعلقه آن بمصرف بادشاهی درآمد و کرسوای سال
نهم از جوکس ها حقیقت آن تالی مطابق سه هزار و چهل
ملاقی فرستاده قطب الملک مطابق حکم خا نیم فصل بکنارش
خود آمد و روز جشن بقدر جوهر و پنج فیل کلان نامی و تحف دیگر که
قیمت جمله یک و شصت هزار روپیه بخت نمود و غرضت

بهر من شایسته خان و لیس و در کجایان و با یکدیگر هر چنان که مورد عذایان است خسته
 طلب حضور فرمودند و بجز از توبه و توبه در حق سوار میر نکند که برای
 تسخیر و کبر و اوسه کند و از آنجا که در میان سوار میر است دست در زمین
 حکم رسیده تاخت و تاج نمیدانند و از آنجا که سوار میر است دست در زمین
 از و سیر فاجایان که با و فاکشایان دیگر بر ای خراب و ویران است خفتن
 تعلیق چابوری و سوار میر است با و نیز از روی تاکید فرمان و درین مباد
 صادر گردید و در آن مطابق حکم میر و سوار میر زیاد و کثرت کثرت
 با مردم خوشش که بیکه تاز جلور نیز بر قلعه کلیدی و تیرای پور که هم از معور
 مشهور و از مال تجارت و مرافان و تاجران ملک در بودند تاخت
 آورد و قریب به سه هزار مرد و زن صغیر و کبیر انجبالا طعمه تیغ و سنان
 ساخت و آدم هشتاد و یک نفر نمود و الفدر از زر نقد و اموال و
 اقلیم افشانه تجارت و اسکی البیت خانه شرفا و نجبا و سایر
 الناس مسلمان و هندو و مویشی و مزارعان بدست سپاه آمد و کجاست
 غارت رفت که بشمار نیاید هیچ سوار و پیاده نبود که از ششگونی
 نارایان غارت لالار رفتن برود و شور گشته باشد آنروز زیاده

پادشاه غرض از اسم شاه ایران بجز از خود و کل طایفه و نقره وقت بردن
نام همان جنرالانی بر سر خشیب نثار نمود و سکه بنام شاه جهان پادشاه
ترده و ریش و کمرنی نازد و سکه یادگیر تحف چنانچه بزرگ در آمده عجالتاً
بجشنوار سبب از دست و از روی دیرینه پادشاهان سلف دهمی
برآمده السور و یحالی و سید عبدالوهاب که از همراهی شاهان
پیشین قلعجات است کون شتافته بودند بسی و تردد بازوی آنها قلع
چاند در زور و له و چهل و کنه و راجه و هنوت و دهر و غیره
بیت و حج قلع خورد و کمان انفلاق که اکثر ملجایان و منسوبان
نظام الملک بود و خرب و خربش منیر پادشاهان قلع کشتار و نزل
و در قلع داران و لبافته آن خود و انداخت به حرف پادشاهی دارند
و شاهان بکته ضبط اموال قلع و محمول محالات تعلقه آن
قلعجات خود متوجه کردید و همغه پرکنه سیر حاصل مثل سکه و کلش آب
و چاند و ر و انگوله و غیره بجمع دو کرد و شخصت لکدام لفظ دیوانیان
سرکار دارند و یکسر و قبایل سینه و با جمع دیگر نظام الملکی و سبک شدند
و کتب بر سینه و نام خود را در یکی از جزیره قلع دریا رساندند

ساخته خود بقصد تاخت نواح سی پور روانه گردید و فوجهای خنیم
گاه گاه سر راه جلوریز عاقل رسیده بمقابله پردرخته سپ و آدم ضایع
ضایع ساخته جمعی از مردم خود بدست تیغ و سنان و سوه ترق کردار در
می نمودند و فوج بادشاهی بر جانیر رسید معموری انکالو بوی رانی مبدل
می یافت تا آنکه قصبه هیراتور را که از ماکت تجارت مال و از معموری
مشهور سی پور بود در طرفه العین بجای کشیده و بر ساختند و لکها از زر
نقد و طلا و نقره و جنس اقمش و آسیر جمی بسیار بدست آوردند بعد از رخ
تاخت هیراتور را که آتاف بنویره فرود آمدند دست و دست و جوق
جوق فوج دکن نمودار را ره از هر طرف آغاز جلدان دادن اسپان
بمقابل مبارزان جنگ و نمودند از شجاعت نیز بهادران یکم از جهان
بانه مقابل برآمده از طرفین داد مردانگی دادند و هر ساعت فوج دکن
زیاد میشد و کار از صعب روداد و هر لحظه غرضه دار و کور کم میکردید و
سرمای سران بسیار کوی چو کون سیم اسپان و ناوران هر دو طرف
کردید و دای موی از دایان با صدائی کوشش رزم در سطح زمین و زمان
همچیده چون شکر آب کردار میخشد قیامت ز کیتی برانگیختند

از کید و کرده لایطی نتوانستند موقوف صحیح حساب بتاریج بر سر مردن قزلباش
اسیر نگذاشته و پیمان بردست آن بیچاره منظم و آن بسته بر سر آبادی دیگر
تاخت آوردند هر جا می رسیدند کنجهای شعله و کاه و خانه های آباد چندین
سای و عمارت های پرازمای بتاریج در آورده خاک برابر
ساختند و باقی مانده که از برداشتن و گردآوری آن عاجز می آمدند آتش
میزدند و عمارات عالی را میسوختند همچنان تمام ضلع محمد آباد بدر
چنان بتاخت و بتاریج در آورده که نام آبادی در آن نواح نگذاشته
بعضی عورت که قابل اسیر نمودن نبودند و از اسیر گرفتن تنگ آمدند
آنها را بمرتبہ عریان ساختند که لباس برای ستر عورات نگذاشته
در غنیمت خزانته شرافت و بیجا بود بر درباری اهل شهر و یاقوت
مغور و غیره که مأمور برای مقابل شدن با فوج بادشاہی گشته بودند
شهرت گرفت و مجروحان را در آن سپاهیان کمر در کن را به جینکه هراول
بادیکر بهادران رزم طلب بمقابله حضم پرداختند و بعد از دو خورد بسیار
جمع از طرفین گشته و زخمی شدند و گنبدان فرا را اختیار نمودند و خانه
ایران مغلوب و مای مغلوب را با بهیر و مردم زیاد بنانید و برادر

مینیوست از آنجا که نمایه ناکسان فوج سچا پور را که از نسبت و چهار کرده
تاخته بود و نمودار کردید بخار به صعب رود و بر پیر و چند اول زور
آورده از طرف زد کرفت و هنگامی که ویریلند کرد و دوشه نواز خان
در آن روز تردد نمایان بر روی کار آورده بعد چند اول رسید و از سه
جملهای بهادران و نوعی زهره سیاف و لاوران زینت بر خود لرزید
و لیران جنگی در آن سینه تهاستان بهر خوب ریز کردند تینه
و تمام روز تا وقت غروب که غالب از مغلوب فزق نتوان
نمود و باز جنگ کرم بود و وقت شام از هم جدا شدند و در آن جنگ
رند و له خان که در سرداران پاناس و ننگ و کینا گفته می شد زخم کار
بردشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بست بردشته بردند و
مردم لبای از هر دو طرف کشته و زخمی شدند که نوز تا چند کرده اند
و اسپ کشته و زخمی افتاده بعد بعد سید خاچان چند روز برای بیمار
و علاج زخمیان مقام خود همای که از آنجا خواست حرکت نماید خورشید
که رند و له خان با وجود التیام گرفتن زخم باز مقابل فوج بادشاهی
رسیده سید خاچان بمقابله پرداخت تمام روز مگر که کارزار کرم بود

نیز از دیران هزار آمد به فوج، ز هر گوشه میرفت خون موج موج،
آخر بعد از کوشش بسیار و کشتن بیست و چهار که از طرفین بمیان آمد فوج
دکیم لایق فرار اختیار نمود و فوج بادشاهی تعاقب و تاراج کنان
تا دوازده کیوهی میچاپور رسیدند از نوکته کمرت خان ظاهر گردید
که میچاپور بیابان لایق شاه سپور است که برای فوج بادشاهی همان است
بود شکسته اند و تا چند کوه میچاپور ذخیره گاه و غله فراهم آورده
اند و درون قلعه میچاپور گرفته به بند و بست برج و باره پرداخته اند
و اطراف قلعه یکدیگر و منزل نام علف و غله و آب نایاب نموده اند
خان و ران ارشدین این خبر فتح اراده طرف میچاپور نموده متوجه
شولاپور شده و در وقت بعد از نماز عصر در اسباب میچاپور بدست
آورده و غنی آنجا را بمکان ساخت و تاسه در قطب الملک
به چراغ نمود و رسید خاں جهان نیز از طرف دیگر به جاافت و تاراج
کنان یکدیگر و قلعه سرسوری گرفته و قلعه شینا را مقتول و مغلول خسته
بسیار مع ذخیره و مصالح توپخانه بدست آورده بعد از آن بقتضی دیوکانف
رسیده بناخت آورده تپانه و خاک بادشاهی در آنجا مقرر نمود

خود لاسانده با طهارت و صنعت سپاهیکری هر کسب کامل و توانمند
از کسب شمشیر دستار از سر سواران نامی رفته و عذر جانی و بدنی بحال
او رسانده چون برق بران بدر میزدند چون فکر صفت این فن
بعیان آمده آنچه مجرور اوراق در کوکن از داوت نامی همراه سید
یا قوت خان و سیدی خیریت خان که ذکر آنها منجمه سوانح عهد خلد
مکان مفصل بکنارش خوانند آمد باری مشاهده نموده می نگار که اگر کس
بر جناح جیش که صاحب مدار ضلع کوکن و از شجاعان نامور بود ندیده باشد
دریا نورد بود اما از جمله سواران شیر نبرد شمشیر باز چند نفر داشتند که
بعد مقابله فوج حریف یکی از سواران خصم را بستان جبهه سرخ و چهره سبز
بنظر آورده باد هموب بر شمشیر تاخته از گردان دموب دفع مشرت
خصم مقابل و پهلوی نموده یک تاز خود را بحریف رسانده بعد نمودن هنر
تسخیری و رد کردن ضربات پانی هم نبردی آنکه ضرباتی و بدنی بدو
رساند بنوک دموب دستار از سر او میریفت یا آنکه بمجروح رسیدن
بدون اینکه با حریف پای زد و خورد بعیان آرد چهره او را از سر سرف
بر داشته بجلدی باد و برق بدو زده نزد سردار آورده انعام میکردت

و آنروز قولاً پذیرد و لوله خان نزد درستانه و سعی ببادرانه و در برابر رسید
خانجهان نمود که شادان باریته باره آفرین گفتند آفر روز هر چه شکر
از هم جدا شدند رسید خانجهان بد در آسیون رفته باز پیرداخت حال
و ندانوی رزمهای سپاه چند مقام نمود و شب از سپاه تارک شکر
دکن بر رسید خانجهان شب خون آورده بان کاری خوب و شوخی
زیاد نمودند و تا آخر صبح استوب رستم عظیم بعد بنین که سپاه انجم سپاه
جرح چهارم رو به نیکت آورد و کنیان چون سیاهی شب و بفرار آوردند
باز وقت کوچ فوج نجا پور مانند مور و ملخ نمودار گردید و از هر طرف
کوئش و کشش صعب بمیان آمد و جمع کثیر از مردم بادشاهی بکار
آمدند و رنجی شدند و هر ساعت اثر غلبه فوج دکن ظاهر میشد تا آنکه رسید
خانجهان با سرداران دیگر از قول برآمده حمله رستمانه و چقلشایی ببادرا
بر فوج دکن آورده بدفع مضرت آنها کوشید اما تا رسیدن بدین روز
و بقصد جهاونی استقامت و رزیدن هر روز بمیان هنگامه بعد و اکثر
از اطراف فوج درآمده گاه گاه بر اول و گاه بر چند اول بنک
میر آوردند و دادمردانی میدادند بعضی اوقات شمشیر زنان تا قول

سر حکم وطن او داشت بر او و بعد بموجب حکم بی تاخیرت و فرانی
تعلقه بجای پوری گمر نه و بپشته بنگاه لاجای محفوظ داشته داخل ملک
عادل شاه کردید بر جای رسید از آبائی حرمخانه بود و انبر غیر گذاشت و همه
جایان شهر بجای پور نیز کنان در خرابی و ویرانی ملک میگوشتید قصبه
کولاپور لا محاله نهوده بعد زدن غایبان مفتوح ساخته جمع کثیر لا مقتول
و مغلول ساخت و لواح انرا تاخته هم نبرد زکند و مرد صغیر و کبیر لا کبر
ساخته بسپاه قسمت نمود و حساب و مال وافر دست مردم افتاد و بعد
فراغ مزد و دست کولاپور متوجه بجای پور کردید تا این که بدریای کشنار رسید
سایه با فوج سبکین بجای پوری بغلبه تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ
کثیر تر غنوده شب بجای پور لشکر فرود آمدند و خانزمان دو بهر شب
بقصد ششون بر بهر لشکر مخالف سوار شد سایه و خبر یافته بهیر لا بار
غنوده بمکانهای قلب روانه ساخته خود بمقابله فوج بادشاهی
پرداخت و عجب زدن خود و در نتیجه عظیم عیان آمد آخر دینیا فرار
نمودند قدری بهیر خیم بتاریج سپاه خانزمان درآمد و همچنان تا مرع و
رای بانج پیرایه ساخته سوای تمام بانج آبادی نگذاشت اما همه جا

دیگر یک بار در ملک جانده لشکر غنیمت مرسته لا با فوج راجه جانده. هر
قرب پنجاه سوار سر راه دوسم هزار سوار گرفته بودند و کار مقابلۀ افراد
حوالی ریش آغاز که از مرسته نامی نامی و راه و تنهای شجاع گفته میشد یک
تازه تنها از فوج خود بر آمد و بر سر راجه که بیشتر فوج او افغان بودند
زده باد و بوی برهنه تمام لشکر را زیر و بالا نموده چندین کس را زخمی
سلخته با وجود شیر باران نمودن از جا بر طرفه بار داهل فوج شد
بعد نمودن دست بردن میان فکرم هر بار و تمام لشکر را نزل انداخته چنان
فوج را بدست و پادشاه نمود که از هر طرف آوردن او را بر منجواست بازسانم
در لشکر برآمده و فوج چهارم که اسب او در عین دو و سکن در می خورد و غافل
از اسب افتاد و بعد زخمی شدند چند نفر و بر داشت سه چهار زخم و شکر
که دید و غرض او که بخورد و رو به میدادند که اول از زخم خلاص نمایند راجه
را فنی نموده بقتل رساند و با وجود چنان شجاعت و در جنگ صف نامزدند
و هنوز آنها جنگ بکمر بست اگر روزی دوشه بار فرود نمایند باز بمقابله می
بردارند الحاح کلمه چند از تود و خانها و صفی جان میر آورد که اول با حذر
آید بسیار بود و سه دفعه مقابلۀ و مقاتله نموده بعد تردد نمایان آورد و از ملک

بود از نظر اقدس گذشت چون از خواهی انحراف و فساد خلاص
و اختصاص اختیار طاعت و صدق ارادت آن جلالت و شکست
پناه مفهوم کردید و از عرض داشت مکرر متجان نیز تحقیق پوست که هر چه
بآن مورد الطاف فرمودیم قبول کرد و طریقی اطاعت و انقیاد را
اختیار نمودیم باین از تقصیرت گذشت آن مهیط اعطاف گذشتیم
و عفو و اغماض نمودن ساختیم و مجرد در مقام غایت و مرهمیت نیست
بآن عدالت مرتبت دادیم اگر چه پیش ازین هم مابودت و اقبال
بوسیله اخلاص و خدات عادلان مرحوم غنیخواسته که از زمانیت بآن
امارت و ابالیت و سگاه اهلانی غنایتی ظهور آید و خرابی بملک آن
حسنت اباب لازم باید ای چون مردم کوته اندیشی که بداندیشی آن
امارت مرتبت بودند بر اینهمایی هرگز نیست انتهای نتیجه آنست بهشت
پسند لازم شد که بدینقدر کوشحال خرابی ملک و ملک آنعدالت پناه
را فنی شویم بهر حال چون از راه خطای اهل هدایت برکت در
پایاب هر چه فرمودیم قبول کرد ما نیز بدولت تمامی ملک که از عادلان
مرحوم باعدالت مرتبت رسیده بدان زبده مخلصان مرحمت فرمودیم

موج غارت شاه اطراف لشکر باوشاهی ناخته بر کمر و سپهر قابو یافته دست برد
مینمودند و در غنیمت بر آید سه شمره از آن قوج حکم رسید که چون عادیخان
بعد از این بهره که بد از این مثل برای همان موقوفه گشته از خواب
غفلت بیدار گشته و عریضه با تحف و هدایا بحضور ارسال داشته التماس
عفو جرایم گذارنده و اطاعت آئینه نموده و ماقلم عفو بر جریده اعمال او
کشیدیم باید که دست از خرابی و ناخت ملک او برداشته بحضور نیامند
در بنوا بعضی رسید که قلعه انکی تنکی و غیره چهار قلعه سر فلک کشیده
طوابع دولت آباد از سخی منصوران اصف اندوخته مفتوح گردید چون
چون عادیخان از خواب نداشت بهوش آمده مکرر التماس طلب
شبه مبارک باد شاه با طهار حسن عقیدت و ایمان نامه و نیجه و فرمان
عفو تقصیر نموده بود حکم شد که کاتب مبارک ملازمت حواریان سحر قلم ملک
دست بکار نموده در خانه زمره کراان بجا گرفته سینه عهدان و فرمان
ایمان و دین و بمرضع معصوم محمد بن همراه ابوالحسن و قاضی
ابوسعید فرستاده عادیخان روانه ساختند مضمون عهدنامه بطریق اختصار
بقید قلم می آید و غرض داشت که درین ایام بزرگراه ضلالت بنهاده از کدشته

اخلاص و بندگی از زمره مبتدیان بد اعتقاد آمده در ملک قوه نابغه
اهل سنت جمعه در آمده و بدستوری که خطبه در محاکم محروسه باستانی
سامی خلفای اربعه آخرین والایان مازنی ساخته میخوانند خوانند
و دوحه در اجم و دیار بنام نامی مازنیست و ازینست واده قریب پنجاه کیلومتر
پشت کش هر بعد از جلوس بر و مقرر فرمودیم ارسال داشت و این معنی مقتضی
آن بود که آن قطب ملک ایالت را رعایتی فرمایم لهذا مقرر فرمودیم
هر از جمله چهار ملک همون که بر سه نظام الملک میرساند و دو ملک همون
بهر کار و اصل سازد باید که آن عدالت بنام هم که عده دنیا داران و کن
ور این روسی آنها و بجای برادر کلان آن قطب ملک ایالت است
اصلا و مطلقا در مقام رساندن خرابی ملک آن قطب ملک سوکت
نشود و هیچ وجه متعرض محاب متعلقه او نکرد و تکلیف دادن چیزی
از نقد و عین نماید و بارشاد بدیده و تحفی در میان بزرگان طرفین
شمایان بود گفتا نماید و نیز از جمله شرط شرکات قرار دادیم که سامی
نابکار و ریکان بگردار شود و پور و دیگر نوکران آن عدالت بنام
درین گاه ملک نباشد و هیچ یک از اهل قول و چنان نزد حق طلب

وز ملک نظام الملک محمد قاضی شویا پور و غیره محبت متعلقه آن که باز
عاطفان مرحوم گرفته نظام الملک را در خودیم و قلعه بر سین او کباب
فوج آن و بعضی محبت کوکن با قلعه جاتی انجری و دیگر کنه چاکنه و غیره
مجموع پنجاه محبت جمع است که همون متعلق نظام الملک و دست
مال شوکت استباه رحمت فرمودیم و مورد خودیم که تا وقت که آن
عدالت بناه و اولاد او خفایان حشمت و شکاه لیز طری در ذیل این
فصل حمایت عنوان که بمنزله عهد نامه است مرقوم است که عمل نمایند
تکلیف هرگز ضرر جهانی و مالی از ما و فرزندان بر خود اکیما کار نامدار عالی
مقدار یا عدالت بناه و ملک نخواهد رسید و انجمنی نسل بعد
نسل و بطن بعد بطن و قریا بعد قرن برقرار و باید از خود بود باید هر
بیت که رو سپه باقی مطالبات بشکلی که بعد معاف نمودن بعضی
البواب بر ذمه او واجب الاد است زود برساند و چون لغارت
و ابالت بناه را دولت و عقیدت و سکاه عمده حکام عظام سلاطین
اما جد کرام زنده مخلصان صلاح اندیش قدوه مستحقان سعادت
کین قلوب الملک در هم باب الطاعت حکم مانوده و از روی کمال

آن عذابی شدیم که این عظیمه را بران و زبان بجا آورد و خدا
 عادت است که در جواب در سال است اگر چه مقبول و طوبی آن قابل ذکر
 و بخیر و نیک است اما غنی که در آخر آن درج نمود و کوهی تبدیل کلاس شیراز
 خواهم حافظ علی الرحمن قبل ازین بسید سال این غزل را محض بر
 عادت شاه گفته بود و خالی از لطف نبود و این انتخاب درج نمود و غزل
 جوزا سخن نهاد و جمایل بر برم ، یعنی غلام شام و سوزند میخوم
 نام زمار خانه عشاق محبوب ، اگر خیر محبت تو بود هیچ دردم
 شاه من در بحر سیاه سیر فقل ، مملوک بن خدیج و مسکین این درم
 کوید نام شاه جهان جز جانش ، و زاین خجسته نام بر سر و مظهر
 بر من فدا دسام خورشید سلطنت ، اکنون فراغت نه خورشید خاورم
 ای شاه سیر کرم کم کرد و از شوخ ، در سایه تو ملک قناعت میسر
 کرد و دست غیر شوخ از بند این بند ، از گفته بحال دلیل است و درم
 که بر کنج دل از تو و پیرو دارم از تو ، این خبر بکه افکنم این دل کجا برم
 عزایت من همه با مهر شاه بود ، در شاه لاله درین عهد نکند
 سر خدا که از مد و خجسته کار ساز ، کامی که خواستم خدا شد میسر

نمایم باید چنان عملت مستحق و نیز هیچ بنده مکراه این درگاه را
در نزد خود و ملک خود که غرض و توکل نماید چون سایر جاهای و بیکر ملک
غیاث ظاهر است که آن دولت مرتبت رجوع خود آورد و ما هم مافوق
میرستاریم هر دو کر نماید لطیفین شرط که قلمه رنگ و غیره که نزد او
بماند و حاله بدی با او شای نماید در صورت سپردن قلمه حاجت
مذکور شوالی مصالح تو پختن باقی اموال و با و بخشید و مراحم حال
و احوال و و عیال او نخواهم کرد و اگر سایر امور از راه برشته طایع
بکشتی پیش آید تا مقدور سعی و در تنبیه و اخراج او نماید و هیچ یک
از توکران نظام الملکی را نزد خود ملک ننهد و اگر توکر نمودن ضرور
دارد تا هم نظام الملکی بود اطلاق نماید و فکر متخیانه و تعهد و شکش
زود روانه درگاه از ما هم خدا را شاید خسته عهد کردیم که این
قرار بچهره کند و بجای ماند و خلل در دولت نیابد و عهد الله به خط و بنه
خاص مزین ساخته و فرمودیم که خلاصه این بیان نامه الله بر لوح طلسم
در ثبات حکم لوح محفوظ داشت کند و منقش کرد و این نزد القادس
پناه روانه سازند باید که حکم آید این حکم لازم و این کفر تم

قبول نمودم که دولتی چون که هست ملک به پیشوایان جمله چهار ملک ایران
بابت نظام الملک سال بسال بی قدر و بهمال سیرکار و اصل سیرکار
و بشت ملک رو به که از جمله سیرکار هر یک رو به که تا آخر سیرکار بشت ملک
بطریق باطله قطع برین نیازمند مستطیع شده بود و باقی مانده نیز به دولتی
پس سالها به بدرگاه معلی بفرستم و بعد ازین همیشه با اولیای دولت
از همیم قلب بیکرنگ و با مخالفان از ترس دل دشمن باشم و بجهت مولا
بخشید عبدالمطیف بر قرآن مجید دست گذارستم و قسم یاد نمودم هر
خلاف آنچه بعهد نموده ام از من سرزند اگر خدا نکرده مصدر خلاف
آن کردم اولیای دولت قاهره در استیلا ملک من خواهند بود و
طریقه عهد اولیای دولت که صوبه داران بشمارند چون بمشاور
بسیب پیش قدمی در قبول الطاعت برین نیازمند درگاه مکره دولت
بسته اند اگر ایمان بعد از معاودت رایات عالیات از نا عاقبت
پس دولت تقدیر ملک را و نمند در از نمایندگان که در وضع شرایخ
مهد و معاون من باشند و اگر بسبب اغراض صوبه داران بخان بر
ازین عاقل و متدبیر بکیر و تمسک در وجه مقرری هر سه مجری و محسوب

و بهین دستور و شرح مضمون صدر فرمان و امان نامه و عهد و پیمان
برای قطب الملک صادر شد و بعد اللطیف با چهل یک روزه نقد و
جود هر موصع آلات و صد غیل و کسمان و عود شست و تعهد نامه قطب
الملک بحضور رسید و فقره از تعهد نامه بعد از آن قطب الملک بزبان
خاصه صدق بیان نمیدید تعهد نامه مرید موردی بنیک خواه و مختص
فدوی بلاشباه عبداله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلی حضرت
خاقانی ظل سیمای ضیف الرحمانی صاحبقرانی حراران جان کرامی فدای
نام نبی اکفرت باز روی کرم این ناحیه محقر البشر و ذیل شد
بعد از ولینا بعد بطن باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند
این مرید موردی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مینماید که همچو
درین ملک خطبه چهار بار با صفای دل و جان چنانچه اسمای هر یک از
اکابران دین صریحاً در آن مذکور است و مرین بنام نامی و لقب کرامی
بندها حضرت خاقانی در جمیع ایام جمعه و عیدین لایق قطع میخواند باشد
و هرگز پرامون روش که سابق میخواندند نگردد و پوسته زر سرخ و سفید
که مبارک حرار درگاه جهان پناه کنده فرستاده اند میزد باشد و نیز

و در کپور و پیه نقد بابت اموال چهار و زمین داران و پشکس
حکام دکن بتصرف صاحبقران نانی شاه جهان بادشاه غازی آمد
و صوبه داران هر چهار صوبه دکن بنام بادشاهزاده باقر متک محمد
اورنگ زیب مقرر فرموده خاندوران و خاتریان باکوکیان و دیگر درخت
بادشاهزاده گذاشته پتم صفرا مظهر سنه هزار و شش از حالت آوار
کوچ فرموده بعد رسیدن بر مانور دو هفته در کاره برای سیر و
شکار مقام نموده با وجود ایام بارش ماه امر داد کوچ بکوچ اواخر
ربیع الاول از آب نرید اخبور کرده نزدیک قلعه مانده و برابر
تخفیف بر کمال و گذشتن کار خانات مقام فرمودند جوهری حر
همراه عبداللطیف کحیدر آباد رفته بود چون نسبت بدیکران در حق
اورعایت خاطر خواه از طرف قطب الملک بظهور نیامد بعض
رساند که قطب الملک انشتر یاقوت بی جرم قابل سرکار دارد حکم
هم با و بنویسند که انشتر را بکفور رسالدار و قطب الملک ناچار
اباطحت امر گویند آن یاقوت بوزن دوازده سیر و در آمد و پنجاه
هزار روپیه قیمت نمودند فرمودند که از جلد باقی پشکس محسوب

کرد و تخریب شهر و بیک سو نبرد و بیهل و بیخ و نیز مرگ داشت عادت شاه
از نظر گذشت متفقین بر اینکه تیراندان جهان مطیع پنهان نیست که رعایا
بر کسی خورده ملک بندگان در پادشاهی کم خدمت این بنده سر را با
تقصیر و بی خبری آورده و ملک و پیران و خرد و محض گشته با وجود تیر
و شمشیر انداخته و جهان مستان که نادان و بیارنجیر و خوبی جلوه گر اند
در عیار و با و طمان و ملک زو با بادی بخورید گذشت و بدین آباء
که دیدن رعایا و ملک از عهده ادای بخشش و ملک داری بر آمدن
متعذر و فیل سواری نزد قدوی نمائده امیدوار است که بعضای یکی
از فیضان خاصه بنده خود را ممتاز و بلند آوازه سازند حکم شد
که عهد نامه به روح طلا گنده برای احترام وانی ملک شهادت خدا و رسول
و پنج قول بر عهده آن و ملک بر آن نامه جدا بفرستند و برای عاوشاه
از فیضان نامی دل سو بیا نام و فرمان عطای قلعه پرنده او شول پور و
چاکنه و غیره از محاکم کوکن کنار ساحل تا بندر چبول و راجپوری
که جمله چهارده محاکم به محبت فرمودند و درین یکدوسه
بمد و اقباق و عهده آن چهل قلعه تا تمام ملک نظام جمع کرد و روبرو

یافتن لفظ در آورد و سایر املا از ملک اخراج نموده خود را تخت
بهشت آورده رساند و یک بطور سوخت که قطب الملک قبل تو مندا
با هم کج موتی لاورانام آمدن عبداللطیف با طرف ملک خود فرستاده
در اصفای آن کوشیده بود خاندوران اطلاع یافته بسی وساحت
با ظهور رسید حکم برای طلب آن قبل بست آورده سوخت
و هیچ بر زمین دیگر گرفت بعد برای تنبیه و تادیب لاجرم دیگر
و جانده رفته کوشمان واقعی داده قلعه و مکان حاکم نشین برد و
بشرف آورده بعد گرفتن یک رنگ روپنه نقد و صد و هفتاد
فیل و مقرر نمودن چهار رنگ روپنه شکش بر سر قلعه و ملک
آنها به شرف بر هم و گذاشت بعد از آن بر سر زمیندار کالی بیت
کنار دریای زید القلقه صوبه خاندیس آمده از وزیر مبلغ نقد و تنبیس
گرفته بجنور معروض داشت وسط شعبان مساف مذکور داخل قلعه اکثر
کردیدند و حکم جشن فوقات ضمیمه جشن وزن شمشیر نمودند و اکثر
امرای رکاب و بندای دور و نزدیک با صافهای نمایان سرفرازی
حاصل نمودند و فضلا و شعر او را باب طرب خرمن خرمن نند و خیره

نماند و بموجب التماس وکیل قطب الملک شیه خود لادخانه مرصع
گفته باقیل خاصه طوشت نام برای قطب الملک روانه شدند در بوند
بغرض رسیدن قلع و دیگر دوا و هر منجه قلاع نظام الملکی مفتوح نگشته
گروه بسی تو در چاندوران بشیر درآمد و سیدی مفتاح قلع در و دیگر و
قلعه در دوا و اما آن خواسته کلید قلعها را کردند و بموجب تجویز موراج نام
خاندوران سیدی مفتاح لاسه نزاری بانهد سوره و بهورج سل
هزار ری بانهد سوره نمودند بعد که از ماند و کوچ فرموده با جین رسیدند
برای جشن سرمدی مقام نمودند در سو و سال و هم در جلوس
صاحبقران نانی مطابق سنه هزار و چهل و هشت
بعد از پنج بزم جشن آغاز شد و هم که موافق سرانجام سفر تیب
ریت یافت از راه اجمیر متوجه مستقر الحلافه شهر زیارت روضه
حضرت خواجہ معین الدین حشتی قدس سره نمودند در یقین از
عوض شدت خانزمان بهادر بعض رسید که قلعه خیر و غره که در لوق
سایه نایکار مانده بود بعد تردد نمایان بشیر درآمد و نظام الملک
بسیار که ماده فتنه و فرساخته بود با تو بخانه و غره ای در قلاع

از نظر گذشت گویند روزی در بزم عشرت افزای آن پادشاه
ذکر سکندر و القرنین بمیان آمد هرگز از وقوعی سر نبرد
جای حرف نداشتند اعلی حضرت فرمودند که اگر ما بختیار مورخان
حریم نبوت بهمین سکندر نسبت میدهند نظر نمایند جای ایراد ندارد
واللہ رفیق سکندر بطریق حجاب نزد نوشتار محکمات خطا و
خلاف را می صایب بود نزد پوشمندان فعلی که اگر نقش واز کوه
آردند امت تمام بخشد بلا ضرر و باختیار نمودن از این خردمندی
دوست دیگر موافق اعتقاد جمعی که سکندر را با ولاد پسر دالان نسبت
میدهند و نامه در بار نوشته بود شد آخر ع کو خانه زرین نهادند
بر دره آل خود را بر غ نسبت دادن از داب بزرگان خارج است همچنان
در همان روزگار روزی تقریب ذکر یکی از پوانیان صوبه جات
حقیقت سخن او در حق خلق با اظهار امانت و جرات بعضی رسید
خلاف مرضی بطهورانجا عید و فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضی مقدما
و بشی بی مسامحه و مسامحه و غرض پیش بردن مستعذرت حتی آنکه در
زمان خلافت امیر مومنان شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که منظور

اندر وقت چون بعد ممنوع ساختن سجده غرض آن چهار تسلیم ضمیمه زمین
بوسن مقرر کرده بودند درین جشن زمین بوسن را که سجده شبیه بعد
منع فرموده همان چهار تسلیم یکبار و شش بعد روز از انقضای
جشن انحراف مزاج و طبع بهیضه یافت و عرض بامداد
داشتند او شیر و باغ و اختال حوال امر او رعایا کردید بعد علاج
حکما و تصدیق لکها مرض بصیحت کامل مبدل گشت و بعد از غسل
تسهل شفا جشن عالی از سر نو ترتیب یافت و درین جشن
یکم صاحب تخت مرصع منبت ناکه بمبلغ دو لک و پنجاه هزار روپه
تیار شده بود از نظر گذارند و در میان جشن خاندوران از دکن
آمد هر صدفیل و شست لک روپه بابت شکش زمینداران دکن
بافیل بابت قطب المملکت لک روپه ساز طلا و نقره وصل حاشیه
مرورید از طرف خود نموده بودند گذارند بسیار پسند و مطبوع
طبع افتاد و سوار اضافه با عنایات دیگر بخاندوران مرحمت
نمودند سیدی مفتاح ملازمت نمود و خطاب جشن خان سرفراز
یافت سنی لک روپه درین جشن سوامی جواسه اللات و دیگر کف

صفور مقرر گشته بود میادش هزاره محمد اورنگ ترب غایت نمودند
یک لک و نهشت هزار روپیه سابق فرستادند و بیت و دویم در یکجای سنه
هزار و چهل و ششش خانبالودزم آن از خانه عروس مجلس مجلس و از ایشان
تمام آوردند روز دوم وقت سواری شهر گشت که بادش هزاره جوان
بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چهار قف و دو شیچ مروارید
هش قف و ششیر بر تن مرصع و دو سب و دو فیل بایراق طلا و مینا
و نقره عطا نمودند و سه مرد درید کران به بادست خد بر سر کلاه هزاره
بستند و بجای شاه نواز خان رخصت فرمودند و به شاه خود بر نواز شسته
براه دریا بجای خانه عروس آمده آن بزم نشط لازم دو بالاد بخشیدند
در تعریف و وصف چراغان و آتش بازی و آرایش دیگر که سر میدان
بلاد روم و حج دهند در انجام و ترمین آن کوشیده بودند و سال
پرواز دو عقده آن هم کوهر بهر چهار لک روپیه بشتر زدند و از صدای نغمه
سرایان سحر پرواز و دست افشانی رها قاضان خوش اندرز و رامشگران
خورشید و مغنیان برای تفریح در آن بزم دلکش سامعان و فوز
عالمی که دیدند جهان جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید

نظر حق بین ایشان محض اجرای حکام شریع مستبین گردید در
بعضی امور که نظر بر فساد زمان اغراض نمودن ضرور بود و نمودند
این معنی ماده شورش عظیم گردید و کار بقدرت و شهادت چندین هزار
اصحاب سید مختار کشید در بعضی دیگر مذکورات بمیان آمد که درین
مختصر خامه را جرات تحریر آن نیست و همه جهت ترک ادب
میدانند مفصل در کتابهای ناممکن در دست بادشاهزاده محمد اورنگ
برای که خدای از دکن آورده ملازم نمود و نظام الملک لیاقت
حرا با خود آورده بعد بملا نظام الملک اصلی محبوس ساختند
از واقع دکن بعضی رسید که خانزادان ازین سرای فانی بانجنان
زحمت اقامت کشید و درین مدت حسینی نام لاکه از تربیت
یافتهای سخن شیخ بعد با شمشیر و سنگای مرصع به قیمت پنجاه هزار
روپیه و محبت نامه شملبر حقیقت فتحای بی در پی دکن و شیر
چهل پنجاه قلعه و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد
آثار مع نقش قلعه حاکم آباد نزد شاه صفی شاه ایران روانه شدند
مبلغ ده لک روپیه بر سر انجام که با صبیحه مرزا شاه نوزادان

شهید وزخمی گردید مغلوب و منکوب گشته بعد دستگیر شدن بهادری
که در خود رسید و سی و شش فیل و پنجاه سپه با اموال و زن و فرزندان
او که مسلمان نمودند بعد از خاندان پشیدند درین سال دارالنگوه افغان
سه هزار یک هزار سوار و هزار اصل و اضافه پانزده هزار یک سوار و پانزده
محمد شجاع و هزار پانزده محمد اورنگ زیب و دو هزار و سی هزار سوار
افغان غایت فرمودند و در یک لافغان کمر نگاه داشتن حکم نمودند میر
محمد میر بخش که ذکر ما بر این رفتن او از نزد قطب الملک و باز پسندیدن
بد و دمان میر تمور جو و آوردن و منصب سرفرازی یافتن در ذکر
عبد شمس که بزبان قلم داده از اینجهان با اینجهان انتقام نمود و معتد
محمد بخش دوم بود بجای او مقرر فرمودند به پانزده هزار و یک سوار
بدکن رخصت نمودند و مهم شجر ملک و قلم حیات بنگار ناکه شتمیر
و هم برکنه میر حاصل است و در اعدای هوا و فور اشجار بران اقسام فوا
خصوص این و ترنج و جای بودن انهار یک شمشیر باج نمیدهد و ما بن بندر
سورت و ورت آباد تفاوت مسافت شصت کرده واقع شده و ملیر
و غیره نه قلعه تعلق افغان دارا از جمله دو قلعه ملیر و سایر قلعه های

سرپرده نامی مکمل کلاه کشیدند بر دور جشن گاه به دل افروز
جشنی گذارسته درون و برون پرده دار است بزرگان درگاه بر
خاستند عروسان جشنی بر او هستند همه بندهای قدیم و جدید قطعاً
فاخره از هر دو طرف یافته تلیات مبارکبار تقدیم رسانند چون
بعضی رسید که بر تخی راجع نام طفلی از اولاد و حجار بدینا د که بندهای
بی بنیاد که نژاد از معرکه کارزار بدر برده بودند بواج وطن آورده
ماده فخر و خرابی بعضی دیجات و آزار زیر دستان گردیده اند خاندوران
لا فرمودند که به تنبیه و تادیب و قلعه ریشه حیات آن بدو اصل نکوین
نژاد پر داشته متعلقه صوبه فالو خود را در سالنامه خاندان از مقام
خانتران بنیابت به نشان داده بصوبه دار ملک مفتوحه متعلقه نظام
الملکی معزز فرمودند دیگر از وقایع این سال بکوشمال رسیدن پرتاب
سکه زمیندار طرف شرقی است که به از اطاعت پیچیده ماده فخر قطع
الطریق و لایق زنی کشته بعد و به تنظیم چهار کندی اخذات کرده خود غرور
مام دشت آخر یعنی محمد الله خان صحرایی تنبیه او مامور گردید و در
شش ماه در محاصره آن کندی کشید و در سه بندهای بهنای با جمیع کثیر

شاه جهان نامیده در تالاف خرسند و ده جلوس مطابق سال

هزار و چهل و هفت هجری باشد پدرش کریم خان و فضلای و صلحای آن عهد

نموده فقود چند از انتخاب احوال ادب و حال و استعداد آنوقت

بر صفحه بیان آوردن لازم است که سید محمد رضوی بخاری که به پنج

واسطه آنمظهر الوار و ولایت شاه عالم میر و نسبت شاه عالم که

مولد و مرقد آن بزرگ احمد آباد بوده و پانزده واسطه بحضرت امام رضا

علیه السلام اما هشتیم نیتی میکرد و بعد کمال شاه عالم سید جلال بخاری

که ابتدا و نشو و نما این طبقه و دست بلیق حضرت مخدوم جهانیا کردی

پرتو ظهورشان در بلده او چه از افتاب زیاده شهرت دارد اگر چه کج

ظاهر نسبت بزرگان شان بخاری را میدهند اما آنچه از فرزندان صاحب

سجاد و آنخانان محمد را محمد آبا السید احمد و در شاه جهان آباد بسید

اسد الله مشهورند سودا و راقی شنیده و چه شمیم بخاری بدین وجه مذکور

می ساخته اند که با شای بعضی عالم هر جا بسید می کشند و بشهر او میرسد

دست و پای اولی در آنش بخاری را بر آنراخت جد مخدوم جهانیا

قدس سره که در آن شهر وارد گردید بعد که او را گرفته نزد آن پادشاه جابر

سربلک کشیده بسیار قلب مشهور حاکم نیک زمینداران خرد و بوسه
و زمینداری انجا به تهرچی نام هزار پنجاه و سه واسطه زیاد متعلق اول بعد متعلق
دانش بموجب در خلعت بادشاهان هزار و دصمدر بنام او مقرر کردند ثبت
و دایمی است مثل سب و یک پیکر که حاصل کم در طول و عرض بقوسجا
سیر حاصل باج نمیدهد متعلق سیر که شصت و یک و هفت قلم با و متعلق
دارد از ملک و سه هجری زیاد در آن ایام که مرزبان علی و دشت محمول
آن بهم میرسد چرا که اکثر زمین دنجاسک لایح ناکاره واقع شده رود
خانه دارد که از یک آن به سوار ملک اشنام قریب دویست هزار سه توله
طلای که چهار سوای محمول می باشد حاصل حاکم دنجاسک دید و زن انکور نور
چیزه شرین و زردالو و شغالو و دیگر فواکه و فورد دارد و در عهد
جنت مکانی به شمس خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر باندیار لکری
عقود و سوای آدم کشی فایده حاصل نموده درین سال بموجب حکم از زرد
ظفر خان عاری کشمیر که بحریر بفصل آن پرداختن طول دارد بشیر
درآمد از جمله اموال زمیندارانجا که با عیال ای بقیطه در آمد بعد بفرقه
نارج زلفتن دو ملک روپیه و اصل سرکار کردید چون خاتمه جلد اول

نشدن و فتنی استحقاق تمام و انشده و تمویذ فی طبع و کیر کاه گاه مہجہا میں

نکدیں و بعضی و نشین و خور بال و معرفت بیان شالی و بار کما میگوید

مستحوکونہ بود و خفا کما این و ویت و نذر و طبع و اینها نیست

مکذبات و کیر و غلام و حکیم و انکیر و احببیم حکیم و میر و نیاز و ناز

و حکیم و منی و عشق و غلام و حکیم و ناز و ناز و ناز و ناز

بسیار یافتن و میان و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و و وطن و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر و کیر

بروز عجب فرموده اولیست در آتش انداختند و سر بخاری داد
بستند روز دیگر آن سید عابدی نسب بلافت یکسر موصی و سالم
یافتند به شاه از آن روز بزرگ آن روی ششم نموده اعتقاد تمام
بر آن سید و الله جناب بیستم اند و بعد آن از اولاد آن بزرگوار هر که
بموضع رجوع آید بید بخاری موسوم گردید آنچه از تالیف مخدوم جهانگیر
ظاهر میشود و از زبانی فرزندان شان مجموع میگردد در محبت اهل بیت
بمرتبه دم با فراط میزنند از احاطه شرح بیرونست چنانچه سید محمد تاج
ولادت خود را از مصرع اطلع الشجر السج سجدی علیه الرحمة
من بدست و دامان آل رسول یافته اند و میفرموده اند که من
بدین تاریخ بمشتر شده ام با نوزع فضل و کرم و خوبی معنوی
موصوف بوجهی بار قبل از جلوس اتفاق ملاقات با پادشاه
افتاد و بعد جلوس با وجود خواست علی بن حضرت معزرت خواسته
خلف الصدق خود سید جلال الاوستا دند ساری و جبه و جار
از پنجهان فانی بروضه جاودانی نشاندند سید جلال خلف را می
سید محمد که با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بودند و را کثر علم

بعد از آنکه غلظت هم در روزگار نموده مستزوی گردید با وجود این با وجود
و عطایای بسیار و فیصل از طرف پادشاه به ملاطفت و تقاضای
نموده خود بجزارفتن گاه و بگاه بر پشت خود آورده فروخته و به قوت
خود بری خود میسر نموده از آن نیز حصص مستحقان عاقل و پارسا را و کما ملود حر
رفتن میسر میسر نموده و بخوردن آن یک اشیا و روغن گیاه قناعت میسر نموده
امور عجیب و غریبه بسیار از آن برگزیده اطوار مشاهده میشد مثل ساختن ماه
از چوب و در آب شنا آوردن و مردار بیدار قطره آب ساختن و در سه
و شرفی از غلبه بکلوه نمودن و آن روزی در مجلسی که از باب
طرب و نغمه سرای بودند بوجد درآمده در آن حالت آب طلبیده و می
از آن آب خورده باقی بدیگران تقاضا نمود هر کس از آن تشنگان یکدو
قوت بشامهداد بسیار سرد که از نبات و کباب برست بسیار شیرین
ساخته باشند بذائقه هم معلوم گردید روزی لایحه بکرواجیت با وجود
بیکانه بودند از دین بعضی رسانده در ایام شباب شیخ نادر خان
استقامت دیدم بارش سفید تعجب نمودم هر چند بغور نظر انداختم
همان کلمه یعنی نورانی سفیدش این کردم بعد فراغ نماز که نظر انداختم

بیاور آمده از خدمت میان غیر سعادت انور و معرفت گردیده
بدستور پیر بزرگوار در آمد و دست بر روی مردم زور کار بسته بود و
در ایام سر ما در لاهور و کرمان در شیر سمری بر دوازده کلمه هر از منتر و بیان
کشمیر گشته مشهور گردید دیگر خواجگان و محققان نیزه خواجگان غلام
و تدریس عظام که رزق مرده و انانیاں اسرار را فرید کار محسوب توان نمود
در او ان سلطنت عرش اشیانی از نور ان بکامل آمده بعد کسب شاه
موقوف چندگاه بهندوستان بطریق سیاحی رسید بحسب اتفاق
با اکبر شاه ملاقات نمود و کشمیر رفته اقامت و رزیده خانقاه
عالی بنا نمود و به شاه چند موضوع در وجه معاش ایشان مقرر کرد
و به تمام مراد عملی نمود شیخ محمد باقر حیرانی استملا ناصح محمد است
بهترین استملا شیخ محمد باقر ساخت از اصحاب و جد و جاه و از باب
والفن و کمال بوده در سیاحت از اصحاب سیر برده در ایام به شاه
زادگی به شاه چندکاهی رفاقت همگانی با غرض نموده و از امتدای نشو
نما در صیف و شتابت و جامه به درونیم کشیدیم پسین که ان
نیز به دست بر بوشید و در یکم بوش و شتابت بدو سیر بود

و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله تعالی و تلوذ الی حاصل
کرده و در مکه معظمه و مدینه منوره مدتی بزرگئی تحقیق احادیث
و صحیحی بآن بسر برده و خویشیائی آن از احاطه پهلای بیرونست بعد
از طی نمودن صد سال از مرحد عمر اوین جهان فانی زو بر و خسته جاودانه
گذشت سیر نورالحی خلف از سرسلج عبدالحق مولف تاریخ
ذخیره الفضلای نیک سیر و صاحب کاهن التجدد بعد از نزدیک
مرگ حضرت شاه قطب آشوده اند ذکر روز دهم یازدهم
از حاکم صاحبقران فانی مطبوعی شده در روز چهارم و بیست
ذکر آمدن علیمزنان و تسخیر قلعه و از فتوحات غیبی این سال
فرشته مال گردید و آمدن علیمزنان و تسخیر قلعه قندار
مع توالی آنست تفصیل این احوال آنکه بعد از یکماه چنان
چنانچه بزبان خامه داده در عهد جنت مکان باطنها را خداصل باطنی
موجب سماعت امرای خود بدست آوردن یکجمله جنت شیانی همایون
به شاه همالتواضع نموده باز بجهاد و تدبیر از تصرف قزلباشان برآوردند
الحمد لله عالم برادر و صاحب قلم شیخ فانی که در رم و

این سیاه پرستور مدام نظم آمد تحب بر تحب افزود و منضم در کوه
 وقایع محلی و عمومی بود که در کتب و کوزه و سبک بلاد و بلاد و اخلاص
 و بر و باب و پرورد و آورده از به قولی در شا و بجان نامی از خوارق
 آن ترک بسیار در جست و یابی و کمال اختصار نمود و ملا میر
 پروی از جمله صاحب کمال است و آن صاحب باطن و عمق در غنقوان
 جوانی از خراسان بهر وستان آمده باز اعرام بیت الله است از
 سعادت زیارت حرمین نیز و گذشته بعد از مراجعت کرامت
 ملا عبد السلام لا اموری رسیده تحصیل علم عقلی و نقلی نموده
 در تحقیقات حدیثی زیاد بکار برده از شا هیر شاخ گردید
 در خدمت الشاه باهنا بنزاده دارشکوه لادراوت خاص
 محمد و در یافت باهنا نیز مدت بسیار برده از جمله صاحبان خلوت
 بعد از و ضمیر خلد بین شتافت شیخ عبدالحی و سلوی که و کراک
 محل و عبدالحی که شاه خیر زبان قلم جاری گشت و کمال است صورت
 و معنوی ثانی نیز است صاحب کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته
 شده از جمله شرح مشکات و صغیر و اختیار و اختیار تمام دارد

مختصر به کار سخن فهم بکشد و بنیت توفیق دهد مطلب خبر داری نه
علم بر زبان خود را تو نیز حقیر رسیده و آنست ساحت نامقدور اول
بر جمیع آوز و درین مورد گاه مبدی است و قی مرتبه و جاه و خبری و
ایشانیت باید حدیث از ادوات قدر فاضل و این کار مقرر نموده بکمال
استیلا و حدیثی بر اصل مقدمه اطلاع نماید خبرد علیم و این خالق روانه است
علی مردان خان بر مضمون پیغام اگاهی یافته نظر بر پیش سخن ملک قسیم
و در است آنکه پیغام اور بختان بکشد و خفت غایب نکرد و بعد
تقدیم ضیافت و در ارباب جواب نامه لا و پیغام زبانی لا اصلاً بر روی
همان بمیان نیامده و بدین مضمون خبر و بخت که متعاقب محبوب
کسان معتمد خوف جواب خواهم فرستاده و ذوالقدر خان خالی از جواب
لما و نعم بر گشته آمد بعد علی مردان خان علی بیک نام لا نزد طوقان
عرف الملک که سبائی از طرف بدر نیابت صوبه کابل و است
مزالیم ایام با کج علی خان و علیمردان خان رابطه محبت و و داد و
باید صحت تحف و هدایا بهر سبب و جمع نام و سوخات فرستاده در خط
اصلاً از اصل مقدمه و بانی فائده شتاب آخته زبانی پیغام خود را بکمال

و منجرا هم در غلامی محبت خللا نمایا بود و در نفسی شریف و جنت مکان
بعده که صاحب قران ثانی حر و لیسند صاحب و در صوم و کن بود
درین باده نوشته مصطفی خیال آورد و اعلی حضرت خراف صلاح دولت
و البته جواب نوشتند ای شاه ایران مطلع شده باطلی خود نوشته
اطلاع داد شاه عباس پسر باغ گفته خود را بقتل رساند و اندک
فرصت قتل را تقف خود آورد و در سنه هزار و سی و دو هجری مطابق سال
سفر از قزوین جنت مکان به قله جات طالع قندهار رسید و شاه
در آمد کنج علی خان را بکشت قندهار و متبر کرده خود به قتل رساند
ممود و بعد در بخت حیات کنج علی خان خلف او علیه و خان قله
و دیگر دید و بعد از آنکه علی حضرت سر بر آرای هند که قندهار خار
سخر قندهار و در دل آن پادشاه ذی وقار ظهور می نمود چون سفر و
میتم بهای دکن و تنبیه خاندان و کوشمان دیگر مفران که پیش آمد
اراده مذکور در تعویق افتاد بعد از حجت دفعه ثانی از دکن
بسعید خان صوم و از کارل حکم صادر شد که چون از قندهار روانه بخودان
یکی از پادشاهان بود و ای شجر قندهار میزدیم بایستی یکی از پادشاهان

و در عالم شربت مضمون نوشته قند به بعضی رسید و در حالت خوابی بنده خواہ
علی مراد اہل خانہ را بچہاں و کریمی باور خود بنحویب لطافت کلمات فتنہ انگیز
خاطرات نمودند و دل را با ہر ہمت از پرتو تابش پاخشند و در عالم سحر
بواسفند گشتہ در فکر بجز فتنہ در او گیر گودید در فضیلت از رسیدن پیغام بہا
ہندوستان بکوت انشاہ جلستان بخت بدو و قول را رادہ قتل عالم را خا
میں غم غمہ با خود اول ہمدی امتحان بجا ماندن عقیدت او حکم طلب
محمد علی پیر علیم را علی خان نمود و محمد و در حکم او پیر خود را مہم گرفت و
پیشکش لایق ہندوستان روانہ اصفہان ساخت معین اسوی ظن بہشاہ
و مقربان او بحسن ظن مبدل نکرد و بدو چنان تمہید نمودند کہ بسیار دش
نام امیری کہ دو مشہد مقدس سابق فرستادہ بود در ظاہر نوشت کہ خود را
موسہ بہاہ خراسان و کرانجام تو بجا نہ بگویم قند را رساند و خفیہ نمود
چند بعد رسیدن نزدیک قند را پیغام نمایند بعضی مذکور است زبانہ
ارشاہ رفتہ باید کہ بالمتافہ گفتہ کہ با مصالح تو چنانہ نزد شاہ گذارستہ
معاودت نماید باز وقت ضرورت خواہم رسید و خود را بقلعہ رساند
اول کہ سیکرستان ختم اولامہ لاف عیاب او بظہور یافت و در

لذا صوفیان عقیدت گزینش ولی نعمت گفته میشوند و از طبقه ماهر کرم
بگرای بظهور نیامده سعید خان در خلوت باین شایسته همانند
بگویند هر من بعد سبب چنان بنجام نداشت انجام رخت در بنای محبت
نمیآورد و میرا ازین تکلیف معاف دارند و معذرت نماید بعد رسیدن
این جواب بادشاه بر اشفقه خاطر گشته حکم بر آوردن پشخان به سمت
کابل بقصد تسخیر قندهار فرمودند و فوج تنذی و تعین افواج بمیان آمد
علی مردان خال بر نیمنی اطلاع یافته با حکام برج و باره پرداخت مبلغ
خمس نموده قلعه خورد دیگر بر رز انقلعه احداث نموده و حقیقت لای
بشاه صفی نوشته طلب کمک نمود شاه صفی که اصل سفاکی و شرست
اد نسبت بدیکر فرمایان اروایان ایران زیاد بود چندی از امیران نظام
پشته که راههای خون ریزی بعضی از امرای دورد نزدیک از راه حسد
هم چشمی میکرد و با علیمردان بخال عداوت ارثی داشتند و لطف
در مزاج شاه بهرسانند و بقتل وندام در تجویر قطع شجر حیات
هم چنان میکوشیدند از رسیدن عریفه علی مردان خال که در سابق
حرفهای نافه و طرف اولت کرده بود و نامهربان ساخته بودند

باغرازا اولاً بقلعه دیاورده او آخر شوال سنه هزار و چهل و هفت
هجری مطابق سبب یازده جلوس خطبه و سکه بنام شاه جهان نموده نه
اشرفی و نه روپیه سکوت با هم صاحبقران ثانی معروض داشت و کلا
طلا همراه احمد یک ملازم خود بطریق ایلتار روانه بارگاه ساخت و قاضی
انکار احمد کپاوشن هم نامه و بنام گشته بعد بدست آمدن خطوط بقتل
رساند چون عرض داشت اول علیمردان خان بحضور رسید حکم بنام همه
صوبداران و فوجداران الفیضه برای زود رساندن خود مع هم یک
روپیه و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و حلیه و غیره عنایات برای
علیمردان روانه ساختند و چهار لک روپیه برای خرج ضروری دیگر
برای سعید خان فرستادند و قلعه داری بنام قلچ خان ناظم ملتان
مقرر نموده بر مراتب چهار هزار روپیه برای افزودن و سعید خان را
محمدتار ساختند که آنچه دادند و ضرورت شناسد برای مدد خرج ضروری
علی مردان خان و همراهمان او سرانجام نماید و از راه فرید احتیاط بخواهاند
محمد شجاع لال بابیت نزد سوری طرف کابل مرخص نموده ده لک
روپیه نقد و دیگر انعامات عطا فرمودند و حکم نمودند که تا کابل رفته

بعده که سیاهوش از مشهد مقدس روانه قندار شده موافق تارشاد
بعلی مرد رکنان نوشت از آنکه بعلی مرد رکنان نیز از خارج خبر واقعی رسید
و از کشیدن اخبار و حجت افزا در مقابل آن فدویت از رده خاطر
و مخوفم گردید به نامی رجوع آوردن بخدمت حضرت شاهجهان بر خلاف
قاعده ترکمان بر خود کوالا و هموار نمود و بسیارش نوشت که آمدن
نویسنده را بوجه موافق مصلحت نیست و اگر نوشته و بهام بمیان آمد
تا آنکه طشت این گفت که از بام افتاد و جواب در شست صاف بسیار
و در سیاهوش حقیقت شاه معروض داشت و علیمرد رکنان نیز
بسعیدخان صوبه در کابل و قوچل خان قاقشال که در غزنین بود و
قلج خان حاکم ملتان نوشته جات مستمله اظهار رجوع خود و طلب
کونک فرستاد بخدمت به شاه نیز فرستاد نموده همراه خط سعیدخان
از سال داشت و صوبه ازلان بعد رسیدن نوشته جات قندار و کهنور
روانه شد و خفته انتظار جواب نگشاید و باظهار حسن ضمیمت هر یکی با فوج
شالیه و کمر و توپخانه در کشته روانه قندار شدند و قوچل خان
حسب قرب و از قبل از هم امیران خود و اسانده و علم و مردان

درگاه شاهی را استیلا نمود و هر چه قلع خان در کراواتی از او بدیاری شجر
قلعه جات بخت و فتنه طواعیت قرار داد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
لا بوجوب بکلمه بود و الا طمع خان را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بکمال مروت و وفای و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
و سایر او و فاعلت و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
طاعه و بسا و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
خود را طاعه قلع خان را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
بسیاری برای شجر قلعه جات که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
قلعه در آنجا بود و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
نشینت مردم بسیار و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
که اکثر و خمی که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
اگر چه شرط در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
کنند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
شجر و طاعه خان را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
هر چند با انواع در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معه از این ایام بهیچ وجه نماند
از راههای عمده بود و فراتر است پس با یاد شاه دولت بعضی رسید

با وجود بودن امر که هر طایفه موجب وصیت پدر او که از وراثتی
بغیر خلاف دستور را جای پس خود را و حسب سنت خلعت مانتی

و نفاق مع خود بود و طی بد را و عیانت محمود سید درین سال

خروج قلع و معرکه و در کینه بکلی ناکه ذکر خصوصیات او بگذارش

انده بعضی رسید بحمل از تفصیل آن کار که بعد رسیدن به شاهزاده

محمود او را یک مرتبه بدین سحر از میان روح تو خجسته سنگین سرداری

عظیم مشهوری که آخر کتاب در میان رسوم دردی برین نور سرفراز

یافت و مال و نام نیز در میان ناسی دکن میراده او در ده تعیین

ز خود نه بعد که قلعی رسید پیش بردن مورچه و

کندل نفت و محارره قلع و درخت از آنکه قلعه مذکور از قلعه های

سنگین کشیده در محاکم است حکام برج دوباره بود هر چند که بهادری

نموده که در آن شرط سعی و تود و جانفشانی بظهور آوردند

نماید که کشید و ایام محارره با مقدار کشید از اتفاقات در همان روز

سید محمد الوهاب نام که محمد الوهاب خاندان شهرت داشت

ایلی ایران که شاه حسن قیل از میان آمدن مقدمه قند هر و برهم

خودن لایحه و داد و در زمان ساختن بود نزدیک کسید میر خان غیر
نیک را با استقبال فرستاده طلبیدند بعد از آنست نامه شاه در منظره

فتح قلعه ایران که غریب حکایت زمان قدم داده بود و در تاریخ عالم

اراسته موافق آن در جنگ یعنی نور مقابله با خصم جهان محاربه صعب

بود و در آخر کار وقت بر سر تمام شد که از آن سره که در سر باران

بشارت خاک بملک انشا و در باقی طرح بود استقامت لایحه و در

کفته رونق را آوردند و ثبات السعیر و در مشرق کشیدند

صفتی بود در روح پاک بنی و ولی را در آورده و در لشکر مکان

در ایران او از مردم خاص یا غیرت جهان شمار مانده بودند خود لایحه

در و از قلعه سازده بر سر خورشید جهان کجی زده بود که نامش

آن کجی جهان نشان غرب دست و شجاعت او ظاهر و ظهور

بود و در خود گذرانند بمطالع خاص در آورده ازین گفته مجموع بود

در رویه و کوه و قله و دیگر غایات از وضع آلات و در

در خلعت و غیره با یکی مرحمت نمودند و در غرورت را به کجی

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

سجده اندر آید برای تسخیر و غلبه و در هر دو سجده چنانست بنزدی نمودن هر چه
چون داشت که کار داشت رفت و رفت و آید و خود را تا به غنیمت دیگر از میان
داوده قوت آید جان و آبرو و عظمای بزرگوار بکمالی غایت پیش خواسته
الحال دی قدم کوه غرور و آید بهر جهت که بخواهد و اما لاجرم بخت
تا نشاید بهر سبب غلبه اندکی در دست کشید و قلم سبب
و خیره داشت قلم در آنکس فرصت بنماید در آنکه قلم سبب اول
همه غلبه برود با نام می اتمام هر چه در دست چنانکه میگوید حرکت در روح
نموده جمیع از مردم خود و با کمالی لا فلاح الا بالهدی و سبب گردید
اوایل وی قلم بزرگوار قلم صفت بکمالی با بعضی رسید فرمودند
چرا که در در و فایز و احکام یک است بهر جهت که باشد آخر بعد چند
سپاه داخل بر کافران و سبب نمودند در زمان سبب سبب یک روح
جمع هائی آن سبب و هر یک که بخواهد محمول در آن سبب که نا حال
در و فرزند محاکم غلبه می شود و سبب و در داری نیز یک
سبب می رسد در تمام مفتوح که بدین سبب آفتاب می بی دردی
محمود سبب و با یانی سبب که بدین سبب می رسد و سبب می رسد بود

[illegible]

مقتل الفلح جوارخ شمع گردیده بزبان خامه میزند که در ایا می که
لغوی از پرکنه بیول و زالویر که متصل آن پرکنات تا سیلها پور
گو بهای سربلک کشیده بر از بیلانی مقصد نامی است بوده
برگاه باشد که این اقوام سر و مار بکار و فوج کشی می افتاد و ده
روز بهشت روز مرد در نموده و داخل زره های قلب لکده میگردید و با وجود
مرد و ساختن راه های دشوار گذار و شستن چوکی منفردان
سوزنا که می شد که رسید عبد الوهاب و شب باریک تغیر وضع
زده سپاه پوشیده که و تمامگاه بایک نقره و بلیک نورد
داخل گوده شده از آنکه بزبان بیلان کشندانی تمام بهشت هر جا که
بر سر چوکی آن به کاران میرسد خود را جانشین سردار نکرده و انموده
به نظر می افتد که بیست طی المرحلهای صعب می نمود تا آنکه خود را
بمکانی که آنوقت آن خود در جواب بود پیرانند و غافل بدستور
همان قوم صدای مهیب نموده چنان ترنزل در دل آوی انداخت
هر او سر بسته و از از خوش بخت بر می آمد و قبل از آنکه دست بگریز و
زبان تحقیق کشاید چون رسید عبد الوهاب و الفلح بقلب

قالب که به از و سرکار سیر حاصل خاندان نیست و به چهار لک و پنه
بوصول در بر آید و نسبت به به مجامع از افات غنی و حکایم نظام بسب
بناه و عها محفوظ می باشند و ضد گاه بر کنه سلطان محمد علی که خط
سنایی و بران مطلق است بود در انعام هر چه مقرر نموده بود و پند بعد فوت
او بر م نام پسر او و لا شرف السلام در آورده و خطاب دولتمند خان
ستر قرازی داده عوض نرکنه سلطان نمود و بر کنه نوزاد بود در انعام اول بطریق
ال طفا حجت نمودند و سید عبدالوهاب لاکه در مقابل حسن تردد
او رعایت اضافی و خطاب در دور خالی و عطای فویدیه و حصار
بر کنه بیاورد و را نویز و غیره بطریق وطن سر بند می کشیدند و سید عبدالوهاب
خطاب قبول نموده و گویند سید عبدالوهاب از سادات رسول در گفته
می شد بزرگان او از مشهد مقدس آمده بودند و می گویند که از آن
شیر نزد کوه نور در تنبیه و نادیده در آن کوه نشسته و از نزدیک
کوه قلعه آیر تا کوه بر کنه سلطان نمود و اکثر مکانهای قالب به صورت خانگی
واقع شده و از ضرب شمشیر و سمی او مفتوح گشته اگر خواهد مفصل بنویسد
فهم آورد و محمول با عراق خواهد بود و اما آنچه از بران کسب سال در دست

می افتاد سر کردمان انقوم تبرکاً و نمیشناختند هرگاه بمقابل خصم بمقوم
و فوج بهیمنی بقصد بجای می آمدند از آن بهیمنی که پسند و راغشته کرده
نکاه گرفته اند و نیز بشکون فتح عقب سر میزدند تا حالت بهمان اعتقاد
و دشواری میزدند و این و تیره بعمل میآوردند ملک سخن در این است
که در شش روز و نود و هفت غلام محی الدین خان بنهر سپیدالوای فوجدار
برگشته بیاوید بر همان عین حال که کوه میوزی نمود و سواران همراه او بود با
چهار صد بالقد سوار و در هر سپاه در آن کوه بصفت کمان داخل
شدیم و قریب سی چهل سرباز بریده مفلسان بدست آوردند و تقاره فتح
نواخته خواستیم که به بنگاه خود بیایم از آنکه ضابطه مفلسان کوه است
وقت مراجعت همراهها گرفته سنگهای کلان از اخراف بالای کوه
انداخته میزدند و آن نموده تا مقدور نمیکردند که زورده سلامت برانند
بر لشکر ما حال تنگ آورد و شکست عظیم بر فوج غلام محی الدین خان
افتاد و مجروحان فداقی یکم نیم میزدند و یک خربسک رسید و هیچ نماد
نمود که کالبد درجه شهادت نرسید و نیز از تنگ جان سلامت به بنگاه
رشدیم بعد بر سواران و سایل پای فتح میلان آمد و دهکده خان نام مفید

بعد الوهاب بکاهی بود بفریادی آمد که بر تپش و دایم بود دل در
عبد الوهاب بکاهی بدیدن نوشته و سید او را در پیش می گرفت بعد
که با هم یک نشسته کرم اعتدالی می نمودند سید عبد الوهاب میگفت تنگ
و سیرمایه غنا و فساد میان ما و تست و مردم دیگر که در میان گشته شوند
خلوص سادات ملک و اول هزار نفر تو را بر یک پیاپی سید می تواند
شد از طریق مروت و دورت بنام ال من تنبا خود را نزد تو ساند
ام بیا با هم نزد نایم و در نهمین شمشیر از غلاف بر آورده بدست او
میداد که شناسا به کار گماشت و خود را در دست دیگر مشغول میداشت
آن کافر خا جوان شمشیر را در دو تنای چرخ ملاحظه نمود و بحر
و عذر خود را می تمام گفت آمده نزد سید میکنند و با نجا با او بنای
صلح باشد و قدم را بر نمی و قبول و چکش مستحکم ساخته بشکر و
خیمه خویش را جمع می نمودند و روز دیگر آمدند با جمیع خود سوار
سده آمده بسر افکنند که تمام با سید ملاقات نموده خلعت و ریش
گرفته تعهد عدم دست انواری در ملک نوشته میداد و تیرهای که در وقت
جنگ زیست و ترکش آن سید ذوالاحرام بدست انجا عبد فرجام

آن حرف اوقات نمود آدم بسیار از هر چه طرف شهید و کشته گردیدند
آخر کار تمهید بر انجام آن مهم چنان بچاظر رسید که دست از محاصره آن
حصار برداشت و تفاوت ده یا نوزده کرده چار دیواری دیگر کشیده در آنجا
رفته با مردم خاص استقامت و رزید مردم را یادتی را میخص نمود و
با کاما بغامبای صلح بدو رسید و بیان آورده همین که یکدوماه برین
گذشت و آن کافر مضمین خاطر گشت روزی بقصد و شہرت شکار
برآمده جاسوسان میرج السیر و بوزج آن برای رساندن خبر مقرر
نموده و با فرو چاروای بسیار در آنجا گذر گشته بگردد و یکشب
در آن دشت پرتو غار چنان غایب و مفقود اندر کردید که بر چند
جاسوسان کامان و ران بیابان گشت و دو نمودند و اندر از آن رسید
نیافتند و کامان با فوج خود برآمده بر سر راهی و چار دیواری که در آن
حصار با اکثر عیال مردم نامراد و منساح تو کجانی بود رسیده دروازه
لا آتش داده بدان چار دیواری کا طر جمع دیواره شروع براخت
و غارت نمودند و چند برادر و پسر خورده پیل سیاه که عدا
چار جازیر خاک نموده بودند بعد کندن زمین بدست آوردند

انجباب که از مسلمان کردن ای سید محفور شد بریدن و هلاکات
سیره او آمد و تیر همان دستور عقب ببرد و ایستاد که این غایب را
مشکلم شده انچه سینه بود و زبان قلم داده ملا و کسین را منشد
مستوع خود و آن تیرهای سدر الود لو که یک دفعه بیکان داشت
از گرفته مشاهده کرد دیگر کارهای دست بسته بیدار بود و فتح
که می سلور کلمان منشد آن عهد است که بر منبر خسته بند
کرده انطرف فرود آورد واقع شده و بقول را و بان است آن که
کل خام ساخته اند از زیر شکم زیاد گذشته که بنای او شده و زرد است
قدیم در عرف جدایی کامای متفرد بوده که ششده ام المملکی نیز
گذاری نمی نمود و نمیکند که آن زمین بر سر زرد بود مساوی
و فاندک در بخاطر جمعی بود و تواند که بعد از تمام سینه نظام المملکی
بر طرف صاحبان آمد آن که بی همچنان در عرف کامال و اولاد کامال
بعد و دفعه فوج که بر او تعین نمودند تا در بر شجر آن نکردند آخر
کار هم شجر آن کدهی بنام سید الوهاب بار فادیت و معاونت دیگری
بحسب التماس او مقرر نمودند و سید عبدالوهاب زرد است

نمود برای مزید احتیاط و تقویت قلوب دار و تتریز که دل قزلباشی او
آه صده المظهور که ادا نمود و لا یورث شد و بعد رسیدن دهمی زیاده
از صد سیستام نمود و کرج نمودند در وفای سال دوازدهم از
همه کس زیاده این بابی مطابق سنه هزار و چهل و هشت
غیر جمادای الیانی از سنه گذشته حسن شروع بسال دوازدهم از جلوس
موافق سه انجم سه نمودند بعد که داخل قلوب دار المظنت لا یورث شدند
از خان که بجایست ایران باین شایسته نموده بودند به صفی برای
بیرون آید خانه او آمد به صفی خان یک روبه یکس گذراند و از طرف
خدا به هزار ریخت نه هزار تومان نقد و صد و بیست و یک
عربی و عراقی نمود و بار کف که قیمت جلد یک روبه نمودند رسیده
ملازمت نمود و از سبب با خدایات دیگر او بخشیدند در ششمین روز نزد
رسیدن علیرضا خان بعضی رسید به خاندان در دست بخان میر بخشی
حکم فرمودند که با استقبال رفته محض و یک نه هزار مهر نثار گذراند و
بعطای خلعت و خنجر و شیر مرغ و حیوه و فیل و چهار اسب خاصه
با سوار ظلا و مینا و چهار تب که قیمت جلد یک روبه مید مقرر

و شروع بکندن و جت و جوی تمام زبایان نمودند درین فرصت

جاسوسان باد بجا خبر رسید عبد الوہاب رسانیدند و رسید از آنجا بکہ

تازہ برقاقت جوانان جانناز و کمندگی رسانا و زینہ کی سبک

کہ قبل از آن بیمار کرده در میان نزدیکی گدہی در کشتہای در کشتہ

نہ سہ زیر خاک کرده بود و بپای گدہی رسیده تا آنکہ از کشتہ محصور

بجستی و چالاکی تمام کہ قریب بہست نفر لشکر دستگیر رسید و رسید عبد الوہاب

خود را اندرون گدہی رساندہ زن و فرزند راں خورد و سال او را بہست

آورده بگردید و بزرگ بارہ لشکر و برف سہر و لشکر ان فرقه

ضال بکمال سافہ باقی را ازیر شیخ آورد و کان این بایندہ مرا بای فرار

چارہ کار ندانست و خزانہ و اقرباست سادات از حد غرض نژاد

سید بسیار پسند خاطر اعلیٰ حضرت کہ بید و خلعت و پشمہ مرغ مرغ

اضافہ چہار صد سوار غایت فرمودند کہ بگویند کہ انہر سید عبد الوہاب

با مخالف سروکار بکار افتادہ کہ بعد شیخ یافتن رحمت بر آن اورا

خوان آلود مردم مشاہدہ نمودند اما بر کز رخ میرو شمشیر و کتان بدو نرسید

بہرینکہ بادشہ کشورستان از طرف قلعہ قندہار خاطر جمع نہ

سک از مرحله عمر این محنت ابادی پایدار بر وضه دارالقرارد
انمود و فرمان طلب بنام اسلام خان صوبه دار مکه لاکه سترگرم نسق
و سیم بود صدار فرمودند رسیدن اسلام خان نیابت
وزارت به جعفر خان به پیکاری دیانت رای که تعلقه دفتر خالصه
در آن برقرار بود تقویض فرمودند محمد مراد بخش لاکه بالفدر روپه
اومید داشت منصب ده هزار ری در هزاره عطا فرموده تجویز مهم
معلوم نماید آوردند به شاهزاده محمد شجاع از کابل آمد و چون حکمت
شکست پذیرفت نمود و به شاه بعبادت خاندوران تشریف بردند
روپه نقد و جوهر و غیره بخش گذارند بعضی رسید
که به دست نام یکی از فرزندان کم نام چهار سنکه که با مادرش خواست
به جهان بیرون برده بود و اتفاق بر تهر رج بزرگین وطن
است و بر نفسش کرده است دست تقدیر بجای مسافرت و متبردد
و مال عاید از نموده باقی خان فوجدار آن نواح با وجود تردد
نیایان از حربه او نتوانست بر آید حکم شد عبدالله خان صوبه دار
و استیصال نایه فساد کوثر به شاهزاده محمد شجاع

ساختند سبانی فرمان مشتمل بر عطاء منصب پنج هزار گز سوار در
سوارخانه و فرموده بودند بعد از آنکه شش ماه خدمت در آنجا بگذرانند و در هر روز
فرمودند و لنگ رو به نقد مرحمت شد و عمر آن علی مردان حال آنکه
پست هزار رو به و خلعت و دستار و منصب در هر حالت به یک عطا
نمودند یادگار و یک ایچی امر آن که از آنکه در خدمت سوارخانه بگذرانند
رسیده بعد از مدت نمود از آنکه در خدمت سوارخانه بگذرانند و فرمود
حاجی و پناه و رکابی مرصع و مینا بقیعت پنجاه هزار رو به و شش
ماه احمد با و کشمیر و دیگر بنا در هندوستان و پاندها و پناه
پان و سلف آن عطا نمایند کرده فرمودند که پان از نعمت ایام
هندوستان است بخور آن و پوشیدن لباس هندو عادت نماید و بعد
هندو در بقرب نزاکت و خوش قماش پارچه سفید هندوستان
ده نفور پارچه سفید و پنج لک رو به نقد مرحمت فرمودند علی یک
سلطان که تا علی مردان خان و ارباب قریه و پست نیابت کشمیر
منور کرده منصب هزار رو به و خلعت و چهار هزار رو به نقد عطا نمود
و در کشمیر احمد افضل خان که از ویرانی کاروان بود بعد از طی

اعتبار عدالت پادشاه اکثر علف تیغ بجاورین گشتند و بسیار
به تبیین و کوشش رسیده بعارفان و امیری عیانت با محاسن مکافات
اعمال گردیده حجت بخت نوزده اذعان انقوشم با طاعت
و انقیاد در آمدن بنام خان و آن حکم صادر شد که از بهار و آنه صوبه
مالو القلقه خود کرد و سعید خان را با جماعه هزاره که با طاعت در آمده بودند
طلب حضور نمودند چون خبر شاه بشنید به پوختن او آخر ریح
الکافه طرف لاهور رسید مراجعت برافراشتند و از رویه رسال
شاه از بهار رسید و چون تا فی عین الحاضر و حاصل
قوسه عیال و خانانی حجت آغاز سال سنیزدهم مطابق سنه هزار
و چهل و نه موافق ثبیه حفر منعقد کرده مدیعه رسیدن لاهور
علیردان خان از شمشیر رسیده ملازمیت نموده افسانه هزاره
هزار سوار عطا فرموده از اصل و افسانه هفت هزاره هفت
هزار سوار نمودند اسلام خان از بکال اندرسیده بعنایت خلعت
وزارت و قلمدان مرصع مفتوح کردید یک لک روپیه نقد و جنس
گذاردن جوان مویت و پنج فیل با ساز نقره و جلای

باز گشتن و باز آمدن و باز رفتن و باز ماندن
و باز بماندن و باز بگشتن و باز بآمدن
و باز برفتن و باز بماندن و باز بگشتن
و باز بآمدن و باز برفتن و باز بماندن

و باز بگشتن و باز بآمدن و باز برفتن
و باز بماندن و باز بگشتن و باز بآمدن
و باز برفتن و باز بماندن و باز بگشتن
و باز بآمدن و باز برفتن و باز بماندن

و باز بگشتن و باز بآمدن و باز برفتن
و باز بماندن و باز بگشتن و باز بآمدن
و باز برفتن و باز بماندن و باز بگشتن
و باز بآمدن و باز برفتن و باز بماندن

و باز بگشتن و باز بآمدن و باز برفتن
و باز بماندن و باز بگشتن و باز بآمدن
و باز برفتن و باز بماندن و باز بگشتن
و باز بآمدن و باز برفتن و باز بماندن

و باز بگشتن و باز بآمدن و باز برفتن
و باز بماندن و باز بگشتن و باز بآمدن
و باز برفتن و باز بماندن و باز بگشتن
و باز بآمدن و باز برفتن و باز بماندن

زربفت پیشگاه سلطان از نظر گذشت و این امر به علی بن ابی طالب
از اینجهان بروفسه برین شتافت بمنزل او نه خانه تشریف برده
تسلی و البسته پرداخته از آنجا به خست رسیدن به این شهر
رخ نمودند لکن در پی نقد و جود آمدند چون لغایت آن سال آب
نبرد شهر و باغات لاهور و دین نیامده بود غنیمت آن خان بعرض
رساند که بعضی معماران واقف کار ایران الشمس دانند که از حکم
سوء از آب رویی نهری برآورند. معماران شهر و باغات و درخت
پاریم تا از طرف آب خلق لاهور تمام حاصل شریف و بهشت چمن
حاصل و زیت باغات و درختان که بهشت بهشت نامیده
پسند نمود یک لک روپیه علی الحساب برای خرید آن حوض اندوختند
خال سوزانیه یکی از معتمدان واقف بر خود را برای سرپرست
اینکار و تیار آن چشمه خیر جاری متوسل ساخت و از آنجا که
جری منبع آن قرار داده بطریق قنات شروع باوردن نه
نمودند باقی ذکر سرانجام آن بعد تمام بر محل برنایان خواهد داد
از غرض سواد حق سواد اگر چه این امر به حقان هم اندر و به حقان

رسمان بر کمر مایه بقدیر تمام خود آوردند و جمعی که استقلال یافته
از ملاحظه جان خود لا از بالای بام بریزانداخته دست و پایک جان
بیاد دادند و ششاد منوره پست و باز جمله خدمه محل قابلیت لکها
سوخته و آنچه بر پیشاگرد پست گذشت چنان بمعرض جان درآمد
بعد عرض حکم شد که هیچ کس و چه را جوهر و دیگره بکلیت ضروری
کار خانات از حضور سر انجام داده بر باد نبرد و بفرستند و دیگر
از باب پوشش درین باب خود بخود و غره بعارات بخت و دیگر پرو
مال و شمت و خنک و تاسیرات محافظت جانی و مالی گشته
در همه حال مقابل اعاب و عتاب بود از غضب الهی برتر سیده بکسر فضل
و عطاای جان و مال و آبرو بجا آرند سوای آنکه داو در خطا بخش
جرم پذیر در برابر مکافات بندگی عاصی حافظ و یاور باشد و تقوی
و دعای صالحان و مستحقان سیرتیه مظلوم و مستندان منعم مهموم
که هیچ اسباب سبب نجات و نجات آیات عذاب نمیر تواند کرد و
آخر ازین بیان سبب طوبی و ابل استغفار و تفرج باغات و بزه
و چون منزه گشت از این سبب و سبب و سبب و سبب

و عاودن محل رسید تا وجود چندین هزار اسقا و آدم را در جلدیت
نمایند و یک سر و دیگری را خاموش نمودن و در باز و در و در و
نمایند آن را شش تمام بکار بردند فایده ندارد و بجز شش آن غضب
البر شعور کرد و دیگر اطراف شش را نه و خاص و عام را فرود گرفت
و فرصت برای بردن خدمه محل و جواسر خانه و دیگر کار خانات ماند
و هر ساعت فریاد و آوازی می شنیدند و برای شش و شش و شش
بفلک می رسید و در یک شش هزاره با چندین هزار کس صاحب تر و شش
نموش با خشنکان سر آید و در آن چار د کار بر آوردن عاودن محل
بر طرف می دید و بهیچ وجه خاموشی بر آن نشسته و بهیچای بود
و محل گرفته بود و از هیچ آن طرف به بیخبات مستور است
بسیار غمناک آن کار بعد سر رفتن و فارغ شدن همه کار خانات اندرون
و بیرون که عورات بسیار گرفتار زبانه شعله ناکشند و کابجای رسید
همه با وجود وسعت فضای محلی سر از خدمه شعلهای آدم را با تادفع
خدا شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
ناظر از یک جانب بام زبانه ناکشند بعضی بغیر از شش و شش و شش

رسیده نامیده اند که اگر در روزی بود که زانند شاه و در نام لا تعظیم
گرفته از این که در صبح سربازان به شکل خوب گرفت در روز دوم
طرف مشرق و در آن طرف خود کیزانند قیصر کند نموده
از طرف جنوب و در آن طرف در آن طرف خوش فاشی باریک
نارنگ که در آن طرف در آن طرف در آن طرف در آن طرف
و کبوتر و نه در آن طرف در آن طرف در آن طرف در آن طرف
کیزانند قیصر و در آن طرف در آن طرف در آن طرف در آن طرف
بظریف انعام فرمود و گفت تمام رجعت من از هم بخوار و در محفل
سرمه کالان خود میسازد و در آن طرف در آن طرف در آن طرف
فراخ لشکر بخوار و در آن طرف در آن طرف در آن طرف
من که ظریف تا الوقت فراخ از خریدن حاصل کرده بود
در آن طرف در آن طرف در آن طرف در آن طرف
در صبح با کس و غیاثی در روز دوز و جواب نامه تمام طرف
سرمه در آن طرف در آن طرف در آن طرف در آن طرف
سرمه در آن طرف در آن طرف در آن طرف در آن طرف

راسته ملک رومی به موید دیگر توانم غنایات عطا نموده اکنون به عرض
فرمودند وزیر خاں و ذوالفقار خاں و قهره دوازده امیر نامی بالوچان
عظیم همراه پلشاه زاده محمد مراد بخش داده برای احتیاط و بحال فطرت
قندهار از اسب قرلباس مقرر گردید که طرفت کابل و محض فرجامند
مهرمتخان لا حکم شد که به یوخی نه طریق کنند و چون به طرفت کابل
دخیره بردارد چون اعلیٰ حضرت را باستان خاں و وقت بدید بود
با وجود خود بود چنین هزار دینار و بیوی غنایات در خاں بود
سایه ای که شدت ظریف نام به همراه (ایم) ایران برای خرید اسب
عراقی روانه نموده بودند از خدمت شایسته نیاوردند و این الحاکم
فرمود که اگر مرا به بستان ولایت روم فرستند تو یک نجار و خراج
میتوانم نمود لهذا اولاد در سال دهم خورشید با نامه و برقی که مرصع و قدری
جواب بر سر سلطان مراد قیصر روم مرصع ساخته بود و طرفت و رفتی
مکان معهود رسید که قیصر روم بقصد شکر عباد که به صورت کلمه
درآمده بود قصد حرکت داشت بعد از که به نزدیک رسید که طرف
در سیر و خاں رقیب رومی که به شکل و کمال میزد طرف

چشمش منور شد و بعد از آن که در میان
روایت کرد از آن که در آن وقت که در آن وقت
نوشته شد و در آن وقت که در آن وقت
نواحی که در آن وقت که در آن وقت
باشد و در آن وقت که در آن وقت
مرا در آن وقت که در آن وقت
بعد از آن که در آن وقت که در آن وقت
پس از آن که در آن وقت که در آن وقت
و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
نشرط کرد و در آن وقت که در آن وقت
مگر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
روم را که در آن وقت که در آن وقت
او را در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
برادرش را که در آن وقت که در آن وقت
فیر روم که در آن وقت که در آن وقت

[illegible]

بمقام مصطفی بنی هاشم که شاه وزیر وقت بود و وقت آنکه وقت
یافته فی صلح و اطلاع خلیفه سلطان از قیام بنی هاشم و سلطان مصطفی
طلعت سلطان مرده از استیلا و حمله و خلیفه سلطان و دنیا
دیگر از طرف که قابو و انکار و فرار و خلیفه سلطان مرده و
خسرت و استیلا از طرف او و از طرف خلیفه سلطان و خلیفه سلطان
باقی محصوران انداخت و مغلوب و کشت و کشت و کشت و کشت
نموده و از راه رفت که طرف او و از طرف خلیفه سلطان و خلیفه سلطان
و محصوران اکثر از ترس آمدند و کشت و کشت و کشت و کشت
سلطان وقت یافته حال بنی هاشم و در میان سلطان و خلیفه سلطان
در آمده و از طرف و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
جمع که خود را در خدمت سید عبدالقادر محمدی قدس سره و کشت
فصل اما حضرت امام اعظم ابوحنیفه رحمت الله علیه و از راه
الدین و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه
فرمان که میان آمد که از راه و از راه و از راه و از راه
کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت

[illegible]

برای تلمیذ طالعین و زوکی علم و انحال عمارات مهال فالاد و دل
خسان چراغ علی نمود و طالعی بفرمود که در میان این فوسه منور
و ثبات امان از ایشان در این درجه است افتادند و بسیار پسندیدند و
طبعی که در این درجه است بسیار ظاهر و در هر وقت طالعین و
بیتاچین که در این درجه است فرمودند که این درجه بسیار زیاده
دارد و شکوه عطا نمودند درین ایام چون صحبت بهار و گلزار اطلاق
منتهی رسید که در این درجه است و در این درجه است و در این
که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
حکایت که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
مقام هر که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
سایه هر که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
و بختی که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است
که در این درجه است و در این درجه است و در این درجه است

نور و باوید عدم ساقط بود انشاید منتجب باشد ظاهر است که خاتران
امیر مورخ است بلند طین و نفوذ افکند و در خطا بحث و جزع کوشش و در جانب
مقابل جهان تغییرات عظیم اگر همه طرف کار خردی باشد ممتاز و بدو بعد
الجا و رجوع شود و درین بارگاه که با ظهور درگاه و شفا و امر و کارند قلم خفوا
بر خبر نده انجمن کشیده و در جمیع کار میفرمایند الحاق فغان فاعله و در
قنات و اقبال طرف توصیف که گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
ساز و بعد و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
هر طرف که نظر افکندند تا قوت است و با صراحت کار میگرد و گشت و گشت و گشت
نقد روح پرور و چشم از افکاره کل و دله فرحت و گشت و گشت و گشت و گشت
که بود منتظر و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
بیمایم و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
بر کل نماند و در و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
که در دشته گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
که یکدم بی گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
بیم خوار و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت

[illegible]

از آنکه از نظر بی‌پایه یک‌دیده و اسباب می‌باشد و نورانی بی‌پایه از دیدن گرفتند

و آنچه از نور خورشید و آبی ماه و درخت است و بخت است باز در شب

نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است و نور و درخت است

[illegible]

تفصیل و کارهای خلاف مرضی بطوری آمد و جکت کسکه بدراو که
در حضور خدمت مستودع و تجید و ندیمه ناس از کارهای بالهر که مکرر عرض
نمودن تا عطف بدعاقت جاگیر موافقت و تاراج مینماید و عداوت
لیبراکوئیس در پناه ساخت آخر کار بعد شتبار و اظهار ناموافت
بدو بطور بدجه کمال که در بعضی مکرر تقصیرات راجع رواب عرض رسید
حکم عزل و تنبیه او صادر کرد و بدو در پناه جکت کسکه عرض بوسه انداخته و فرمود
کامزه بعد وی مرحمت شود تعهد مینمایم که هم رواج روپ لاشبه و
کوشمائی واقعی بنمایم و هم چهارک درویدیه سوای پشت موزی
نمیدار آنجا در کار و اصل لازم بعد که بموجب التماس او فرمودار
التمس بر و مقرضت بکار رفته از رده کوه اندیش رودیه سرکشی
زیاده در سر اختیار نموده قلعه تاراج که از قلعه های شمار نموده آن
فوج خود مرمت نموده مصالح توخانه فراوان آورده و مجامع خود
در شرح ساخت و تاراج جاگیر مرادی حضور و حکام دور دست
و نزدیک اطراف خود و کارهای دیوکاری کشید که باین براده
مجدد آن بخت از فرستادن کابل و خوف فرمود و بیم بقیال

همه سالها که ملک افغانی مستعدان ایران و توران کردید و کار برقی
آن یک فرجام بجای رسید که در آن کوه بدان قرب و سعیدی
و اختیار سلطنت بر وجه برده در فکر اختلال دولت و ابروی
اوضاع و کار نتوانست ساخت بلکه نراست خفت آمیز غایب حال او
کردید باقی ذکر آن بر محل بقید قلم خواهد بود و چون شمس خلوت
با امرای خاص در خیمه نشین که سالی نیز یک حمام واقع شده بود
نفس بخانه زبان زد خاص و عام آورد و درین سبک فرمودند و بپایان
خاص و مخصوص باینکه با طریقت نقاشی بهر صاحبقران نمانی و چند
سال سلطنت خود مگانی در میان مردم بهمان اسم خوانده
شده است و آن خلیفه و امیر و شاه و سلطان و امیر و کعبه خا و امیر و کشمیر
میر و فرمودند و چون از صفویان و اصفهانیان بهر شاه رسید و آمد
به نصیب و طرف و از آنجا که بهر شاه و امیر و کعبه خا و امیر و کشمیر
فرمودند و بپایان یک سبزه چشم بر راه حکم نشود و بپایان مقدمه
سرخ راه و مکتب سبزه میدان آید و بپایان این حال اندر راه و
به مکتب سبزه که بفرمودند و بپایان کوه و آنکه بفرمودند و بپایان اکثر

[illegible]

او مأمور نمودند و از طرف بهشت آباد که خروج بهر دوری سیفا بنجهان
بکاد و سعید خان چهار و اتماب خان بامصلح قلمو کیری لالو خان
سکین معین فرمودند چنانچه باقی بکار تمام این مهم بگذراند خواه
مستقیم و خواه غیر مستقیم

غزوه جمادی الثانی جنس آغاز سال
بانهیم مطابق سنه هزار و سیصد و یک بهر سال سرانجام پذیرفت
و خط شهبان سال حال حالت نزع عیسوی الدوله توقف خان بعرض رسید
خود بعبادت او شیرین بزم و ذکر و روزه و نماز و کثرت در وجه سواد
جنس و عوین که انهم برور و سیه میرسد بین الدوله نوشته گذرانده
التماس ضبط ملک نمود و زود و دوم التي بر حمت حق نبوت بهت فرمود
لک دومه بفرزند ان تصف بنجهان بنجهان متروکه او بخشید نه و حیوانی در
بدلر اشکوه غنایت نمودند و خلف القدری بنجاسته خان
و همه فرزندان از عطا ای افاضه نمایان و خلعت و تاجی عطا یافت
همینزول کرد و شایسته خان که در آیام حیات پدر در قیوم بهر کار
صوره و عادت بود و بکار جوانی بعینش و کامرانی و در توان حیات

تبر و پند از خنک نداشتن بکینند و شعله بر می کند نموده در قلع پنج
اصل آن زمین در کشتن زرد کاه و می کشیدند و آن کوه به شعله
چنانچه در قلع سر را که خنک بالائی درختها بر آمد و در میان شعله
غارم بخت و در قلع خنک تفنگ است و می نمودند و از کانی
شاهان چون اجل ناکه آن رسید و مردم کار آمدنی جلالت پیشه شد
مخالف ضایع می ساختند و کار از هر طرف سیلاب افواج پنج و بن
آن نهادند از چهار بوز و کله و نهائیکه بدور و عقب و نیز برج
و خصلت یافته اند از این طقت هر سال خنک و آتش و در هر کجای با قدری
و پند بر آنند چون و می بینند و یوز و یکوی می ایاحتی طه کاین
روز بردارند و در میان تو کفایت بسیار و در کشتن و قلع یوز
و ای آنکه جمع کثیر است و زخمی که می کشند و بزدی کاین شعله
بر قلع دیگر که بجای او هم می کاف و در قلع می نمایان و از میان
کار طلب می بیند که در آنجا باغبانیکه جمعی از کاین بزرگ
و شهادت رسیدند که کاین بخت بعد از کاین بخت و در قلع
کشد و آن خنک و در قلع و در قلع و در قلع و در قلع و در قلع

[illegible]

بها و ملکی قلعه است هر دو حصان را اندر کشته موه مال و طایف
آنچه توانست با خود گرفته راه جنگلی سپرد و پایان اختیار نمود
و شادمانه فتح از هر طرف نمودارش درآمد بعد عرض کشید خانها
و سعید خان و همه بندگان خاص که در آن ترمه حضور بجانب شاهی
گرفته بودند و نمایان بی پایان شدند چون فصل خریف
کشید خانچه بگذارش آمده بزرگترین باز بزرگ و طغیان سیداب
زاد عسار یافت تمام رسید و بپادشاه کی غلبه اسیر و نابود گردید
فقط عظیم در آلایات افتاد و جنتین هزار نفر از ضعیفان و رعایا
اندر بار بگشود آورده تا لاش خود در لکت رو به بخت و مرحت نموده
بسی هزار رو به دیگر در این محققان شهر کشید عطا نمود و نمودند
حر و حر که محله لک غلام بخت و غلام بخت ضعیفان بختی جاری سازند
و بختی در و دیوان اینجا بولی تیمار و در می غریبان کشید و تخفیف
بختی حاصل بخت بختی در رعایا حکم صادر نمودند چون تربیت
موفق مرخصی بختی در تیمار و در می غریبان بختی بود بخت و
رعایا باز بگشود آورده و بختی نمودند و در راه غلبه بختی

همچنین در این باره هم چنان که در صورت افواج بر آمدن
متغیر بر خود را نزد پناه را در این التماس قبول جویم گذشته و
اطهار اطاعت ایندخ فرستاد و چنین شهرت و بخت خواست مصلحت
دست بهانه این قلعه که شاه از ترس و کوتاهه سپاه خیمه بدین فرصت ذخیره
و مصالح تازه فحاشم آورده باز بوسیله زیاده طلبی و درخواست مطالب
بجا بادشاه براده را باید مانع نمود و از هر نوع صدای دار و گیر بقتل و غیر
چهار آن نابکار بلند کرد و مجدداً سعی های زیاده را از سر گرفته همان
بطور آورده اند اگر تفصیلاً امتیاز ایام آن هم و محاسن و قیام های آن
بیشتر در پروردگار بطول سخن حال انگیز بخیر میکرد و حاصل کلام در ایام
مخاطره خیمه در روز شب چنین کار بکار در صف کشید و نایب
نفتاب و جدال اشتعال داشت که پای آدم از پشت زمین بر زمین
تکثیر و ناخلاق بلا فرصت کوله بون و نفی و غیره که
در از ایامی همواره و مقابل می یابید و شعله آتش از زمین میجوشید
و غنیمت بود که در این افواج به چنانچه درجه شهادت رسیدند
و زخمی گردیدند و کلاه به شمار نهند و میرانج آمدند و از این جهت بی درک

[illegible]

شربت فلک کفور است که غایت خود را از لایق خدا بخت مخدوب
و مغرور نموده ظفر خان و لایق خود را به لایق بخت نیز حاکم
کشمیر بود که ای او مقرر نموده چون ملک بخت بخت بخت
بود که به دیگر حسد فاجیهان و جرمان بهشت هزاره محمد حسن
مجاهد که انقلب یافت در دین و از سر نو محاربات عظیم
بسیار آن جمع کشیدند و شکستیدند و مقرر دانی کردند
نه دیو و نه پادشاهی که به آن از هر طرف بگرفتند و خوار و مغلوب گشته
به بیجا طاعت و زامت بمیان آورده به خاندانها و فرشتگان ساخته
به کفور رسیده از آنست حال غافل مامور گردید و قلعه های او را
صهار و بزه های خود را نمودند و لایق نکردند که دیوانه صفت آصف خان
بود و از او مناف جمیع فیض رسانی بود که به پادشاه قلم میداد
و به نصیب پادشاهی می نمود و به نصیب و قدرت در متن مضحک کرد که بزرگ
نکردن میراث در اجرای کار خلق و لایق فیض بزرگای قوم
کائنات خود و به کانه مفتوح ساختن بهای توفیق بود که شخص
از بهر قومان او سفارش صلی بخط میرزا و دست نموده تزدیکی

شود عجمالتا نقل خام بداند تا بعد از یک روز سبب کمالی بکمال حواله
او نموده وقت رخصت قلعت بدست و در آن دو نفرش عباله
تمام بخط خود نوشته داده است در گوش او نیست از جمله و یک رو
که بکمالی خرج در بار همراه آورده است یک رو به بایر چهار و شتر خود بتو
انعام نمودیم بنام اخراجات در بار بحری بکمر و یک رو به دیگر و البس
برده باقی خود رسان دیگر در بای که خاکها بخانه خود به در می و کن
معزول نموده بر او توجه بشده بود نیز خاکها باین بدین بر می بکشد
رفت و بر او هر سوی خود بر نه بشده بسته بود از شنیدن
رسیدن خاکها باین جهان بر نه بجز تا خود بر آمده بعد از آن تمام
بشیر آمد و سبب تقدیر کشیدن استفسار نمود بعد که برای دعا
مطلب خانان اطلاع یافت باینجا بدون آنکه وعده امروز فرود
بمیان آورد و نزد پادشاه دو دو بهین الدوله اطلاع دهد نقل فرمان
بکالی نوشته حواله او نموده گفت تا بتاریخ فرمان عجمالتا نقل
فرمان روانه کن نماید بعد از آنکه بخدمت باین الدوله آمد بر حقیقت
اینکه خانان و نقل فرمان بکالی نوشته دادن اطلاع داده

و مکرر همان الکاحش نمود که مرا بطرزندی نوازش نابغه که
آن مجموعه اشیت بر غایت تمام قبول فرمود می آید و با خبر می نمود
خود که نوشته کرده بود دست آورد او گفت که شوهر من بنام تو خود را
فرستاده و چنین نظیر از دست زده خواهی آورد این مردم سرسبز کرد آن
و خواهی چهره در پیش سر بلند و دهانی بلند از بهر شفقت بدستوری
که پدر مهربان در خوش لطف میگوید در بغل گرفته زن خود گفت
که این کار باده از دست خود گرفته در همه باب غم خواری او ناپوش
شوهر خود را چرا برده و در دیوان خاتمه انداخته بود و بر رسم او از روی
خود الکاحش او را ملاقات یافت را می مکتب سرون آمده اسم او گرفته نزد
خود طلبید در بغل گرفته لطف و دلبری را با او نمود گفت تا مرا راجحت
من از دربار چنین جا باش بعد که مجرای بادشاه رفت اول
خود حقیقت بی نظیر و الکاحش بجای آن نویدار بوس طاعت یمن
آورد و عرض رسانده حکم بجات مانان او حاصل کرده بخانه آمدی
آنکه بنده از روی سیر شده و فرستاده شده بود و در درگاه
نوشت داده الکاحش را مازون مشافحت که تا بنده نوشته و بکار

نمودند که بفرستند و از آنکه در میان فرقی و دو لک و سیصد و پنجاه
 جوهر و دیگر تحف که در آن روز در آن جمعیت رخسید که شاه صفی
 بقصد آنجا فرستاد و در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 که جمعی از آنجا آمدند و در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 خراسان و شیراز و سایر بلاد خواستند که طرف یکایک و قیام
 در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 و کامرانی سر بر آرد و هم قند لیمو و تخمیه قریب باش بود و هفتادین برین
 نوشتند که در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 و سی و هفت هزار سوار سیه و توپخانه و اهل دیار همراه بادشاهزاده
 حاکم کرده و در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 به همراه سوار سلطنت و از ده لک و سیصد و پنجاه جوهر و دیگر تحف که در آن روز در آن
 محرم و یکیش را نیز با جمیع اهل دیار و اهل دیار و اهل دیار و اهل دیار و اهل دیار و اهل دیار
 که یکی بفرستد خود و فرستد که در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن
 در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن جمعیت آنکه در آن روز در آن

برای عرض بحال موهن اندرونی تقید تا تصفیه حال و تکلیف بمیان
آن دو جهان الدوله گفت اگر چه ناممکن بود و در این حالت بنمایم که مقتضای
فرمان بود و آنرا که مناجاج نادر شاه و کشته شدن او در محلات و در این شهر بود
و موافق ضابطه ایست که بنمود چو که مقدمه نوری و آفتاب است که در کوه
لا قبول و با غلبه و نقل و نقل برکن برسد و در روی نوشته اخبار
و نکات بعضی نسخ و نقل چنین جرات غریب است با روی آورد
و برای صاحب مطلب و ما و نویسنده غایبی و انفعالی تمام حاصل
بر سرش نهی کند در جواب گفت که من کلاه منقش بر روی الدوله و صاحب
مدار سلطنت عرض نماید و بادشاه قبول فرموده زهی دولت است
تا و نویسنده که نوری غایم و آصف خان آفرین گفته باین و مخالفه
بعضی رساله مطلب خانها را منطوقه نمود و القصد به این شد
و از کشمیر کوچ فرموده متوجه لاهور گردید و بادشاه از دیدن او شجاع
صوبه بادشاه ضمیمه به خوب داری بنکالا فرمود و در بادشاه از ده محمد مراد
نخستین که ده هزار است بنده رسوا بود و در این ایام اضافی است
نمود و در بادشاه از ده محمد مراد بنده رسوا بود و در این ایام اضافی است

[illegible]

دلیا شکوه روانه شود و با خود نمودند که هر صد سوار تا بهین موافق
موجود است ده هزار روپیه نقد بجای تنخواه عاکیر که دارند و در بی
سر انجام ضروری سفر بطریق مساعدت از خزانه رکاب رسانند
و در نیمین خور و قیام شاه صفی که بعرضت چهارده سال فرمان دور
مستقیم مقدس جان بجان آفرین سرور و بجای او شاه عباس ثانی
مرحمت جلوس نمود و عرض رسید و در همان آوان عرض شدت دارا شکو
مستقیم خور و قیام شاه صفی و انظار بخت آنکه اگر حکم شود با بهین
لکرا که است متوجه لشکر لاد خرمیان کرد و رسید در جواب فرمان
صادر شد که هر یک بر مرد و خرمیان که هنوز سلطنت او مزاج نکرده
نیز هم فرمود که موافق در ویر سلطنت بیک بر نیت خود را زود
بکشور بیاوند که لذت دیدار آن فرزند عزیز را زیاده از آنچه هفت
اقلیم میدانند و درین سال خور و قیام در آسمان قداری بعرض رسید
چون ثبت حبیب شاه نواز خان صفوی بآباد شاهزاده محمد مراد خان
بمیان آمد و شاه نواز خان در دیه بود نورس و باقی اهل بیت شاهزاده
حبیب را بموجب حکم بکفور آورد یک لک و پنجاه هزار روپیه ساکن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

سایه بر تنهای و خاکین رسانده و خشت خواستیم و خانه بنارس
رفته مشروطی آید و او از شهبان المعظم این سال بعد زیارت
مومنین و الدین حضرت فخر بن علی بن ابی طالب قدس سره
اجیر شد و او این رختان را بر تنهای فخر بن علی و زیارت
در سائرین فخر بن علی می نمودند و یک سال در سائرین
یافتند و مکانی بودند و آورده بودند و یک سال در سائرین
همه و تنهای فخر بن علی و یک سال در سائرین
داخل اکبر آباد شدند و سوره فخر از اهل و اضافه و هزار
بازگشت بود نموده و یک سال در سائرین
بخشیدند و عبد الله بن علی و یک سال در سائرین
شش هزار و شش سوره فخر از اهل و اضافه و هزار
صفتی مثل خال بیضا و منصور ایران آمد و سوره فخر از اهل و
بازگشت بود نموده و یک سال در سائرین
بازگشت بود نموده و یک سال در سائرین
و طایفه که از انبارت فخر بن علی است و یک سال در سائرین

[illegible]

بشده آتش شمع بر امن ثواب قدسیه است که حکیم که نسبت به همه فواید
نزد بلاهت و غیر نیر و فی الحقیقت کجایان دو فالهیب و فواید
گرفت و تا خاموش نمودن بر دوست و حکیم که سینه سوزان و چهار
کنیز از خواصان خاصه که بر او وارد خود را بدانی و دفع مصیبت آتش
آن خود را پس از این سر با شعله آتش آید و با ناهنجاری آتش در کف
بر فاقست آن حمله را می بیند غفلت آنجا می خیزد و متوخت که در آنجا
پذیرد و در غایت و مجمع آن در کشتن و جمع زلزله و اثر حرارت
سوزانست قدسیه هر سید عالم و علم آن بر تبه بر باد است و فواید که نایب
بیتابی و نمودن کلاهی و فواید و حیرت و فواید و فواید و فواید
ساعتی از هم نرفته اند و گرفت اشتغال و کارد و بار ملک که تندی
بغیر و غنا نمودن و غیر علاج و فواید و همان روز که در کتاب
شادی و شادمانی و فواید و فواید و فواید و فواید و فواید
بزم غنا و غنا و در دست و فواید و فواید و فواید و فواید و فواید
فواید و فواید و فواید و فواید و فواید و فواید و فواید و فواید
و حکماء و حکماء و حکماء و حکماء و حکماء و حکماء و حکماء و حکماء

همه مشغول از اکر آنها را خبر داده و زمانه نواصیح فرستخ پور و سحر که بطریق سحر
و شکار کمر بسته باز در غل و غول دراز الحاح است در زمین و وقت عداوت
کل بنام سید جعفر که در غایت از ان شاه عالم بخاری بقیه بسوی جلال بود
مقتدر کرده بود و غنی قلابه در وی بزرگانی خود بود و غلبه در اتمانی
جمعی که خود را شنیدین و در هم آردند خدا بفرستیدند و بفرستیدند و بفرستیدند
بنیان از انکه در مخلوق نیست از انکه در مخلوق نیست از انکه در مخلوق نیست
استانست و در میانست و در میانست و در میانست و در میانست
بیت الله که در حق جمیع بهایمانان و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
و کنج و کاه و شمس نموده و انکه در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
غیب است و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
و آخر کار با عین تراست و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
در باب و معانی و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام
و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام و در ان مقام

[illegible]

و در آن شب که در آن روز بود و در آن شب که در آن شب

بشاعت با آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

سحابی بر آن روز که در آن شب که در آن شب که در آن شب

خاندانی را که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

بغداد رفتند و در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

را به آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

از آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

انوار طبعی که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

منتهی به آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

قانونیک شد و وقت و دیوانه که در آن شب که در آن شب که در آن شب

منور به آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

شاید و وقت و خبری که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

بامر که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

جایی که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

پس از آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب که در آن شب

نور اسبک مار بطریق اینکار رسیده احوال هر چه آنکه در میان
نمودند اگر چه بعد از مدت نمودن شایسته گردیدند اما چون در آن
ایام از بعضی اطوار داشتند از زده و در آنکس هیچ که میرد بنام بعضی
برای آن از عقل متحد و از آن می نامدیم طبع موهبت که بر زمین بود و آنکه
غضب و کم از حسی و استغنی که بعد از طلب الهی است به بان غیر
معلوم نمودند و از راه غیرت و پیش بینی قبل از آنکه
از طرف پسر آنری کوهی لشکره ظهور کند خود او زده اند و خود
استغنیای غضب بنیان آورند و شمشیر و بیل از کمر و خود زده
نمودند و در شاه و حاکم بفرستادند و صوبه داران دکن بجا آوردند
با ضامن بر ری هزار سوار و دو کلا و داغم تمام کردند اصل و صفات
برای بیعت هزار سوار و چهار سوار و یک سوار و یک سوار
فرمودند و بارگاه سزاده محمد فراد بخش را به سزایه و سزایه
نمودند و در آنکس خاطر آنکه او بر برای بخت و شانس
نمودند از صوبه باریک سزاده بود در دکن بخش هزار سوار و
صابت فرموده از اصل و صفات چهار سوار و چهار سوار

[illegible]

[illegible]

همه مایه غایت بی پایان با خفته از صفای نمایان
و خلعت و کرب و محراب غایت و نمودن بر سر است
تا بحیثی که چون به دست قوت تانی مطلق احسن برز و
بنگاه چهل جری جشن آغاز شد و بگرد هم از جلوس سلطان
بسمه نذر و ناله و جلا و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله
که در بعضی یک سیر که فایده داشت کوه لرزه بر سره و در آمده
بهر که بود و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
فرمودند و از او اقامه سیال و سرور و کشت که در هر یک و در هر یک
خانه فرمودند و از او اقامه سیال و سرور و کشت که در هر یک و در هر یک
از کس و از کس و از کس و از کس و از کس و از کس و از کس و از کس
جست که در هر یک و از کس و از کس و از کس و از کس و از کس و از کس
خود را بدین یکسانه از مذوبت و جلا و ناله و ناله و ناله و ناله
قبل از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این
محمد خان برادر بیگمال و بیگمال و بیگمال و بیگمال و بیگمال و بیگمال
نموده یک یک و یک یک و یک یک و یک یک و یک یک و یک یک و یک یک و یک یک

جنگ فی پهلوار نمودن بجای نماندن محض نیست و فعال از طریق مازوم
پرستان نیست در جواب بر این شعر و چه در این سخن
آید احدا کوشش بدان دوستان نمودند و کار کارخان را چنان
آتش کشید و سید خاچان و شیخ علی نقاری و سید علی
باریه و دیگر میزبانان نورپشته را باقی بقایه یقین بخشد
نایره چغت و جدال شغال گرفت و سید عبدالرشید
از جوانان نونهای بود با جمعی از سادات بار خجسته و دیگر منتهی
بکار آمد و کار بکوتی راق بر طرفین شک کردید و سید علی
که از سرداران و شجاعان مشهور کفایت بینند با جمعی بپایان
ترد نما این نموده با وجود بودن دشمن و خسای کاری کار نموده
آنها را ساخت و با شایسته شکست قایم بود وقت غروب
که آفتاب غیر النور خفته آخر آن است چاه کسوف و آنچه را چون
علف تیغ و پرت تیر و کوله مزدق گشتند بعد فراغ جنگ بدین
سید علی محمد الدباس سردار و دیگر که در خمهای کاری درشتند
و مانند کان صحرای تخان و طوین و دیگر فوژندان چالان با خشان

چهار و غیره داخل جواهر خانه شد باقی در جواهر خانه و توشک خانه
داخل توشک خاص موجود بود از جمله آن دو شیخ مشتمل بر
صد و بیست دانه مروارید که وزن هر دانه سه و دو سیم است و
بنفاد و بیست دانه یاقوت وارد که قیمت هر دو شیخ بیست یک
شهریه می نمود صراح مشکی . قلم نرندی کشفی تخلص ولد میر
عبدلرزین قلم کتاب مناقب رتقوی تالیف خود از نظر نگه دارند
چند ورق از ابتدا و چند ورق از میان و اواخر عطا شده آورده
بشد فرموده چهار روز به و یکماده فیل و خلعت مرحمت نمودند
چون با وجود ذکر عثمان آمدن غسل صحت و جشن بادشاه حکم
نمود که در آمده باز جراحت خود میخورد بعد متوجه شدن کشمیر که اواخر
فلیتعداد در الخلافه سمت له پور کوچ فرمودند باز اثر خوشش
رخنهایم وجه ظاهر گردید باعث کدورت خاطر بادشاه گشت بعد
که بیشتر رسیدند محمد علی نام قوی در آن نواح ملازمت نموده بعضی
بسیار که نامش نامی فقیر می نامی دارد که استخوان سوخته و شکسته را در
یک هفته بحال می یارد و برای همه جراحت حکم انجیات دارد حکم اعضا

سید زرام قلیخان در مدینه منوره مرحله پایی آنجهان گشته
بود از جمله لک روبه یکدانه مرورید اصرودی بوزن چهل که سرخ
بقیمت سی هزار روبه خریده معه اسبان عربی و عراقی برای پادشاه
آوردند جوهرهای هند نجاه هزار روبه قیمت آن مرورید نمودند
بعضی رسید که بدین وزن و خوبی مرورید و دیگر در جوهر خانه پهلوان
موجود نیست و در مدینه سی سرشته جوهر خانه بادشاهان سلف
نیز ظاهر میشود آنرا داخل سربچی که از لعل و دوازده تلک و سبت
و چهار دانه مرورید بقیمت چهار لک روبه داشتند نمودند چون
ذکر خواهر زبان قلم آمده چند کلمه از جوهر خانه عهد صاحب قران
ثانی بتجریه فرار درون یکم بر تخت جلوس نمودند قریب ده کور و ده
که چهل لک تومان عواقب میرسد جوهر و مرصع آلات در جوهر خانه
چینت کافی بعضی در آمده بود از آنجه لغایت سیال خدیج جلوس
دو کور و ده روبه با جوهر بخرج انعام و ارمغان ایران و روم و توران
در آمد و پنجاه لک روبه در معونات و تصدق و ثواب و زین و جلی
صرف شد و کور و ده لک روبه جوهر بابت پیشکش اموال

بخدمت صوبه دار کمال احمد آباد و امور بسیار خسته با عز از سر حلقه فرمودند
و حکم داد که معالجه بکنند بود و در ری هم خدمت نمود و بر منصب عالی رسید
با عافیت معیشت و فیصل و یکت میر و یکرو به یک یک بودند
یا الفید تو نه مرحمت نمودند و حکم نمودند که سبانی منصب قبول
نموده پس برادر و سپه سالار با اختیار نموده بود و عطاای منصب
برادر کمال احمد سپه و برادر شریف و فیصل مفتخران افتخار و جهات ملک
رو به برای اشرف بخدمت که در یک رو به بر سر خجاق و دینه منور
که بقصد شفای سنگ نظر کرده بودند همراه احمد سعید روانه نمودند و هر دو
بپادشاه برادری و بکمان و امرا و نظیر بزرگان اطراف و انعام هنر
مندان هر دیار برف و درآمده تا چند تخریب آن برادر و بعد که به پیر
رسیدند جشن نور در ضمیمه حسن صحت کامل و شفای عاجل دفعه
پنجم بکنم نموده چو غافل و در انبش کونان کلفت فرموده عالمی را
از سر توفیق مایه و کامر و امید افتخار بعد که بپادشاه شرف نازل
فرمودند و حاضران را بکنم کسیده ملاصفت نمود و شروع
تمهید میملج و در پیشان چون مکر حقیقت فضا و برهم

او فرمودند آن مرثیه را و گرفته نالیدند و چهار پنج روز بقدر
نفع بخشید که بقیه ناکشیده آن آن جراحت نماید و با انگل و سواس
زیل که در بطنه که بدست می رسند معالجات فرمودند از هر نوع طرح
جشن غسل محبت انداختند و با نمودن و با نمودن و با نمودن و با نمودن
و عذر دانه مر و از هر نوع صدمه شتر فی الجمله برای اندوختن از او غایت نمودند
و محمد علی را خلعت و اضافه و خطاب فرمودند بعد از که مدتی
خود را از برای شایسته بختور آمد با و شاه بدست خود طبعی هزار
بهره و مر و از هر نوع طرح و سفید بقیه یک روزه گرفته بر فرق
بادش به یکم نما نمودند بعد از آنکه از او و دیگر بیکان طبق کل
اطلاعه و در شمار کردند و غرضی بود و سی دانه مر و از هر نوع بقیه یک
روز به بدست خود بدست یکم شد و در و از هر نوع مر و از هر نوع
الکاسی بقیه یک یک روزه غایت نمودند و در سورت مع برکات
که در جای که بود بود و با تمام خطا فرمودند و بقیه الکاسی یکم
تقصیر و شاه نداده بود و بقیه یکم بود و بقیه یکم بود و بقیه یکم
بدست و باقی منصبیت با نژده هزار ری و ده هزار سوار بحال نمودند

[illegible]

پس از این سبقت منی و عظم و تعبدی از بکان و از قتل تمام
سزا بخواه یافتن میان پدر و پسران بدعا قیست و بغایت زلفتی
عبد الغیر خان و فرزند محمد خان بعرض رسید علیرخان
چونکه بکابل مرخص شده هنوز از رکاب بدیده بود و در خلوت
و بطلب بداشت و فرمودند که چون بهیم و شجر خندان و بلخ منظور
بود که بجز خاطر است و غریب بادش ازاده را به الفلوب
و مرخصی خواهم نمود باید که تا به کابل نرسد و در سرانجام به حاجت
بعده خودی نسبت در کرد و در می مهاله و مردم کار از مرده و واقف
کمال شهر زبانی گوشت و بقدر و در نزد علیرخان خان اصالت
شاید میرخش را برای معاشرت و سزا ولی الکا نزد علیرخان رخصت
فرمودند و بوالا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار
ازین جنس همانا باید که بدست استی بهیست بجای او عبد الغیر خان را
مقرر فرمودند چون به کابل رسید بهیست بجای میمنت میمنت در راه قف
سازید و واقع شد و بکابل فرستاد که بلا تقدیر برف و باران طحی را
نمیگذارد و شود کند و بکابل توان نمود و منقضي گشته بود و در آن منازل

[illegible]

آید اور در میان
 این فرقہ
 صلہ علیہ وسلم کی ایک عربی روایت
 ہے کہ ایک روز اس کے حضور
 جبریل علیہ السلام نے ایک کتاب
 پیش کی اس کتاب میں
 اسناد و سندت

[illegible]

یوحنا علی النبی و محمد مریم و یحییٰ و عیسیٰ و زکریا و اسماء و اطفالہ زرار

یا نقد سوز که از اصل و فایده بخاری نزار و بالضرر سوار است و شربتند

مختصین در اسلام خانوادہ الاصل والہما فی شش ہزار سی و پنج ہزار سور۔

دو هزار سو و دو صد و بیست و یک نفر و در غایت و ذکر مفتی بن خیم الله به دار

کلا دکن مقبرہ مخمضہ فرسوز و سادگانا از سر اور اور اگر او نشان از سر

کارخانه دار و صاحب این کارخانه است که در این کارخانه کار می کند.

[illegible]

امیر المومنین علی بن ابی طالب علیہ السلام

نہایت و عموماً نمودند را با برادری و صلح و ایمنی دیگر نیز می نمود

کابل و سیوند و ریختن کبر و خفتن قلیا نیکو نفس و مغالطه

برت بودم غلبه می نمود و در غرض که از اصل منصرف بودم و

عزیز دوست عزیز خان خیر و برادر کرامت افروز

نوش بر آواز قافوی فوج شای عرف پنج و پخت این دشت خود

برای اینکار مجریه نذر انرا امرای سائده ظاهر سیاف که عمر

کام نفاق و شعل کشی و از کمین کشی میماند بدو رسد و در

عن أبي القزوين قال: أبو القزوين

وہاں سے لے کر آج تک ہرگز نہیں ملے۔

کتابخانه عمومی

ایرانیان و ایرانیان

بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آلہ الطیبین
و السلام

ایک سو دس ہجری معتم کو فائز بن دیکھا مکان این
نیزت بین دیسکا اگر ایک جمع میں مراد بی
فہم تو یا باجمعات پر ان کے لئے مسعود و حاصل
ہو ویر اگر یہ پانچ باجمعات پر غنی ہے
مسعود و اصل تہ تو بوجہ کہ میرا کچھ خطا ہے
خطا ہے

رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
یاد دنیا کے کام ہیں اور حقیقت اس کا نام ہی
طرح ہو گی اور

محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
خداوند عالم سے منسوب ہے

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

موتوبه تانت و ناراج حاضر است
موتوبه تانت و ناراج حاضر است
موتوبه تانت و ناراج حاضر است
موتوبه تانت و ناراج حاضر است
موتوبه تانت و ناراج حاضر است

خبر شير قلمه از راه در انداختن و عاقبت بنی عصا
شانه از شانه خود در خود بند رسیده کلاس بر او
خلاصی قلمه پند و بروقت خود را در کمالی تعاقب
داند و بعد از آن بصرایان علی مردان حال

و سواس و کار دانی خویش و تمام خماری فرج
خبر کشیده در آینه شده بطریق باغی خود در کمال
کردید قفسار همان روز که امیر الامرا بفرمود
در غرب غافل بر قلم خویش آوردن و در کمال

بزار خون کمر بست و بازده از آواز کسبید فرج
بگورید استقامت توانست و در بند و از بچگان
فرج کوکلی است از محافره بود که در کمال
را اندو و امیر الامرا بفرمود و در کمال

ساعت و خود نیز به کتب و در کمال و در کمال
خبر کشید و در کمال و در کمال و در کمال
ساعت و خود نیز به کتب و در کمال و در کمال
خبر کشید و در کمال و در کمال و در کمال

خبر کشید و در کمال و در کمال و در کمال
ساعت و خود نیز به کتب و در کمال و در کمال
خبر کشید و در کمال و در کمال و در کمال
ساعت و خود نیز به کتب و در کمال و در کمال

خبر کشید و در کمال و در کمال و در کمال
ساعت و خود نیز به کتب و در کمال و در کمال
خبر کشید و در کمال و در کمال و در کمال
ساعت و خود نیز به کتب و در کمال و در کمال

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بهر شوق نمودن لقابت در شوق و مستعد است هر که بکشد و
انقلب که استه چون در بحال شست برود و آن از کتلهای کبر
بفلک کشید و مشون کرد و در نی ادم خاز کند است معجزا ایا جابل
بدون بل پس نمود و شول و مقابل خصم که است از کشیدن از اطراف
فریم آمده بهجوم خورید و بل پس با جمال محال و اندر نزدیکی
ایام و یکدیگر و از وقته بدین که انی و کبابی گاه و عدا که اسباب و
و بدردار است و استخوان محض نده اندر طی مسافت نمودن و خیال
فاسد و تیر و سوز با خطاست که در فیهل اندای بپایان راه نمود
کدار سختی تمام طوالت نمود امیر الله کوش با نیج فیهل و دست ایزد
نمود و مصلحت کار در این دیده که ده نبرد و سوز و جوار از مورد کار
نتیجانی نبرد و جوی کار زر دیده که نمود موجود شده جوانان یکدیگر نبرد
جلاد دشمن را جدا و انتخاب نمود و خورد و غنای خود حرام سپید
تمام شب دمی نایم بوده و در خود در تقریق فوج حرف اوقات
نمود و پیش و خند استال خوب بخلاف بهر جوان نمودن
که موافق فغان خود نیست از اسباب سر کار خود نداد و ایا
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بعد از آن خلاص و کجاست
تین سات است پس و بیانی
مضان مبارک است
خدا تعالی اسکو سواب
قد کا و سید از بیج حق تعالی
ستریز از فرشته و به تیج
تسبیح الله تعالی کی بی تیج
پس سواب اسبیج کما و ایل
نیزه نی و اید و دستغافه کی
جب و شخص قیامت کی
دن قبرین از شیکا بویج
استر بر از فرشته است
اسکی بهر این بهیج تنیجا
هر ایک شخص که به نر
والاد و دستغافه کاه
بسیج دنیا کی استیج ابی نر
بایج و بیج دست
ایک فرشتی که باکان نر
هو گیا و در دنیا و شخص
کی تین حق تعالی شود
اسمین حوران هو گیا و
بسیج دست هر ایک فرشتی که کثو
هو نیکی شربت سین
بخت کی و کثو سیج
در سفید کی و کثو ایا و
هر ایک کثو کی و کثو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بصالحی بعض بادشاہ رسید از راه عافیت بنی کہ اگر نفس

دار کون فی تاسع عاقت بزمی و منہ صفت نام بود خلاف مرضی لظہر

آمد و زینا و بعد توغیر باره نصیحت شفقت لکین ماہرا و

بصالحی نوت نمود و زمان قدح نمودند کہ امسال زیادہ ازین

تیرہ مہوی کار نمودہ ہاید کہ اول سنگ ترا نشان و ہا اطلاق و تبر

داران بزمی ہوا و صاف بخودن راہ ہای قلمت درہ ہوا و سازند

و کجاست چکان و دیگر امر بخش قدح کت پہنچاری تمام ہا کجاست

وران و ہوا و آمد سر راہ از کجاست ہا شد و سر کت ہوا و آمد

ندادہ چنان گفتند کہ ہست زخم ہوا و سر ہوا و سر ہوا و سر

جاننازی لوکران آنچہ و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

عواقب امور ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

نایتد ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

و کار طبعی بعض رساند کہ بدین ہم تعینات ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

تہ محمد بعض ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

زود طبعی طلبہ ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

کجاست ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

مستغاث ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

مستغاث ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

بصالحی بعض بادشاہ رسید از راه عافیت بنی کہ اگر نفس
دار کون فی تاسع عاقت بزمی و منہ صفت نام بود خلاف مرضی لظہر
آمد و زینا و بعد توغیر باره نصیحت شفقت لکین ماہرا و
بصالحی نوت نمود و زمان قدح نمودند کہ امسال زیادہ ازین
تیرہ مہوی کار نمودہ ہاید کہ اول سنگ ترا نشان و ہا اطلاق و تبر
داران بزمی ہوا و صاف بخودن راہ ہای قلمت درہ ہوا و سازند
و کجاست چکان و دیگر امر بخش قدح کت پہنچاری تمام ہا کجاست
وران و ہوا و آمد سر راہ از کجاست ہا شد و سر کت ہوا و آمد
ندادہ چنان گفتند کہ ہست زخم ہوا و سر ہوا و سر ہوا و سر
جاننازی لوکران آنچہ و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
عواقب امور ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
نایتد ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
و کار طبعی بعض رساند کہ بدین ہم تعینات ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
تہ محمد بعض ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
زود طبعی طلبہ ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
کجاست ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
مستغاث ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا
مستغاث ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا و ہوا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کردید و تا چه خبر داشت چون برق برین نمود و در ساعتی شوقی

انجام برآورد و از یک شب که در آنوقت مراجعت چندان برف

بارید و با هر روز که می‌آمدم و از قدم پیش کنیزان و مشکلی که برپا

و کارهای ما و آدمی که در آنجا بود و از آنوقت که با من می‌رفت

سخت جانی که در آنجا بود و از آنوقت که با من می‌رفت و در آنوقت

اما بعد تحقیقت بدیدم برق قدم به آنکه گشت و در آنوقت که

امیرالامرا بسردار می‌فرمودن رسید به آنوقت که در آنوقت

بجای بسته را حیوانات گردید و در همان حالت که در آنوقت

طرف برف و باران بود و از آنوقت که در آنوقت که

خود را بقتل مقابل رخ انداخت و با هر روز که در آنوقت

نموده مردانه استقامت و در عید واد نمودن و در آنوقت

گشته شدن جمعی از حیوانات از یک ساله و در آنوقت

داد و خود را بقتل مقابل رخ انداخت و با هر روز که در آنوقت

چون را حیوانات نهاده گشته و در آنوقت که در آنوقت

برای طلب را حیوانات از وطن بروانداخت و معینا بار چند

[illegible]

[illegible]

شرح تلذذات و غیر ذلک میفرمودند و اینها را به پیشین میبردند و در آنجا ازین گفتند
 از کشمیر میفرستادند و در آنجا بهین نزد کار برفت و بعد از آن تعجب
 از یاد و برکت یک کمال از سر داده کشمیر است که بی غلبه خصوصاً در منزلت بر
 پنجال برفت بسیار با حید و با عیوب تصدیق و کمالی بقضا عیان گردید
 از وقایع کابل بعضی کسبید که درین روزهایان قوت و دار از حیات خارج
 و بعضی بقایا بخیال است یافت کجائی لعل و زلف و در این روزهاست
 از غایب بقلعه در این روزهاست و بعضی کسبید که در این روزهاست
 از پنجان بروی جهان شدافت با عت ملای خاطر بادش یکروز در روز
 او را در خود بایر یکایک افشا و مرجع نمودند یک کسبید منسوب به کسبید
 که است از عی که با بنی اعلم خود داشت متوجه گردید و حکم راه فروختن
 نمود و این معنی خوابت مرخصی بادش از قاضی آمد و حج حقیق و تعین
 فرمودند درین سال نقد جهان بر یک مرجع ای منسوب خودت کردید
 که در این روزهاست و بعضی کسبید که در این روزهاست
 که در این روزهاست و بعضی کسبید که در این روزهاست
 که در این روزهاست و بعضی کسبید که در این روزهاست

میروند بکاف شمع کرده و بچوبه تر حکم صادر شد که هر روز دو هزار روزه
علاقمند و بچوبه تر حکم میروند و در چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
ناله که هر روز در چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
ظاهر شد که در چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
آنها را در چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
ایران که هر روز در چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
و بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
و بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
عزیزه دودمان مصطفی شاه عباس که در چوبه تر حکم میروند
خودت ایمن که در چوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
حسب حاجت و بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
حسب حاجت و بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند
بچوبه تر حکم میروند و بچوبه تر حکم میروند

با این سادات بنور پست باریده و در جبهه تالار سجاعت و افغانان با نام
و شک که حمله از اموال و نهضت ابدان و شکست اسیران نامور و جلال و عظمت
نفرین دارند و چون کشتن و نیست بگذرد و پسوندین را پسندید کار
مرحمت نمودند و فرمودند که بروقت شرمای پیکشای بطریق اعلام
و سعادت مدد نمایند و حکم شد که چون هنوز راهی بود و در شب و روز
بر ده است افراد ملک کبیران و حسن ابدان و هر جا علف زرد و قند
بر اند چند روز وقف نموده لشکر و توکلانه هزاران جبهای مختلف
کویش باقی بود و بدو شکست و شایسته بیدار و انی بدفعایتم بگذرد و بنده
که بلا قصد و معصوم واقع شده بود که شکست کما یک شمار و در کابو
فرود آمدند قلع خالی و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش اینک سره
نخستین حمله شد و ملا را بعد از اطلال و حلقه نمودند و متعجب در آیدند
بعد از طرف هم در هم مکان که در این شهر بودند و دیگر بلاد و عشایر
با اتفاق و اتفاق برده بودند بعد از پیروزی کردید و در این فتح بلخ
و در غنیمت است و چون بعضی رسید که در پنجاب از کبی آب و فراهم
آمران با فوج کرانی و ملکایی غله غیر تیرا تم شده و در فرود آمدن خود

فرستند و از نمودن او کس به بعد از خان مرحوم فرمودند ایام قلی
پسر حسن بیگ خان پسران آید و ملازمت خود بخوری و بوی
سوار و بیکم از دو سه عهد و خلافت و اکس و قیل و غایت فرمودند
بعد از آن خان امر نمود که منصب ارکان عهدی که پخته و اصدان به
مشغله لیساق ساعده به شکلی مع طیب خلق بکسانند و لیساق
امر او منصب داران سایر هم حصه تابین برتخ و رسانند و یک
سرمدی منصب داران خرد و کم منصب بغیر از خالطه مقرر می شود
سند بایستد و نیز فرمودند که مجید تنخواه بکلم سال خاکیر دران بایستد
حصه از نقد از خرد و کم کاب منصب داران خاکیر دران بایستد
و منصب دارانی که خاکیر نیافته باشد و اکس بدراغ رسانده باشد چهارم
از تارخ داغ بشکلی ملایم بدهند و حکم فرمودند که عبداللہ خان
خزان بکجا و بیشتر رفته مطابق حکم زبیر بدهد و بایستد
بکمالی تعیین نموده بعد فراغ نور بخانه بر سر کلاه روانه سازد
و دیگر بعد از آن خان فرمودند که اگر کسی از بندگی بایستد ای بخت
عدم خرج و پسر نیاندن کرا کجا کسوف عقب بماند و در نوکری و آبروی

از درگاه طه لا نور و جلاله نیز در دی تقویت بادشاه زاد و
علم و دین و جلاله در الملک کابل و از اسناد و جعفر خانها
صوبه و در بخت نموده گذاشتند بعد رسیدن حسن و لعل حکم بجام
بادشاه را در محراب بخش میاد نمودند که باغ اگر گرفت تاثر بیشتر و آن
کرد و بادشاه را در مطابق حکم از پیش لور کوچ نمود و امیرالدین را اول گشت
و متفاوت و در منزل شتر مرحله داشت و امرای که با او رفیق بودند
برای پاک نمودن و آنها از برف و بهاره ساختن کتلهای در نور
گذاردن پیش اینک گشتند و بدین شاه بعد رسیدن پشاور را که اهل
عزیزت حاکم گشتن اینک که قبل از علی مردان خلیل بدست و ایران
مساخته بودند
نخستین نمود اما بعضی در کتبهای بازار را که بدستور انضباط علی مردان
سقف بکمال صفای ساختم چادر سویی بازار را از طرح منظم و مقیاسی
آراسته و ترتیب دادن بود بسیار پسند و مطبوع طبع بادشاه افتاد
و فرمودند که گفت طرح آن کشیده نزدیک مستحان که بر دی اینستام و شمار
قلعه شهر آباد و شاه پیمان آباد و حضرت و مفلس بگذاردن شش خاند

بقدر غرض و در عه که شتر بار تواند رفت کوچ و سوار پاک نمودند باقی
برف را گویند که از باله های آن لشکر زدودند و نمودند چنانچه اول
اصالت خان و راجه پهلوان از کسب آن فرود آمده چون هنوز راهها
خوب صاف نشده تردد طلب بوده خود چیلها بدست گرفته دیگران را
بر ادعای انعام و امیدوار چیلها زبان خوش فرغیب نموده شریک
خود در بر کشتن و پاک نمودند برف چیل نمودند و سپاه بسپردار من در
برای کشتن و کتار نمودن برف میگویند ز راه دور در فرصت سه چهار
بمقدور تمام از کتل گذشتند و روز دیگر بهادر خان بادیگر جمعی از راهها
و اغغانان از آن کر یوه فرود آمدند و تفاوت هفته تمام فوجها مع
بادشانه زاده افغان و خیران بمقدور و کتاله عبور نمودند اما کار در
خانچات در آن هفته فرود نتوانست آمد و غره حمادی الاول تمام فوج
ریز کتل رسید هفته دیگر مقام نمودند که هم توپخانه و کارخانچات کشته
و افتاده که باقی مانده بود آخر خورداد یکجا شدند در نفیج خبر رسید فوج
خسرو خان زبان زد کردید با زبان خبر نموده فرحت افرا میدادید و دید
و آن صانع بود که خسرو خان بسپردار محمد خان که در قندهار و خشتان

او خلل پذیرد باز خواست امروز جزا بعهده آن وزیر بی نظیر خواهد بود
وزیر اولان روکشناس حق شناس بی هم برای بر آوردن حروم و رساندن
زرتخواه از خزانه تعیین نمودند و با خیال نویی تاکید نمودند که روی
وادی کم و کاست بی نوشته باشند مزار محمد شهبی که از سادات مشهور
و متولیان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت کنند مورد خطاب
گردید بجهه که بکابل شریف بروند اول در صوبه غلی مرداخان چند روز مانده
بعده داخل قلعه شدند الحال بنده که تسخیر بلخ و بدخشان میر بردارد
بعده که فوجهای پراول نزدیک در را رسیدند خبر یافتند که پانین کوتل
بعضی جا چهار دره و سه دره در بعضی مکان تا کمرو لینه برف دارد
دو سه هزار پهلوان و غوث تبر در و سنگ تراش بسزایی محصلان شدیه تعیین
نمودند و چندی پس پسر محمد کار از دیهاست و قیق کا به شرم آوردند و
سپاه بطیعت سرداران کم و سرد دینه روزگار کار طلب برای
آسانی عبور خود دامن همت بر کمز زده بیلها بدست گرفته با اتفاق عدد
اینکار برف روی و برف کوهی برداختند و دور و زود و شب کوشش
و روز با چرخان کار کردند و آرام و خور و خواب بر خود حرام ساختند

[illegible]

می بود و تا وقتیکه در جاده پلکان که گذار داشت بر دهنش بخترو کوفتند
و غلبه تمام با بعوف کلمه بر ناموشش گفتند تا قریب جامع مسجدی که در آنجا
بعضی بنایه بوده بود عالی قرار داده بودند سوخته جمعی از سادات
نامی آنها را تقبل نمودند و در میان آن که یکجاست خود در مانده بود
بهر خسر و خان و در آنست که گفتند تا چار و خسر و خان چاره کار در آن که
بعد از آنکه رسیدند به آنجا و ملاقات نمودند و در آنجا بر آمده
بطریق ابلغا طریقی مسالمت خود را بقصد حاجت باو داشتند و از آن
نزدیک رسیده بودند هنوز در تحقیق این خبر بماندنی بود که در آنوقت محمد صریح
نام نوکر عمده خسر و خان و بعد از گفتن خبر او را در آخر هم حضور و نزدیکی
رسیدن او را سپید داشتند و در اصلات خاطر برای استقبال و احوال
حقیقت واقعی که جای چلو سواران غلامان را در آنجا حاضر کردند و از آن
مستعد پذیرا داشت خان بعد از خوردن یکسره و خان بموجب ارشاد
بادشاهزاده فوج و رعایای آنرا در هر ده خسر و خانها را بخاک هدیه
خسر و خان را به محمد بدیع بر آورد و چند کلاه مخصوصی بی براق همراه
رفته برای ملازمت او را و امیرالامرا فوجی هم کرده بخش داشتند

از یک نظار قیام از کجای راه فرزند خستار نمودند و بعد مفتوح گشتند
فرد در چندین هزار از صیدی بودند که کشتی که با هم میستند
هم بر سران مرد و زنان و بزرگان و ملایان و کسب و مقدم
کودان از ده دوازده فرزند و پسران و دختران و کسب و مقدم
خانی و چهار طایفه و هر یک از آنها یک سر و یک دست و یک
نام و علی بن محمد که بنام خود محمد خان گوشت میبرد و یک
و اثبات و خدا و تقصیر است و او غنی بودند و فرمایان
بنام او و بنام خود و او و امیرالدرا با نقل نام و کسب و مقدم و نام و
مختی نام خود که اولاد است از تقصیر عمده که معانی حق است و آن
از آن حق نام است و سر زده است که در ایام شورش سلطه
تقدی و ظلم و بر حمی که از آن مست باده غفلت و در خالی ملک
و ملک و حال و غیاب رعایای سرحد کابل ظهور آمده تا حال
و چراغی و خرابی و ملک و آبادی و کذا شده و تاد و درخت
بر صفر روزگار است خواه مانند باده که از خواب غفلت
بهوش آمده و غفلت از در سال و کسب و مقدم و امیر

شفقت بر سر و پشت او کند و کف دست راستش را بر او نهاده و دست چپش را
کنیده و او را با انواع مرهم لطف نماید و او را بخونند و بهار قیام طلایه روزی و جمیع و
خبر مرصع جمع شده مر و آید و بهول که از و پیش پناه و یک مرصع آلات عیان
نموده منصب شش بخاری و صند و سودا خود فیصل و پنجاه هزار
روپیه عطا نمود و حکم نمودند که در حویلی خاند و در کل با یکجا کار
خانجات از غرضی در طرفت و غیره مهیا و مفید بسیار فتنه فرموده آرند
الفقه را و عظمی و غیره و مراد بخشش بی شک فوجی بنظر آن کوه کوچک
منار و مرصع شود که در مینمود و با بقلم که در کسیدند و آن قلم را با چند
قلمو حوالی آن بلا ترویج و کسان تبصره آوردند حارثان یکد و مکالم
حرکت مذبح نموده فرا اختیار نمودند و قبا و نام قلمو در حصار بعد دست
و باز در آن حاصل آخر کار با پانصد از یک امان طلبیده با طاعت
در آمد و از بکافی که بعد از شنیدن خبر فراخسر و خالی خود و بقدر رسانده
انواع بقدری بحال مال و عیان و عیایای مالدار و ده کذا را باقی مانده آن
زمین میرا نند و شنیدن رسیدن افواج بادشاهی و دریاوردن
قلعا بتصرف و متفرق و پس شدن مواکب کواکب شمار و حقیقت و جوی

نزد جنّت مکان آمد و برای طلب احوالت خاں و خلیل اللہ
نہرانی کی غور و تحقیق کہ سبب صغیر سن یا خود سمراہ نتوانست
آورد جنّت مکانی مصحوب خاں عالم ایلیچی لٹناہ عباس
ایٹنارہ نوشت آن زیدہ دودمان بنی و ولی اتھارا با عزاز
تمام سرا انجام سفر غمخوہ روانہ ساخت و اینمعنی بہت
مزید استحقاق مہدائے محبت و و داد کردید بھجان کہ ماہر ایے
طلب محمد علی سرگلان علی مردان خاں لٹناہ عباس
نمانی نوشتیم باوجود غبار خاطر کہ از طرف علی مردان خاں
رعایت رعایت خاطر مارا مرعی داشتہ اورا با برور روانہ ساخت
سند بہ بین تفاوت رہ از نجاست تا بھجا نمود ہذا بخاطر
عارسیدہ بود کہ بآنہم برہم خورد کی ملک و حال عایاکہ ہم از شامت
نفس او پیش آمدہ اگر آن شوریدہ طالع رو با پنجاب آرد باغات
اولو شیدہ دست شر ظالمان و شرکای دولتان آواز و کونہا ساریم
و فوج شالبتہ برای محافظت بدیشان نرد او فرستم الحاکم
ہم ہیج نرفتنہ اگر براہمنی طالع قدر عنایات صالقی و لا حق

التماس عفو جرایم بنمایان کرد چون از بن و دل به نفاق او
با هم موافق نبود با وجود آنکه اظهار ندامت و توبه و ادعا
الطاعت آنکه با و اعلام نمودیم در تقدیم آن اغماض صریح
ملک برخلاف مرضی ما ضد آن بعمل آورد چنانچه در باب و
قاص حاجی که از مهاد او پناه بیمارگاه مآلوده در زمره بندی
بادشاهی درآمده بود بعد رسیدن منصور سفیردبانی او بدان
گمراه بدنام به نام غوثیم که فرزند آن و نامش و قاص حاجی
بلا ائت جانی و مالی روانه کشور سازد و اکتفا بقبت
علی رغم حکم ما خلاف آن بعمل آورده چنان کار و عرصه زندگانی
بر عیال او تنگ نمود که منکوحه و دختران مظلوم خود را بسهم
ساختند و قاص حاجی از شنیدن آن حادثه چهارشنبه بر سر
غم غرق گردید سبحان الله از بزرگی و نجابت ذاتی و
رویه خردمندان با مروت تا طریقه کمران روز ازل
این تفاوت وارد که در ایام که میرخلیل ایوبودی با پسر خود
میر میران از شاه عباس کلان آزرده شده بطریق فرار

سپه سالار بیک آنچه بظایر جواب از زبانی نذر محمد خانی کشیده بود
مشهور گشته بخدمت پادشاه و امیرالامرا معروض داشت
امادر باطن و سواکس پنهان ساخته مگر عرفه داشت بمقتضی بر التماس
زود رسیدن نموده که نشکر بایستی برین ریاست بوم آن
سرزمین که دور زده که مضامین و تخیلات غلط و آب نایابت
و از بلای سه جای منزل واقع شده رسیدن بهایند برای لاغر آدم
بی بضاعت شکم پرور معروض تلفت و آمدند و بعد از رسیدن
پادشاه ازاد و نزدیک استخوان خانه مرغان و نذر محمد خانی
جواب بیک نام زیاده متدرر زنده پادشاه ازاد و مرغان
التماس میباید که چهار روز که توقف و مقام نمایند بمیان آورد
چون پادشاه ازاد و امیرالامرا از خدمت و دفعیه برای رسیدن
نعمه کوک و فراهم آوردن فوج دانستند آنروز بمانند کرده و ده طای
نموده دو که بهی پنج رسیدند و کسی تکلف استقبال آنده آنچه
شنیده و عرفه داشت نموده بوزبانی شیر معروض نمود و بهرام خان و
سجیان قلی خان پسران نذر محمد خانی بی آنکه رسمیات و آدمیت

مستأذنه در جمیع بدین درگاه آرد و زیاده بجز این بدست نخواهد
گشت و بدینک بر او سلم خواهد نمود و مستأذن چون در زمان درج نمود
بود که بعد در یافت میمون نامه نزد خواجه خضر خان دروازه سازند
با میرالمر آن نامه را بطلب اسحاق بیگ بخشش کابل فرود نذر محمد خان
روانیه ساخت و نیزه محمد خان بفرستیدن اسحق بیگ با نامه
از راه چله و جاپور و روانه باغ و افراسیاب نامه گرفته بفرست
باظهار بیعت و شکر غایب و بدینگاه مقابل تقصیرات
عظیم خود بربان آورده گفت که ای کاش در دست خود شکا
ری می توانم یافت و تمام ملک را داشت و رضا و رغبت بکشیم
و شاهزاده زاده نمود و موهبت بگشت و پادشاه خطابش جرم پذیر
نمودیم رساند که بسکیر آن قبیله حضور پادشاه را حله کعبه الله حاصل
نموده روانه بیت الله که از بدست آرد و بی این حرام کوز
خاطر است که در وجه بد نامه بوشن موقوفه بفرستید
پادشاه زاده و بخت و بسجده بیعت در شیرگاه حصول
سعادیت و لذت پادشاه پسر زاده کاه است و بجز این

سختی و پناه و شش با شد و بخت نه آرد آرایش و تیر کسب و غنیمت و کمال
جام و حلال و مور شمش که با حق و دل تمام نه یک و و تخلص و بیرون شهر استاده
نموده بودند و رسیدند درستم خان را با علیج خان و غنیمت که بقلعه رفتند و در آن
و احوال و حال نذر محمد خان نشسته باها خط و موافقت و بصله داخل و خارج
و تخیار و آرمی زیر و ستان و پیر و باغ و بیابان و خرمال و رعایا پر و از و منادی
غنی که احمدی از کشته و لو و بستان شهر و دست اندازی و غنیمت و تخیار و
نیاید و بخت محمد خان پیغام اظهار اشتیاق و تعیین مکان برای ملاقات
نمودند و گفتند هرگاه و هر جا دماغ و فغانید و کماهی دهند استقبال نمودند
بعد ملاقات همان حمد یک گشته موافقت ارشاد و پیغام حضرت مصلحت سرانجام
مطالب گفت و شنیدند و از نذر محمد خان دل سوخته و حوصله باخته که لازم
مستحکم قبول محبت نهاده غنیمت و از زده خاطر گشته بود و معین استم این دولت
که بادشاهزاده کیسه بخانه آورفته و داده و بادشاهزاده که استقبال باز نکرده
که خوا و واقع خواه با مصالحی رزم خواه با سرانجام بزم در هر صورت او را استقبال
نمودن ضروری لازم بود و شنیدند و هیچ کوا و تمیز و زیاده باعث مزید و
و عده و حلال خاطر که از نذر محمد خان از روی افسرده خاطری و تمحید جواب داد

دیگر میان آید یا خبر استقبال نمودن بیشتر بفرستند
وقت نماز مغرب از نزد پدر آمده داخل اردو شدند بعد
که امالت خان خبر یافته بخدمت پادشاه آمده خبر رساند
از آنکه آنروز بطریق ایغار طی مسافت واقع شده بود و هنوز
فروش اندرون خیمه خاص ننموده بودند امالت خان مصلحتاً
در خیمه خود فرود آورد و باره توقف نمودن ضرور کردید بعد
که پادشاه آمده نزد خود طلبیده امیرالامرا تا بدرد دولت خانه بنوا
رفته اندرون آورد بر سوزنی که نزدیک مسند مخصوص
برای آنها انداخته بودند اشارت تن فرمودند بعد استفسار
احوال کلمه و کلام محبت التیام بر زبان آورده بطریق پنهام
بنزد محمد خان گفتند که بعد دعای ما بگوئید که از پنجاه جاهد و جدال
شکر عده ای برای آمداد و اعانت آن ذوالاقتدار و کوشش
بی ادبانه خسرا مال رسیده هر کجود و بی که مطلوب باشد
بجمل خواهد آمد و خلعت و خنجر مرصع و اسباب بازیین طلا بهر دو
برادر و همراهان داده رخصت فرمودند و روز دیگر که آخر جمادی الثانی

مستوفی بودند و فتح خان که مود غراحت حال نند و محمد خان نکر دینا بستن شهر را
پروا خند وقت بر آمدن نزد محمد خان که بغیر حال هر لحظه متفرقه ساخته بر آمده
بود هیچ احدی متوجه احوال او نگردد و بر آمده کاروبار بر آمدن او را اطلاع
نیافت مگر بعد از نقضی یک پهن تر و یک بعضی یک خبر آمدن او شهرت
یافت و بعضی بادش مزاده رسید با دشته زاده بعد از اطلاع بر غفلت
امر او خود تا سفسف بسیار خورده دست گسرت بر هم مانیده بسبب آشوب شهر
تیمار به پیچید و داده سوار شدن خود و تعیین امرائی عمده مصلحت و صلاح
کار ندانست و بهادر خان را و اصالت خان را و گروهی از نوکران روشناس خود
بطریق استعجال تا کسید تمام برای تعاقب آن سرشته وادی حیرانی زنت
نمودند و جمعی از سادات باره و راجه روی سر جفت کشید با دور جد دیگر
بی آنکه مامور گردند قبل از آنکه آن هر دو سردار بر آیند از راه کار طلبی و اظهار
تهوری پیش قدم اصالت خان و بهادر خان گردید بطریق هر دو در آن
شب تا بر آمدند و عجب فتنه و آشوب تازه و زیاده از اندازه تصور در آنوقت
که امر هر کدام بکاری مشغول بودند بر پا کرد و سوار بکان واقف طلب و باز جیان
شهر آشوب چنان دست بغارت و تاراج گشودند که فرزند شیر خورده از

که در باغ مراد که تیره خیاقت انجام نموده شده با هم ملاقات خواهم نمود بحسب
ظواهر شهرت و ستادن سرانجام منجان داری و باغ مراد داده تیار می سوار
رفتن خود بر انجام نموده از آنکه طاقت مقابله و مجامعت زمانه سازی داشت
از راه احتیاط که دیگران براراده مکنون خاطر اطلاع نیابند عنان عمل
و صبر و حوصله اند دست داده قرار عازم قرار و گذشتن آن و عیان بست
خشم بر خود میور نموده زن و فرزند را نیز خبر نموده ملک بهرام و عبدالرحمن
هر دو پسر را که در آنوقت نزد قبیله بود در عید اضروته به جای گذاشته که جمع
که اند تلک گران به داشت بر کمر بسته قدری جوهر و مرصع آلات و شرفی
باظهار پیشکش نمودن بیادش بمن براده با خود گرفته اصد نرد اصد
رازدن بر زبان نیاورده چنان شهرت بانح مراد و خلوت رفته زره
و جامه مکلف بران پوشیده بر فاقه کسجان قلی و قلی محمد و پسر
و جمعی بدان مثل دیوان یکی و اتالیق و محمد امین که در رواج یکان و علما
وقت ظهر از نه برآمده باغ مراد را رسید نامراد از راه قرار استیاز اختیار نمود
با دست نهاده و خلوت بنوشتن عرض داشت مبارک باد بخداوند شاه و روانه نمودن ^{شش} _{مستحق}
بنی مختار مشغور گردیدند و هم مراد را که در محرف و شایر ^{کوب} _{کوب} استعمال تیغ و شایر تیغ تیغ

حادثات سابق بخرچ درآمد و بفارت رفت و قدری که توانست ز سرخرچ
وجواهر با خود برداشت و مجموع محصول اندیارد و ایام امنست یک کردار
شاهی که مراد از چهارشاهی یک رویه باشد آنچه بداد و گستر میرایه بضیعی
از انجمل شفت یک شاهی حاصل بلخ باقی از بدخشان بود اگر چه در ابتدا
نذر محمد خان نسبت بعد دیگر فرمان رویان آن ولایت در پردخت و سیم در
ابادی ملک و افزونی محصول زیاده کوشید و یک نام گشته بود اما آخر کار دست
تقدی بمال و حال رعایا در از غنود و بدستور سلطان محمد خان تغلق که تمام
هندوستان را تسخیر در آورده بار بسبب ظلم و بیداد که از اشراف مظلومان
نام ملک تصرف آمده از قبضه اختیار او رفت بر ملک نذر محمد خان نیز نشست
و نفاق از بنیه و تقدی پسران علاوه افت مالی و ملکی آن ولایت کردید
و کار بجای کشید که نذر محمد خان را از قلع بلخ برای تفرج و شکار برآوردن
دشوار گردیده بود و دمکافات اعمال آنچه بدور رسید اگر بایست
شکست و نه وری دل زیر دستان بدست آوری اگر بایست دولت و عز و نام
باحسان دل دوستان جمع ساز و به تسمیه و رالنهر که از بعضی به دتوران
جدا می نویسد آنست که مابین هر دو ولایت یعنی یک طرف بلخ و بدخشان

بغل مادری ربودند تا مال شاه و گداچه رسد و اموال نذر محمد خان بسیار
بضبط نیامد تا راج رفت و تجار و دیگر اکثر مال در آن حادثه غارت
و دست برد غارتیان رفتند و تا پاس شب بازار غارت و تاراج برترتبه
کرم بود که پدر با جوان سر نمی توانست پرداخت هر چند که کوه آل
شکر و جمعی اتهامیان کشید در منع نبر و تو پنج میر پرداختند
نایده نمی کشید رز دوم که قدری آتش فتنه و فک فرو نشست
وزن و فرزندان نذر محمد خان با چهار دختر و دو پسر نام برده و یک سیر
بسم رستم که پسر و پاشا با مال و اموال بقیه التاراج بقید ضبط
در احد مجموع دوازده ملک روپیه نقد قدری جواهر و مرصع آلات و نیر
و پانصد اسب نر و مادیان و سیصد شتر برآمد و شاه جهان نام و دست
که نذر محمد خان از امساک و ضمانت طبع موافق ضابطه سرشته و از مهر خانه
و دیگر کار خاچات نداشت و کالید صادق نذر خود نگاه میداشت
و بجهت پیوسته که در ایام استقلال و آبادی ملک زیاده رز هفتاد و یک
روپیه نقد و مرصع آلات فراهم نیامده بود که از انجمن پانزده ملک روپیه
عبد الغیر خان پسر او بعفف از و گرفت و قریب بیست و یک روپیه در

مورد غنایات ساختند و در جواب پادشاه فراده و امیرالامرا فرمان آفرین
و تحسین با غنایات دیگر صادر فرمودند سعد الله خان را هزار سوار اضافه حجت
نمودند منصور حاجی که سابق از طرف نذر محمد خان نرد پادشاه رسیده
مورد الطاف و غنایات گشته مرخص شد بود و درینو لحراست یکی
از قلعه های سرحدی تعلق بدادداشت عرضداشت مبارک باد او باظهار
رسوخیت و صلب قلوب در رسیدن بیادش فراده نیردین ماده معروض
داشت در جواب نوشتند که ما رسیدن قلوب در خبردار باشد بعد حرا
اجامه را بنام سعادت خان مام مقور ساختند و منصور حاجی حضور رسید
که احیاب غنایات کردید معالیه الملک که از علم ریاضی و اختر شناسی بهره
تمام داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود و اضافت انصافی
منقذ گشت که چندین احوالات آوردی نذر محمد خان و جمعی که تعاقب
نمودند بزبان قلم نمیده بعد که اصالتشان و بهادر خاندان و دیگر نوکران جد
نشان عقب نذر محمد خان دران دشت پر دشت در شب تا در یک نشان
جویان پاشنه کوب طحی کوفت می نمودند بعد که روز بر آمد و هفتده حید
کرده زهی یک بوم که اثر نشان جای چلهل پیدا نمود و صیر نمودند راه کم

دو کلاب و صوابع آن و طرف دیگر سمرقند این و بخارا و لواحق آنست
 و آب کلان مثل حیون و امون در میان ست دو امیر عمده صاحب
 مدار افلک که دیوان بیکی و اتالیق که جای وکیل و صلق باشد موجب
 آنها از سه لک شاهی که مراد از سقباد و هشتاد هزار روپیه باشد موجب
 زیاده نیست حاصل کلام همان روز که غره مجادی اثانی و روز و روز آغاز
 جشن سال بیت جلوس صاحبقران ثانی باشد در پنج خطبه بنام نامی شاه
 جهان بادشاه غازی صاحبقران ثانی خوانده شد و که روپیه و شرفی بدستور
 هندوستان بنام آن کشورستان زدند

سر صاحبقران در روز بیستم از جلوس

سال بیستم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش در شش حصه آورده افدن
 گردید بدستور هر سال و شیع و شریف فیض مآب و کامر و آگشتند هنوز ایام
 مقرری جشن با تمام تر کسب بودند که در دهان هفته شمس الدین شاهر بطریق الیقار
 با عریضه بادشاه زاده محمد مراد بخش و امیرالمراسم شمس التوحید
 و مرده فتح بلخ رسید و بر فرارند محمد خان و اجر اسکی
 و خطبه در دیار اصلاح باقیه بخش و با آن نمودند و شمس الدین را از سطای خلعت و اضاف و غیره

و از بکان قدیم الحذمت دیگر نیز تقلید آنها از نه رحمة خان جدا شده
بر فاقه آنجا صحرانشین کوه نور و دروغارها و کوه پائی قلب گذاشته
الحال قریب چهار نفر در سوار بر فاقه دیوان بیکی و آتالیق و محمودین
کتاب در بار او مانده اند و از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج هندوستان
مستعد کارزار گشته زحمتی مسافت میر میند بهادران رزم طلب از
شنیدن این خبر با جانی که در پیران و خودشان نمانده بود سخت جان را
کار فرموده است تا خسته تعاقب خصم بر آختند تا خبردار شدند از یکیه نمودار
گشته بجایگی گمان در آمدند به بازاران صحرانورد و بادیه نوردان شیر نبرده
نبرد دست انقبضائی گمان برده بمقابله بیش قدم گشته صدائی در روی
بلند گشتند و شروع سپردادن تفنگ و زدن بان نمودند از باریدن
کوله جانیان گمان و غرش بانهای آتش نشان تررت تمام و فوج
نزد رحمة خان افتاد و بعد گشته شدن جمیع از طرفین شکار از یک منعت
خورد و بعضی از بکان عقب فوج که در وقت فرار بر دهن تیر بار گشت
جرات می نمودند قتل و سیر کردیدند و بسیاری زخمی گشته و گشته ترک
زفاقت نمودند و بعضی دست و زنجیر کردند و غیره فستاد آنکه هر چند رحمة

کردند و باز بقیاس آفتاب در آن بیابان خون خوار قطره میزدند آخر کار
در شب تاریکی آنکه گاه وجود برای پاسبان میسر آید جای توقف نموده
باز روز دیگر چند آنکه راه رفتند نشان از جاده و آب نیافتند پاسبان
مانده نشسته و سواران را طاقت راه نوردی نماند و راجه پوتان اگر چه از
آهن خود در دل پشیمان گشته بودند اما بحسب ظاهر بقایای غیرت
قدم از قدم همزمان عقب نمیگذاشتند و در ملاحظه انتش را نمودند
گشتن از بیکان شب و روز آرام خورد و خواب بر آنجا حرام گشته بودند
شدت گرما که آب نایاب مطلق کردید کارشکبده که رسید و چندی
تلف کردند و در سپاه طاقت حرکت نماند معینا تا چار بکمال هرج
و مرجع دست از تعاقب آن سرگشته و دوی حیرانی بر غردا میشتند تا
آنکه روز چهارم اثر آبادی یافتند و خبر شنیدند که قریب ده هزار فک
بانه رحمة خان فراهم آمده بود که از اعجله چهار پنجهزار سوار سحران نشین
بودند بعد که شنیدند که افواج بادش حیران شده کوب عقب میآید
از ملاحظه تاراج و غارت رفتن مال و عیال که جمع کثیر از آنها قبایل
و مایستی که در شتند نیز همراه گرفته سنگی بار بودند ترک رفاقت نموده

کران سبرداری کل افواج سابق و حال برای تعاقب نذر محمد خان توین
نمود و بود از کشیدن هر یک یافتن نذر محمد خان و داده معاودت
فوج سابق پاره مضمین خاطر کردید خلیل الله خان نیز حکم مراجعت
صادر فرمودند اما از آنکه بسبب موافقت اب و هوای آنکس و ناخوشی
وضع زیست و ضعیف نولیت ^{است} و اختیار زیاد علی مردان
در امور سرداری و ملکی و رهنمونی بعضی خواهان معاقبت اندیش علوه
آن کروید دل بادشاه زاده و زماندن آنسر زمین بر تبه کبیر و نفوت گرفت
بجصور عرضداشت نمود این غلام امیر و راست سرداری این ملک
نومفتوح و فوج بدیگری مقرری شود منبده را طلب حضور نمایند بعد عرض
بر خاطر بادشاه نهایت کرانی نمود و در جواب فرمان صادر شد
قبل از فتح آنولیت بر زبان ما گذشت بود که هرگاه از فضل و احسان
بی منت ملک بلخ بدخشان تسخیر در آید بان نور چشم کا حکما رعایت
خواهم نمود الحال که رعایت اینر و متعال آرزوی دیرین این خاندان بسجی
آن نورالابصار برآمده هنوز که نسو قلع چات و ابادی ملک ویران گشته
و تسلی رعایای دل شکسته و تعین حکام اتمام نهمانه سیدی اندیایر

معه غلامان و چندی از همدان روزیکه و ده زمران قدیم و فاکیش خوش
و بیکانه زیاده از هزار سوار ماندند اما چار آن بادی سپاهی وادی حیرت غمان :
مرجعت طرف اند جان باراده ایران مسطوف داشت و بعضی از سرگروهان
واقف طلب در آن حالت سبحان قلی خان پسرند محمد خان را از راه برده
و از پیربدان مصیبت گرفتار جدا ساخته راه بخارا اختیار نمودند و عبدالوہاب خان
مردم عمده با استقبال فرستاده با غر از تمام پیش خود طلبید و فوج با
دیگر سپاهن اوقات را رفتن نموده بودند و یک باخرو روز در سواد آبادی
شیرخان رسیده نذر اقامت افکندند و گاه دانه سیر آمد و اسب
و شته و گوسفند بسیار که بکلیست افتاد و اشته و اختور زیاد که از
بحان تاراج نموده برداشته بودند باز وقت فرکه عصر بر آنه تنگ کر دید
انداخته تر یا ختم مردم با دشتی فراهم بودند و انشب از طرف و گوشت
و رشت خواب تنعم نمودند و روز دیگر که سرداران با هم مشورت نموده در خود
بر آن پیش رفتن نیافتند حقیقت معروض داشتند بعد عرض
و حقیقت بظهور پیوستن مورد آفرین گشته تا مورد مراجعت نمودن
کردیدند درین میان چون بادشاه زاد و خلیل الله خان را نیز با فوج

ممنوع سازد و در تنی و جذب قلوب شرفا و اعیان آن دیار کوشیده
رعایا را اُستالت نموده زیر دستان از دست اندازی زبردستان مأمون
سازد و یها در خان داد می را بر فاقه هر که مناسب دانند برای تادیب
سرکشان و حراست مال گذاردن و اصاله خانرا برای پرداخت و تسق
هلی در باخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان مازشاد نماید که نظر بر فراهم آوردن

مال و جمعیت و فراغ خاطر نمود و در هر دو سر در صاحب مدار با هم

چون شیر و شکر آمیزش و اتفاق نموده در آبادی ساختن مکتب و مدرسه

و گردآوری رعایای دل سوخته مان کند و پرداخت حال غبار و دیگر

پس حرف و قلم بکنه آنجا کوشید تا جاسوسان بر کمارند که از حکام و

منصوبان ظالم پیشه و از بیکان غارت پرداز و ادبایان مردم آزار

ماور و پیر بر سر آندیا رافت جایزه مالی بر رعایا و غریبانر کس و هر جائی

از آن کرده بدو عاقبت ظالم کرده در چند شهر عاقل او ثابت نکرد و بیک

و پاداش اعمال او رساند و اگر نجاست خان کفی الحقیقت و ارش

مکتب شش طبعه آبا دکاری نخواهش حکومت و ماندن آن ولایت

داشته باشد با اختیار او اگزارد و گستم خانرا باند جان و قبیح خانرا

صورت نگرفته این اراده بجا باعث زیاده انفسرده ساختن دلہائی تباہ
رعایا و سپاہ و ہمہ سکنہ آنجا خواهد کرد و بدین خصوص جفتائی اخلاص دثار
کہ از مدت و قوت بجا بدعا از خدا این آرزو و تمنا در گشتند و متوکی سبحانہ مرد
دیرینہ دل آنہا بر آورده نہایت طول خاطر خواهند گشت و متوکی دولت این
کہ چند گاہ بعیش و کامرانی در آنجا فرمان روایی نموده در تسلیم رعایا کی
ستم دیدہ و آبادی ملک غارت گشتہ کو شہید با وجود و رسیدن اسم این خوا
غنایات حمیر عذاب اثر درون محمد مراد بخش اثر نہ بخشید و اصلہ بماندن
آنجا تن نداده بلکہ قبل از رسیدن جواب خلیل اللہ خان را بفتح سپردہ و شہانہ
برادران فرمود و از حضور این نامرمانی مزید کرنی خاطر صاحبقران ثانی
و مادہ بخش و شہمانی از و کسادن پادشاہ مرادہ محمد مراد بخش کردید
و پادشاہ مرادہ را معائب متغیر منصب جاگیر خستند و سعدالہ خان را
ماہور نمودند کہ بطریق ایفانہ و ترویج آن پادشاہ مرادہ تہ کار رسندہ اگر توند
اورا بہ پیغام ملایم نصیحت آمیز نیک انجام معذور ساختہ از ارادہ باطل باز
آرد و از راہ خطای پادشاہ مرادہ ہدایت بہیری نماید و در صورتیکہ دانند و
حرف شنو نیست اصلہ بدین او نرفته امرائی ہمراہ اورا نیز از ہجر سب

کوشید اما هر چند برای بر انداختن رواج خانی که از مس و نقره مغشوش
بی عیار مسکوک می ریختند و بوزن نقره داد و ستد مینمودند تا مکید
تهدید آمیز نجات بر دقایقه که بایست نه بخشید و یکی نیست و پنج روز
در اجامانده در آن فرصت قلیل ایام آنچه از آن مجموعه کمالات و کاردانی
موفق ارشاد حضور و سواری آن هر چه در امور ملکی بخاطر آورید در
پرداخت ملک و کردار و دی رعایای متفوقه و زجر و توبیخ حکام بد انجام
مردم آزار بطور آمده بتفصیل آن قسم را رنج داشتن از سر رشته

استعمار دور افتادست القصد راجع به جوت که بعد فزاع تعاقب
نذر محمد خان به بند و بست قند ز به ستوری که سابق مقرر بود در خص
گردین رسیدگی از قوم از بکان که با لانیان به سرشت زبان زدانه
و شمع از اطوار زیشت و طریق معاش آنها را به زبان خام خواهد داد
باراده گشتن از آب حیون که سدره آنها را به عاقبت تباهاست
و بهر رسیدن وجه قوت و معاش آن گروه به معاش بهر گذشتن و فزاع
نمودن آن طرف است بر ربه هجوم و بهیبت مجموع حملای مردی
بردی کار آورده در راجه در مقابل آنها شرط ترده و تهوری که بایست

بهدشتان مقرر و روانه سازد و از بندگی معتقد برکان لعل برکهارد و بزرگای
مال گذار و تقای آنچه مطلوب باشد از سرکار رسانده در آبادی ملک ویران
کوشد و بجای شاهی و خانی بی عیار سک و روپیه و شرفی زده جاری
و رایج نماید و سه ماه بمبصاران نقدی و احدیان پیشگی رساند
سرکرم جانفشانی سازد و بی اهم حقیقت برنگارد و در محقوله دیگر نصیحت
وارث و مشتمل بر انهای آبادی ملک پرداخت و تیمار حال رعایان
مورد عنایات ساخته و مرضی و مودت با حیرالامرا حکم رفت که بعد رسیدن
غلامیر سعداله خان بلخ خود را بقصد مربرای تنبیه از لیکن رسانده
بعد کوشمال دادن آنکرده خود را بتعلقه خود کابل رسانده
و بیت و پنج لک روپیه را اشرفی برای سپاه و تعیین بلخ همراه سعداله
خان دادند و آن فرایح گرفته رموز دان عقیدت کیش خود را از کابل
بطریق الیغار بیان زده روز بلخ رسانید و اول موافق ارشاد
بیغام نصیحت اعین نمود چون مفید نیقاد همه نوکران عمده و بزرگ بادشاه
حکم رساند که بخانه بادشاه نهاده نروند و حراست نمایند و درهم باب متوقع
حکم کار فرما کردیده و از اجرای سک و روپیه و شرفی بدستور هندوستان

مؤمنان شفقت امیر مملو از نصایح انشا کرده غلامی سعد الله خان
نزد آن ره نور دبادینه نامی روانه ساختند حاصل مضمون نامه
آنکه اگر چه اراده تعیین لشکر بر ربدان دیار بجز آن نبود که از بکان
فتنه جودالانیان رشت خوراک در هر اکف و اطراف بد و عالم از
ظلم و بیداد آن کرده و جو روحی آن طایفه پناه بجای حقیق میجویند
تنبیه و تادیب نموده اند یار موردی آن فرمانده مسند عزت کلین را با وجود
ظهور تقصیرات که مکررست بعد از آن نیز داختن اولی بروجال در شته
فوجی برای مدد و معاونت او در بدشتان گذشته بیای خشت
خود مراجعت نمایم اما آن عقل و هوش باخته تبرا حتماً بفرمان
و محض و بحمل پیماهی آنست که شته و فرزندان و عیال و ناموس
خود را اینجا گذارسته اگر بی از معتمدان خود را روانه نماید آن بحله نشینان
سراچه عصمت را با احتیاط بدرق و چرخ ره همراه داده روانه سازد و الا
وجه معاش در خور حالت هر یکی را محقر نماید و در صلح عاصفت خود ذکا
بعد از آنکه میر غنیمت داخل سرحد عراق شش ماه خبر رسید نزد محمد خان
بصفاهان اطلاع یافت خود را با صفهان رساند آنجا نیز بر سر

بظهور آورد با وجود مردم بسیار بکار آمدند که مگر طرفین غالب و مغلوب
کردیدند و هر بار که محاربات صعب عیان آمد کار انجاء هر محبت اختیار
نمودند در سخن امیر الامرا که از زده عاقبت سینی بادشاه مامور بر
رسیدن قند زرو تنبیه انجاء گشته بود رسید و بعد رسیدن علی مردخان
و پرداختن نسق آنضلع و تا دیب نگروه در کون ب نیر سکه و خطبه شاه
شاه جهان صاحبقران ثانی جاری کرد و یازده خبر رد از شش بادشاه
بجسور فساد و آشوب تازه در اطراف بلخ و برستان برپا گشت
خصوص طرف اند جان نامیره فساد المانیان خوشنوار بر تبه بلند کردید
که چندین نفر را دم از هر دو طرف بدو تیر و گلوله و غلغله جان
ستان گشتند از باب شمشیه و سعی بجهاد ران زرم جو و دلاوران
نبرد خو غبار آن آشوب فرو گشت بعد که نزدیک رسیدن بادشاه
زاده محمد واد بخش بعرض بادشاه رسید از داخل شدن کابل و
عازمت ممنوع و معصوم فرمودند چون درینوقت معروض کردید که نذر
محمد خان بجال تباه که سپاه و سپر از وجدانشان از روی ایران آورده
میر عزیز نام را که سابق نذر محمد خان بسفارت رفته بود

غایت فرمودند و عبد الرحمن و رستم را نیز با انواع لطف نواخته بسبب صغر

سن هر یک اصدرو سپه یومیه مقرر فرمودند برای تربیت آنها بشانرا ده

دارا شکوه سپردند و زوج و دختران نذر محمد خان را با دشتاه بیگم نیز خود

طلبیده بی پایان و غایت فرمودند که در کُست از چهره آنها رفتند و هر یک

نخلت و زیور هم بدستور نمودند و هم موافق ضابطه توران عطا نمودند

و برای هر کدام مکان ماندن و یومیه و اخراجات مقرر نمودند بدلا سادات و خان

کوکشیدند و فرمودند که شما را نذر محمد خان خواهم رساند فرمان طلب

محمد شجاع از نیکال و شمه اورنگ زیباتر از احمد اباد فرستاده با لیا طلب

نمودند و ضو به حمدا بدست یشته خان و صوبه و لویه بدست نواز خان مقرر نمودند.

سعد الدخان از بلخ رسید و در مدت نمودن بر اسوار و در اسپ که از اصل

و ضافه کشتن بر روی چرخ اسوار باشد و محبت نمودند نیم شعبان از در ملک

کابل متوجه در اسلحه تاهور گشتند سعد الدخان فرمودند که نامه

اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ و بدشتان و فرزند محمد خان و سفارش

اوبه شاه ایران بر نگار و و محبوب شدن پیک معقبه شمشیر مرصع

و پیرانه کران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جمله جوهر خان

خبر یافت که نذر محمد خان از سودا فراموشی چون بخت برگشته خود باز طرف
تاخراسان تنافت میر غنیز خودست خود را نزد او برساند شاه جهان
عباس اطلاع یافته مانع آمد و فرمود که اغلب از راه جنوب و شفق
دماغی که بی خانمانی عدوه حال او گشته با او سلوک معقول نماید و الله
اعلم چگونگی پیش آید مصلحت این است که چون جان نثار خان ایلمی
نیز درین زودی اینجا میرسد حقیقت بخیر و معروف است تا
جواب در اینجا همان ما باشد موافق حکمی که برسد بعلل ارد بعد رسیدن
علیه میر غنیز مصلحت شاه ایران پسند رای صایب افتاد و حکم
مراجعت میر غنیز صادر گردید میریت و پنج لک روپیه سابق نزد شاه
بیگ خان قلمو دار عود فرستاده بودند سیست و پنج لک روپیه دیگر روانه
نموده فرمودند که بمشعین اخبار است نباید داشت امراده محمد مراد بخش گشته
که بعد از توجه رایات طرف پنجاب به پشاور رفته اقامت نماید خلیل الله
معلقان نذر محمد خان بحضور آورد بهرام و عبدالرحمن هر دو بر نذر محمد خان
رستم پسر در آمد خدمت فرمودند بهرام منصب چنبراری مهر در سوار
و جاقب و میو و خنجر مرصع و دو کاپ خاصه و قیل و کوس و کشتی

نعت این دبی هال و داد بی مثال است که محض از فضل کامل و لطف
شامل ماین مشمول عنایت خود ارزانی داشته داد هر مظلومان و فریاد
رسانی ستم رسیده گان بر ذمه بیت و لافطت علیا لازم و متحکم است لهذا
پنجم ششم صفه ختم الله بالنیر والظفر نو ذمه سال جلوس بهم عنانی ظفر
و به گانی نعت از دار السلطنت لاهور و لایب مصر دولت و اقبال دار
الملک کابل متوجه شتیم و لشکر کران پیکران در خورین دولت افزون
و خدا داد و سرانجام فراموشی را این شوکت ابد پیوند ازین بنیاد از تو چنان
سنگین و خزان خارج از قیاس تخمین سیر داری فرزند سعادت مند
که مباد شاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم بآنکه را بها از کثرت
نشیب و فراز جبال و دره های پیچناک و بسیاری کریوه و سفاک دشوار
گذر پیر از بر لب بحر تب بود که نخواستند در عبور آن گذری می نمود و بیلدان
چایک دست و کوه اندازان چالاک و کت مومبازان نفرت شعار
جلالت کیش خیر انیش و محامدان فیروزان ذمار سبقت اندیش
که مو که رزم را در تقییم خدمت ولی نعت محفل بزم میدانند بر فهای
آن را که چون نظر بار یک بیان تنگ بود و حیدر و خیر کننده و دست

در صغائر اوقات او همان ضرورتاً قابل ارسال بود و آنهم اصل از جمله فرستادنی
اصلی آنست بود که بطریق شکوفه و یاد بود و ولایت تازه مفتوح گشته
روانه ساختند فقره چند از آن نامه بر زبان خادم میبرد چون درین هنگام سواد
انجام بمجامع حقایق مجامع رسید که فرط اغیبه خاطریه از یکیه در پنج و هشتاد
سپهر زکریا بن حصیان بر آورد و چشم از زور باز پرس معاد و سطوت رب
العباد و پادشاه دست باطل پرست از استین جو رو بفرار آورده و پیا
ز جاده انقیاد و اطاعت والی خود بیرون نهاده کار و عرصه حیات هر و
تنگ ساخته مصدر را دایمی ناخوار و بی اعتدالی های دور از کار گشته اند
و ضعفائی آن اماکن و غربائی آنساکن پامال خواست و دستخوش و قایم
گردیده عرض و ناموس مسکین بیا دفته رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته
و کار بجای رسیده که جمع کثیری از سعادات اهل بیت نبوت و قرة العین
رسالت اند و بضعه بطحا و قلعه بطور زمره که محبت بیان اجر تبلیغ
او امر و نمایی و فردا بدین احکام الهیست بقتل رسیده و پامال جو رو
جفا گشته تا بدین که از هر چه رسد از آنجا که بمقتضای محبت دین و دین و
حمایت ملت متین و ترجمه حال مسکین نصاب کمیت و شکر

و توهمات بیجا تمام عیال و اطفال و مال و خال اند و ختم برت العمر گذارشته
سبحان قلی و قلی پیران که در آنوقت حاضر بودند بهره گرفته دیگران را
بجست عدم حضور و احتیاط افشائی راز گذارشته و اطلاع نداده سر اسیم^{وار}
با بعد و چندان از بلخ برآمده رو باستان آورده بند است که آن نقاد
دو دمان اصلا صبیح و کسب اسلاف طاهرین چنانچه محیی برادرش را
با خراز رخت بیت اله نموده بودند خان مشقت دیده تعب کشید که را
نیز که خوراک این سعادت است با تمام معسر انجام داده دستور برپا نمود
اما کن تبرک خواهند داد و نه در شکر کار سازنده نواز که تدبیر است
این نیازمند و نگاه را بقدر پیرات خویش موافقت بخشید اله تعالی حاجت
این فتح نمایانر که کارنامه داشت یان روزگار است برین نیازمند
مبارک کردانید که فتح سمرقند و بخارا را نیز نصیب گردانند اما این
رب العالمین بعد رخت ارسلان بیک کوچ بکوچ متوجه بطرف
لاهور شدند پست لک روپیہ روانه کابل داده لک روپیہ روانه غور نمودند
وسط شوال حوالی دار السلطنه مغرب خیم کردیدند پنجاه هزار روپیہ
بخسرو خان و بهرام و پست و پنجنه هزار روپیہ بیک پیران نزد محمد خان

وسپه و دامن دست بدست برداشتند و داخل ملک بگشتند و خسرو
سلطان خلف نذر محمد خان نظر بر عاقبت اندیشی التجا باین درگاه
آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد و چنانچه امروز درین حضرت با انواع
غایات کامیاب است و شکر ظفر اثر قلوبند باز که حاکم نشین بود
و قلوب کهر و اسر سواری مفتوح ساختند و قلوب و دامن اسیر گردیدند و
قدح و بقاح مملکت مسطور بشرف او نیای دولت قاهره در آمد
بادش نهاده عانی قد ر بعد از فتح ولایت بر نشان بر عتقا و مقوم
بلخ گردید از بکیه تاب صدمات شیران و عانی آورده از جمیع اطراف ره سپه
و ددی و ارگشته آن روی آب همچون رفتند و محمد خان که نه راهی
ستیز و نه طاقت محصور گردید و درشت در حین چ بادشاه زاده با عساکر
فیر دزی اثر بنواح بلخ رسید پس آن خود در برسم پزیره آن توپاوه
بوستان سلطنت با مکتوب شتمبر خواش طواف حرمی شهر بغین
و کتاد و آن و آن کوهر با باین پسندیده سلوک نموده متبلی و دلدی
و دلداری کوشیده حضرت انوار پیش پیرداد اما فو دای آن
حوالی شهر بلخ مغرب خیام نصرت گردید خان را استیلائی و هم

برای متعینه و سپاه بلخ همراه پادشاه فراده دادند بعضی رسید که راجه را پسندید
و غیره جمعی بحکم از بلخ برخاسته آمده اند حکم شد که بگذارند از آب
اتک فرود آیند و پادشاه فراده ما خود بر برد بقواد امرای سابق و حقی
که همراه پادشاه زاده بر فافت امیر الامر بعد یافتن انما قها و انما
مقرر شدند نیز دایم بتخریر سوا یخ دیگر می برد و از دمسوداله خان دیگر
روپیة لعل ابدار و دیگر جوهر که از خرید بلخ آورده بود با یک روپیة حسن
دیگر گذارند از اجله یک روپیة جوهر قبول افتاد مرزا محمد شهیدی را
که هزاری دو صد سوار نموده بودند قبول ننموده بود تسلیم هزار و پانصد
چهار صد سوار فرمودند پادشاه فراده او آخر محرم از رودان چرخ کرد دید
حقیقت فساد عبد الفزیر خان سپهرند محمد خان که بعد خبر روانه شدن
پادشاه زاده محمد را در بخش از بلخ بظهور آمده محل مرگ دارد
چون خبر حرکت پادشاه فراده بعد الفزیر خان رسید شکر زیاده
از مورد بلخ برای تسخیر بلخ فراهم آورده از بکیه و امانیان
که سیوم چهارم حصه آن علوفه و ارباقی لوت ما در خوشو در مردم
آزاد اطراف طلبیده قابو طلبید و بر سر حادثان و قلع و ارباق طوابع

مرحمت نمودند و ده هزار رویه مع قیل بازمین نقره بجهت بدیع پسر
خسر و غایت فرمودند بادشاه زاده محمد مراد بخش را که از منصب
دوازده هزار ریال ده هزار سوار مغول فرمودند و ده کبکی بجهت هزار
سوار جان ساختند شکر النساء بیگم عم بادشاه اکبر آباد برای مبارک
باد فتح بلخ آمده لعل قیمت چهل هزار رویه کند و نعلک رویه با و نعل
نمودند بادشاه زاده محمد اردنگ زیب از احمد آباد رسیده عازم دست
نمود روز میوم آن بوطیائی بلخ و منصب اصل و اضافی پانزده هزار ریال
ده هزار سوار که هشت هزار سوار و دو سوپه و دو اسپ باشد
و دو سیع مروارید و لعل و زرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طولیه
خاص بازمین طلا و مینا مع دو بیت اسپ از طولیه دوم و دو
قیل با عاز نقره و پنج لک رویه مفتخر ساخته ترضی فرمودند و حکم
نمودند که به پیشاور رفته ایام بهار بگذرانند و وسط اردی بهشت
از آنجا به بلخ گرد و رسید منصور بنیره سید خان جهان که بعد افاقه
جد فرزند نموده مقید و مجوس گشته بود و شفاعت بادشاه زاده
خدا صی سخته فرمودند که در سر کار خود نگاهدار و پنجاه لک رویه

سفر که بطریق المفاطیر می نمایند و محتاج خیمه دیگر و محتاج سفر نیستند
زیر چادر کتبه چندین اعیان شان فراغت می توانست نمود و در میان
آنها قتل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن گاه و جو که
صفت یابند قناعت نموده چهل پنجاه گروه که تاز می دوند و آب
جیحون که دریای خونی خوار آدم را بست سیرعت تمام گذشتن
بازیچه سراسری شمرند بسیار شکر که روز هفت هشت بار
از ان آب عبور نموده تاخت آورده اند حاصل کلام با حیان لشکر
بدانجام مکر بر سر قلع و داران تازه متشنج آورده وقت به وقت
تاخته و غافل ریخته با وجود ان ظهور آمدن شرط ترد و جان بازی
ز قلع و داران که جمع کثیر از هر دو طرف تقبل می رسیدند نزدیک بود
که قلعه ای را باز تصرف در آورند سعادتمندان خیر یافته خود را بعد د
حارثان محصور رسد که دست آنها را کوتاه ساخت اما آنچه حرز
جانی مالی از ان طایفه بحال رعایا و سکنه آنند یا رسیکا قلم در تحریر
آن قاضی است پادشاه زاده از کشید شورش عبوالعزیز خان
و فوکیوم او اخر صفو المظفر از دار السلطنه متوجه دارالملک کابل شدند

بخشان تاخت آورد کلمه چند از اطوار بدشعار و افعال کوهی و خهال
المانیان بدسکال که در شاه جهان مده درج کشته بطریق انتخاب بلاغ و اق
عبادت آرای تجریر مراد گویند المانیان فرقه اندصال به افعال از
از بکان و اق پیشه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار آن طایفه ناچار
باطوار آدم غمی مانند جمعی اند انسان صورتان ما شناسی که دایم کار این
جماعه دون نرا دینها دارند و ختن مال از وز و وبال در اهزنی و مردم
آزار است و مدام شیوه این فرقه ضلالت پیشه خونریزی و قتل انگیزی
و راه بیداد سپردن و وجه معاش مخصوص از ان کسب حلال بهر
و بهترین غذای سفر ایشان خون اسب و غیر ترش و تلقان جو است
اگر پاچه گوشت بگرفته یا چارپای نیم مرده بدست آرند بدان تنعم
میرمایند و برای بیماری یا بوی نیم مرده چندین بهادران خون آشام
بر حدیک سبقت و زین و ثقل یکدگر میفرستند اگر چه در شجاعت
و شهوری و عورتی نام دارند اما در جنگ صف بانند و غلبه پشت و حریف
داده استقام به تیر بازگشت زدن می ستانند و باز رو بکمر آورده
جان بدر برودن از جمله صفات شجاعت می شمارند و در مسافت عبود

شکر ناظم بلخ رو بفار طرف بلخ آوردند و تا خبر یافتن بهادر خان
برق کرد و از خود را بجوای بلخ رسانده اسپ و شتر و کوسه خدلی شمار
و آدم بسیار بدست آورده و اسیر ساخته روانه شدند بعد تفاوت
چهار نیم پیر فوج بهادر خان فراوان آمده متعاقب پرداخت بعد
تاخت یک شب و روز با هم هم رسیدند و محارب عظیم روداد با وجود
فوج ناظم بدو هزار سوار غیر سید و المانیان از مضاعف زیاده
بودند جمعی از آنها طعم تیغ و تیر و گلوله جانستان افغانان کردند
باقی رو بفار آوردند و نیک نام خان که سر فوج بهادر خان بود
با غنایم بسیار برشته بسبب ماندن اسبان سواری و چارپایان
عارت غارت و ماری کی شب بلخ نارسیه کاهین راه فرود آمد
المانیان خبر یافته چون خست خود برشته یک نیم پیر شب گذشت
بر سر نیک نام رسیدند و مبارزان شیر شکار خبردار گشته متقابل کار
زار خصم پا قیام نمودند و پروانه و از خود را بر آن کرده زدند و داد
تهوری و جان بازی دادند و جمعی از طرفین کشته و زخمی گردیدند و از کاه
المانیان ره نورده و از کشته شده که چادر سیاه شب برداشته شدند

سید منور پسر خانبهادر از قلعہ لاہور گزاشتند و در آشکوہ را کہ بسبب
عارضہ اسہلیہ رفاقت نتوانست نمود فرمودند کہ ہمراہ سپہران نزد محمود خان
برای بندوبست پنجاب باند سعید خان ظفر خک بجایات مفتخر
ساختہ مع سپہان نزد بادشاہ زادہ اوزنگ نسیب روانہ ساختند
بعد عرض واقعہ تقرب خان کہ از جملہ حکامی مقرب بود و بعد طی
نمود سال از مرحلہ عمر حجاب را پدید نمود حکیم داد خطاب تقریر خان
غایت فرمودند دیگر از واقو تازہ روداد بلخ بعض رسید کہ چند نفر
اسوار المانی منصوب کردہ عبدالعزیز خان بر سر ادکسین
کہچوہ تھانہ دار توابع انضلع آخر شب رسیدند و کسین
بتحیہ و سامان جنگ مکرستہ از ناظم بلخ مدد طلبیدند تا رسیدن
کوہک بمقابلہ و تقابلہ پر دشت قاسم روز بر تیرہ سو کہ کار زاد و بای
قتال کرد بود کہ آدم دزین از پشت اسب جدا نکردید و جمع از دم
بادش ہر دراجپوتان تہویشہ بکار آمدند و از انہا نیز جمیع کثیر
کشتہ کردیدند و هیچ نماندہ بود کہ راجہ کشتہ یاد سیکر گزید
در نخبین فوج بھادر خان بکوہ رسید المانیان تا بوطلب رسید

ایام محاصره بمبد رسید از جمله آن ایام دو هفته سپاهانندرون و سیردن
فرستدم آب آشامیدن نیاختند تا آنکه سرداران آجماه از ملاحظه
رسیدن فوج بلخ عذر بدیده و عذر روپیغام صلح پیش آمد زبان
مجدی و آفرین پیش کشیدند و میخواستند فرار نمایند درین ضمن
باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ در میان ماند آنها
خیره گشته زور آوردند و آبی که بشهر میآمد بریدند و از سر نو کار محصور
تنگ آوردند و اما پیادگان رزم آزموده کارزار و بیط دل پایی
نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند تا آنکه از اطراف کوکب تیم
رسید و از بنگان رو بفرار آوردند آنچه در آن ایام شورش از کبیه
روداده و ماخت می گمانیان بر حارثان و قلع و داران و پنهان داران
باز شاهزاده رسیدن تا رسیدن بادش هزاده او تنگ نیب نمودند
تخیر تفصیل آن پرداختند از سر رشته اختصار بازمانده است حال
مجلسی از تفصیل آوارگی نند محمدخان طرف ایزن بزبان خادم صدق
بقضا رسید همچون نند محمدخان از ما مساعدت روز کار دل از یار
دیارکنده همراه قتل سپهر و حین میهمان و از بنگان رو با سیران

از جمله کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظریک ز سر روان شهور آن کرده
که در خدمت محمد مراد غنیش آمده در جبر که بند مای با دشت هر مدت بوده
باز وقت یافته بقوم خود پیوسته شکر کشی نموده بود کشته گردیده
سر او با بریده آورده بر دروازه بلخ آویختند دیگر از جمله سوانج قابل
خریر خجک قبیح خانت حارث و قلعو دار بختان بوده
ده دوازده هزار سوار غافل بر سر او رسیده مایه قتال برافروختند
و تا چند روز شب در روز بازار کارزار می بود و هر روز جمع کثیر از
هر دو طرف کشته و زخمی میشدند و آلمانیان مکرر بهیت مجموع برپوش
و حملهای مکرر با نموده بیای حصار و دروازه قلعو بختان رسیده
از باریدن کوه تفنگ و فادن سنگ و حق و آتش بازی پس کشدند
و با وجود ابوالحسن و راجه و پسر قندار بعد در کیهان تر دو مردانه
نموده داد و ده دری و جان بازی دادند باز کار بر مردم بادش هر تنگ
کردید و محمد زمان نام شرف تو بخانه با جمع از مردم محمد مراد داروغه
و راجه پوتان کشته و زخمی گردیدند و سپان فیلیج خان که برای جریدن
پرونها بود با اسب کوه سفندی بشمار و در عایا بدست تاراجیان افتاد

پارچه چیت و قطنی و دارائی و نیک و شجر و زربفت بر آتجا بای که
متصل شهر باغ دشت بی برای ماحضر خوراندن و در شهر جایی برای
فرو آمدن او تقرر کرده بودند یا انداز فروش نمایند بعد که نزدیک
آن باغ رسیده خود را استقباض نموده باغرازی که مخصوص خاندان
آن دوران و بر کربط سلسله صفویه است و یا همان موافق و محابق
طریق مسافر نوازی و داد بجای آرنده جا آورده در باغی که برای
او تهیه ضایف گرفته و فروش نموده بودند فرو داد و چون در بلاد و
دیگر ضابط است پارچه های پانده از راه ستور قاعته بهم دوخته
بی زیر سم کسان و بای آدم پانده از نذر نظر کند راندا بتوشک خانه
حواله می نمایند و در ایران پانده از واقعی نموده انعام شطرباشی
و علم سواری میفرمایند نزد محمد خان فرمود که با وجود استعمال کردن
زیر بای است آدم در سر کار ضبط نمایند ازین ذمات طبع و دون اعمتی
مخلاف دستور آندیار از و بطور آه در نظر ما و زبانها خفیف و مضعون
کردید بعد صرف نمودن حاضری در باغ شاه بدو بت خانه خود رفت
و نزد محمد مانرا و عمارت عالی اندرون شهر فرو داد و در روز دیگر

آورد بمرز مارکسید محمد قاسم پسر و نسیره آن ره نور دتیه سرگردانی
با چند امر اشل یادگار قلی و عاشوره قلی و غیره دوازده نفر رسید
سوار دیگر از بکیه بدر رسید رفیق شفیق کردید بعد که عیش مقدس
رسید و انتظار بجهانه ارشاه یازده دوازده روز مقام نمود
چون دید که موافق چشمه پشت از طرف شاه عباس چنانچه طریق
استقبال و محمان پرسی که بابرادر کلان او نموده بود در باره او
انظور رسانید افسرده خاطر و بید مانع گشته است بر کرد و در قضا
قلیان حاکم مشهد اطلاع یافته مانع آمده جمع از قزلباش بر خانه
او شک کاشت لذا بخل زده و ماچار گشته راه صفایان
اختیار نمود بعد که به بسطام تعلقه عراق رسید خبر روانه شدن
علی بیگ بجهانه از دستاد شاه با قدری نقد و حبس شنید
تکاین خاطر کردید بعد در خوردن محمد علی بیگ که ز راه کاستان
نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان که از بادشاهن اطمینان
و وزیر و دامادش امیران میر کشد بالوازم بجهانه ای و یانده از استقبال
فرستاد و فرمود که تا یک گروه موافق رویه و دایک آن بجهان نواز

خارجہ راجہ خلیفہ سلطان بجائی پکھان در دل او جا کر فتنہ ہو کر
باطلہ آشتی و لب شکوہ الودیر چراغان نمودہ بخانہ رفتہ بتماہض
خانہ نشین شد بعدہ کہ شامزادہ ہمان نوازی بجیارت لوت
بید ماخانہ و بی ادبانہ باشاہ سوک نمود و وقت آمدن دبر آمدن شرط
استقبال و مشابعت ازو بعمل نیامد شاہ رنجیدہ خاطر برآمد
باہر نکل گفت چکنم ہمان ناخواندہ خصوصاً خان و مان آوردہ کشتہ
ہدیہ بخد است والہ اینمرد سودائی مزاج چنان سکوک میر نماید
کہ پنداری من بد زخانہ او با احتیاج رفتہ ام با وجود از وضع ما محمود
اوروزبر و زبیر خاطر شاہ مکرانی میرا فرود در توجہ و رویہ مہمانداری
از رستادن کل ما محتاج واقسام کل و میوہ و جانوران شکاریہ
قصور غیر نمود تا آنکہ نذر محمد خان محمد علی بیگ مہماندار را جلیط
پیغام شکوہ آئینہ عیان آوردہ گفت من برای طعام خوردن و
چراغان و شنیدن سرود و نغمہ نیامدہ ام چشم لغلت و مدد تنبیہ سپر
غدار و زبکان ناہنجار و بر آوردن خروج ہندوستان دہستم خانہ
کہ شاہ بجان من نمی پردانہ داردہ میت الہ دارم و میر خواہم شاہ

بی آنکه از طرف مهمان وادید بعمل آید باز شاه بیدین اورفت و استغفار
احوال و اظهار تفقد نموده بخانه خود مراجعت فرمود روز سوم نزد محمد خان
بریدین شاه آمد و سه ساعت بخوبی نشسته طعام خورده بخانه مراجعت
نمود بعد هشتاد و نه روز خانرا موعود ساخته طلبید و استفسار احوال عیان
آوردند و محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و از بیکان ملک حرام
و شکوه و سپردن انجام و صدمه که برداشته و ستان گذشته شده
ظاهر ساخت و در همان مجلس خواش کومک عیان آوردند و درخوا
مقبسی و اظهار آنکه هنوز ما شما را یکدیگر و مجلس دیدیم و هم کار را
از فضل الهی ساخته خواهم پیش آمد و بنهین خلیفه سلطان گفت
هرگاه از یکدیگر و نوکران موردی شما با شما اتفاق و زبیره ما پرسش
که مدعی دولت گشته اتفاق نموده ملک بشورش آورده باشند
و ملک از دست رفته باشد کومک برودن چه سود خواهد بخشید نزد محمد خان
جواب داد که از شما کومک نصرت و از بار تعالی مطلوب است بعد سه
چهار روز شاه چراغان نموده جمعی از اهل نغمه و کوار و ناشن جمع ساخته
نزد محمد خان ابضیافت طلبیدند و محمد خان بادل گرفته رفته چون

نزد خان سودای فراج فرستاد و دل آری گانمود و فردیه
آن خود شریف آورده آنچه شرط دل گری بود بجا آورد و
دوازده هزار تومان که سه لک و شصت هزار روپیه بمقدار
نقد و جنسی مروری و زریفت و غیره که از لک روپیه زیاد
قیمت آن نیست توافع نموده بدستور میر با نان مهمانان
عذر خواست و لک روپیه دیگر سامان سفر و کشتن سرانجام داده
بار و خان را با جمیع شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حکام آن
برای کمک مقرر آن سرزمین که سواری قزلباشان از جمعا
بر قندهار تاجیک بری آیند نوشته داده با انواع دلبری
مرخصی ساخت نذر محمد خان بارو خان گفت که بسبب
عارضه مدای به بنی مزاج می سر و پای ریندک سلا بر نیند اردنبار
براه مازندران که گرم سیر است خودم خواهیم رفت شما قتل
محمد سیر را با خود گرفته با اسباب زیادتی بمشهد مقدسی رفته
انتظار را بکسیه که با هم انجالات خواهیم نمود و محمد قاسم
بنیره را با خود گرفته بمریدیه براه دستر آباد از بسطام سیر آورده

ما دون سازد که گشت استخوان خود را بان مکان مبارک برسانم
شاه در جواب گفت که هنوز از شمار کرد راه نکان نیافته و
اخلاف مزاج راه یافته چند روز دیگر باغات دلکش و تفرح
عمارات و گشت سبزه و شکار طبع را بحال آرند و چند مجلس با هم
صحبت بداریم بعد موافق ادعای خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر
محمد خان در جواب گفت که زیاده برین صبر نمودن از من می آید
و چاره کار بجز اختیار کردن سفر حج باز نمی دانم باز شاه خلیفه سلطان
برای تسلی و دلدارایی خان سماجت نشان فرستاد و نزد محمد خان
همان جوابهای درشت پیمزه خشونت آمیز داد و خلیفه سلطان
گفت شما را رضامندی شاه ضرر دست و صورت اراده بیت الله
نیز بر حضرت شاه روانه شویر خان در جواب بآشفته گفت
عن در بندی رضا کسی نیستم فردا روانه می شوم و روز دیگر که
زیاده بود و هفت روز رسیدن نزد محمد خان نگذشت بود از شهر برادر
در باغی که وقت آمدن شاه و او هم ملک شریع بودند فرود آمد
روز دوم آن شاه خلیفه سلطان را با دیگر از کسان سلطنت خود

او گفته میشد با جمیعت قلیل رسیده رفت نوشته گفت که
روسی از بکان بشما خطوط عذر آینه مستمبر عذر خواهی و
طلب شما خواهند نوشت و اظهار رسوخیت و
اطاعت آینه خلاف گذشته خواهند نمود و نیز بانی می نیز التماس
والحاج زیاد نموده اند اما زنده بر گفته و پیغام و نوشته آنها تمام
نمایند و نذر محمد خان نیز تصدیق قول او نمود و در همان
آوان نوشته بعضی از سرکردهان مفید پیشه از بکیر رسید
تعلق نه امت آینه بسیار نوشته بودند نذر محمد خان شنیده
ناشنیده انگاشت و قرار یافت که از اسس قلیق
جمیعت طلبیده خود بلا تعلو جات اطراف میمنه که
شدان بحرست انضاح مقرر بود رسانده بشیر آن نواح
پردازند پس بقدر مقدور جمیعت فراهم آورده اول شکر
همراه پسر داده بحاصره قلعو میمنه مقرر نمود در محاصره دو ماه
کاری بکنند بعد خود را رسانده که وجهه تمام بکار برد
یک ماه دیگر صرف اوقات نمود با وجود رساندن چهار نوبت

بمشهد رسید و با ساروخان که قبل از او رسیده بود درخورد.
گفت من براه مرو میروم و بسبب کمی آب عبور ما دشوار باشد
از آن راه خالی از تصدیع نخواهد بود شما شکر قزلباش کنش
خراسان را اینجا فراموش آریید و انتظار نوشته مرا کشیده هر جا
نویسیم و طلب نمایم خود سلا برسانند و بعد توقف بخروند همراه
پسر و نیره از مشهد برآمد چون بمرو رسید از راه بدخلقی
و سوداگری با علی قلی خان حاکم مرو که او نیز خانی
از اشراف بود صحبت موافقت نمود و از خود آورده
ساخت و بمرو داخل نشده بالا بالا رور نه شده چهار فرسخی
مرو فرود آمد و برای گردآوری لشکر ترک و تاجیک چند مقام
نمود اما چون از تکلیفهای شاق و فرمایشهای پجاسار
خان نیز از او آورده خاطر گشته بود و با حاکم خراسان
و همه حکام راه کج خلقی و بیایان آورده از خود رنجانیده
صبر نمی نمود فراموش آوردن کنش چنانچه یاست دست نداد
در بعضی دهمان حوالی کفش قلینان که از امرای بامی ^{بها} خواه

و در بلخ نایب با مردم معهود گذاشته مزاج کو با این مصلحت
دادند که اگر درین وقت خود را بطریق ایمن با پی حصار بلخ
برسانند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف
معاونت نمایند و تسخیر بای تخت با سانی میسر آید و
محمد خان اول کوشش باین مصلحت خام نداد و آخر کار قرار
بر آن یافت که قتل محمد پسر خود را با فوج ایران و توران
و جمعی از سرداران که بانی این مصلحت بودند روانه
سازد اگر قتل محمد بعد نزدیک رسیدن بلخ بدو و کو مک
هواخواهان اندرون و بیرون ستیز گشته نذر محمد خان را
بطلبه خود را برساند و قتل محمد را با مردم کار طلب
روان ساخت بعد روانه شدن بعضی همدان که ری اینها
بدان مصلحت موافق نبود گفتند که درین وقت پس خود را
با جمیعت بامیه از بکان منافق پشته از خود جدا ساختن
از آئین خود دور بود و کف راه آورد و بنزد عیبه العزیز
خان ببرند یا وسیله پیش آمد ترقی حال خود دانستند

زیر حصار که باروت پر نموده بودند فیلدس نقب سه
مخسوران بی برده زد دیدند یک نقب را که آتش دادند
پست پنج درجه دیوار پرید در فکر پورشش بودند که ببرد
اقبال تیموری در همان حالت خبر رسیدن فوج بادشاهی
تعیین کرده بهادریان بگذرد قلع در ورود بدیه داخل شدن
بادشاه مراده محمد اورنگ زیب بسرد بختان باموکیب
کواکب شمارانند راون و پروان قلع است ریافت
و شادمان قلع در ارنج مرده شاد گشته و تقویت تمام
حاصل کرده از قلع برآمده در مقابل پورشش آنها که معافوج
کوکی رسیده عقب فوج نذر محمد خان را تاخت نمود
پرداخت و صلیبهای نمایان از قزلباش و نذر محمد خان
نظهور آمده و جمع کثیر از طرفین گشته و زخمی گردیدند و بنذر
محمد خان نیز زخم رسیده و آخر کاری نتوانست ساخت
و حوصله باخته آخر کار از پای قلع برخاست و متصل آن خبر
شنید که در خان خود را به استقبال بادشاه مراده رسانده

نم باد و نیرار سوار المالی از نزد عبدالعزیز خان با نامه و نعام
مودت التیام رسیده گفتند که خان بسیار مشتاق و خود آن
ملاقات شناسست و در فوج دیگر برای طلب شهاد و طرف
دیگر فرستاده فرموده هر جایا بند و هر قسم دانند بیارند و
فیثق بهم گشته نزد عبدالعزیز خان روانه شدند با و سا همراه
محمد اورنگ که با امر او فوج سابق و لاحق متوجه بلخ گشته
بود بعد رسیدن پشاور موافق حکم ما بهر همه بندهایی
با و ساهی نقدی و جایز در بدستوری که بگذریش آمده
رسانده اوایل اردیبهشت داخل کابل شده با امیرالامرا
برائیر بند و بست فوج نبذی ملاقات نموده با اتفاق
بسیار مصلحت پیکار کرد و خلیل بیک از کمر و خود را بگذریش
با و سا همراه رسانده بر حقیقت را به اطلاع داد و باز
برائیر تحقیق و پاک نمودن راه مرضی گردید وقت مرجهت
فوج از بکابل روانه شده راه او گردیدند با وجود پانصد
سوار همراه او پیش نبودند و با و سا نیرار سوار او را سر و کار

بدستور خسرو خان باختیار خویس باورنگ زیب جوج
آرد سواری دست افشوس کرین فایده مرتب نخواهد
شد رای نذر محمد خان نیز ازین کلمات هوشی افزا گشت
و خورست پسر لا بر کردند خواجه عابد نام را که بخدم و همراز
پدر و پسر بعد برای بر گرداندن قتل محمد روانه نموده
بعد که قتل محمد خبر نزد یک رسیدن خواجه عابد بقصد
بر گرداندن او شیند و با رفیقان کنکاشش میان آورد
آنها بر دشت گشته گفتند که چون دولت از خان روانه
و طالع او برگشته و بر سودای او افزوده و مردم و سوا
و هر اسب تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر فاسد
و اندیشه باطل در خاطر او خطور میکند صلاح دولت در
این است که خود لا نزد برادر کلان رسانند شریک دولت
و کنج پرنج او باید کردید قتل محمد لا این مصلحت پسند
آمد و رفقا را در رفتن نزد پدر و رفاقت نمودن مختار
ساخت پشتر رفیق رفیق او گشتند و رضی محمد بیک

از راه عاقبت اندر یلی و دور پینه ارشاد فرموده بودند که از
مردم عمده بانام وزکان صاحب درس میر جابریا به فرمان
از طرف ماوتان خود مستمراستمالت آنها فرستاده
نزد خود طلبیده پرورخت حال نموده رفیق بیاداران گار
طلب سازد لهذا بادشاه پراوده از زبانانی واقف کاران
کهن سال آندیدار برخاندان اغریه که تیموریه بهیم بهره غنی
اغرخان خوانند و اصل سلطنت مغولستان که ترکستان
نیز نامند بزرگان آنها تعلق داشت و سلسله انفرقه که
اغرخان نیره مغولکان باشد به پشت و سه واسطه بکنار
میرسد و از زبان قدیم از یکیه مغلوب شمشیر اعمیه بوده
چنانچه مفصل احوال آنطیفه بتقریب و جهشت مغول
که در هشتاد و سیگان عموما بر مردم توران و ایران زبان زد
شده و مدت مانع مغولخان که از بزرگان اغرخان
بالسند بر سرهند و سنان و خراسان می آمد و شکر کشی و
آدم کشی مینمود در ذکر فرمان فرمایی سلطان جلال الدین

کارزار افتاد و محاربه صعب روداد خلیل بیک و اوتهوری
داده چپکته‌های رستم نه نموده بعد بکار آمدن وزخمی
شدن جمعی از هر دو طرف با آنکه هزاره فوج الپاچیان
که در اطراف غارها در انتظار کیمی بودند بعد بهم رسیده
کار بر مردم باوشتاپه تنگ آوردند و آنقدر مقاومت
ورزید که بیادکسا هزاره خبر رسید و فوج کومک تعین نموده
بعد داورسانند و از بکان فرار نمودند چون خبر غلبه و هجوم
افواج تعین کرده عبدالعزیز که مانند مور و علی سر راه سرحد
بدخشان فرار هم آمده باراده متقابله فوج هندوستان انتشار
داشتند بیادکسا هزاره عالیقدر شیر صولت رسید
بعلی مردان خان که همراه اول کشته نمیکند برای نشتق فوج و خبردار
بودن از دست برد از یک ناانگار نمودند و چون خبر
انتوب و هنگامه ف از بکان متواتر بایا حضرت میر سیه
و میداشتند که بعد رسیدن باوشتا هزاره بدالضوب
محاربات صعب بمیان خواهد آمد و وقت رخصت بیادکسا هزاره

ورشادت ذاتی و کار طلبی پیش آمده در محارب بلخ و قندهار
و در جنگ سلطانی که با دریا بسکوه روداد تردد نمایان نموده
بخطاب انوخان علم شهرت برافراشت و در آن فغان کشی
پشاور و فوج کشی و کسب جنگهای رستمانه که از بطن ظهور آمده و
نام انوخان رازنده ساخته و بهیچ دستور خلف الصدق
آن پشتر پشته شجاعت مسمی بریده مغول خطاب موروثی
یافته در عهد خلدنزل لغایت حال در رزم و بزم و بهیم صفات
حمیده چراغ بزرگان را روشن نموده انسا و اله تعالی ذکر هر
هر یک بر محل بگذارند خواهد در آید القصه بعد نزدیک رسیدن
ذره هر روز که سوار میشد فوج از یک نمودار میکرد و در وگاه
جلوینز مقابل فوج هر اول رسیده نیز جلو یها نموده بهیچ که
از چار طرف بهادران بمقابل آنها اسپ بر میداشتند
تا ب استقامت نمی آوردند و هر طرف که نال از یک پید
میشد ناله کوه تنگ بر فغان از آن یک ناله میکرد و بعد از آنکه
از دره گذشتند و از آن تنگها ناهنجاری ظفر موج بمیدان

وسلطان علاءالدین خلجی نگارش یافته مطلع گردید و از
تواریخ نیز جریست و نسب و جلالت اربانی انندان
اطلاع داشت فرمان بادشاه و نشان خود مصحوب یکی از
مقدمان روشناس شتبر استمال و طلب اغریه صادر
فرموده باغزار طلبیدند چنانچه حسن قلی بیگ و امام قلی بیگ
و غیره پنج سردار اغریه یاد و هزار خانه و درآمده باین راه
بلخ ملازمت بادشاه برآوده با فرهنک رستم جنک محمد
اوزنک زیب نمودند حسن بیگ را هزار و پانصدی هزار سوار
و امام قلی بیگ را با و دیگران چهار صدی چهار صدی و دوهصد
سوار منصب مرحمت نمود و هر یک را فراخور مراتب
بعطای خلعت و رتبه و قیل و حیو خوشتر و آئینده امید
وار ترقی ساخته ملک روید و مدد خرج انعام فرمودند و بدست
قزاقی مهم بلخ که در سرزمین ایران و توران کارشجاعان
کارزار دیده یکم تازست با سوار خستند از آن بر چهار پنج
سباز زاده را آخر کار امام قلی بیگ بچوهر شجاعت اربانی

پیش آهنگ ساخت و بعضی از سرداران کارزار دیده را بیل
کوه پیکر و کوس و گرنای خروشش افزا جر نغار و بر نغار مقرر
کرده چهار پنج فوج صف را قرار داد و همراه بر یک از سر
فوجان نامی مائمتی و اطراف تعین و مقرر نمود و بعد از
شدن همین که اثر کرد فوج از یک از دور نمود و در فوجها
هر طرف کرده کرده باد به و شکوه بحکمت در آمد و ششیر
کمان خوشبختان و خروشان از یک جویان اسپان بخوا
در آوردند و هر طرف که اثر سیاه از یک ظاهر میکردید بجایها
کمان در آمده نعره زنان می تاخستند و از بکان مدف تیر
و سنان میکردیدند و مبارزان جلالت نشان مردانه دار
میکو سیدند و مردم فوج از یک می افزود و دیرری له بکاری
بردند و هر ساعت دلاوران فوج با دسایه نیر بایستند
آخته اسپ تاخستند و بهد میگری از یک کش مردانه حله می
اوردند و قراولان انگریز بسیار آوردند و المانی پشمار
قتل و اسیر کردند و آخر رو بفرار گذاشتند و چند گروه

در آمدند جوق جوق از یک از هر طرف نمودار شده آغاز سونی
ما قراولان نموده بر فوج بر اول حمله آوردند و جمعی از مردم کشته
و اطراف لشکر را زخمی ساختند و تمام روز آن منزل جنگ
کنان میرفتند و از هر طرف که بر آنها مبارزان فوج بادشاهی
می تاختند فرار نموده باز از طرف دیگر نموداری شدند و
فرصت فرود آمدن نمی دادند اگر دست و پای بسیار
زده رو بفرار آوردند بهیچ دستور بر فرود وقت سوار
شدن و مایه راه بعد منزل رسیدن بطریق قراولان دست
بردای نمایان نموده باز مسعود الا ترمی شدند تا آنکه
بعلی مردان خان خبر رسید که فردا قتل محمد پسر نذر محمد
خان باده هزار سوار عبده العزیز خان که دو فوج دیگر را لایق
غارت کرد و طرف او دارند بقصد فاسه مقابل فوج بادشاهی
خواهد رسید امیر الامرا از سنجین این خبر بخد مت بادشاهی داده
ظاهر ساخته با اتفاق بی نفاق امرا به بند و بست فوج
پرداخته جمعی از بهادران انحریه را با فوج خود بطریق قراولی

سعد اله خانزاد اسلام خانزاد با نهبای دولتی هفت هزار
هفت هزار سوار که هزار سوار دو اسبه و سه اسبه که برادر
دوازده هزار سوار باشد رسانند بادل هزاره محمد شجاع
از بنکالار رسیده ملازمت نمود بادل هزاره محمد مراد بخشی
که با وجود سرافرازی منصب از بچرا ممنوع بود بموجب حکم
استقبال برادر نموده شفیع ساخته تسلیم عفو تقصیرات
بجا آورد چون عبده العیز ز خان بعد از روانه نمودن قتل محمد
خان خود تهیه بر آمدن با هفتاد هزار از یک گرفته بیک او علی
خانزاد که از سرداران نامی بود با قیوم کران پشتر بطریق هرول
رخصت نموده برای گذشتن از آب جیحون تاکید بکار برد
بها در خان حارث بلخ از شنیدن خبر بیک او علی خان نام
منکه را در بلخ گذاشته بقصد آنکه اگر تواند سر راه غنیمت کرد و الا خود
لا بد بادل شهر هزاره رسانده استقبال نماید از بلخ بر آمد و پی آنکه
باز بجان در راه مقابل افتد بخدمت بادشاه هزاره رسید و غره
جمادی الاول بادشاه هزاره داخل بلخ گردید و از استتار خبر

فوج بادشاهزاده تعاقب آنها نموده مراجعت نمودند
و آنروز نزد امیرالامرا نزد بادشاهزاده بسیار محض
افتاد و آخری نمودند و برای بندوبست آینده نیز تاکید
فرمودند درین آوان خبر واقعه اصالت خان که اختیار
نسخه ملکی و مقدمات مالی بلخ باو تعلق گرفته بود و بایم
نیک سرانجام میداد بعضی رسید افسوس نمودند و ضلیل
الله خان برادر اصالت خان از شنیدن حادثه جان گاه برادر
استعفای منصب نمود و هر چند بادشاه تسلی او در وقت
فایده نه بخشید و ترک علایق دنیوی نموده منزوی گردید
اعلیحضرت برای پشت کر می بادشاهزاده کوچ بکوچ خود
سلاطین کابل رسانده بازده لک روپیه خزانة حواله ذوالقدر خان
نموده پانصدی پانصد سوار برد و هزار روپیه صدی اضافه
مرحمت نموده نزد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بخت
نمودند و بلافاصله راجه جیسنگه را مورد عنایات ساخته بخت
لک روپیه خزانة همراه او داده روانه بلخ ساختند و درین حال

در میان گرفتند و ده پانزده هزار سوار یک تاز خود سلا بار دو
رسانده سوختی از صد کذر انداخته و بهادران مدغم جواز هر طرف
بفرار گشته کرم کارزار گشتند و امیرالامرا و بهادر خان را به
بانگ کرده نزد عظیم و پیکار غریب روداد هر چند که علی مراد انانی
در آن روز داد مردانگی داده با دوجو فرد گرفتاری اطراف بهادر خان
خود را برق کردار رسانده بران گروه زده باعث امید امان
بهادر خان گردید و آن افغان بهادر دل شیربرد نیز تر در دستان
نمود و پیشی صد مرد در یاصوج از بکان دستقا ست و در زید امان
از انبوی بی فوج که بر طرف نظر کار میکرد چهار طرف لشکر مداخل
سلا فرو گرفته بودند کار بر مرد و امیر تنگ آورد و خبر بادشاه را به
راجا ستر سال و اله وردی خان بمده مامور گردیدند درین خطی خبر رسید
که اطراف سعید خاذا که بسبب عارضه بدنی درینمه بود بعد ریختی بر
نگاه که عالمی بجاذبه تاراج رفت فرد گرفتند و سعید خان با ضعف
بدن خود سلا با سپر رسانده بمقابله پرداخت و هر طرفی نایره قتال
و شعله جلال زبان کشیده بعضی از مبارزین کشته گان کار طلب را بگویند

آمدن عبد الغیز خان بعد از بند و بست ضروری که اکثر شرفا
و اعیان بلخ که با عبد الغیز خان رشته قرابت و کرودیکی
خاص داشتند و اولاد خواجہ پارسا و دیگر نجیبان را با انواع
لطف و رعایت احسان و اقسام امید داری نواخته
و خوشدل ساخته بعضی را که کمان نفاق باو بود بحسن تدبیر
با خود گرفته مادر هوسنگه در اورتنی را با شمشیر خان برای
محافظت قلعہ بلخ گذاشته تنخواہ بہ ماہہ بمردم رسانہ در سہ
روز از ہمہ گارما فراغ حاصل کردہ با ہتمام فوج بندی پرداختہ پاد
خان را میراول و امیر الامرا را بر نغار و سجید خان را جز نغار نمودہ
متوجہ مقابلہ عبد الغیز خان کردہ بعدہ کہ بموضع تیمور آباد رسیدند
از ششیدن آوازہ نزدیک رسیدن بیک اعلی خان فرمودند
کہ لشکر بہ ترتیب و با احتیاط فرود آیند و در دیگر فوجہا
را آراستہ نمودہ سوار شدند ہمیں کہ بہادر خان و امیر الامرا
براہ افتادند از ہر طرف فوج بلا مہوج از یک نمودار گشت
و تا خبر در ششیدن جوق جوق اطراف شکر تاختہ حلقہ دور

آغاز غلبه بمجوم خصم بعد بکار آمدن بعضی همدان جان باز مرد و دیگر
فرجهایی تیر بردارسته از پدر کوکب طلب نمودند سعید خان که از
آسندن مغلوب و زخمی گردیدن پسران جهان در چاه و تیار که
نمود و با کمال ضعف و فاقه سوار شده چون شیر خران نمره زمان
خود را رسانده بمقابل از بکان پرداخت و جمعی که اطراف کران
اورداشته چند نفر آنها را بنده خود از ضربت شمشیر جان فشانی
از پا در آورده و زرد و خورده عجب و رستی خنر عظیم بمیان آمد درین
حال پای رس سعید خان بمنگاک فرورفت و در ضعیف پیرایه
بدور رسیده با وجود از خانه زنی جدا شده و در ضعیفای کاری رسید
باز بر خورسته کار سه چهار حریف مقابل ساخت در همان حال
لطف اله خان خورسته خود را بدیدر رساند از تیر باران
از بکان از پشت زنی بر می نارسیده بعالم بقا پوست و خانه زاد
خان نیز بعد تر و نمایان بر ضعیف پسران از اسب افتاد و بعد که
ضرعانه سعید خان و تسلط از بکیه بیاد شاه تهمتی نرادر رسیده
تهمتی شوریه ازین آگهی بجایا دو بهیم شمشیر و تخیل

سعيد خان اشاره فرمودند اما از بسکه هر طرف چهار پنج در سوار
المانی بقصد غارت خود را رسانده سواره افواج بادشاه
شده بودند و هر چند که بهادران فوج بادشاه خود را بر آنها زده
جمع کثیر لاطعه شریان و تفنگ سوزان میساختند
انجاء رو بفرار آورده باز بشوئی نمودار گشته هر طرف
که قابو می یافتند باعث هلاک بعضی بندهای بادشاه میکردند
در حالت بهادر خان از بکان مقابل خود را از پیش رو برداشت
همچنان ایرالامرا قبل از رسیدن کومک بسیاری از بکان
لی باک را از یاد آورده چند سر اسب با اسب خاصه قتل
محمد خان بدست آورد و چند سیه خان در غلبه ضعف خود را
بر اسب نتوانست گرفت بخشی او مانع آمده با قریب چهار صد نفر
سوار مقابل انجاء پرداخت بعد از گشته شدن جمعی از برهان زخمی
و مغلوب گردید و با حاط از بکان در آنکه سطف در خان و خانه زاد
خان پسران سید خان فریفته به دو دست افتادند و مبارزه
با وجود داد شجاعت داده جمعی از آنها را گشته و زخمی ساختند

بکر شمار لاگشته و زخمی ساخت آخر کار فریست اختیار نمودند
در اینمضی نوکران عمده سعید خان فرصت میدادند از خالی یافته
سعید خان را با مرد و پسر از میدان خوشنوار برداشتند خانزاد
خان که هنوز رمقی باقی داشت با سه دکلست زبان از
احوال بد استفار نموده تفاوت یک پیرره نور و سوار خست
کردیم حاصل کلام از اول روز تا سلام بهادران بنام و تشکر از
جنگ داد جلالت دادند بوده که بسی بدست هزاره فستج
نصیب انجاء و دیوار آورده و در چون مایه بر دو فوج چندان
مسافت بنمود از ملاحظه ششگون آوردن مصلحت چنان
قرار یافت که بسیاری از سرداران بالایی قیل و اسپان
طلایه کنان شب را بصبح رسانند و پشتری جام آب
به دست گرفته خبردار و کوشی بر آواز شب پایان رسانند
آخر شب امیرالامرا بخدمت بادش هزاره آمده صلاح داد که
دشمن را فرصت نداده بر بنگاه اینجی و تاخت باید آورد
و کوششهای در قیام باید داد از سر فوج ترتیب پرداخته و

تمام رخ فیل سواری خود را با توپخی ز جهان آتشوب بقصد باختی
دست خاری بران از بکان بی باک و برهمن زدن بسا فرام
آند آن کرده و در سجد خان مغلوب گردانده و غلغل کوسی
کز نابرجخ بری بکشد و فوج از بکیه بسوی تمام جلورین مقابل
بادشافرا ده رسیده و نعره صف ربای میبازران جای بازو
دلاوران یک تار از هر طرف بلند گردیده نشان طوطی مقاومت
عیان بگردون در آمدن نفرو فغان سپاه چو دریای جوش
بجنگ همه تیز کرده بریداد جنگ همه جنگ راستان بسته
میان بگردون برآورده کز کران بادشافرا ده فرمود
که دوسه فیل نشست کوه سکو شیر صولت را پس قدم جوش
بمقدمی بهادران صف شکن بران کرده بداخته روانند و از اطراف
مباززان پلنگ خود بهادران دزم جوتاخته صدای آبی
و هو دشت افزا بلند ساخت با شک توپخی ز غلغل
عظیم و شورش سرایا پیم در دل و جان از بکان عاقبت
و جشم اندازنده دوسه ساعت نجومی تیر و کوله تفنگ باریده از

سرداران فوج آفت رسیدند و غنچه توپنی نزد دیگر بهادران
سیرشکار به پیکار انجامه خوگوار در او کشته داد و تهوری داد و
سینه جامه سپر بلا و جانها به هدف تیر اجل ناکهان سخته
بمکلهای بیایی مردور با آنها را از مقابل برداشته و از یکبه رو
بغوار آوردند و در نیضی بیک او علی خان ضریافته از قول برده
پانصد هزار سوار تازه خود را با انجامه هر میت خورده رسانید
همراه خویشی بر گردانند و بار دیگر مقابل پرداخته از سر نو بازار
گازار را کرم سخته و فوجی سر راه مراول گذاشته باقی
فوج مقابل امیرالاسرا رسیده چندین هزار شیریکبار از خانه کمان
ببارش در آوردند و هر چند که علی مراد خان رستمانه نبات
قدم در رنده کوشش و گشتن ربابی نمود بر جمیع و محوم
از بکان می افروزد و نزدیک بود که به نامی چلیم زخم بفوج
امیرالاسرا برسد و در بحالت بادسانه زاده نامدار با فیلان شیر
شکار و بهادران فیل پیکار متوجه مدد علی مراد خان گشته
از راه منصوبه بازی دوشه در بار کارزار دیده از راجه پوتان

بر پیر خود را چو تان استجاعت نشان را گذاشته بر نگاه
مخالفان روانه شدند نزد یک بنگاه نرسیده فوج فوج از یک
تارستیگی تمام دستهازان در برابر فوج باد کاهنزارده طو
کنان رسیده بسوی پیشی آمدند و بفرس کوره و بان و تیر و شمشیر
بیاد دران جان بیا و فنا داده باز حمله می آوردند و مردم بسیار
از لشکر باد کاه نیز از صدمات تیر باران آنها بکامی آمدند
و نقلی منصوبه که برای تاخت بنگاه خصم بخاطر آورده بودند
موافق نیامد و لشکر از یک سه فوج که همراه هر فوج دوسر دار
نامی بودند رسیده دو فوج مقابل سرداران یمن و یسار باد کاه قرار
جلو رزانه صدای در و گیر بلند ساختند و طرف خود فوجهای
سنگین را مشغول نمودند و فوج سیم که کم از پست هزار نبود
غافل بر سر مراد تاخت و بعد از مرده فوج نیز خود را بهمدان فوج
رسانده از هر طرف ده سر و دوازده هزار کماندار یکبارگی نهایی
کمان درآمده آن واحد امان نداد و تیر باران عجب نمودند و آدم
و اسب بسیار با اسب کشته و زخمی گردیدند و با اسب یکبارگی

تماخت بلخ انتشار یافت و سرداران هزیمت خورد و مقابل
جوق جوق رو به انصوب آوردند پادشاهزاده از دستهای نجر
متوجه بلخ گردید و مابین راه هر روز بان گروه مقابله و مقاتله رو
میداد و سه جنگ عظیم با هر اول اتفاق افتاد و هر بار امیر
الامرا و فوج پادشاهزاده بمدد رسیده آمدند هزیمت و بدو ملک
کار بجای رسید که پادشاهزاده و امیرالامرا بذاست خود بکارزار
رستمانه پرداختند و بسی بسیار اردو و لشکر از چشم زخم و
تاریخ و هزیمت محفوظ درینولا بفر رسید که عبدالعزیز خان با
باقی لشکر رسیده با فوج خود ملحق گردید و قرار داده که وقت
سواری او نفاذ نوازند و خود در قول نباشد و نشان و
علامت سرداری با خود نگاه ندارد و بعد رسیدن عبدالعزیز
خان تعداد لشکر از قیاس گذشته و چون مورد بلخ داشت
و صحرا پر از یک خونخوار گردید و بعد آن جنگ و محاربات و
قتال جدال که در هر منزل و هر روز و میداد اگر بخریر تفصیل آن
پردازد محمول باغراق و نثر بطول کلام طالت انجام میگرد و معلوم

نومین دار و جمع دیگر از مبارز پیشه گان بر سر نگاه از یکدیگر
ساخت و خود متوجه نپدید و دفع خصم گردید و دشمنان زود خود
عظیم از هر طرف بر داشت از یکدیگر از رفتن فوج بر نگاه اطلاع
یافته دست دو لیاخته جنگی که بهشت مجموعی میشود نه جنگ
کرد و مبدل گردید و برخی نگاهبانی نگاه از هر طرف نشناختند
و افواج بادشاه به تعاقب تاخسته و بریت عظیم و فوج
از یکدیگر افتاد و فوج منهد و ستان یک از تا نگاه رسیده اسباب
و خیمه بسیار بتاراج در آوردند و در آن هنگامه چندی هزار نفر
از مردم هزار بادشاه و یواح همراه که در غایا که تقید بجای
در آمده باشند اسیری بودند تا بویافته خلاصی گشته داخل
شکر راجه گان گردیده مامون گردیدند و تا آخر روز بازار
کارزار گرم بود و شب باز به ستور شب گذشته خواب
و آرام بر خود حرام ساخته بجز دردی طلبت شب بیایان
رسانند و هیچ آن خبر شوم شدن عبدالعزیز خان و اتفاق
نمودن سبجان قلی خان و قتل محمد خان با فوج عظیم بقصد

بر لاسای قول امان جان نزد باد ساهزاده حاضر ساختند باد
شاهزاده و بر امیر الامر آفرین گفته و در بغل گرفته یاد کار بیک
را بشفاعت امیر الامر تسلیم عفو تقصیرات فرموده و
تختی جوانمردی و جرات او نموده امیدوار عنایات
بادشاهی ساخته در یکی از حوضه فیل نشاندند و از
زخمی و دستگیر شدن او باقی افواج اطراف دست از
کارزار کشیده و بفرار آوردند و دیگر عبدالعزیز خان
بقصد تلافی روز گذشته فرمود که فوجها بیست مجموعی
سوار شده بکارزار پرداختند بعد بر دوش کوه نزدیک
و دور یابی جوشان و فروشان مقابل هم شدند محاربات
عظیم و کارزار جهان آفتاب بمیان آمد و رستخیز قیامت انگیز
برخواست و آنروز غلوا از یک و خونریزی زیاد از حد و داد
چو شد و بر و مرد و قلب سپاه کشیدند شمشیر در زرنگاه
دوش کوه را در یخت با تیغ و تیر بگردون در آمد صدای فیر
کار غلبه و شوقی از بکان بجای رسید که چهار پنجاه و سه در قابو

سخن بر روز جمع کثیر از مرد و فریق گشته و زخمی میکردیدند
و بهیر شارج میرفت روزی عبدالعزیز خان هفت سر
فوج قرار داد که همراه هر یکی از ده هزار سوار کم بنود و هر کدام
از طریق مقابل سرداران بادشاہی جلوریز و یکتا از رسیدہ
شروع بکارزار و تیرباران نمودند از آنجمله یادگار بیک کہیر
تترک و قدیم الحزمست و بہادر کارزار دیدہ و نذر محمد خان
بود و احوال خود را بر شمشیر و از بہادران نامی عبدالعزیز خان
میکرفت بدعوی تمام مقابل فوج امیر الامرا آمدہ بعد از
زد و خوردی کہ بمیان آمد و مردم کاری از طرفین گشت
شدند باد و سوار سوار جبار کہ بادرفیق یکتا ماندند
آہستہ آہستہ شمشیر آختہ برابر امیر الامرا حملہ اور کردید و
ہرچ مانند بود کہ باعث قطع شجر حیات آن سپہ سالار
نامدار کرد علی مردانخان نیز شمشیر از نیام کسیدہ بمقابلہ
او پرداخت در فغان جان باز برد حملہ اور کردیدہ بعد طالع
دو دمان صاحبقران اور از زخمی ساختہ دستگیر نمودند و

تنگ ساخته اند و سوای صد سوار گماندار و پنج پاسبان و فوجی
که باروت آنها نیز تمام شده دیگر اصلاً امید مدد نمائند و اغلب
همه هدف تیر و علف سیخ از بکان گردند بادش هرزده درازگالت
که در عین معرکه رزم سر رشته بزم و منصوبه بازی از دست ندان
محض فضل الیه توان گفت فرمود که علامت نشان سواری
خاصه ما با صد سوار رکاب و صد سوار امیر الامرار و اندیشه بیک
آن جمیع قلیل با دیده سواری بادش هرزده بطرف انجان
باختگان یاوس از حیات آورد از مساعده و سیرت آن قوت تازه
و جرات پی اندازد برای محصوران بهر سید و وز بکان دست از رکاز
و محاصره برداشته و بفرار آوردند و نام بردند بلافت جان
و مال بر رکاب طفلانشان رسیدند کوتاهی سخن تا بمحده روز
ادم از تردد و نبرد و اسب از زیر زخم و سواری بیاسود و فرصت
خورد آرام خواب بر تمام شکر حرام گشته بودند هیچ یک از مردم بازار را
فرصت آن سیر نمر آید که بفکر دیگر و نان و طعام بجهت مردم عام
پردازند و سواری غم جان با ساقی زیر تیغ سپردن و از آن تهنگه بخت

یافته چون سیلاب بلا خود را برپیر و بنگاه زده و داخل
اردوی بادشاهزاده شده جمع کثیر را بقتل رسانده چندی
قطارشتر پر از بار سیرکار خاصه و امرا و استر و کاوشمار
شکر و صرافه بازار پیش انداخته و ناموس بسیاری در استیگر
ساخته روانه شدند امیرالامرا خبر یافته از عقب شتافته
بسیاری از مردم از یکپیکه گشته و جمعی از شکر خود بکشتی داده
کار بجای رساند که بذات خود تردد و جان بازی که انتهای
شرط جلادت و بهتور است بکار برده آخر از فضل الهی غالب آمده
قطارشتران کارخانجات بادشاهی و امرا را برگردانده اما
خرابی نقصان بسیار مردم بازار و سپاه رسیده وزن و فروری
که دست خولس آنها گردید برنگردید روز دیگر که معرکه کارزار
قیامت آفتاب برپا گردیده بود برای بادشاهزاده خبر رساندند
که شادمان بیک و محمد طاهر خراسانی که از خصف شکنان شده
بود از تعلقه تپانه خود بکوک فوج ظفر موج می آمدند قریب دوسه هزار
المانی سر راه آنها گرفته محاصره نموده کار و عرصه بر آنها مضایقت

بنظهور آمد و عقل و ادب و خوراک و شرف و دست و خط بطلان بر دوستان

رستم و استان کسبیده بنوشت پوت که از یک لکه پست هزار سوار فوج

عبد العزیز خان تجاوز نموده بود و درین شک نیست که اکثر

اینجا غنای شجاع و جلالت پیش می بنشیند و اکثر سرداران آنطور انصاف

داده می گفتند که اگر مثل چنین سردار بای فوج مقصد تسخیر بلاد

بغت اقلیم نماید تا روم و شام برستور صاحبقران هم صرف می توان

آورد و القه اگر چه فی الحقیقت بسیار و سوار هر دو طرف ملاقات حرکت

و تردد مانده بود و سرداران طرف عبد العزیز خان زیاده عاجز

انده دست دراز نکرد و دست بردنای پید زنگ کسبیده بودند

اما اطراف فوج هند وستان از ناله و آواز دور و نزدیک و استند

درین بابین شهرت یافت که موجب رجوع و التماس نزد محمد خان

که محل از آن زبان قلم خواهد داد و بادشاه اراده بخسیدن تقصیر و ملک

و مال بند محمد خان دارند و در هر نیمه هر دو شکر این نقل نقل بر نانو

پیر کردید عبد العزیز خان یکی از نوکران عهد و زبان دان لاند

باش شاهزاده فرستاده پیغام داد که شنیده میشود و مرکز غلط بادشاه

یافتن خور و نی دیگر نصیب آمدنیکر دید چون علیم در خان
مقرر فرموده بود که بالای فیصل بخش و طعام بقدر نخته برای
بادشاهزاده و امرای همراه موافق قوت لایبی بنوبه میرسانده
بناشدن بایان بتقلید آن باقیلبان ساخته بالای فیصل دکان نان
نری گرم نموده نای که بقدر کفاف فاقه شکی باشد بیک رویه
و دورویه بیع و شرا برعالم بالا می نمودند و از کمی آب چ نویسم که گاه گاه
کار بجای برسد که برای دم ابی جان کران بهای باد میرفت
و میسر نمی آمد و بهیچ تاریخ از دستان محاربات بادشاهان سلف
چنین کارزاری که بدین امتداد گشت و دوران اغراق و مبالغه
سخنی داخل نباشد بمنظر نیامده بر منصفان کارزار دیده
ظاهر است که در محاربات سلطانی که کار بدین سخته و امتداد که
شب و روز لشکر لا آرام نباشد کنند و سردار تاب استقامت آرد و دیده
و شنیده زنده حق است که آنچه شرط سرداری و بردباری و کار فرمائی
و خود بنفس نفیس قدم بهر که رزم قایم نمودن از بادشاهزاده
بهتمتی نژاد و علیم در خان برفاقت دیگر امرای جلالت نشان تهور است

اکثر اسپان و مادیان و دیگر اشیاء و بشکر بادشاه برای افروختن
می آوردند و عوفی آن دیگر مایحتاج خرید کرده می بردند بادشاه مراده
اطلاع یافته چون پیغام آنها را خالی از منسوبه عذر و محال
طلبی نمیدانستند و نمیخواستند بوسید آمد و رفت به
بتقریب خرید و فروخت بر اسرار شکر مطلع شوند
بگو تو ال شکر حکم فرمودند که از بکیه را از آمد و رفت شکر
و خرید و فروخت مانع آیند و قرار برون دادند که سال مراده
سلطان محمد را با بعضی امرا و پاسبان و اثقال زیاد در بلخ
گذاشته حیدر کشته با شکر عدد و مال متوجه کوشمال خصم
کردند از شهرت این خبر الامانیان و اکثر از بکیه که مدار قوت
آنها بر مال غارت می باشد و چسب تاراج تمام از دود شکر
مهند وستان و دخت بودند و کامیاب از روی خود گردیدند
و بقدر دست بردی که نمودند مضاعف آن بجا دند
تاراج غارتگران مهند و سهند دادند از عبدالعزیز خان
جدا شده مستقر گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخلا

خطای تجلی جرم پذیر حق شناس محمدالت قصابی است که ولایت بلخ
و بدخشان را باز پذیر محمدخان تسلیم نمایند و در یضدت بجا نقلی خان
بسر رسیدند محمدخان که برخلاف پدر رعیت بر مهر و تاج و کار واقع
شده و من هم او را فرزند خوانده ام سزاوار و مستحق این عنایت است
امید دارم که این ولایت بدو محنت فرموده میسر شود و احسان سازند
و پایی نزارع و خون ریزی مسلمانان اند میمان بردارند با و شاهزاده
در جواب گفت که بدون حکم بادشاه من جوابی نمیتوانم داد
بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود عبد الغیر نزارخان پیغام نمود
که اگر بادشاه فرموده در اینجای مقام فرمایند میخواهم که بیک او غلی
و پلنگ نوش و شیرین بخدمت بادشاهزاده برای بعضی پیغام بفرستم
بادشاهزاده در جواب فرمودند که شهر نزدیک رسیده در اینجا
که نزولی فرمایم هر که را دیند بفرستید چون آری آمد و رفت پیغام
که علاء و شهیدت سابق گرفته اند و رنده مصالح نمودن زیاد و دشمن
انتشار یافت و بادشاهزاده پنجدهم جادی الاول و ز ظاهراً سواد
بلخ مغرب خیام نمود و به مقام فرموده المانیان و از بکان

سپه و شتر یک سلطنت می نمودند بجا بود سیاه نه هزار ی در اختتام
دولت رسانده بودند یکی هشت هزار منصب و در جاگیر دار و منصب
دار نقدی و احدی هفت هزار بودند و یک لک و هشتاد و پنج هزار
تا بن در ذیل اسم منصب داران بود و در پنج منصب دار
نمود که سوار تا بن و جاگیران نه دهم باشد از انچه اسلام خان
و سعد اله خان و علیرزاد خان و سعید خان چهار امیر مقرب
هفت هزار ی بودند و شش امیر برتر شش هزار ی رسیده بودند
تعداد باقی برین قیاس نمایند و شمار هفت و هشت هزار ی
و شش هزار ی زیاده از اندازده قبول عقل انعیبه که موافق به است
ابر و جاگیر دارند و از او آخر عهد خلد مکان تا زمان ابوالمنظر
ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی در شمار رو بترقی و در اعتبار
رو بمنزل آورده اند ان شاء الله تعالی در ذکر سلطنت
هر یک بزبان قلم صدق بیان خواهد داد و بعد امی بیت صوبه
عهد اعلی حضرت تا سال نیت جلوس که بعد از آن کم زیاده گشته
نکاسیه می آمد صوبه دار الملک ولی صوبه دار الخلافه اکبر آباد
یک ارباب دام
لعبه کرد

آوردند ناچار عبدالعزیز خان نیز از احوالی پنج برخاسته بجای
سلاطنت و تاراج کنان منزل اول روز از ملاحظه شجون
فوج هندوستان بدست کرده طی نموده از آب جیون
گذشت و عرض داشت باو که هزاره شتبر منزه فسیح و
نصرت لشکر عدو مال و فراخ هم بدسکال معنقت قلعو که
پنج گروه دوره ان بحریب درآمد و بر آورد ای کل محصول
که موافق سر رشته صوبجات هندوستان کرور دام پیش بر نیت
بادشاه طفر اقبال بی هم رسید و حکم شادمانه فرمودند چون
در خاتمه جلد ثانی که مراد از اتمام ذکر واقعات سال یستم از
جلوس صاحبقران ثانی باشد از ذکر منصب داران سایر
جاکیر دار و نقدی و تائبینان آنها و جمعی صوبجات
هندوستان بزبان خامه داده به طبیعت آن چند کلمه بر صفحہ
بیان می آرند لغایت حال از دو بیستی منصب دار تا هفت
هزاری سوای بی بی المال دوله که بچندین سبب قرابت و سعی
و تردیدی که در استحکام سلطنت اعلیحضرت نموده اگر اول

در این هنگام
از راه و سوادس فسخ اراده حضور نمود و بعد ر عارضه بدنی
محبوب محمد قاسم بیزه روانه ساخته بود رسید با وجود
چاره کرد رویه خرج مهم و تسخیر بلخ و بدخشان شده بود و چیزی
هزار آدم کشته در افواج کشته طرفین بیان آمد آخر کار نظر ترم
بجال نذر محمد خان نموده بخاطر آوردند که خرج برد و صوبه سه چند
چاره چند داخل آن جابر ای تسخیر بلخ و بدخشان از خزانه حضور
فرستادن ضرور گردید و مهم دف و میر سال که باعث خونریزی
مسلمانان علاوه آن میکردید بلخ و بدخشان را به ستور سابق
بنذر محمد خان بخشیدند و فرمان و احکام بنام پادشاه مراده و
دیگر حکام مستمیر طلب حضور صادر فرمودند و پادشاه مراده
محمد اوزنگ زیب چهار و نیم ماه شعبان از بلخ کوچ نمود و وسط
ماه مبارک رمضان چون بکی از دهنه نای دره رسیده
منزل فرمود و شمشیر خان نام که بکاهی رفته بود هفت هشت
هزار از یک چهار طرف او فرو گرفته صدای دایر و کربلند ساخته
شتر و گاو بسیار متصرف شدند و جمعی کشته و زخمی گردیدند و بهادر

صوبہ دار السلطنت لاہور صوبہ الہ آباد صوبہ بنگالہ
لے کرور لے کرور لے کرور

صوبہ مالوا صوبہ بہار صوبہ ملتان صوبہ کابل
لے کرور لے کرور لے کرور لے کرور
صوبہ احمد آباد صوبہ کشمیر صوبہ تبت صوبہ ادوہ
لے کرور لے کرور لے کرور لے کرور
صوبہ قندھار صوبہ دولت آباد صوبہ برار سواری صوبہ فانیہ
لے کرور لے کرور لے کرور لے کرور
صوبہ ظفر آباد صوبہ بلخ مارہ صوبہ بخارا صوبہ افغان
لے کرور لے کرور لے کرور لے کرور

غزوہ جہادی الثانی بدستور ہر سال جشن آغاز سال پست
و حکم جلوسی مطابق سنہ ہزار و پنجاہ و ہفت ہجری منعقد
گشت بعد رسیدن خبر مزینت عہد العزیز خان چون
انبار پی اعتدالی از یگانہ ہمراہ نذر محمد خان پی اہم سیر
بادشاہ زادہ محمد مراد بخش را برای تہیہ اجتماع مرخص فرمودند

در نینق عیض نذر محمد خان شتبر عرضی حال بر طلال خود و اظهار
ندامت و پشیمانی و اراده ملازمت بامید عفو تقصیر است و در
دستگیری و طلب استمال نامر با خبر دست کشیدن از
بکیمه از تاخت تاراج ملک رسیده با دشتانزاده محمد مراد
بخش را از روانه شدن سمت توران موقوف داشته
بصوبه داری کشمیر مقرر و مرضی فرمودند و اوایل ماه ماه
حج از دارالملك کابل متوجه دارالسلطنه گردیدند و در قبول
ایمن و فوجدار سهرند را بر حسن تردد اضافه محصول و آبادی
ملک اضافه پانصدی بر هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
و خطاب راجه مرحمت فرموده مفتخر ساختند بجا بست
خان که در رسیدن حضور بموجب حکم تاخیر ننموده بود و بعد
رسیدن از ملازمت ممنوع ساخته تعینات کابل فرمودند
با دشتانزاده داراشکوه که بسبب عارضه ابلهیه در لایمور مانده
بود بعد عجز آب اتک آمده ملازمت نمود و لایمور
بوزن صدری قیمتی لک روپیه معطلت و در آب سوار

خان بکدوش شیرخان رفته از آن احوال بخت داد تا رسیدن
غور بند و دفعه با آن گروه مقابلت صعب روداد و هر بار
آدم بسیار بکار آمدند و از آنها نیز جمعی کشته گشتند بعد رسیدن
غور بند تهانه مستحکم در اینجا تا عبور لشکر برای سر راه از بکیه
قرار داد و ده لک روپیه خزانه که در اینجا موجود بود همراه گرفته
روانه شدند از دوره غور نیکشته چندین هزار قوم هزاره اطراف
و پیشروی لشکر بادشا هزاره گرفته عجب یاره قتال
و جدال برافراشتند و مال و اسباب بسیار بدست آنها
آمد و کار بجای رسید که بر خزانه ریختند بیاور خان بکه تاز
خود سوار شدند در دفعه شتران جماعه کوشید باز تا آخر روز
لشکر در محاصره و کار بر فوج و بهیر باقی مانده تنگ بود و ذو
الفقر خان و نورالحسن که همراه خزانه بودند بعد تر و دنیای
زخمی گردیدند وقت شام اگر چه امید بخت از آفت آن
گروه بهم رسید اما باز تا یکپاس شب که لشکر بکمال تصدیع و کشاد
بمنزل رسید صدای دار و کیر محاصره هزار باقی بود و بر خزانه دست

سافند آن شب شکر مع چهار پایان بفاوق صبح نمودند بکشتل منند و
کشتی که رسیدند از تنگی راه و بسیاری برف ریخ سر راهها بار بردار
بسیار تلف شدند هر جانور که افتاد لگد کوب آدم و چهار پا گردید و
بر سوار و پیاده که از پا درآمد باز فرصت بر خودستی نیافت بهر
حال اگر چه پادشاه مراده خود سلاجیه بکابل رساند و اما بهادر خان
و خواجم نورالحسن و ذوالفقار خان را که با خزانه و اسباب زیاد
و بهیر عقب گذاشته بودند عجب تهلک و کشتار بر آنها روداد
اولا بعد جدا شدن از پادشاه مراده برف باران بشت
چند روز بر آنها باریده فرصت چشم بر هم زدن انداد و باد
زمهر بر آس چنان وزید که چار پا و آدم پستمار تلف کرد
خصوصا بر بردار و شتران خزانه قطار قطار بر جا خوابیدند
بر نخاستند و از بسیاری برف و افتادن نریم که زبان
بهند و هنوز کوفتند که از نظر غایب می شوند و در مجلس واده
که چون شب تاریک میشود صورت آدم اصلا بنظر نمی آید
بهادر خان از ذوالفقار خان بان شکر خود پی اختیار بتابی و

خاصه مرحمت فرمودند فرزندان نذر محمد خان تیرم را ه
بادشاهزاده ملازمست نموده مورد عنایات گردیدند بعد
رسیدن لاهور زیاده از دوسه مقام ننموده متوجه دارالخلافه
شدند بسپهرند که مغرب خیاام گردید بخر رحلت اسلام
خان صوبه دار دکن بحر می رسید بساداب خان برادر
او که در دولت آباد بود محمد اشرف پسر او که نیابت برهان
پور داشت و دیگر فرزندان موافق مراتب هر یک اضافه
و خلعت مائمی مرحمت فرمودند و اسوال پورنه معاف نمودند
بسته نوازخان صوبه دار مالوا حکم صادر شد که تا رسیدن
صوبه دار خود ملابد دولت آباد رساننده از بند و بست
انجا خبردار باشد از عریضه نذر محمد خان بعضی رسید که قبل از
حاصل نمودن شرف ملازمست امیدوار است بعطای
قلعه سینه سربلندی حاصل نماید در جواب فرمان صادر شد
که بعد رسیدن حضور بغایت زیاده از درخواست او
رعایت خواهم فرمود درین اوان از پیش نذر محمد خان که

بر سر خزانة خرابم آمده جنگ رستم و تر د مردانه نموده با
وجود بردشتی زخمهای کاری و افتادن بالای بهم سخت
جانی را کار فرموده دست از خزانة بر نه داشتند اگر چه از سعی
و همت بازی بهادران که در آن عهد از دلخوشی پرداخت
و ترس زوال دولت از طرف بادشاه قدر دان ضابط
داشتند غایبانه چنان جان و مال و عیال خود را نثار نموده در
محافظت مال و لیسعت کوشیدند خزانة بادشاهی محفوظ
مانده اما چهار پنج هزار اسب و چارپای نیم جان دیگر که مانده بود
با مال و عیال و ناموس مردم بتاراج و غارت بردند و منصب
دار بسیاریا با مردم بازار باسیری گرفتار آمدند و باقی چارپا
که طاقت حرکت نداشتند و از دست برد و توانستند
را بنجای عم مانند زیر برف تلف شدند تمام لشکری سوار پی و پیاده
کنشته مال و اسباب وزن و فرزندان با و داده حیران و سرگردان
نوحه گنان و بر سر و سینه زنان در آن تنگ نایقوه
افتادند و خزانة علاوه و مال جان آنها که برای آن به

جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزان و شکر تلف کردید
و هر چند سعی می نمودند بمضا عفی قیمت شتر و گاو میسر نمی
آمد و اگر آن حیوانات بقیعت خاطر خواه می فروختند باز شب
بلک روزانه آمده با آشیایی دیگر مرچ یافتند و زدیده می
بردند ذوالفقار خان تمامه ورتود نموده مرچ توانست
شتر سرانجام داده مع بار بردار بقیعت الهلاک خود خزان
بار بار نموده نزد بادستامزاده روان ساخت چون دیگر اصلا
بار بردار میسر نیامد خود بایاتی خزان مقام نمود و برف و باران
شب و روز می بارید و فرصت تردد نیند الا فانی که بهادر خان
بفاصله چند کوه فرود آمده انتظار ذوالفقار خان می کشید
درین حالست هزاره با فوج خویش از آدم ربا آمده بر سر خزان
ریخت و با ذوالفقار خان و دیگر مردم بادشایچه عجب
هنگامه قتال و جدال میان آمد و رستخیز عظیم برخواست
و کار بجای رسید که همه سرداران و سپاه دست
از مال و حیال و ناموس خود برداشته با عدم سواری پیاده

بحال تباه اکثر پیاده بودند از عقب رسیدند مشو به تقسیم بار بردار
برای برداشتن خزان و بعضی اسباب ذوالفقار خان و دیگر مردم
آبرو پیاده داده گشتند چون در بدن یار با از برف و سرما و برف
خوراک خربوست استخوان نمائند بود بار بردار برای برداشتن
خزان و فانی نمود تا چهار مرد و سردار فرمودند که صندوق های خزان
را بشکافند و وانموده خریطه شمار حواله جماعه داران نمایند
که برادر بی خود داده برآید و سر خود برداشته از آن کماله
برآورند و نیمه بسیار و باقی اسباب سپاه که ماند همانجا
داخته روانه شدند باز هزاره سر راه گرفته نمودار شد و بعد
دو خوردی که بمیان آمد و سرداران بذات خود از ملاحظه
آبرو ترو و جلالت تمام بکار بردند خزان را محفوظ و دفعه
سوم چهارم از دست برد آنجماعه محفوظ برآوردند و سالم
بکابل رسانده ملازمست بادی شاهزاده نموده مورد آفرین
گشتند الحال تنه کار حضوری پردازد که بعد که پادشاه چهار
نزل دیلی رسیدند بندهای پادشاه با استقبال آمده سرف

آفت بر سر خود اختیار ننموده خزانه از چنگ انگروه سالم

بر آوردن غنیمت دانسته بودند و برداشتی و با خود بردن

مشکل و گذشته رفتی معلوم و با کمال بی سرو سامانی با خزانه

ماندن و کشته شدن از ملاحظه باز تا سختی هزاره مشکله

از دنگ هزاره از مال تاراج سنگینی بار شده بود و بیاد در

خان برین ماجر ا اطلاع یافته خورست بقاقب

آنها نماید انجاء خبر یافته بعضی اشیای سنگینی و چار پای لنگ

و لاغری را زانده اخته و گذشته رفتند مردم بیاد در خان از

پیشتافتن آوردند بیاد در خان از شنیدن آشناده و افتاده

ماندن خزانه فرمود که اول شتران خود و پسردان و خوش

او بعده بار بردار میر کرایا رفتند کشته گرفته با اسبان

نیم جان خود را بنده و الفقار خان رسانده عذر جدا افتاد

بی خواست درین بابی از شدت سرما و باریدن برف

که طاقت پوششش کم می ماند بود آدم بسیار

تلف شدند و بعد رسیدن بهادر خان که شکر او نیز

که دیوان مالوه بود مقور فرمودند در همین آوان معروضی گردید
که جان نثار خان قبول دارمند سوار که زمیندار مفدینست
گرفته نزد او آورده بودند در وقت استفا را حواله صد پران
کمر دیگری کسیده بستی و بیلا کی تمام بر شکم جان نثار خان
رسانده کار او تمام بعد داخل شدن بقلعه دار الخلافه اکبر آباد
روزی دیوان فرموده بودند و میدان پیشکش از نظر مسکد نشسته
در آنوقت ماده فیل آوردند که تقرب خانرا نظر خواش بران
ماده فیل افتاد و آهسته بکوشش علاء الملک گفت که اگر ای
ماد فیل لا باد لاه بمن عنایت نمایند ز چه مراد دل من علاء
الملک از روی مطاعبه در جواب گفت آرزو عیب
نی یالسه هنوز سر که کوشش تمام ننموده بودند که بادست
روشن ضمیر طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که ای ماده
فیل لا بتو بخسید کم درینولا بعضی رسید که یک قطعه الماسی
از کان تعلقه عبداله قطب الملک برآمده که وزن آن
صد و هشتاد و نیمی جوهریست حکم شد بقطب الملک بنویسند

اندوز طارمت گشتند اوایل ذیحجه حوالی دہلی مصرف ختام کرده
زنانکه از مدت هشت نہ سال مکرمتی و غیرت خان و غیرہ
برای تیار ساختن قلعہ و آباد نمودن شہر نو احداث
نہ بجایان آباد بدست یاری معہ ران کہن کار مامور گشتہ بودند
و نہم محرم الحرام سنہ ہزار و چہل و ہشت نیای عمارت
قلعہ کردند اساس ریختہ شدہ بود مکرمتی و غیرت خان
عمارت قلعہ بعضی رسانند خود بدولت سوار شدہ آمدہ
اول رستہایی بزار و چوک را ملاحظہ نمودہ بصرہ اندرون قلعہ
تسیر لطف بردہ ہمہ جانب نظر غور و را آوردہ برای تیاری و اتمام
بعضی مکانہا کہ تار و زجشن جلوس فرشی نمایند تا کید فرمودہ
عاقبتی و خوانی را بر فاقست یوسف خان برای تاکید اتمام
باقی عمارت و جاری ساختن اب در حوضہا گذاشتہ متبوم
اگر آباد شدند از واقعہ بندر سورت بعضی رسید کہ علی
اگر اصفہانی ماکم بندر سورت و کنیت را نہدی در آتہای
کفت کوی لا یعنی جہد ہرزوہ گشتہ از انتقال او مفر الملک

نقد جنس باب که تبرک محبوب رسید احمد سید که سابق نیزند
که و دیده منوره برده بود روانه المکان شریف نموده فرمودند
که از آنجمله پنجاه هزار روپیه جنس خرید احمد آباد شریف مکه
رساند باقی بمردم بیچاره و مستحقین و مسکین مرد و مکات
تبرک قسمت نماید و قندیل بدر روضه منوره بیاورید و پادشاه
زاده محمد شجاع را لعل قیمت یک روپیه عطا نموده روانه بکلا
ساختند و پادشاه زاده محمد مراد بخشی را از کشمیر طلبیدند
که صوبه دارد کی نمایند روزی فیل هست در مقابل راجه بیدند
که بحضور پادشاه استاده بود حمل نمود راجه متوجه دفع شتر او گردید و
یکی از بزرگان راجه نیز بد و راجه رسید فیل مرد و لازیر خرطوم و
و دندان خود کشید راجه از زیر دندان آن بلای سیاه جد کشید
بر خرطوم او زد و درینض چرخ آتش بازی مقابل او پی هم
دادند فیل پس پا کرد و راجه بارفتن خود بلا افت از زیر دندان
فیل برآمده مورد آفرین گردید و پنجاه هزار روپیه بجملة مطالبه
که ذمه او بود در انعام او عطا فرمودند پادشاه زاده محمد

که آن الماس را بصورتیکه از گان برآمده بعد ورود حکم بقیمت
در آورده و بمجله زرشکشی مقرری محسوب نموده روانه حضور
سازد و زنی که حکم بقطب الماک رسیده چون قبل ازان
الماس را حواله چکاک نموده بوده ده رتی ازان سنگ
پیش بها تراشی در آورده بودند بعد آن تراشش آزامو فو
داشتند اطاعت حکم نموده بجنس روانه حضور ساخت
بعد رسیدن حضور تجویر جوهریان با وقوف برآمد یک
لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آورده و پست هزار روپیه
ریزه تراش او را نیز بقیمت نمودند و قضا را به روز ششم
عبر بترکیب قندیل بوزن هفت صد توله که ده آنار سه
شا بهی بی شش ششایست فردا اول از نظر گذشته پنجاه
هزار روپیه بقیمت آن بعضی رسانده بخاطر خیر اثر رسیده
که آن ششامه را در طلای مستبک گرفته با انواع جواهر و آن
ریزه الماس مرصع نموده آن الماس صدری را بالای
آن در آمد آن قندیل پی عدیل را بایک لک و پنجاه هزار روپیه

فروردی در طالع سعد و سعد در قلم مبارک شرف نزول فرمود
در آن روز عشرت افروز داشت که هزار اصل و اضافی هزار
پس هزار سوار نمودند چهار لک روپیه نقد و یک روپیه مرصع به یکم
صاحب قدسیه عنایت شد و بهین دستور پیم جملہ نشینان
میراج عصمت اندرون و بادشاہ نیرادج و امران نقد و اضافی و جواهر
مرحمت فرمودند سعد الله خان و دیگر مقربان در و شناسان جملہ
هدایا از عطایا اضافی و جواهر مفتخر گردیدند و تاجست روز دهم
آرزوی فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع زرسنج
و سفید و کوهرا لایال بود و حافظان و نغمه پردازان ایران و
توران و کشمیر و رقاصان پری تمثال و متقلدان جادو و فی ہند از
ذکور و انانث طبق طبق زیافۃ ذخیرہ سالہا اند و ختند و اکثر
ایل حرفت از کد راندن کل از باغ صنعت خود ثمر مراد از نخل
آرزو چیدند خانہ نمائند کہ در شادی بروی او مفتوح نگردید و کالیانہ
نمود کہ نیش مراد در آئینانہ افروختہ نشد از جملہ تاریخ صاحب طبعان
شد شاہ بھان آباد از شاہ بھان آباد پسند افتاد و اطلق

اورنگ زیب بعد عبور از آب آنکس بموجب حکم برای آرام
سپاه طرف ملتان که در اقطاع بادشاہ ہزارہ بود روانہ کردید
و یک لک روپیہ در ہمان صوبہ از محصول محال بادشاہ عنایت
فرمودند قلعہ داری اکبر آباد بآقی خان فرمودہ دو از دہم ربيع
الاول براہ در متوجہ ساہیجان آباد شدند و فرمودند کہ اکبر آباد
لاستقر الخلا و و شاہجہان آباد در دار الخلافہ می نوشتہ
باشند بہت و دوم شہر مذکور نزدیک قلعہ نزول فرمودند
چون در مدت بہشت سال بخرج مبلغ شصت لک روپیہ
کہ ابتدا از اہتمام آن بغیرت خان تعلق گرفتہ بود بعد دو
سہ سال از ورودی کان دار و علی نمود و آخر صورت اہتمام
از اہتمام آن بسم مکر متخان پذیرفت عمارت قلعہ کرد و
بنا و مکاناتی آسمان پایہ اندرون محل و بیرون خاص و عام
و حمام و درمنہ بہت جلوس مطابق سال ہزار و پنجاہ و
ہفت سرانجام اہتمام یافت و بہت و چہارم ربيع الاول
سنہ ہزار و پنجاہ و بہشت موافق سنہ بہت و یک جلوس بہت

و غیر پست ایر خود را نزد امیرالامرا رسانند و از آنجا تجویز
او بکوک نذر محمد خان روانه شوند رای را بآن کدورت تارک
علاقه روزگار گشته در بنارس منزوی بود و بتحریک جازبه
الفست الودکی دنیا خصوص حب حکومت و پاست اگر چه
تعلقه شخصی و به از دیهات باشد و در دل و فکر انسان
چنان جای گیرد که تا دم مرگ دست برنهد و در کربان گیر
گشته بحضور آورد و منصب هزارری دو صد و پنجاه سوار و
خدمت دیوانی کل دکن فیمبر فوجداری بکلا ناسر فراری یافت
بادشاهزاده محمد مراد بخش از کشمیر رسیده تسلیم منصب
اصل و اضافی پست هزارری پست هزار سوار و عطای دیگر
نموده رخصت دکن گردید و شش نوزاد خان لا بطریق تالقی
مقرر فرمودند و در آنجا پست هزارری پست هزار سوار و
مطابق سند هزار و پنجاه و شش زونق افرای قلع و شهر نوگاه
گردید نواز خان هزارری هزار سوار اضافی نمود و از اصل و اضافی

عجب شهر آباد گشته از ابتدای بنای آبادی شهرهای سواد
اعظم نهند وستان چنان شهر فیض نشان کی نشان نه داده
بلک تا چشم کردون و ضیع و شریف پرور نظر بر کوهاره نشان
ارضی این کنه سرا انداخته بدین رنگینی شهر و چنی عمارات
عالی و رستهای وسیع و پسندیده چنانچه شاعر گفته
تعالی اله چه شهر است ای که از بنا گشته بر بنای اوزر کیوان
ز طرختش هند زیب و فر گرفته جوانی از جهان از سر گرفته
جهان را که به از خود یاد باشد بهیمن شاه جهان آباد باشد
بهر از وسعت او تا خیر شد ز رشک از شام غم بار یکتر شد
جگر از غیرتش خون شد میسلا عقیق او کواه ست این سخن سلا
زخویمهای او هر که کند یاد رود صد و جلالتش از چشم بغداد
ز خاکش مشک بویسکند و ام خطا باشد در و بر دین چنین نام
درینولا از عرض داشت علیم و انخان بعضی رسیده که عهد
الغیر ز خان پسر نذر محمد خان باز شکرتش بر سر بر رقصه
سنخیر پنج نموده حکم شد که بیا در خان و راجه پهلدا سی

خراسان را فراموش آورده تا رسیدن شاه با مسالاح دیگر قلعه گیری موجه
سازد و نیز شنیده میشود که شاه اراده دارد که چون در ماه دی
و بهمن بسبب وفور برف درستان شکرهند وستان بکومک
قندمار نمی تواند رسید خود را خلاف دستور ایران که سه ماه سفر
و تردد نمی نمایند بیای قلعه برساند و نیز ظاهراً که شاه قلی نام بابا
شاه ایران بقندمار رسیده روانه حضور گردید بادشاه بعد از استماع
این خبر بفرموده نمودن بادشاه هرزده محمد و زنک زیب افتاده
سعدالد خان را که صاحب السیف و القلم باشد سپردارسته بودند با یکصد و
و سیخ امیر و شناسی که شصت هزار سوار و سوار طومار فوج بهندی
نمودند باده هزار بر قنداز با تالیقی و رفاقت بادشاه هرزده سوار
ساختند و فرمودند که از مردم ایران کسر داخل فوج بهندی نمایند
و بتکام نایب دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که هرگاه
ایلچی ایران رسد بگذارند که پیش بیاید در بنفوس بوفی رسید
که علیردان خان بموجب نوشته قلعه دار قندمار پنج هزار
سوار و هزار بر قنداز سرداری لاکر خان افغان و نورالحسن خانی

پنجزاری پنج هزار سوار هزار سوار دوا سپه فرمودند چون خبر
مصالح عهده آغیز خان محمد خان رسید روانه نمودن فوج
کوکی موقوف نمودند و بهادر خان را صوبه ملتان مقرر فرمودند
در بعضی دیوانیان مبلغ کلی مطالبه سرکار بر ذمه بهادر خان
بعضی رسانند حکم شد که چون بهادر خان مدت در مهم بوده
و چند گاه جایگزین داشته طلب ایام بجا گیری او را عوضی مطالبه
محبوب نموده مجری دهند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بحضور
رسیده مورد عنایات گردید پس فریاد قطب الدین که بعد از
نامور شدن همراه بادشاهزاده محمد اورنگ زیب خود را نتوانست
رساندن به منصب ساخته روزیانه مقرر کردند از عرصه داشت
قلعه دار قلعه اربعه رسید کشته عباس از صفای او و خروج
اول سنه هزار و پنجاه و هفت یاسه و چهل هزار رتبه باس بقصد
تسخیر قلعه مار برآمده اوایل شعبان بشهر مقدسی رسیده و یکی از
امرای خود را پیشتر بهرات روانه ساخته که ده هزار سوار مقرری
تا جیک رعیت که بطریق کوک رفاقت مینمایند و دیگر افواج اطراف

نموده قرار بر آن دادند که چلد زمستان در لایور بسر برند
و انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم برای طلب آنها فرستاده
بود نیز می کشیدند و چشم بر راه خبر روانه شدن شاه
از پای مزار شاه خراسان داشتند هنوز خبر کوچ و مقام
وزیرانها تحقیق نبود که خبر رسیدن شاه عباس بنیادی
حصار قندمار از نوشته قلعو دار ظاهر گردید و عرض داشت
نموده بود که شاه عقل تباه از غرور افزونی سپاه نجیبانی
بکار برده بطریق ایغار بانیباه هزار سوار و هزار پاسبان
معاش و ترک و جیک خراسان و توپخانه عظیمه
اوایل ذیحجه و دی ماه آلیه که زمین و آسمان تخته بند
گشت برف و یخ گردیده و عالمی زیر لحاف برف بستان
پاسبانی جان در مانده بود از ملاحظه رسیدن کوکب ملک
یحیون پروای برف و یخ ناه نموده خود سوار شده بکار
قلعه پرداخته مرچند که زود تر بفریاد محصوران رسد صلاح دولت
ابد بنیاد خواهد بود بعد عرضی باد که سوار شده ظفر بیکر محمد اوزیک

اصدیان و راجه امر سنگه کو مک بقندمار روانه ساخته ابتدا بخاطر
گذشته بود که بادشاهزاده را از دارالخلافه رخصت نموده
باز خود مستوجب شوند باز چنان قرار یافت که تا کابل یا لاهور
بطریق استعجال باتفاق طی منازل نموده بعد رسیدن کابل
بادشاهزاده بپشته روانه سازند بعد از قطع مراحل که بپشته
رسیدند بعضی امرایی ارام طلب ناآزموده کار با طیار خیر
خوانی خلق اله و رسیدن ایام یلد فرستان بعضی رسانند
که اگر چه قلع و دار بجز حرکت و قصد شاه که در ایام شدت
برف و سرما خود بلب پای قلع برساند نوشته اما قزلباش
درین سه ماه دی و آذر و بهمن تاب سفر و بهمن ندارد و رسیدن
شاه عباسی تا انقضای ایام برف بمحاصره قلع خلاف عقلت
در نیصورت لشکر خود بپشت درین دوسه ماه در لاهور اسوده
ساخته پشته مستوجب باید کردید در نیضمی خبر کم یا بی غله و
گاه که در آن سال از کمی باران گزینی همه جنس ماکولات
بود و خصوص طرف کابل بعضی رسیدند از افتح اراده کابل

فی نفر بمنصب دار کم قرار و تا بیان منصب بطریق انعام بر
سراجم یراق رساتند و سعداله خان لاوقت رخصت در
جلوت ارشاد نمودند که بزودی نزد بادشاه رسیده باتفاق
بسرعت تمام تا مقدر زود بقندار خود را برساند اگر چه اغلب
قبل از رسیدن بادشاه مراده فوج شاه از ملاحظه مدت مواکب
کو اکب شمار در پای حصار استقامت نتوانند ورزید و بر گشته
روند اما اگر خدا نکرده تا رسیدن افواج بادشاه قلع بترسد
قرن باس در آمده باید که خود را کم و چسبان رساند فرصت کم
نمودن جا و فراهم آوردن ذخیره تازه نداده بجامه قلوب عمت
معنی که از حضور مقرر شده پردازند و در دل بیچ امرا و سپاه
و کوشند و بعد روزنه شدن سعداله خان خود غره ریح الاول
متوجه کابل شدند و کوچ بکوچ طی مسافت می نمودند و روز
که از آب اکبر عبور واقع شد هنوز سوار بری خاصی از
کشتی فرود ناییده بود که گرز بردار از قندار بطریق
ایمغار در کمال اضطرار رسیده بخانه جعفر خان رفته

بهمرای علامی سعدآله خان و دیگر امرای ذوالاقتدار و روشناس
جلادت پسته که اکثر از سادات بزرگوار و مغولان جان فدا و ^{جیوتان}
کارزار دیده و افغانان رزم آزموده که جلا از سایر توپخانه
واحدیان هفتاد هزار سوار میشدند یقین و متقرر نمودند از آنکه
بادشاه و سواس و قیصر ساعت موافق تجویز منجیان بزرگ بود
و تا جدا نمودن جوایز و دیگر لوازم رخصت فرصت ساعت
و فانی نمود بادشاه هزاره لای عطا نمودن لازم و روز مخصی فرمود
فاتی خوانده رخصت نموده فرمودند که خود را بطریق ایلمغار
بمقتان رسانده بگردآوری سپاه و سرانجام مهم پردازد و
خلعت و جوایز و اسب و فیصل خاصه بقیمت دو کک پنجاه هزار
روپیہ برای بادشاه هزاره باخترانه هشتاد کک روپیہ
همراه جده الملک سعدآله خان از عقب روانه ساختند
و گرز برداران و سزاواران برای بر آوردن امر
و شکر و دانه نماند مابین منصب داران قدیم و جدید
یقین نمودند و فرمودند سواری طلب سابق و سابقه پیشگی بدر و

نام از یک وجهه بیا و دادن قلعو دار که انتظار کو مک
نموانست کسید و صد مات جان ربا از طرف تر لباس
محصوران رسید قلعو در مغلوب هر کسی نشسته بر داران
شاه رجوع آورد قلعو لاداد گویند یکی از جاسوسان پخته کار
از قلعو بشکر شاه رفته بر حقیقت سخنی و کمی گاه و گرای
و کمی پای غله فوج تر لباس و تر لال رسیدن کو مکند و شکر
مطلع گردید و هر چند سعی و جهد نمود باز خود را از خبر داری
و بند و بست شکر ایران بقلعو دار نتوانست رساند ناچار
حقیقت بر پاچه کاغذ نوشته بر تر بسته اندرون حصار که
بست پاسبانان یزدید و رایده انداخت و آن پاچه کاغذ
بقلعو دار رسید اما فایده به لب باختگان محصوران صاحب اختیار
نداد و بعد بنای کشتکوی صلح بیرون قلعو پانزده روز در پیغام
پیام امان جان و ناموسی و مهلت بر آوردن مال و عیال تقسم
ذوالفقار حیدر کار گذشت و نیم صفر سه هزار و پنجاه و هشت
قلعو دار برآمده چون برای رخصت بنایمی از جمله تروط عدم خلوت وقت

زبان ظاهر نمود که بعد برآمدن من و منزلی نارسیده خبر رفتن
قندار بتصرف شاه ایران انتشار یافت و آخر روز چهارم روز
نوشته چات حاکم غزنوی مصحوب قاصدان سریع الیر ششتر
خبر مذکور رسید و جعفر خان بخدمت بادشاه آمده نوشته چات
را گذراند و باعث پند مانی بادشاه و امرای خیرخواه گردید اگر
ذکر محامره و تسخیر نمودن شاه و تردد محصوران که آخر کار فایده
نداد و قتل و از دست دادن مفصل برنگارد بطول نمی بکشد
حاصل کلام یک ماه در تردد مورچال پیش بردن و نقب
دواندن و یرشهای با جلادت نمودن قزلباش و شب
و روز از اندرون قلعه تکرک کوره و توپ و تفنگ و حقه
اش و بال ششربار پاریدن و از قلعه برآمده بر مورچال ریختن
و از طریق آدم و چار پاکنه شدن گذشته و قریب هزار
وپانصد نفر از لشکر شاه با جانور بسیار کشته و تلف کرده
و نموده از پانصد کس محصوران نیز نقد هستی با دفن
دادند آخر از دل باختن محصوران و ساختن شادی یک

چون بسبب عسرت نخل و علف و شدت برف اوم و در سب
بسیار از لشکر کاه تلف میشدند و آخر سفر المنظر شاه عباس
از پای قلعه برخاسته متوجه قره و هرات گردید و ده هزار سوار
و تفنگچی همراه محراب خان قلعو در گذشت الحال بنکر
باد شاهزاده می برد و زد که چون باد شاهزاده را بعد رسیدن
لمنان برای کرد آوردی امرا و سپاه چند گاه توقف روداد
و بارش های کنده بهار مانع حرکت گردید پی هم بحقیقت
قندار مطلع گردیدند بعد کوچ سعداله خان و باد شاهزاده
در وسط ماه صفر با هم ملاقات نمودند نوشته خلیل بیگ را
اصفا و پاک نمودن را از برف و قطع اشجار در گذرفته بود
رسید مستبر انیکه برف انقدر سرانام و دنا گرفته که اگر یکماه دیگر
نیارد شاید بدشواری ازین راه تردد میسر آید و دیری مابین
پی هم احکام تاکید زود رسیدن بیای قلعه قندار دارد میگردید
ناچار بر راه شارع مقرری سلا گذاشته بر اینهای نیندازد
کوه نورد راه بالای کوههای آسمان شکوه که و و هزار

ملازمت شاه قرار یافته بود باتفاق کاکر خان و نورالحسن کوکلی
و دیگر همایان رفته ملازمت پناه نمود و شاه پیربانی زیاده
بر چند تکلیف خلعت و دیگر رعایت بسیار آورد از راه
پس عیب پوشی خلعت پوشیده مرغی کردید و شاه
برقه داده باغرا از روانه ساخت و محراب خان نام را که
مدتها قلعو داری اطراف سرحد روم نموده و کار آزموده تهور
پیشه بود قلعو دار نمود و محراب خان نایب در قلعو گذارست
تشیخ قلوبست دریندار و غیره طوابع قندار پر داخت
اگرچه محصوران انقلو جات چند روز دست و پا زدند و در
یورس و قلعو قریب پانصد نفر از مردم قزلباشی و مسه
آدم از محصوران مغلوب گشته شدند اما قلعه باز نود
تشیخ در آمدند و قلعو داران بست و غیره که بعد گفتی
پیمان امان مع همایان نزد محمد ابدجان برده شرطه
جانقلانی بمقتدیم رسانند بقیه السیف را مقید ساخته
نزد شاه مو مال و عیال آنها روانه ساخت و شاه آنها را آزاد نمود

چند روز در کابل توقف برای خرید اسب و بار بردار
که اکثر پیاده و پی سروسامان گشته بودند ضرور گردید
از کابل که بغزنی رسیدند حلف اصلا دست بهم نداد
مگر برای مردم خاص بقیه زعفران میسر آمد و غله گاه
یکروبه آتار گاه یکسیر آتار بتصدیق تمام بهم می رسید کار
بر شکر تنک گردید و خبر رسید که از غزنی تا قندهار
بسبب شکر کشی قزلباش اصل جنس ماکولات آن
و بار پامیسری آید جمله ملک مسجوب قاصدان سیح
ایسر حقیقت عسرت سیاه و صعوبت راه بخدمت
بادشاه معروض داشت در جواب حکم صادر گردید که
در ملک گیری رفاقت طلبی نمی باشد بهر وجه زود خود را بقندهار
باید رساند و قزلباشی بدعا نشی از فرصت فراهم آوردن
ذخیره بنایه داد و غله حوالی قندهار که قابل دروسه
نگذرانند که مردم قلع متصرف شوند بعد رسیدن
تا یکمده تهدیه اینمزد در شکر مسادی فرمودند که از غزنی اذوق

و بهشت در عه ابر تقاع آن به پیمودن جریب آمد همه
سپاه پیاده گشته اسباب زیادی را پاره انداخته
پاره سوخته مایحتاج ضروری لابدی سلبر داشته اکثر
خانه بدوش گشته بار بردارم را سگ بار ساخته روانه
شدند عجب تهلكه و ساله برشکر روداد اکثر بار بردار
از بلندیهایی سر بفلک گسیده که افانده در غار
نه چنان ناپدید شدند که نام و نشان آن نیافتند و و
سیاری از سر ما هلاک شدند و نوکر و غلام نمک بحرام
میر که غالی بر خاسته میرفت سنت بر سر آقا میکنداشت
و میر که با اساسی البیت و پرتل باخت کوه نانیان
انجام مقود الاثر میکردید باعث نوحه و دست افروخته
بر میزدن آقایی سوخته جان میگشت و غله و کاد بر تبه
نیاب کرده دید که نانی بجائی ارزان بود بدین حال افتاد
و نیز آن بکابل رسیدند بعد رسیدن کابل که رفاهیت
شد بیکر ذویه و دور و پیر شکم آدم و چار پا سیر نمی شد

خود را رسانده قابوی پریشی بنظر آورده بمجا خود
ساختند مردم قلعو خرد در سده از سر داران تفنگ
وانداختن حقه آتش و سنگ و دق بم آتش بازی و انواع
آلات مهمان کنش جهان ستان چنان کار بر اچو آن
تنک آوردند که از آن اظهار تهوری پیمان گشته
جان سلامت از اینجا بر آوردن غنمت داشته از ملاحظه
بدنایمی و پانیدی عزت بهانه جو گردیدند و جمع کثیر از آنها
گشته و زخمی در دست لاف گشته سعد الله خان
برین جرات پس قوی سپاکی آنها اطلاع یافته براه
پیغام داد که اگر چه بر چنین جرات چنان اضطراب
نمودن بحکم سپا و دفع شده اما الحال از اینجا حرکت
نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخی مردم قلعو
خواهد گردید باید که دل قوی داشته تا رسیدن غنما
و دیگر مصالح سور چال اشجار جنگل را پناه خود سازند
و حکم رساندن مصالح سور چال از کجاوه و غیره موکوک

بقدر کفاف قوت لایموت بردارند و بعد مقام پانزده روز
کوچ نموده بهشت فوج قرار دادند و هر اول و هر نهار بر
نهار همراه فوج مقرر کرده در سه کوچ بقلو کوچ رسیدند
که قزلباش به طرف آورده باز از ششیدن رسیدن
فوج هندوستان قلعو لا خالی گذاشته رفته بودند و وسط
ماه جمادی الاول نزدیک باغ کنج علی موافق ساعتی
که از حضور مقرر شده بود رسیده مقابل قلعو فرود آمده
بته فراهم آوردن آلات و اسباب مورخاال و نقب
کندن و دمدنه بستن پرداختند و روز سیوم راجه بهاوشنکه
و غیره جمعی از راجپوتان جلاد دست پست تا تجربه کار شیخ
چنان قلعو را از دست چنین قلعو در کار سرسری داشته
محض آنکه طرف از طرفیای قلعو خالی بنظر آنها درآمد بی
حکم و اطلاع سردار با نظار خودیت و کار طلبی موافق
رویه تهور پلکان جان باز بازینهای جلاد دست و کمند
هی احرست در فرزند نسیب داس کوه و پناه حصار

چون خلاف توقع از یاران بعل آمد هیچ عوفی دارد کله
ندارد و سابق چون در ایام رسیدن خبر شاه بخراسان
بقصد محامره قندار بر خبر رسیدن شاه قلی بانامه اطلاع
یافتیم حکم نمودیم که شاه قلی سلا در لاهور نگاهدارند و
الواقع بر گاه رشته الفت و محبت بغبار کدورت
الوده کشته باشد دیگر فرستادن و نامه رسول و کوفتی
آن چه لطف دارد و با نظار یک رنگی و در وجه مناسبت
طریق محو و اخلاصی نشان سلف است بعده ده هزار روپیه
بشاه و روی یک عنایت فرموده حکم نمودند که هر دو
نامه آور در جلال آباد رفته توقف ورزند بعد
رسیدن کابل مردوسلا باغ از رخصت خواهیم فرموداد
اخر جمادی الاول داخل دارالاک کابل گردیده روزی
چهارم بدین علی مردان خان شیرف بردند از جلال
بک روپیه جنس قبول نمودند و از سواد است و بسیار
مستور سابق است و میز و بنیاد و جشن آغاز سال

بر احوال نمودن و بهر صورت بعد ضایع شدن آدم بسیار
و ترده زیاد در آنجا مورچال قایم گردید و از هر طرف قلعه
صدای رستخیز عظیم و نایر و داروگیر سرایا پیم بلند گشت
الحال کلمه خند از سواخ حضور بزبان قلم داده تحریر یافتی
و ذکر محاصره خواهد پرداخت بعد از گذشتن باد شاه ارغون
ابن آل بعضی رسید که شاه وردی بیک فرستاده شاه
عباس بکابل رسیده بحکم پش ادن نمیدهند حکم طلب
او فرمودند در منزل باغ فرح شاه وردی بیک رسید
امر نمودند که نزد جعفر خان و شایسته خان در مجلس واحد
حاضر ساخته نامه او را نکرده از زبان مابگویند که چون
ناما نظر بر محبت دیرینه و موروثی شاه بود یکی از
خواصان نامکرده کار سلا قلعه دار ساخته بودیم اگر میدانستیم
که از آن چنان حرکت بنظر خواهد آمد یکی از امرای
تجربه کار کارزار دیده سلا در قندمار میکند هشتم که تا جان
باقی میداشت در محافظت قلعه خود سلا معاف نمیداشت

محمد خان پابند لڑات عشرت و دولت چندستان گشته
بر رفتی نزد پدر رافعی نگردیده در حضور ماند از واقعه فوج
قندهار بعرض رسید که بهادر خان که از افغانان تهور
پشته و پس قد مان کار طلب بود با جل طبعی مر حکم پیا
سفر آخرت گردید دلیل و غیره هفت پسر و نوکران
معه او را جلالت الملک نزد بادل سا هزاره برده تسلیم تجوز
منصب بادشاهی فرموده پسر کلان که پانزده سال
داشت هزار و پانصدی هزار سوار و دو تامل هزار و نه صد
نمودند و چهار پسر را بسبب خورد مسالی یوید مقرر
فرمودند الحال باقی احوال محاصره قندهار بکندارسی
می آرد از یکطرف سعد الله خان و از طرف دیگر رستم
خان و قاسم خان و دیگر بهادران کار طلب جان باز بعد
گشته و زخمی شدن مردم بسیار مورچال و نقب
دارد در فرصت دو ماه بکنار خندق و نزدیک در و زو
مارساند و نزد بادل سا هزاره مورد آفرین گشتند اما محراب

پست و سیوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و نه موافق
سرا انجام سفر صورت اتمام یافت چون بقرارد کرده
فساد بی که میان نذر محمد خان و عابد العزیز خان و
سبحان قلی خان روداده پرداختن در فرصت
وقت نمی گنجید ما حاصل ضروری زبان خامه میداد که
بعد از قرار گرفتن نذر محمد خان در بلخ که مکرر عریفه
او شتبه بکر عنایات و طلب فرزندان رسید
پادشاه عبد الرحمن خان را با دیگر وابسته های نذر محمد
خان که دو سال و چند ماه در خدمت پادشاه بودند
یک لک روپیه خرج راه و خلعت مع راس و قیل
خاصه و خنجر و تمشیر مرصع و دیگر لوازم سفر عنایت
فرموده با لک روپیه دیگر برای نذر محمد خان روانه
ساختند بجز تار و زخمیست که لک روپیه مع
زیور سواپی عنایات و رعایتی که یکم نماندند
بمقلان نذر محمد خان عاید گردید و خسر و پسر نذر

پایین بنظر می آمد اما سوای آنکه در آن جانباز بارز و
قلعه کلاپی یسطای بضاعت جانثار کار و لیست
نماینده کتایش و فتح الباب دیگر بنظر نمی آید و در ضمن
روزی از زبانی یکی از قزلباش که زخمی گشته و شکر
کر دیده بود ظاهر شد که پس از رسیدن هرات از
شنیدن رسیدن فوج هندوستان بای حصار قندهار
یک هزار سوار پسر داری مرتضی قلیخان و غیره پست
امیر نامدار برای مقابله افواج همراه باولک هزاره و کومک
محراب خان یقینی و روانه نمودن و هر اول آنها نزدیک
رسیده در همین حال که بعضی اقوال او را از اخبار لغو تصور
نموده گویا نمیدادند و جمعی در صدق و کذب آن
با هم گفت و گو و جدال داشتند یکی از نوکران بادشاه
که و شکر شکرگاه در لایم محاصره گردیده نوکرانی یکی
از همان مردم معتد اختیار نموده بر اعماق خود افزوده بود
بطریق جاسوس از آن طرف مرخص گشته خود را در نزد

خان برتبه در احتیاط بند و بست برج و باره و اهتمام
قلعه داری میکوشید که شب و روز از وقت کور
تفنگ و کوره های کوه ربای توپ و حقه های آتش بار
فندقه اخطی سنگهای ترزل از افرای بعد رسیدن مورچال
پلی کار فرصت سر بالا نمودن عمده فعل و ترو و سیاه
نمیداد بلکه اکثر نقب های تیار شده زیر زمین
از ضرب کوره های زمین کوب ضایع و نابود می ساخت
و هر یورشش که بهادران جان سپارهند وستان نمیدونه
بدون آنکه چندین هزار سرسردان باقی های ایران
مصالح پر کردن خندق میکردید فایده دیگر مرتب نمی
کردید و چندین دفعه قز با شش برآمده مقابل طلایه
شکر شده و بر سر مورچال ریخته داد تهوری داده اوم
بسیار ضایع ساخته باز برق کردار بدر قلع خود
رسانند و بعضی اوقات جمعی از آنها نیز فیل و اسیر میگردید
و نبردهای عظیم و جانفشانیهایی نمایان از عالم بالا و

بریکدیگر غالب و مغلوب گردیده داد و ستد و تهروری و دلاوری داد و بده که
جمع از طرفین کشته و زخمی گردیدند و میدان و چند قطار شتر و گاو
و هر چه در میان قزلباش مقتول و انباشته است آورده بسخ
روبی حراجهت نموده نزد بابا میرزا آمده مورد آفرین گردید و هیچ
آن که متواتر بر رسیدن سی هزار سوار قزلباشی سرداری نظری علی
خان حاکم اردو و بیلی علی قلیخان و مرتضی قلیخان و دیگر امرای مشهور رزم
از پایای ایران اطلاع یافتند از این طرف رستم خان و علیج خان با جمیع
دیگر از امر او راجها و میدان صف را قریب یا نزده هزار سوار و توپخانه
سوار بمقابل لشکر ایران شتافتند بجهه که علامت سپاه و کرد
سپاه لشکر قزلباشی ظاهر گردید سادست زره پوشی و مغولان
کفن بدوشی و زلفخانیان بدوشی و راجپوتان زعفرانی پوشی و سیاه
بجولان آوردند و سرداران ایران به پشت گرمی قزلباشی با هم که
کارزار کردند ابتدا گوه تفنگ جانشان و بان آتش فشان وسط
شعر افروزی یا نره قتال و جدلی گردید بجهه سه فوج قزلباشی سیاه
بر دلاست از سه طرف فوج هندوستان در آمده ششربایا برق کرد و در آن

رستم نده با طهاره خیرخواه نزد قلیچ خان که سابق در تابستان
او منسلک بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش
از طرف یمن و یغما از آنجمله چهار هزار سوار جدا شدند بر
تاخت که مفصل ظاهر ساخت هنوز استفسار احوال از
در میان بود که خبر رسیدن فوج قزلباش و ریختن بر سر
و مقتول و زخمی و زخمی ساختن مردم کثیر و دستگیر نمودن
آدم و چار پای بسیار انتشار یافت و غلغله غریب
در لشکر روداد و معاشتر بان و قیل بان و استر بان
بعضی زخمی و بعضی عریان فریاد و گریه گنان رسیدند و از سپردن
اجتماع سیم پشته که قبل و شتر و چار و ای دیگر پشمار قطار
بسی انداخته بودند ظاهر ساختند رستم خان که از بهادران
یکه ناز و امرای جلالت پشته دکنی بجهت برین ضراطلاع یافته پی انکه
از باد سانهاده رخصت حاصل نماید سوار شده تعاقب قزلباش
نمود چهار پنج گروه جریده تاخته نجم رسیده و بعد مقابل شدن
از هر دو طرف نیروهای صعب و جملهای مرور با بیان آمد و مکرم

زنجیرهای صف ربای یک سنی و دوسنی بخاطر فیل داده
زنجیر در پای فیل سواری خود انداخته بدلدی مردم و بیاخته
برداخته مستانه وار قدم سیس بنادند و شرط تردی که لاتی
قد و میان جان شاربلسد بجا آوردند بعد فنار فتی سرهای شمار
کوشش و کشتن بسیار که چارنج امیر نادر مثل محمد سعید سر
سادات خان و خواجه جان و غیره با قریب هزار نفر بجا آمدند
قدم نبات قزلباش از بالخرید و راه فرار اختیار نمودند و یک
واستر بسیار غنیمت بدست آورده نزد بادشاهزاده مراجعت
فرمودند بعد که عرض داشت فتح یافتی بر قزلباشی بخدمت پادشاه
رسیده باعث خوشوقتی عظیم گردید و حکم فواختی شاهزاده فرمودند
و شاه وردی یک که نامه شاه آورده بار نیافته و در جلال آبرمانه
بعد بانامه آورد و یک که شاه بیک بلسد طلبیده بار و یک در
جواب نامه های ناخوانده پیغام نمودند که شاه غفران پناه
شاه عباس کلان که قدر دان و اخلاص مند مانده
و از سی سال رشته اتحاد را مرعی میداشت از وینار

حمله جهان آشوب آوردند و از هر طرف بازار دار و گیر و داد و ستد
سر بازی گرم گردید و عجب چاقشهایی مرد در بازار طرفین برآید
کار آمد از غبار رسم بسیار جهان در چشم و لبها خستگان تیره و سیاه کرده
و رزم آزمایان عقیدت کشتن آفتاب را بجای کحل الجواهر
دید و خویش نپداشته و توتیای چشم جهان بی دوست
در تقدیم جانپاری میکوشیدند و از صدای کوس حریفی
و جوش و خروش مردان بنام و تنک زیر می نهضی آن
بجنبش و راند و در آمد جهان در فغان کوس کی
که چون نهضی می جست از چارهی ز بازیدن تیغ آتش فشان
نمی شد برون از تنی کشته جان بود فوج ایران از چاقشها صف
کار بر تن شکر بند و ستان تنک آورد و فریج نمایند بود که
رخم صعب و تنک عظیم نفوج باد و شایچه رسد و شیشه
نام و تنک بهادران هند و ستان در هم لکند از طلا خط
آن حال رسم خان دکن و قلع خان و مغلان اغریه و
راجپوتان تهو پست میدان میت لاپس آهنگ کرده

و چهار پنج هزار جانور بمعرضی تلف درآمدند از یایی قلعه بر فاست
روانه حضور شد و اوایل فایقده دارا شکوه و جلالت الملک
و وسط ماه مذکور بادل هزارده محمد اوزنگ زیب در لاهور حضور
رسیده ملازمت نمودند و رستم خان پانچند توپ و نان و دیبا
غیمت قزلباشی رسیده شرف اندوز ملازمت گشته مورد تحسین و
آفرین گشت و بجا که مراد آبله مرخصی فرمودند که چند گاه بسپاه در انجا
آرام گمانه از وقایع دار الخلافه بعضی رسیده که مکر متحان حارث حجت
حق پوست جعفر خان را بجای او مقور فرموده خلیل الله خان را میر
بخای نمودند بادل هزارده محمد اوزنگ زیب لاصوبه تهته ضمیر صوبیان
نموده مرخصی ساختند عیام در انجا را بعد ملازمت صوبه کشمیر
ضمیمه کابل فرمودند و حکم نمودند که عبده الغنی را نایب کشمیر نماید بعد
ضحی از دار السلطنه کوچ نموده بعد عاشور داخل قلعه دارا اطلاق گردید
بادشاه هزارده محمد مراد بخشی بسبب سوافقت آب و هوا عدم بند بست
از دکن آمده ملازمت نمود و جلالت الملک سعاده خا که بر مراتب هفت
هزار و بیست هزار سوار پانچ هزار سوار و دوا سید و

رحلت نمود و میرانچه از آن خاندان عالی چشم داشتیم
از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریق بزرگان خود
سلامت نمودند الحال مرد خدا خواهد و از ما برآید بنظر خواهد
آمد و ده هزار روپیه دیگر بهر دوایمی عنایت نموده روانه ساخته
و نیز اول همراه داده ببادشاهزاده نوشتند که از قندمار نیز رود
بگذرانند آنچه از بقیه مکرمات که بر شکر باده شاهزاده از گرایند
کم یابی غله و گاه در ایام محاربه گذشته و آدم و چارپایان و تلف
گشته و آخر فایده بداد مفصل بزبان قلم نمی توان داد بعد که خبر
شداید مذکوره بی هم با علی حضرت رسید ببادشاهزاده حکم صادر
فرمودند که بتقاضای مصلحت پنجاه سال و حال
سپاه تسخیر قلعو سلمو قوف بروقت دیگر داشته از برای
قلعو برخواستن بیاید و ببادشاهزاده و ارانشکوه را فرستادند
تا رسیدن ببادشاهزاده محمد اورنگ زیب در کابل
باشد و خود اوایل شهباز رمضان متوجه لاهور شدند
و ببادشاهزاده بعد محاربه چهار ماه که قریب سه هزار آدم

خواستند بقایای و فرست خان حواله نمایند و روانه کعبه مقصود

سازند اینمغنی موافق رای سلیم قافی محمد سلیم بنیاد و از راه

ماندنی الفت دیبای و پی سعادت غزالی با سمیع بمیان آورد

با و راه بعد استماع غزالی آن پی توفیق سلا از منصب هزارگی

و خدمت قصایر طرف و مغضوب ساخت ده هزار روز

سالیانه مقرر فرمودند کفاره اکل ایام صیام که عهد او سهوا

خورده شده موافق شصت سال از عمر سیر نف تجویز

فقها و فضلا پست هزار روپیه مستحقان و محتاجان

رسانند و حکم فرمودند که سال بال آخر ماه رمضان

سوی سی هزار روپیه که در عوضی فطر روزه و غیره با اهل

استحقاق مقرر می نمایند پست هزار روپیه و هر

پنجاه کفاره روزه هر سال بضعفا و در مانده کان میرسانده باشد

لا شفیعایی نزدی که از فضلا و شغری صاحب طبع تجارة

پشته اسهوار ایران گفته میسر دارد بندر سورت کردید بعد عرضی

رسیدن از رویی و قایم پنج هزار روپیه از خزانه بندر مذکور مانده بحضور

اسب رسیده بود باز دو کرور دام یازده ماهه انعام مرحمت
نمودند باز باندک فرصت برابر با دس هزار دوازده ماهه
فرمودند رکنا تپه داسی لیکار سجد اله خان که از جوهر استعداد و
تربیت سجد اله خان کارایی دیوانی را موافق مرضی بادشاه سرانجام
میداد از راه قدروانی خلعت پشکاری با استقلال دیوانه تی مع
قلمدان طلا مرحمت فرمودند و همه عنایات باعث رشتک لاسانزاده
دارا سکوه گردید و مکرر تمهیدات در فکر خفت آن دستور معظم کوبیه
فایده بخشید و بدان استقلال و تبعیدی نداشت و انفعال
حاصل نمود روزی وقت گذشتی معناد و بیان به نظر از شیخی
یک لک صد و بیای قافی القضا قافی محمد سلیم رسیده و شاه
صاحب بترگشته تصدیع بسیار کشید و بعد صحت یافتن اراده
احرام کعبه اله نمودن قافی بکوه خدیو زمان رسید
در میان آوان فرست خان ناظم محل رخصت
کعبه خود مست بود بادشاه حتی آگاه مبلغ یک لک و پانجاه هزار
روپیه برای اسیرف که مبرکه و مستحقان روضه منوره جدا نموده

نزد محمد خان رسید بمکومت غور مرخص گردید و یاد کار نام
سلا که از امرای نامدار بلخ بود بر فاقه و رساندن او موفج
شایسته مقرر نمود سبحان قلی بر نیمی اطلاق یافته خنجر داشت
که نزد پدر جمعیت نموده با سپاه عاقبت تپاه بر سر
پدر آمده بلخ سلا محصور ساخت و نزد محمد خان برفع شتر پسر
پرداخت بعد که عرصه بر نزد محمد خان تنگ گردید ناچار
قاصد سریع السیر نزد عجمه الرحمن روانده از راه برگردانده نزد خود
طلبید ابراهیم بیک نام منصوب کرده سبحان قلی خان خود
را رسانده سر راه او گرفته بکنک پرداخت اگر چه ابراهیم
بیک در حله اول با جمعی گشته گردید اما قلماقان همراه او
استقامت تمام و زبیریه بر عجمه الرحمن خان طلب آمده
و ستیکر باختند و نزد سبحان قلی خان آوردند و او
برادر سلا مجوس ساخت نکاحیان شدید برادر کاشی عبدالرحمن
خان بر اینمونی عقل و تقاضای وقت با فاکه بایان خود ساخت
و عجمه و پیمان رفاقت و شریک دولت خود نمودن بپایان آورد

طلبه نشند بیه تلازمست که مدو طالعه ضمیر جوهر شاد است او
کز یه متوجه ویر و اخلاص احوال او سده خلعت و دست
و منصب هزارنی صد سوار عطا فرموده مامور برای بحرایی
و دو وقت ساختند و از راه قدر دانی صاحب کمالان و دوست
اهل کمال که ضاحه سلاطین و بزرگان انجمن بود حکم شد
که متصدیان پیکش و نذر آنچه روز یکشنبه نذر بیاید
تا یک سال بلا محمد سفیع میرسانند و بیست و درینو لا بعضی
رسید که در بندر سورت از نزد سلطان محمد خان قیصر روم سید
محی الدین نام از بنایر حضرت سید عبدالقادر جیلانی قدس
سره با نامه و تحف و تبرک مکمل شد که رسید و حکم شد که
کز بردار مع فرمان و خلعت و ده هزار روپیه تنخواه بخزان
بر نمایند و مالوا حکم فرمودند غره ریح الاول این سال متوجه
کشیر بهشت نظر گردیدند و اوایل ریح الثانی بدست سلطنت
لما هو رسید و جشن نوروز نمودند و رخصت پیران نذر محمد
خان نزد پدر سابق بقید قلم آمده بعد که عید الرحمن خان

بادشاه زاده داراشکوه و پنج لک روپه راجنس براي بادشاه
بيکم لک و پنجاه هزار روپه که بخود محمد صفی نقد و جواهر توأضع
نموده بود از نظر کندراند و سوايي آن سیه باقر سفير که از طرف
بادشاه مزاده وليعهد نزد عادلخان رفته بود و شش لک
روپه نقد و جنس با و توأضع نموده بودند از نظر گذشت و محمد
صفی مورد عنايت کرديه و از لاهور متوجه کشمير گشتند بادشاه مزاده
محمد مراد بخلس را هم به در مالوا ساختند و بعد از طی منازل و مرگ
صعب که گاه آخر روز و گاه پير شب رفته بمنزل ميرسيدهند و
هرج بسيار بشکر ميرسيده او آخر جمادي الثاني بکشمير رسيدند
و بعد تفرج و سير کل و سبزه زمر و قاص و فيض رساندن بکنه
خاص و عام انجام و ملاقات نمودن بکلاسه بدخشي و يارزه
هزار روپه بدر و نشان همراه آن و اصل باله رساندن
مراجعت سمت لاهور نمودند چون درين سال بهار و تراوت کل و
سبزه کشمير ابتدا از کمي بابات بعد از آن بسبب زيادتي بارش دفت
رسيده بود و مرغوب طبع نيفتاد و درينکه در سفر هر سال کشمير تصديق

برفاقت او از قید برآمده خود را بخدشت اعلی حضرت در راه رسید

بادشاه متوجه احوال آنها گردیده عید الرحمن خان را چهار هزار ریال نقد

سوار نموده پست هزار روپیه و خلعت و چرخ و سپ و قیل

و غیره مرحمت نمودند و یار کار بیکدیگر پیرانان او را نیز کامیاب

عطای منصب و دیگر عنایات ساختند چون در آن سال ابتداء

کمی باران و آخر تابستان شدت پرالکال زردعت بسیار کم بعمل آمد و کرا

تمام روداد و رعایای مال گذار برای کمی تسخیم مال و ضعف از تنگی

سای و پریانی حال تابستان نمودند و چندین هزار کس میر و وزیر بحضور

رسیده استغاثه مینمودند برای تخفیف جمع و پرداخت

حال ضعف اسکا بجملة الملک امر نمودند و ذکر و توبه و دعا

و غیره در مجلس صاحب فرمودند و دعا خواندند و تسبیح و تضرع

روزی شش آغاز سال پست و چهارم از جلوس مطابق نژد عاود

بجا پوری برای وصول پیشکش و دیگر بعضی مطالب رفته بود

آمده ملازمت نمود چهل قیل و چهل زطل و چهل لک روپیه

و جواب برای بادشاه و پانزده لک روپیه نقد و مرصع آلات بنام

وگشت که زیاده باین راه درآمدن و رفتن بکشور و خلق الله میرسد
فرمودند که من بعد باغات و مکانهای باصفا و فرزای دار الخلافه
و دار السلطنه را که داشته بکشیر آمدن و بآنهم خدمات نقصان مالی
و جانی باندازی خدا برای محض حفظ نفس خود را فی سدن از طریق
انصاف و خدا پرستی دوست در منزل صفا آباد وقت عبور از
بالای پل آب دریا که کنه شده بود و از سبب از دوام عام شکست
قریب دو صد و پنجاه آدم چارپا و مال بسیار در آب افتاد پاره پلاک
شدند و پاره از ملامتی شناسان زنده برآمدند حکم فرمودند که رستم خان
و دیگر امرای در و نزدیک باراجهای نامدار با مصالح قلعه گیری و توپخانه
برای مهم قندار بحضور برسند و مراد بخش سلا نیز طلب
حضور فرمودند و بنام بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
حکم صادر شد که بیست ساعت شایز و هم ریح الاول از ملامت
بقصد شیر قندار با سرانجام قلعه گیری برآمده از یمانجا متوجه قندار
کرد و لوازم خصص و سپاه پیکران محبوب مقربان حضور
رسیده دارند سعد الله خان را که برای بند و بست کشیر و پرداخت حال

مکر و نایب سال است و پنجم پادشاهی علانی سند و شصت
بدر جشن آغاز سال است و پنجم موافق سفر مهم ترتیب یافت
از عبدالرحمن خان پسرند محمد خان ادایی خلاف مرضی بنظهور آمد و بونا
از روی کم توجیهی تعینات بنکالا فرمودند امام قلیوز بانی شاه ایران
بمحضر رسیده بعطای منصب هزار و پانصدی هزار سوار و پنج هزار توپ
مقرر گردید بعد که سده خان و دیگر امیران و بهادران کار طلب و امنست
قلعه گیری بسته موافق تعین ساعت از حضور سوم جادی الادل اطراف
قلعه مکانی که کوله رس بخود فروخته اند و شروع بدواندن نقب بستی
و مدد و قایم نمودن مورچال میرکی در تعلقه خود نمود و خصوص حمله الک
نسبت به امرای کارزار دیده زیاده شرط زد و تدبیر کار بکار برده اتفاق
راحت و آسودگی بگرد آورید مصالح مورچال و دواندن نقب کوسیدن از بریده کوله
توپ و تفنگ و سنگ انداخته بدلداری تمام از عمل بر خاسته مسیاه کاریگر
محصور را چند روز موافق رویه قلعه و آرد جواب و اردیگر بهادران کوله توپ و
تفنگ انداخته باز چنانچه قلعه و زینند که هر چند بعضی از سادات باره و در فغان
تیز جلوه نموده باظهار تهوری با بعضی مکانهای خایا از ستر و ستر الای قلعه

تاریخ ساعت تفاوت را در نیاید جمله فوج همراه با دلسا هزاره نیفتاد هزار
سوار که از آن جمله شش هزار را میر و منصبدار سایر و نقدی بودند باقی تا این که
در انجمن به موافق محصولات جایگزین موجود میداشتند داخل فوج
نبدی بشمار آمدند رستم خان را با دیگر امرای نامدار باغرا از همراه سعد الله
خان رخصت فرمودند و حکم شد که بعد رسیدن کابل که در روز پیر
بمنصب ایران کم قرار جایگزین و توپخانه رسانده برای کم زیاد
باز معروضه است جواب طلب نمایند و دیگر ارشاد نمودند که بعد رسیدن
نزدیک قلعه ناره و محاصره نمودن فوجها با امرالکار از موده قلعه کابل را
تسخر قلعه است و زمیندار در بیج نمایند و تا مقدر بتسخر قلعه چات
طوابع قلعه را کوشند تا باعث ترززل همه قلعه نشینان گردد و سوار
خان کوچ بکوح طی منازل نموده بعد رسیدن کابل در فرصت یکدیگر
بنفقه که چهار پنج بان تقسیم دادنی مقرر نمود از بیمه کار با موافق حکم فراموش
اول جمادی الاول نزدیک قلعه ناره بپادشاهان زده ملحق گردیده بموجب تحویر
ساعت حضور بمحاصره پرداختند و با شاه نیز بعد روانه ساختن امرای
کبک کوچ پی هم متوجه کابل گشته چهارم جمادی الاول داخل قلعه کابل گشتند

عالم پیشتر گز استند و پیش قدمان جهان سپار مار صفت بالایی
حصار برآمدند و با اشاره مقرری دیگر مبارزان فداکن را میبیدند
و بهادران پرتابانید سبکی می کنند جان بازی بحسرت در آمدند
و صدای گریه و آواز دار و گریه هم دلاوران هموارشان کردید

محصوران که از مدت چشم بر راه و کوشش بر آواز چنین قایم
بودند از اطراف با صواب روشن بهمان خسته با اقسام است و تفنگ

ادم کشی بر سران بر کافه تاخته و به جو آورده چندان توب تفنگ

و بان آتش نشان زند و حقه آتش و سنگ و غیره چویشان و انواع

مصالح مریبان بالا میخستند که اینجا عه بر سر دیوار و برج رسیده و نا

رسیده از ضرب پیل پایش بلای اسما میزد و دست و جهان باخته تبدیل

بیست برای که بدشواری و بدسیر ساری طی نموده بودند با آسمان در چشم

بر غردن بی منت قدم و کند نور دیده بیاران خود میبستند و انتقام

و بچوشت بکار آمدند که تفرق و شناخت بعضی هندو و مسلمان مسکون

و هر که از طرف دیوار کنار برج خود را رسانده بود و خبرش باز نیامد که مهمان

کشان ظالم بر سر آنها چه آوردند و تمسبه ادم گشته و زخمی کردید که شکار

آمده بود حال قائم نموده زبانه شنام میسوسوند و اظهار جلالت بروی کاری
آوردند اصلا در جواب آنها صدا و ندا از بالای قلعه بر نیخاست و سرب
بلریت بخرج نمی آوردند و صدقات آلوده توپ های کوه ریا دای بوی
مها ز را در قلعه کشتارنا شنیده و ناپدید می انجا بستند تا آنکه میر و امام
مور حال و شتم خان و وزیر اعظم و دیگر امرا بی حصار قلعه و نزدیک خندق رسید
روزی راجه راجه و پ که در تهور و رفع قلعو کیر میان بهم چشمان مبتلا بود
آمده بعضی با دستا میزد و رسد که مکانی در مایه حصار و
بن برانی بنظر آورده که مور حال بسیار بی آن رسیده و قاپو بی یورش
و بالا بر آمدن مردان جلالت بسته دارد و با سببان بالای انظر
نیز غافل نیچ معلوم می نتوند اگر با دوان سازند با جمعی از برادران
جانباز و بدوزنه شود و کمند نسبت همراه کرناهی خود بالا رسام
شکر سلج و کمال چشم بر راه و کوشی بر ایدز باشند و بر او از کرنا
پورستی نمایند و زنی بسیار تارنگا یاد دارند بعد حاصل نمودن اذن
وقت شب با چند نفر که حین جان تار که در فن قلعه ستانی
از کار از میان شهید بودند با نواح تدیر قدیم جرات بقصد عروج

با سنگ و آتش بر روی کارند فایده بر روی کار نمی آید و از ضرر توپها
کوه را با اطراف آن کوها شکوه بی هم می رسد محنت و ترود سرداران و نقب
دواندن ضایع میگردید و در مقابل توپ اندازان بچهای مردم و قزلباش
سعی و تلاش شکرستان بجای نمی رسید روزی دو توپ کلان ^{نقده} پانزده
و چند نفر کاین و بسیار با پشت کار عمل توپخانه ضایع شدند و در نتیجه قلع
بست و طوابع آن نیز بسبب اختلاف و ای سرداران صاحب
ترودی کفر قلع گیری بخشید بطوریکه و آدم بسیار بکار آمده و دیگر
شکرها و شاهای و شکست یارید و محراب سلطان در وازه قلع تمام روز مفتوح
داشتند بر سر در وازه شسته کار فرما بجهت و در پشت محله نیا سوده اطراف
قلعه میگردید و هفت هشت سردار قزلباش با سرانجام بکار و نتیجه کار
نام تمام شربت بود دیگر ترودانی که از آن قلعه و نتیجه کار بخت کار ^{کار}
مفصل تجریران نمی توان قلم را بچه داشت حاصل کشاله و خون بریزی که با خر
سه کمر و رو بچاه لک ^{سپه} درین هر دو هم قندار بهر ضمه ظهور آمده اگر چنان
اغمار طلال اثر بسمع با و شاه پی هم می رسید و ایام محاصره بیچاره ماه چند روز
کشید مصالح توپخانه را و با تمام موضوع کردید که از یکان کم فرصت

بستند و گفتند که طرفی از کشتی غرق شده است و آنرا سوزانده و ماه
بوی کشتی فوجی از اربابان باله و بایان میبرد که هر که سرازیر جان میبخشد
پادشاهان و مومنان و غیره و قتلها شش شب برآمده بر مورچال بخشد
و آدمی که با هر چه در جوار آنجا باشد جان بر نمیگردید و آنچه بقلوی مردم
فرج بادشاهی میآمدند جان به سلامت میبرد و مرغی بر نبرد و از هر دو طرف
آدم کشی و مرده کشی در میان میبود و تری از کوله تو بکلان طرف مورچال
جمله ملک که جمعی رسیدند و یکدیگر میپایستی با چار تفیر و یکجا خوابیدند
که سوزیدند و شستند و در طاق آن روز و یک جمعی از قتلها شش برآمده
بر مورچال و تمغان و محمد الدخان بخشد و دو جادو آن واحد صدک
دار و یکدیگر را میزدند و خونریزی و شش بسیار که فیر صد و پنجاه نفر بسیار آمدند
خموده و پنجاه نفر را اسیر ساخته چند توپ از زدن مخ ناقص نموده باز راه
قلعه رفتن میخواستند که از اطراف خبردار شده و حاق نمفند چون
از بالای قلعه آنها را بدو سنگباران میزدند و کاری نداشتند و چند آنکه از
عقیدت کشته شدند و قتلها شش در حال شش برآمده شش تر و دو و یکبار
و تقویم میرسانند و قتلها در این جا نیز یکبار از طرف جان منطو زندوان

نجمی حضرتان و از که غلام رضا ملازم الله وزیر بخان اصفهان خدمت می
نمود و یکی از اعیان مال او بود و در وقتیکه که در پیش حضور وزیر رسیدند
نیز شاه و وزیران را که بودند که الله و وزیران را با شاه بهجانب فرستادند و او را
خاص و در حال در میان در میان حکم فرمودند که غلام رضا را خدمت
نمایند و او را در حضور نمایند و الله و وزیران را برکشته طالع را از منصب
و جاگیر طرفت یافته و از آنجا که صلاح فرمودند که وزیر را در حضور و روانه
شاهجهان اباد نمودند و بنام خود توان حکم صادر شد که چون از آنجا روانه
شاهجهان که طالع و وزیران را از آنجا که حکم فرمودند که از عدم طالع
و وزیران را در حضور رسانده و از آنجا که حکم فرمودند که وزیر را از آنجا که
عقل تقویت نمودند و از آنجا که حکم فرمودند که طالع را از آنجا که
غلام رضا را وقتی تو که الله و وزیران را در حضور طرفت نمودند و از آنجا که
با اخلاص و کمال و طبع که بهیچ وجه از آنجا که حکم فرمودند که وزیر را از آنجا که
همیشه شاه حاصل کرده اسپهان بهجانب فرستادند و از آنجا که حکم فرمودند که وزیر را از آنجا که
نمودند و از آنجا که حکم فرمودند که وزیر را از آنجا که حکم فرمودند که وزیر را از آنجا که
عقل تقویت نمودند و از آنجا که حکم فرمودند که طالع را از آنجا که

[illegible]

کمالی ترک ان نسبت خود را بدین چون و در نه اینها بخالوی
 خود که از طرف اعظم حضرت نیرالایق و تربیت او ما پور کرده بودیم
 خود را در جواب این در شرف و معنی که غنیمت و مطایبه ای رنگین و لطیف
 کوئی نمودن بنوعی که استعداد خود را به پند که ما در شاه طلب یافته مکرر مودت
 که افسوس مر از این کمالی بحال خود نیست و از منصب و اهل قبول
 نموده و کمال و شرف و این تعلقی که بیان شده غلام نیست که زیر صرخه کو
 بهر چه که در تعلقی پذیرد از این است که از اشعار و نمایان او سفینه
 با همی بخلص منجور از زبان و رای و سخن عکاس کرده که در حالت سبک است
 که این شکر است از این شکر که این شکر در جهالت از چشم چشم او چار بود
 که این وستان حضار گفت مر از خدا را با و کی و در آن حالت
 این شعر از او بود و در میان او و این ای که میگوید فراموش گو
 در وقت مرکب منک می برم بر این و ن فراموش کنم ذکر و تبار
 سال است که این شکر است از این شکر که این شکر در جهالت از چشم چشم او چار بود
 حشر آغاز مال است و شکر موافق و معنی که در وقت و در وقت که در وقت
 خسرو و پند از محمد خان از این منصب و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت

[illegible]

[illegible]

خان علی صاحب خان تسبیح میزدند و ملک و شصت هزار روبه از جمله
ویشک شش قبول نمودند و اراشکو الهامی نمودند که دو دفعه محاربه کند
با کیم فندار یافته کاری نماند و امیدوار است این دفعه برای پیروزی
غلام با مویر و قبول نمود و در ایام رفتن توقف نموده برای فوج بند
بسیار بخوار و بیچاره کوهی حکم نمودند و دوازده توپ گران و نوزده
توپ سوار و چهارده هزار و پانزده نفر را که خود و گران و سربازان
و غیره ملک سینه قیاس همراه مقرر کردند و بخار را برای رسانیدن
به تهاست نمودند و هفتم جمادی الثانی ساعت محاصره مقرر کرده او را
مع الجبل سلطان بایل سفندار کوچ قرار یافت و چهار لک و پاره را
و دیگر از عذر غیبت عنایت فرموده است یک رسد از تقدیر و جنس
استاعت که جمیع نمودند و از اسرای نامدار و راجه های جلالت و ثواب
نرم آید و دلاوران معرکه آرا از حضور و صوبه کابل و دیگر اطراف که اکثر صحر
سابق رفته بودند مجموع هفتاد و نه سوار منصب اردو تاین و چهار بر قند
و مانکی و ده هزار نفر کچی و شش هزار پیلد او و پیر و پانصد تنگه اش
و نقب کن و شصت نفر کچی است سوای فیلان با دشمنان و امر که

خود را بقلعه خواهم انداخت تا با دشمنان هزاره همراهی کرده و
دشمنان را با این قلعه بمباران کنم و این قلعه را به دست
میرسانم و در قلعه کابل تسخیر قلعه از پای قلعه حرکت نمایم یا دست
بزدارم و مگر فرمودند که بهر شکار و آبروی فتح قندهار بخا پسندید
استاده قدیمت و به خواست اطاعت امر با طهارت جلالت تصدیق
تو را بدست همنده نمودند و آنچه تو پیش بدن مورچال و دو اندک
و نشان نداده از بهادران کوه کن و جو انان قلعه شکن بطریق
و حیاتی که در اوران بخالی فدا کن بعضی کارزار و در روی سخنان
قلعه آدم کش مفتوح قلعه بسبب طواعی این بر روی کار آورده و
تقسیم آن قلم را در بخش از سرشته اختصار و وفا نمادند چون شاه
وقت رخصت تاکید فرموده بود که اول تسبیح قلوبیت فرموده و در
ترنزل در دل محصورانی قندهار باید از بد بادشا هزاره قرار دادند
خود با جمعی در پای حصار قندهار کار فرما شدند و رستم خان ^{مستقیم} امر
قلعه کش برای تسخیر بسبب طواعی آن رخصت فرمودند و
که رستم خان و نجابت خان و راجهای جلالتشان و غیره مستقیم

نجان باز آستینها را بجا آورد و در آواز بلند و تیر جلوی بابکار برد و
فریادهاش را بر آید و بی آنکه با هم ایستاده مصافحه بکار نموده خواهند
با جمعی از آن بندگان مقتول و زخمی شده و چند نفر از مردم قلعه نیز گشته
و امروز رستم خلعتی در بزمی در ترازو قلعه دورتر از کوله برافراشته
و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته برای ملا حظت اطراف و تعین جوی
و دو اندکن نقب تا سه چیز در جاده کنه باغها میزد و بعد از این بندگان
مستور گذار و به کشتن می شک نام و در نزدیک بقعه سیده متجمل باغ مرزا
فرود آمد و صبح آن برای ملا حظت و تعین باغها قلعه کشته می شود و رستم
با امرای دیگر کار طلب جانها تعین و مقوله می خواند و در حال خمیازه می زدند
و همراه هر یک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیری تقسیم آورده و هر یکی در
درش را کندن و دو اندکن بجزو چال و لغت نیز زوی نمود و در پسند
جایک دست ملحق می نمود و تقیه می آورد مخصوصا محمد جعفر مشیر
که نسبت به امران ضابطه عینه پیش قدم وزیر باغ سماعی بود و بر کار
بر سر نیزه روزی یکی از اهلان او پرسید که چنین بزرگانی بر سر زین
چه لطافت دارد و در جواب با طهارت فدیست گفت که دوزخ و شمشیر

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

واخر بعد جزد روز که کار بر تو تکمیل یافته و غافل گذاشته جان بسلاست

بل ملا میست و مانند تیغ کال را میبرد و پیرایه پستی و بلندی را دور دیگر قلمه جا از تر

بخاسته و این را در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

قلمه بخاسته و میفرستد و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

نمی توانست و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

و در این شهر میفرستد و آمد و قلمه و در این جان فداگر در این قلمه

ز پایانش و جگر است و پای قلوب است و کسب شکوریند او را
و از هر طرفی که خواهد بر روی کار آمد و از قلوب که گویا می توید و تفنگ
و نیز کشتن بنده که در دنیا و دوزخ میزند و قلوب را بست و نبات جوید
بکار برده که تو پنهانی قلوب کشای کار را و از روی و از قلوب آور
چند که کوهی نه بماند بر روی و از قلوب جوید و از قلوب سر و پنهان
قلوب را بر سر آورده و از قلوب سر و پنهان بر سر و پنهان
ماندن جان قلوب و کسب که بر سر آمده و بر سر خالق ملاقات نمود و در سر
پاوشایی نصیب این و آن که بر سر و از قلوب سر و پنهان و سر و پنهان
نقد و از سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان
او قلوب و از قلوب که سر و پنهان بود و از قلوب سر و پنهان و سر و پنهان
که از قلوب سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان
بر او و از قلوب سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان
فکرش خواهد ماند بهتر است که تو هم با قلوب سر و پنهان و سر و پنهان
و ما را از قلوب سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان
قالبی است و از قلوب سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان و سر و پنهان

بست و سخت درعه و هفتاد پنج درعه ساخته تو بهما قلع و کا

عالم آشوب بالای این برده و بر و مدینه های دیگر تو بهما می بود

و با نهایی پشمار بالا آورد و برون کوله ها طوی حصار و تان خن

با نهایی بر و ان از شکار شروع نموده ضایع بسیار از

طرب ساخته و عمارت و دیگر نقصان مالی و جانی بمحصولان

و از افتادن کوله تو بهما می بود از تبار و ت خانه و قلع و وقت نیم

بار و ت انشور در گرفت و متعلق آن خانه با جمع که در آن کارخانه

بودند تحریک آن نقیب که با در چاک و اسیر و سنگ تراشهای کوه کن

و بر و که انشور حصار قلع و نقیب از بد و معرزه زیر و بر و ده خاکهای زیر و

و در چالین و در زیده بر و در و کشت و یک تا خبر و از مندن و در و شینان

چای و در شینان نمودار کرد و تو بهما می بود و تفرقه آنها در آن و در حاکمیت

و در جمع آن دو شبه تو بهما می بود بالای خوب و بد و بسته مقابل و بکاشت و شکا

و در و و شینان و کوله تو بهما می بود و قی و خصم ساخته و خیرین و در و کارهای و بست

و در و و شینان و ایام اینان بل و در و ت و بکاشت و بکاشت و بکاشت و بکاشت

و در و و شینان و کوله تو بهما می بود و از ان می حکم و از ان می حکم و از ان می حکم

هست چنانچه میگویند که در این فلک سراسر و در دایره
ایستادن عقیدت نشان ما جمع ساخته از روی تاکید و تهنیت و وعده
ببخشید که اگر کوشش و در شما ما را مثل او ترک زیست
نموده است که در این برای چنانچه ناموده بر رخاست
در این روزگار یکی از شما با ما زنده خواهیم گذاشت که روی زند
ببیند و من بخیر است و تو توانم نمود و محمد جعفر با اظهار کمال
عقیدت تصدیق قول او بشناخته نموده ترغیب سعی و تداوم شما
بهم می نمود و خود پیشتر از آنکه در حوصله شیت کجاست ساعی بود و بعضی
میرساند که بعد از صرف آمدن قلعه هر صورتی که باشد از احدی محصور
نیز از تیر و پیکان و گلوله گذارند چنان شود که بعد از رجوع و الحاح
بخواهد طریقه تنعم و انوار فرشته و جان بخش نماید با دشمنان و مبنی
که با دشمنان غارت و دانه رحمت گفته اند در صورت رجوع حتم
نمودن ضرورت و هر چند که از قیام و مورچال پاک و ترک
تصدق و چهار سیر سینه بکوبه های بیای ضایع و باطل
بگردید و محمد جعفر و دمه کلان فلک با بنیچ یک سو به انتفاع

صد اوقت پناو بسته فخر و چند ازان می نگار و گویند کی از پسران بادشاهزده
باری بانهی بطریق شکون و آوازانه فتح قلع و بر یک و کل ساختام
آن قندار کذا شد بخت را بصفت تحریک شس و ازان احاطه کذا شد
بخت تو ب از چوب تر است بیده بر مخرج و حطبار تلخ خنده فرمودند
که در اظرف بوی کشت نمودند و بعد بلند ساختن صدای دار و کیر و خالی
نمودن تفکیک خالی از کوله فتح قلع نمودند و حکم خواندن ششایان فرمودند
وامرا نظر کذا شد سلیمان است مبارکین و مقدم رساندند بعد که بصر
بادشاهزده رشید بشاهزده رسانده زبان پادشاه و نهیت آن فتح
کشد و خلعت عنایت نمودند و همه امر را متواکف شد که اداب
بخازند روزی محمد جعفر لغرض رساند که چند روز است که از محصوران
صدای پیک که از محصوران اظرف نمی شنود و اثر بود و لغز تو ب و بند
پیدا نیست و کند بوی مردمان از اندرون حصار می آید معلوم میشود و از اثر
توجه پادشاه بایر و پادشاه بای طاعون و پادشاه جان و حال قلع و دار
و دیگر قلع شینا کبریده و اکثر عباد محصوران جان از قلع قاپ
همی نموده اند بعد ازان بر تنه بود شس بر انداختند و بخوشی و شوق می نهادند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

برای آنجا که می توان شش ایمن تیمار و در سوار در آن شش
 شش ایمن تیمار و در سوار در آن شش

تکون و غیره می نمود و از ملا فخری این سخن را نقل کرده و می گوید که در ملا فخری

کتابخانه ملی ایران
تاسیس شده در سال ۱۳۰۲ خورشیدی
محل نگهداری کتب و اسناد تاریخی و ادبی

۴۰۰ میکیر خشت و یک کراخ ده توپهای با خشک از ده و پنج موه که در کوه و جرف

[illegible]

باب اول فی معرفت حق تعالی که اینها احصاء نمیشود
 آمد و گفتند که اینها احصاء نمیشود و اینها احصاء نمیشود

[illegible]

الحسن بن محمد بن عبد الله بن الحسين بن علي بن ابي طالب

تفکر و تدبیر و برپا کردن و غیره و اینها را در این کتاب مذکور است که در هر یک از اینها

بوسید ز نهایی اسب مالیده و غایت فکند و ای حرات دامن
نزد و بر کمر بست تنه از هر طرف چندین پیکر را دم غلوه نمود
چهارای دایه و یکدیگر بر سر نیزه انداختن برای جانان هم مرد و ناقص
و یکسین پیکر را بختند و از اطراف تو به با چندین هزار تاخت
افسردگان را به دست افروختن و البته بنگران هم جان و محصوران گشتند
حتی آنکه دست خیزان را از سر تا پا بانه کشیدند و از نوام و صد و صد
انداختن غلوه و عام که در نزد هر یک از فوج و آله ای بود و اوران قلع
زاد و پیکر و در صد و انداختن و بانه کشیدند و بانه کشیدند که کار بکشند بکن
یکه بهادر و سرانان جلاد است پیشه جانان که ملائی سر حصارید
که سید و دسترسید قلع کبری برج و بار و زوید و برانهای حرات
آنها را و اوران بای حصار بار و جفت شمع و بیای فتن نمودند
باید انروم که این فوج بهادرین خان تان و قلیب رودای جان
قلعه و سید و صدای تان و یکدیگر بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
کوهر با و حق و شمس و بار و ملا و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند

این بر
بر انجام وادین مباح مطلوب محقق ایام و خشت از شهرت
تولید یافتن و بویشت شد تا آنکه بسی تمام آنچه مرغوب و مطلوب
دوم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
نیز در یک سر جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
سوم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
چهارم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
پنجم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
ششم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
هفتم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
هشتم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
نهم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد
دهم بود و جمع و نمودند و انقضای ایام و محقق که امین مقصود شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فان در روز واد و نروا بر ای چو در خفا نیست و با مور و خنک ند چون

شبهه در میان نامم و شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

ن کجاست اتفاق آید و در این شهن طایبی شفا نده و شفا نده و شفا نده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساخت و برای اولیاد که در این کتاب به مبلغ از سر کار

مطابق تقاضای حضرت عالی و در جواب فرمود که سر فضل
بنامت اعلیٰ معلول در آنجا و بعد از آن فرمایند و لا یمیر بشخص

مستحقان که بود و حال عساکر بود و درم بانی ای تقسیم غله نمود که متن

اولا من قبله عاقبت به قسم اول هر چه از آب باران

نمایند و بکار آمدن در جنبه های اقتصادی و معیشتی و بعضی از

بنام ارحام یاری و شفقت در سر کار محبت و رأیت و لطف و کرم
استقامت و ابرو و جلال از غایت لطف و کرم و رأیت و لطف و کرم

هذه الامور كلها هي التي ينبغي ان يكون لها نصيب في كل شيء من الامور التي هي في العالم

وَعَوَى عَلَيْهِمْ هَزِيمَةً مِنْ خَيْبِ بْنِ خَيْبٍ عَلَى قَتْلِ الْكَلْبِ وَوَشْمِ كَلْبِ خَشْنَش

از دانه چوب اندیکه در سبغول و غیره به هم بند نظر بر عرق

[illegible]

مکتوبی به نام برای سحر کاسانی بهائی عتیق قرار داد.

بعضی هم از این احوال کاتبین و سرکاره آن دور یا نزدیک او را
نمی بیند و اینست که بعضی از آنها در آن روزها و شب های آنهم

برکت علیہ السلام

[illegible]

و در این روز میل و دوا را جدا از هم می خوانند و چهار عدد در آن
کسری بالا می نویسند و هر یک را در حساب می کنند و هر چه از آن بماند
و تمام در آن است کار حساب غلط است هر چند که در محاسبه
جای آن و در آخر حساب بیکه عمل می آید اما بیشتر از آن است که او
در فائزات می کند و حساب آن چنین است که در خانه
بیکه یک ربع آنکه مراد از هر یک است هزار و شصت و چهار کمتر باشد
و در این ملک این خود در یک ربع می باشد یک ربع باشد
بیشتر از آن که باشد یک ربع است او را گویند و در هر یک
و اطراف آن است یک ربع است این خوانند و در هر یک
کوت که گویند و باز لفظ او را اطلاع می آید و در هر یک
و هر مراری که محبت کا و در هر یک باشد و در هر یک
کا و قلعه را به خانه از آن مراد است گویند و دیگر اصطلاح ما این
و این که در هر یک کلمات نیز است و هر یک در هر یک
باغات می نامند و هر یک که حاصل آن از یک خانه
خواه چنان غله و خوانند که در هر یک می باشد و از آن

مختلف داخل دستر الملک و عمل اسیم در مقابل شخصیت

مختلف بنایان محبت معترفی و معترفی از حبوبات
و بقولات و جنس علی گرفته نظر بر نزع و کسب هر سید

حاصل مزروع ملود و بی سیکه دستور ملود که بعد مجودین زمین

از حبوبات و مختلف باز یافت نامند این وجه معترفی که بی سیکه

از حبوبات ملود و دست چهار صوبه ملک و کسب به نفع و هر شد

شهرت و او کسب و دست چهار صوبه ملک و کسب به نفع و هر شد

نظر بر آنکه بر مایه مختلف و ملود و کسب به نفع و هر شد

مختلف و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

و کسب به نفع و هر شد و کسب به نفع و هر شد

طرف ده ناکشیدند و قریب هفتصد هشت کس از شکر
بادشاهی کشته شدند و مضاعفان از مردم بدسکال علف
تیغ و هدف نیرو سنان کردند بعد رسیدن کوکب دیگر
که از طرف نفوج بهاد خان پوستند بر آنها تیغ مانتند و دیها
و مکانهای قلل آنها را سوختند و آدم چهارمائی بسیار با سیری
آوردند و اگر سوانج هشتیم از جدول صاحب ششمانه مطای
نیز شصت و پنج شش شروع سال است و نه از جلوس مطای
سینه هزار و شصت و پنج هجر زینت افزائی در و دلا در الحلا
و کامروائی عالمی گردید و او فرهادی الاخوان ملک محمد الملک
علاقی بعد الله خاں که از وزارت او هندوستان رفیق
بود و سبب آنکه قوی و چهار پنج ماه کشید و خود بادشاه مکر
نیاوست او شریف بوده و مبلغهای خطیر مستحقان رسانید
ازین سراسر ای فانی بر وجه جاودانیه انتقال نمود و لطیف
که در دوازده سال دشت منصب هفتصد و سیصد و سیصد و سیصد
زمووند و یکروزند انرا بسبب خوردگی با دود که لطیف

مطلب

بلذخاں کیت خاصہ را طرف تحریر معطوف میسازد و لغزش
 بسببیکه از این جهت که از بند مائی و شناسایی نمود
 شسته گفته میشود بافتاد و نور مائی برای که خدائی طرف مشهور
 که جاگیر و اشت میرفت یکی از مفیدان انضام که با او مدام
 اظهار عداوت میجو و مقام او عائی ترک ترک سبب سبب
 و اخلاص بیان آورد و خود را علیکس اطاعت و کفایت
 و وفای یک رسانده گفت و الحاح تمام بکفالت میخواست
 مغرور و الهام و فعل امانی نمود و خانه خود برو و اطراف راه
 را صاف و سافه با ترو صفو منصب دار با اسم و نشان
 متعین او و چهل کوا را از جمله معتدین او را با خود و طوطی
 کرداشد حکم شد بهادر خاں تا ظلمت او و رتبه و استیصال
 او و بر مفسدان انضام سعی تمام بود و خود بهادر خاں و
 بخارا کواد برائی که شهادت و کمال تعین نمود و بخارا کواد
 مفسدان متعین آمد و بعد از و خور و می که بیان آمد و
 بخارا کواد و زانیره ملک و حلال شط و رجو و فوج بهادر خاں

چون سابق وجه حق تحصیل که فی صد مقرر بود بمجموعه صد عمل محال خالصه چرا
بیکر نشد سعد الله خان فرمود که بعد از فرد وجه حق تحصیل تحصیل
آید و جزا بدرا در تحصیل از دستو بنیان کفایت انجام محسوب نمایند
مثلا در صورتیکه هر صد ده روپیه حق تحصیل در رسند و بقدر بنی عامل
درج باشد بعد که صد ده روپیه تحصیل در آورده داخل جمع نماید ده
روپیه چرا دهند در مصورت ده یک حق تحصیل کفایت سرکار
نقصان عمل باشد از اجتهاد بنای این بدست هر چند در حق طلبه بود
ان نیک عاقبت مدته اظهارند امت منمو و میبخت کاشکا
آنروز و ستم تعلیم گیرانمیکردید آری بر عقل ظاهرست که کفایت
بدست مردم آزاری و سختی در حق ارباب حاجت نمی باشد ملک
بر داخست ملک و حال رعایا و جذب ضغفا باعث گرداوردی
خزان و نیکامی بادشاه و وزیرانمیکرد و دیگر چون وقت محاسبه
کرد و زبان مقرر بود که اگر از صد روپیه کمتر فاضل عمل میست
چرا نمیدادند و در صورتیکه صد یا از صد زیاد فاضل کرد و بی برمی
محسوب منمو و ندکی از دستو بنیان کفایت بشیه وقت محاسبه

حق انمسا فمفقور و شتند مع وابسته ها و بزرگو میده مقرر نمودند
عبد البنی نوکر عمده او را منصب همراهی و حطات خان طاهر نمودند
که بعد از آن بوفو جدار می سرکار مهتر اموار گشته نوی در بنیه
و سرشان افضل گوشت که تا حال در آن سرزمین ضرب المثل است
و مسجد عالی در مهتر که الحال اسلام آباد موسوم است یادگار
گذاشته و دیگر نوکران معتمد سعد الله خان نیز هر کدام فراخور حالت
از عطا می منصب سر فزاری یافتند آن دستور مغفور سوای کالات
صور و معنوی و کسبی و صفات ذیاتی از وسعت خلق و شرح
بحال بر دستار و محتاجان و دیانت و امانت که بهترین خصال
نیک عاقلان است بسیار داشت گویند مسمی بهامات ملکی
و عالی را در مدت اجرای حکم وزارت سر انجام داد که هرگز
علم لمو بر بنای بدعت و مردم از ادبی که لغت آن نام و ذاب بر پایه
او میماند جاری نکرد و بدینک دفع و رفع مقدمات و محاسبات
که در آن نقصان حاصل و عطا بود مکن باشد میگویند نقل نمایند
که روزی وقت محاسبه یکی از محاسبان ستونی علم بنده بود و گذاشتند

یافته که منظر آمد که خود طالع و فرزندان او از طرف زرق و باران
خوش حاقبت باشند بل بواسطه اول نام و نشان آن معانی
با فوج دولت و خواری از صفه روزگار بواجب آمده بر خلاف
سعد الله خان که از تاج و مات آنرا که تا عهد تالیف این
تاج و قریب هفتاد و سید و سلسله فرزندان او و دست کام
زیست نموده اند خصوصاً مجموع خوبی و اخلاق تو سلطان فرزندان
حفظ الله خان که سپهر سعد الله خان باشند با وجود ابام شریک
یکم صفت باد و دست و چکانه سلوک مرغی میدار و در وقت
سریشته دزم و دزم با اند دوست نمیدهد باقی احوال پادشاه
تعالی و در ذکر سلطنت پادشاه الدین ابوالمظفر محمد شاه پادشاه جلله
ملک و چهارار رسید و بفضل زبان علم خواهد داد و القصه را که
رکبانه و اگر بشکایت با استقلال خاصه و دست و از تربیت
یافته ای سعد الله خان بود و فرمودند که تا بقین و یو ال مقدمات
خود وزارت را بهر انجام دهد و از اصل و اضافت هزار و چهار صد
نوار نموده خطاب را ای رایان مرحمت فرمودند و بموجب

یکی از عظمی و مجرّادان فاضل یک قلم بدعت ابطال کشید
عامل نر و سعد الدخان استغاثه نمود و سعد الدخان بر الناس او
و شخط نمود و ای استوخ و در از اصناف مثل در زبان هندی نامشهور
ست لبنا لبنا دینا و بنا و بنا خصوص که ضابطه سرکار جهان متور باشد
که از حد کمتر فاضل مجرّاد بدهند و قصد و زیاده بر آن محسوب نمایند و بر
بدعت و دعای بد عاقبتی برای ما و خود را نمی میثوی و بگر بر عطا
جهان دیده که بصفت مردم ازاری و اخذ مال مردم چهار و انکشت
ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلی که از حکام و ارباب زیاست
بر غریبا و ضعیفا و مظلومان میکند و هر همان و رعایتی که از اهل
ملکت و دولت در داده ارباب غرض و محتاجان بعمل می آید
از زبان مستمندان صالح و صالح در مکافات آند عالی نفین
بمضمون واحد اکثر همان بر بی آید که آنچه تو در حق ما کردی حق سبحانه
تعالی نصیب فرزند ان تو سازد و از انست که آنچه جامع اوراق
اوراق در مدت پنجاه و پنج سال حد تحیر بدید و عبرت از روی غور
مشاهده نمود و از روی مطالعه و انتخاب کتب نوارج ^{اطلاع}

زیب نیز در بنام و به موجب ارشاد بوالمراد فرمان صادر کرد
که اگر چه اعلی‌النت که قبل از رسیدن کرز برادران آن خطا کا بله
راه خطا بازگشت نموده و در خلائی میرجله استغفاری حاصل کرد
باشد و الا بعد و رد حکم جدید دهند بدین اطاعت امر
خواهد نمود و در صورت عدم قبول حکم ثالث و مترودین بر آن
طریق ناصواب باید که آنروزند تین فوج نموده و ملک خود را
که آن عازم تنیه او گشته بجای کردار رسانده میرجله را خلاص
نماید و احکام زود خود را رساندن و رفاقت نمودن بنام سائیه
خان ناظم مال و افتخار خان و دیگر اجدائی اطراف صادر شد
چون تلمیذ باه و خود را بین و نشان به هم حق اطاعت ننهادند
از مقیدان بر نداشت در بای محض و مال صاحب قرائت نمود
آمد و ابتدا در او آخر سال سبب نه جلوس پادشاه همراه
محمد اوزنگ زب سلطان محمد را با بسیاری از امرای نامدار برود
بشهرت که خدائی با صبیح شجاع و در نکالایه و دانسته
لبه خود شهرت شکار طرف قندار داده از غلبه بنیاد

وشت
الکائنات او چند بیان را که در سادۀ نویسنده به نظر آمده و طبع منور و
دارای شویبت های افشانی بوده و چند گاه در خدمت پادشاهان
دارای شکوه خدمت می نمود و مانند سایر ملوک قبل گرفته بود
دارالانشاء و خطاب را می سر فزونی بخشیدند چنانچه حقیقت لغوی
قطب شاه در حق میرجله و محمد آملین بسیار از نوکران مقرب او و ندان
عزیزه میرجله که شکر ادا رسیدن حضور در صورت خلایق
موجود چنانچه بوده و من کسب حکم در باب عدم مهنت بحال و
روایه سخنان پیر و پسر حضرت شمس شاه صافی و مؤلف قطب شاه
بر خلاف آن بحال بود و در خدمت و قید نمودن میرجله کوشید
باز فرمان برای خلایق آنها داده بودند فائده نه بخشید بکلیت
اموال میرجله را ضبط و در آور و پادشاه زاده محمد اوزبک بپا
نیز و بنحاه موجب ایشاد و اولاد حیدر آباد نوشتند آنرا از خلایق
آنها ظاهر کردند و اینها از ملوک شریف و فقیر تهدید اثر موجب
عزیز یک و نیاز یک کرز برادران زبان فهم و اندک ساجده
زبان نیز کلمات فصلی بنام فرموده و پادشاهان زاده محمد اوزبک

از طرف بلند کردید و سلطان محمد دست کردی کلکند و نزد دل فرمود
لهذا آنرا لیل تمام در آن مرز بوم افتاد و پائی ثبات عبد الله قطب
و امرای او از جارت و شهر حیدرآباد و اكد اشته با فرزندان
و عباد مال هر چه توانست در یک روز برداشته خود را
بقلعه اكد کلکند و رساند لا از اجناس سنگین مثل درخت خانه
و چینی آلات و گرامتیه عبد الله شاه مع فیلان و سپاه
سپاه و مالیه از انداز و شمار بخار و امراد شهر ماند بخمار
لوار و دود و هزار بر قند از سیر واری موسی محمدر برای انکاه پایت
سر کار و مردم شهر نگاهداشت بعد که از چار طرف مردم شکر
و تاراجیان حمله آورد و پائی زد و خورد در میان آورد و داخل شهر
هر طرف شعله آتش کشیدند و نائز و قتال بر افروختند و دست بر
گشودند عبد الله شاه محمد ناظر نام را که مادرش و غلام
جمله یاران ابو با صند و تجمه جواهر و نامه عذر آمیز شکر التماس ^{تایید} منع
و اظهار قبول عرض اطاعت فرستاد اگر چه محمد ناصر دلیا هم امان
مقید ساخته صند و تجمه را قبول ننمودند اما ناکب کاکبید

برآمدند و برای تبار عمارات قلعه در کاشمیر نوآبادی بنیاد
اندک آبادی هفت هشت کردی قلعه دولت آباد که سابق
بکر که زبان و لغت و از مدت چند کاه درین العابدین خان را آورد
ایشان است اخته بودند و با تمام آورد و درین عهد
صوبه جات و کن رنگینی و خوب او شهرت تا کید فرمودند بعد
رسیدن شاهزاده سلطان محمد نژاد یک ولایت بقلعه قطشاه
آن غافل از بزرگی روزگار و ز فکر نهند ضایقت افتاد و شروع
و شتادون میوه و تمام شیرینی ها و یکبارگی شهرت نژاد یک
رسیدن قزاقان بیکه تاز و فوج تراز که اطراف قلعه را فرو گرفتند
بگوشت آن مدیوشین و غفلت رسید سر اسیر کار و با خود
گشت از خود می گشتی هوش آمده سوازی اطاعت چاره کارند
محمد ابا والده او و بعضی خاکسار معتمدان فحید و کار نژاد سلطان
محمد خستاد و بچم و بیضا و خوب فرامین و نشان شمل غدر
تا سمع ارسال داشت و محمد امین نژاد شاهزاده رسید
زبا و ملود و فریاد و استاز بر شک و محنت و بیای

ندامت و عذر بحالت مودا مان زبان مردم معتبر خارج ظاهر شد
که برای طلب کودک و معاونت بهاد شاه و زمینداران عهد
نوع نوشته چاپت عبدالعشاه رفته و با حکام بیج و یار
پرداخته و می پرواز و تا آنکه باوش افراد و محمد اوزنگ زب
هشت کروی کلکند و در پیته میر جلد رسیده و ضرب ضایع نمود
و روز دیگر سوار شده اطراف قلعو برای تین مورچال و زدن
خمیه و دلخانه متوجه شدند در ضمن هر کار حاضر آوردند که هفت
هشت هزار سوار و ده هزار و ده هزار پیا و ده کر نامگی بر قند ان اطراف
شکر بشو فی تمام جلو ریزه و در شد و اند و از بالائی قلعو که
نویشتک و بان منضل بارید گرفت سلطان محمد را بنام
موندند که با یونج خود سوار شده طرف حبت مستعد باشند
و از انجام حرکت نماید و بدین معنی آن را نظر گرفت پرواز و روان
هر طرف امیران کار طلب و پیادان از همه و در مقابل
و کن مستعد کار بزار گشته ترو و نمایان بر روی کار آوردند
ورده و خود غریب کیر عیب بیان آمد و ما شام از یک

برائی نفع تاراج و آتش زدن فرمودند هر چند که بعد سوختن
اکثر علیها و غارت رفتن چندین لک روپیه مال
از کما زحمت حاجت معبد اله شاه و دیگر سکنت که از هر جنس واحد لکها
بحادثه تاراج رفت مانی شهر از سوختن محفوظ ماند و محمد
نام را برای محافظت فیلان و اسپان و دیگر اموال باقی مانده
خطب شاه مقرر فرمودند و از عقب میر محمد امین را با جمعی از فوج
خود تعین نمودند که رفته عبد اله شاه را بقید قلم آورده مردم
معتقد خود و بادشاهی برای محافظت آن نگاهدارند درین ضمن میر
عبد الطیف حاجب بادشاه مراده که در کلکند و بی بود و فیلان
و اسپان و ستاده عبد اله شاه که همراه حکیم نظام الدین
بر فاقه میر عبد الطیف با امید شمع کشتن او و ستاده بود
خدمت بادشاه مراده رسید بعد ملازمت هر دو فرمودند نظام
الدین را با محمد ناصر رسیدن میر حله و ستر و ساختن مال
بالتمام در قید نگاهدارند و مفضل از خطب شاه یازده خیل و شصت
اسب و قندلی جواهر و دیگر اثباتی میر حله و ستاده و بیغام اظهار

خود را رسانده نه و کارزار عظیم میان آمد و جمع کثیر از اردو
گشته و ز قهر و اسیر گردیدند و یک زنجیریل با چند امیر
نزد پادشاه مراده آوردند میر عبد اللطیف با برات آوردن
میر علی بابا باقی آتشبار و قنبر فرمودند و در ضمن خبر نمودار شدند
فتح عظیم و کتی با طرف خوبی رسید پادشاه مراده مقابل انجم
متوجه شد و مقابله و مقاتله آنروز که از بالای تکران قلعه تر
تکران کوه و تمام آتشبارهای باید چندین مردم نامی
غیر نامی در معرض تلف آمدند و غریب رنج و وار و گرام
روز در میان بود و شیخ میر خوان و محمد یک نیز آتش زخم
کار برداشتند و جمع کثیر از طرفین تقدس پیاد دادند
و آخو روز هر دو لشکر و بجانه و همه های خود آوردند و نزدیک
خبر نزدیک رسیدن شایسته خان و افشار خان و پسر
چانده بلوکه پادشاه مراده انتشار یافت و هم از میر
واماد قطب شاه خد متسلطان محمد آمد برالحی غفور نصیرات
ملیتر کردید و در باره او هر مانع مبدول فرمودند و آنچه از حواله

باز کارزار کرم بود و محبی از مردم باوشت هزاره بکار آمدند
و زخمی گردیدند و بعضی از اوتهائی نامی مابودم بسیار قطب شاه
کشته و زخمی گشتند و باوشت هزاره بدولت خانه خود مراجعت
نمود و روز دیگر مرزاخان و کارطلب خان و راجه کیر سنگ و غیره
اطراحا بیا برای جشن بر دهن مورچال و تدبیر کردن نقب مامور
و مورد نمودند و اینها قطب شاه میر فتح نام را با چهار صند و تاج
جواهر و سه زنجیر نعل نامی کلاان و چند سبب با ساز طلا و مرصع
و غیره آشیا فرستاده مورد خدمت گرفت که برای معذرت
و التماس غوغا ایم مادر خود را میفرستادم اگر چه بعد
عرض مردم را از نزد و قلعه کیر را باز داشتند تا میر
فتح را بار ملازمت ندادند و آشیا و مرصعه را
قبول نفرمودند و روز سیوم آن چهار سبب
خود ساز نوکر عمده عبداللہ شاه با چند هزار
سوار و طرف مورچال مرزاخان نمودار گردید
مردم اینطرف خیر و بد شد و بمردم مرزاخان

شکست سابق و حال میان آمد و در وعده مشتبه نیست
سلطان محمد مع دو فیل و چهار سبب با ساز طلا و نقره برای شاه
شاهزاده و دو فیل و یک و اسباب و ظروف طلا و نقره
برای شاهزاده بابت میر گل فرستاده و در حوضت مازو
مخودن و آمدن والده قطشاه مع لوازم نسبت نمودن
خانرا فرمودند که استمالت نامه از زبان سلطان محمد و خود
و فیل از رسیدن استمالت نامه والده قطشاه روانه
همین که خبر بر آمدن او از دروازه قلعه رسید میر ابو الفضل مع
را با استقبال فرستاده بیدر شاهانه خان آورد و بدو
و یکر خانه سلطان محمد آمده بوساطت یکمان شاهزاده را
ملاقات نمود و دو فیل و دو کبک گذارند هبه که خدمت
بادشاهزاده تا مدار مراد و نه هزار مهر و پنج فیل و پنج اسب
مع ساز موه و طلا و نقره شکست نمود و بعد از روز
گفت و کرد میان بود که در روز بیست و یکش از نقد و حبس
در یک سال مع مانع که نشسته و حال او انما بنده و تعین تا پنج

و غیره آورده بود قبول نمود تا انفصال مقدمه داشتند و بعد
رسیدن شایسته خان اکثر مورخانی و جمیع کاربار صلح
شایسته خان که خالوئی پادشاه زاده شد مورد مودت و درخوا
از حضور پادشاه مشورت وارشش کنیز با عنایات دیگر برای
پادشاه زاده والا که عطای منصب هفت هزار و دو هزار
برای سلطان محمد لغایت از روز منصب سرفرازی نیافتند
فرمان غایت عنوان مشتمل بر عفو نقیصات خطابست بنام عبداله
قطبشاه در جواب عهد داشت او و فرمان طلب
بنام میر حله تر و پادشاهان زاده و پادشاهان زاده فرمان
را تا انفصال معامله نهاده شده در افتشای آن مصطفی
و بندهکان کار طلب جانثار و ادبش بدون مورخانی سرگرم
ساخت و بعضی از آن عبداله شاه بامید بندگی پادشاه
رجوع آوردند تا آنکه قطبشاه مکرر التماس اظهار بندامت
و عفو جرایم محبوب برآمد و میر فتح مودت پیغام و صلح
نمود و قبول کلی مبلغ کلی از نقد و جنس بطریق مجاز و ادای

مستعد کارزار شد و بکوتوال خود می پیوستند و هر چند سواران
طرفین ستراول تعیین نمودند و در وضع آن فتنه می گوشیدند و طعنه می زدند
و فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر طرف و علف تیغ و دهن
تیر و کوله جانستان کردند و باز تمام شب فوجها آراسته مقابل با هم
برفیل با لوار ماندند و گاه گاه شترنال و نهالک برپا می کردند
و هیچ ناشده از سرنو بازار کارزار کرم ساختند و بچشم مردم عده
مردم عده و شترلوار و سواران و شناس از نزد عبداله شاه
و باو شاهزاده میر رسیدند و برای وضع فوج و پیغام بند بدو
میرساندند و کینهائی جاهل دست از خاک باز نمیداشتند و
مکر مغلوب کردند و به فرار اختیار نمودند و بدستوری که درانند
باز از طرف دیگر نمودار گشته بکارزارنی پرداختند بدین قرار
روز دوشنبه مکر که قتال کرم بعد که آدم پشمار از هر طرف
تلف و علف تیغ شدند و مردم باو شاه میر پشتر بکار آمدند و نمی
کردند و در ضمن خود رسیدن میر علی همراه عبداللطیف برای طلب او
رفته بودند و کشتن او نیز برای وضع نامر و شوب نزد سواران طرفین

نسبت مقرر کرده و والده قطبشاه بخانه خود مراجعت نمود و ارشدت
مصلحه مردم مورچال از مکان خود برآمد و بخاطر گهی نزد و منبوه و نذر
میرسد اله بخاری خاله از سوگس برآمد و بجائی ضرور میرفت کوله
اجل از بالای قلعه ناکهان رسیده برادر خود و در چنان واحد کار
آه را تمام ساخت و از اتفاقات درها نروزمی از فوج متعینه اطراف
و در پست که برای کومک عبداله شاه روانه شده بودند و خبر
از تذکور صلاح بطریق ابلغار رسیدند و کوتوال کلکنده که برای طلب
آنجا عده دهنده و رفیق بوده و در کوهی شکر رسیده غافل برگی
شکر ریختند و دست بر عارت و قتل مردم دراز نمودند و سپاه
همراه گهی بدفع مغرت آنها پرداختند و نایره قتال و جدال بلند کردند
و کار بجای رسید که محمدر رسیدن خبر نفوج سالیسه خان و دیگر
اعظمی پسر انکه پادشاه برادر و سردار آن صاحب مدار خبر شود و در
حاصل تمام از هر طرف فوجها بجا آورده کومک مردم کومک
گهی رسیدند مردم عبداله قطبشاه نیز که سوخته ناراج فوج پادشاهی
بودند بی اطلاع قطبشاه از اطراف و در نزد یک جوق

خوب فرود آورد و در میان ایشان که تحریر تفصیل آن خبر بردارند بجا آورند
از روز دیگر بعد فراغ عقد قاضی را مع هر امان مخص ساخته رعایت
نقد و حسن نمودند و او را فرمودی الاول سنه مذکور که موکداً
از دم به مجلس و بزم مبدل کرد و بد و عروس با چهار ده لک روپیه نقد
و جواهر و شش لک روپیه دیگر لازم چهار بخانه آمد فرمان عطاقت
آمین که از نزد پادشاه برای قطب الملک استقبال فرود شد
آداب بجا آورد و در مائراکت بعد اذان پادشاه همراه
میر عماد شریف بردند و او یک قطعه الحاس نام داشت و
دو لعل و نه زمره و شصت دانه و دو یک نیم و پنج فیل باری
طلا و براق نقره و پنج اسب برای شاهزاده سوای انجلب سلطان محمد
سلطان محمد معظم که گدازانند شکش نمود و او ایل حبیب بفر فرود
طریقه بنیاد او زنک آباد کوچ فرمودند و امرای کویکی را مرخص
نمودند و پنجاه فرمان حضور شنبه عطای منصب پنج هزار بر چهار هزار
سوار و خطا معظم خان مع خالص خاصه و محمد مرصع و علم و تقار و
غیره برای میر عماد رسید و معظم خان اداب بجا آورد و گرفته در کا

رسیدند و رفعا و کبر و بدر رسید و قاضی عارف نام را با زمام
و خلعت که برای میر حمله آمده بود و مقرر نمودند که هر دو بتفاوت نیم کرده
مرد و آمده بعد استقبال نمودن میر حمله با و سپرده آداب ملازمت
با و شاهزاده ارشاد نماید میر حمله که قاعده و آن همه دستور او است
سلاطین هندوستان بود و استقبال فرمان نمود و بدستور قاضی
و آنان هندو فرمان را گرفت و روز دیگر نصیر خان و میر الدین و مالو
با استقبال رفته نزد شاهزاده آورد و ملازمت فرمودند
هزار هون و ابراهیم و دیگر تحف ثار و تدر کذرا ندخ و جده هر مربع
دار و شایان طلا و وکیل و موبراق نقره همراه خلعت عطا فرمود و حکم
نشدن فرمودند و بانوان لطف امیدوار ساختند و دوست
بخش و در خلوت مذکور است بمیان آورد و باغرا از مخص نمودند
روز دیگر فرمودند که همه مورچال از بانی حصار بر و دارند و قاضی و میر
الکشیخ نظام که از فضائی متوجوب برای عقد مو جه و تسبیح مروارید و
وکیل با سبزه ابراق و جلند بخت تر و قطب الملک و شاد و ندو
قطب الملک تار و اند و اند و استقبال نمود و فرستاد تار و در مکار

بعد که رتبه یکم مطالو خاص در آمد او را حکم حسن فرموده
بید مانع و اخل محل شده باو شاه یکم را تروچه طلبیده و فرموده
که باو جو و بند رسورت در اقطاع بخشیم و چراغ سلطنت مقرر
ست و رعیت مال گذار که باعث آبادی ملک و فرید خزان
و اقربان لشکر ما باشند التوزند چگونگی باین بدنامی ظلم
نا پاک را نمی مشیو که برای اظهار حسن ترو و اضافه آو و ر و ن
بر نیه و تشخیص حق نموده که رعایا لا عاید گشته خوارند خود و سال
بهر اینها فروخته ادائی محصل نموندند رسورت جلی ترو و ر و ن
بهت اعلم است خبر پادشاهان اطراف رو و برای ماندن
آن علاوه نا خوشنودی خدا خواهد کرد و بعد که جواب قدیم
برین پند اذان برگشته طالع اطلاع یافتند از شفاعت او باز
دست آری پادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم دیده
باید بدواخت داده رخصت ظلم و راجع حال که خورشید
نیاید زوال خرابی زبده و بین جهان چو بستان خرم زیاده
باز از مظلوم مایل مباش زود و عدل خلق غافل مباش و غم و کرم باو

بادشاه هزاره روانه کردید نقد عرض ترو و بادشاه هزاره
افزاید چهار هزار و دویست و سیصد و سیصد که از اصل و اضافت
هزار پانزده هزار باشد عطا فرمودند شایسته خانرا خطاب
خانجهان بهار و از اصل و اضافت شش هزار و چهار سو و دویست
و نه و صد و شصت قطب الملک ششمین هزار پرت و نه و صد و
و عدم طاقت آدمی شکش سبب حادثه تاریخ مملکت و پادشاهی
ملک بوزن سیدیت ملک و پیه که تفاوت بعضی ابواب
بود و منجمله بانی شکش سابق معاف فرمودند چون حقیقت نقدی
و ظلم محمد امین مقصد بر بندرسورت و تشخیص جمع مملکت و دیگر
ابواب بوزن رسید از منصب و جایگزین طرف فرموده که رزق
و از تعیین نمود و طلب حضور نمودند و بعد که ملازمت نمود و حکم شد
که سه دیوان مار و در استن او میرود و هدا و زو و کلائی او هر چند
که اطراف برای نجات او و و بدین فائده نه بخشید تا آنکه
مقصد بیان بادشاه یکم که بندرسورت و درخواه بر جمع آورد
بهداران مخبر و الحاج رتبه خلاعی جان او بنام بادشاه حاصل کردند

باعث فرستادن شخص بپادشاهی و جان بخش آن
بد کرده مردم از ازار کرده بد و دیگران از اجرت حاصل شد از بمقوله حکم
سیاست در ترویجی که در پرداخت حاکم عایا و آبادی ملک از آن
پادشاه رعیت نواز ظهور آمده بسیار سموع کرده بدیده
که میرجله معظم خان محصور رسیده ملازمت نمود و آنچه از نقد
و جواهر از آنجمله یک قطعه الماس بوزن دو صد و شانزده سنج
بعد دو دو لک و شانزده هزار روپیه قیمت آن نمودند و در
قیل معبر اراق دو دو قطعه شکست نمود و جلایانه و لک روپیه قیمت و آمد
و از اصل و اضافت شش هزار و ششصد و هشتاد و هشت
وزارت و ملکان مرصع و منشی و دو میل و دو کب خاصه
باساز و اراق طلا و نقره و پنج لک روپیه نقد عطا فرمودند و چون
بعد نیازی قلعه و حصار و اراخلافه امربا عاتق مسجد عا که خان
مسجد در محالک محروم هندوستان از ابتدای اسلام
بنایافته و صف آن بدین معنی تعلق دارد و فرموده بود و نیز
نمیل الله خان و دیگر صاحب استامان و در مدت شش سال و یک

عدالت اساس رعیت بر و دیوان فوم و حکم با حضار آن
شاه و بار گیر مگو و نه در نهج راجد ای دیوان رکنا نه که نیابت
وارت داشت و کلائی آن بد عاقبت از طرف نواب
باو شاه یکم نرطیوس شده بد و رجوع آورد و با هزاران عجز و
زار برای رفع بلائی آن مبتلا با انواع بلا عاقبت اندک در اند
بودند خدمت باو شاه و او که عدالت گستر بر قابوئی وقت
بوفت ساند که اگر چه داده جان بدخت ظالم هر که التماس شفا
اول ششماره رعایت او است اما چون مبلغ خطیر حق رعایا که
بروناش دارند بر فوم او طلب است و مبلغها مطالبه شفا
از و باز یافت باید مگو و بدون وصول وصول از مظلومان و
ادای مطالبه سرکار در کشتن و تا میل لازم است حکم شود که
بعد از واصل شدن حق ششم سید مگو و زربا و ششای او و
سپاهش و کلائی التماس او بدرجه قبول و آورد و فرمود
که بستر او را محضلان شد بدی حواله راجد رکنا نه نماز که
تحقیق حق رعایا رسید و با هزار ساند و در حضورت فی الحال

هفت خیل با تحف و یکم سه قطب الملک از نظر گذشته
لک هشتاد هزار دو بیست و پنج کر و دوام انعام به دارا شکوه
از کی لطف مروت فرمودند جمله از سابق و لاحق شخصیت کرد
وام بخواه کرد و چون در دار الخلافه اثر و با طاعون که از اثر
تهدیه ای است ظاهر شد بطریق سیر و شکار از شاهجهان آباد ^{به} نفست
رایات علیات سمت فیض آید و واقع شد سید مظهر نور محمد خان
بحر است و در تعلقه سری نگر سرور از ریافته خطاب سمت خان
سر بلند گشت و راجه سری نگر اطاعت و اقبال نمود و از یکدو
کنار کنکا و هینا تفرج کنان و صید افکنان به دار الخلافه سببه
کسر و نذر بعد رسید حکم مهم بجای پوریا و شاه زاده محمد اورد
رئیس تنیه سر انجام بر آمدن و کرد و آوی امر او سپاه کوهی
بر و اخته بعد از آمدن شاهجهان و فاججهان عرف است خال
موجب حکم از غلبه بنیاد گذارشته امرای و یکما خود رشتن
ترتیب نوچانه و یک مصالح خلع گیری نمود و از او رنگ آباد
بر آمده چنان مصلحت قرار یافت که ابتدا بنجر کلایه و دیگر

رو به باتمام رسید قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان مانج
اتمام ان یافته اند بعضی رسید که عادت به بجایوری ازین
بی اعتبار به ارالوار انتقام نمود و از وادلا و تمانده علی نام
النسب او را بجائی بسیر و رشتن ۱۰۰۰ بود و امر السلطنه
برداشتند و بعضی نوکران عهد با و موافقت ندارند حکم
بنام پادشاهزاده و از کزیت صادر شد که خود را از پیشگاه
به بجایور رسانده طوع و ملک بخاور را به صرف اولیای
در آمد و میانجان و نجابت خان و سرتنواز خان و غیره صور واران
و امرای امرای اطراف قریب صد امیر با فوج مستور بطریق کونک
با همراه شاهزاده دادند محمد امین خان لیسر میر جلده که از قتب
رسیده بود و هزار هزار سوار نمود و نمودند که میر جلده خود
را نزد پادشاهزاده کامکار رسانده شریک مصلحت و
معاون باشد و مهر و دستخط نیابت و وزارت محمد امین خان
باتفاق رایی را با بان می نمود و باشد و سال ۱۰۰۰ و یکم از جلوس
اعاز کرد و بدین منی بنو بعنوان هر سال رنوبت است بافت

می آوردند و کوار و بیابان بسیار از هر طرف نشسته و زخمی می کردند و بدین
خواهد محاربات ایام محاربه را افضل زبان قلم و مدت طایف کلام
می کرد و حاصل سخن از سر و بیاد و در آن قلعه کشت و تدبیر صایب و شایسته
کشور کشت چنان کار بر محصوران تنگ کرد و بدین پیغام بخیر و پیام بسیار
بمیان آورد و عهدنامه ای که را شصت و هشتاد و یک نفر کرده و خود ساختند
و مبلغ کرد و در وجه بطریق ضیافت و شکرانه قبول نمود و بدین پیغام
عالیهت اصلا را فرغی گشت و در پنجم اخبار خوش از حضور و
مرض اعلی حضرت و اسبیلار و ادراشکو و شکر اسفند و جابنا جا
کار بر سر دار صلح انجامیده و دار و مدار نمود و از پادشاهی قلعه بر فاشند
درین انقلاب در سلطنت اعلی حضرت در نمود و در شورش عظیم
و در کار با این جنم بزرگ است و در شورش و در شورش و در شورش
الحج سلف مذکور شایسته بن افواج فاک اعلی حضرت و ابعاد
عنه کامتلا ساخته از تدبیر ملکیت باز داشت و بسی و ایستادی تدبیر
نصیر و ادراشکو و در روز کار و در فرزند قشون و در شورش
آمدند و قضا کردند و درین کشتن و غیره بدان خودانش نشسته و در

پروازند

ما و محمودی آباد در غیر توابع چچاپور پرواخته بعد از ملهم چچاپور
بنابران اول بر سر قلعه کلیایه رفته و راندک بدست کشید
آن غریب پرواز و تصرف در آورده و بعضی مکانهای مشهور محمودیه
و دیگر ایسره خچه نزد و بهاوردان کشور کشت و تصرف شده مبلغهای
خیلی از نقد و جنس و توپخانه بدست آورده و سپاه را اسوده
ساخته کرمیت بر سر چچاپور بسته متوجه الفویست شدند و
فوجهای چچاپوری از مقابل کاین و بار نمودار گشته هر روز
بطریق توافق اطراف کشته و کشته بعد از دو و خور دی که بمیان
آمد روی لغوار میگذاشتند تا بپای حصار رسیدند و جایجا
امرای مردم دیده کار از موده برای قائم نمودن مور حال و
و انداختن مقر بموده و سر کرم کار ساختند و محصوران
با حکام شرح و باره پرواخته نبرد و نقب و نفوذ و اخذ
بان و سنگ و دیوار تمام آتشبار و غیره آلات حرب
پرواختند و گاه گاه وقت شب مردم قلعه برآمد و بر مور حال
میربخشند و در این زمان فوجهای اطراف لشکر که کهنی داشتند

فی الجمله بحث یافته در فکر عدو اله اند و از آنجا که تا حال صورت غم و
آراء و المثنی مهر این معلوم گشت و جواب غرض برسد و محذو
از نوشته حیات و کیل در بار سمت و ضوع پوست چون مذکور
در میانست ملحد زاده خود را با جین که دسترسالی و دیگر مردم
لصوب احمد آباء و نینه نین مرغایند و صوب کجرات را از برادر عزیز تر
که میخوانند بفرستند و خبر است که مهابت خان و قاسم خان
را با آن طرف نین می کنند تا بران بازار که مصدع میکرد که هرگاه
کیفیت معاملات این پنج بود و باشد پیش خاطر عاقل حسیب
و تدبیر اینکار که روی داد و چه قسم اندیشیده اند و این نیازمند را
پایه صلح و صواب و بدایت آن قدم پیش فرستادند نهال چه باید کرد
بر تقدیری که غیر صوب کجرات وقوع نباید ملحد زاده و کلان ماست
شک و جمع کثیر قرار داد و اندمالو باید و خود و را با هم استنداد
مض میوه و ند که مان منخواصم یک مرتبه بحث بافتن طایفه
را از بند و بست ملک بوجع سازیم تا معاملات یحائی نماید
نرسد مصلحت است امید که هر چه زودتر جواب این امر است را عتاب

از خواب کران فتنه برداشت سر برانگینه شد خلق با یکدیگر تفصل
اجمال بر سبیل اختصار آگشت که با علی حضرت واد شکوه داشت از همه
پادشاهان و امیری خوانستند و رعایت خاطر او را بر مراعات و بکار میدادند
از چنانچه پادشاهان و امیری با مقتضای شریعت و محبت علی بر می آرد و داشتند
و او نیز سزاوارست که مملوک عهد داشته و در پناه محبت و شکست می
کوشید لیکن غافل از اینکه سبب جراح می را که انبوه بر و در و نه برانگشت زنده در
است و از باد و هر مخالف مقلدان را چه باک است البته بر خلاف مقتضای آنند
و در روز پیرایه پادشاهان و امیری و پیمان و در میان آور و ند که وقت
کار یکدیگر و بکار معاونت و مظاهر است نمایند چنانچه دو مکتوب است او را
خمس و سیم محمد و زنک زبیش و شجاع و و مراد بخش و عهد نامه س
ایم و میر و که در باب خبر است از این شهر هر یک از مذکور است شجاع
عزیز است مخلص خندان است بعد از گذارش در اسم اعلام
میداد که آنچه از روی صدق و ولایت این بنامند و نظر ما خار کا
مسموم شده بعد بستی بکرامی خدمت نوشت قبل از این متواتر
مردن است و هر چه در بخواند ظاهر است و در میان است اعلم است

نموده و اگر این حرکت با الفعل نباشد و همان بالشان نوشته بود جواب
کارش نیست که آنچه آن برادر عزیز درین باب نوشته اند مستحسن
و مانیز بر اینهم که تا مخالف خود را جمع نکرده باید بپرهیزد احتیاط
تقصیه ناکر زیرا حال رسیده روز بروز آثار صحت ظاهر میشود از جای
حرکت کردن و باطلها را بعضی مراتب بر و احسن مناسب غرض نماید که
آن کرامی برادر نیز بایست که پیش از استفسار و تحقیق اصدار غبار روشن
نمی انگیختند و شک را بصورتی در ستاده و قلمه آخارا محامه
الکونیه کار بجای که نباید رسیده بپز و وی اندک استخلاص من خاطر
سلامت تا جمعی که فرا آورده در رکاب ایشان باشند از آن
از اوده توجه مهم کرده و از تاریخ ساعت اطلاع داده خواهند شد تا
تعلیمی بود و چون از نوشته چات وکیل بودی گشته که ضد مخالف نیست
بکچند برای مصلحت متغیر خواسته نکرده و از راه صحت و دوستی
لا احوال تا نوشته مشتمل بر همین از انجا برسد و برابر آن چه باید نوشت
جواب انمقدمه بدین عنوان مرقوم شد که اگر چه اینم گفتگو تا اطلاع
شایان نیست و الحاحی که آن برادر عزیز کرده اند و می کار برداشته

فرموده قلم نمایند و از وجهه قصدانی العظیم میرا هی بخشند و این کار
فوات فرصت و گذشتن وقت آنچه صلاح باشد بعمل آید مستحب

تجارب صاحب شفق مهربان سلامت در پیولا برادر عزیز بجان برابر
از راه چینه و یکاکی مطهر عید با این جانب نوشته است دعای جواب نموده بدو
و این خبر خواهد داد آنچه در هر باب بخاطر رسیدن کار مکار نامه در نوشته
مصحح طلب نام اینست ارسال دارند لیکن چون کیفیت اغراب را برای خدمت
معه خدمت ایشان لازم می نمود و بنا بر این صورت سوال و جواب در مفضلان
علیه میرساند تا بعد اطلاع بر آن اگر نوشته این مخلص پسند طبع سر
کره و نبیها و الا آنچه بخاطر عاظم بر تو صواب انداز و غلغله سیر مایه
که مطابق آن مقرر دانسته است از این بر آن آگاه ساز و اولاً قوم
بود که مخالف را فرصت آن نباید و او که بخود پروا و وجه اگر مردم باو
بگروند و استقلال که هرگز پیش مبارمید اکنند بر کار او و شوار
خواهد شد پس این تقدیر متوجه دفع فتنه او کرده و به ساعت
آنطرفه مقرر باید ساخت و بعد که از آن اطلاع باید و او و ملی
مراحل بخطر قرار گیرد که در یک وقت از هر سطح بکام مقرر

بمیان آمده امید که اینرا تسبیح طرکرامی آورده هر چه جز و سهواً از دست
رای صواب نماند باشد اعلام فرمایند زیاده چه تصدیق و چه
مکتوب هم او بخش برادر است نه بزرگان برادر کار عاقلانه مقدار
من از تخلص صابت و زنده گانه بهره برند و بخود در آورده است
و برست که مطالعه مفاد ضاعت هر افزائی آن کرامی نیز است
بخش خاطر مشتاقان نکر و بد موجب آن معلوم نشد لافضا
الهی از تنوع ملکات و ابرو اختصار و هم محرم حکم و اعلیٰ طهر
آبادید ارشدیم و غرض ب مقدمه معالجه را بصورت دست داده
او نمک آملات هم خواهم شناخت اختیار در باید همان مدار نوی
که مذکور شود تعیین که از دست چاست و کس با بود اگر دیده
باشد از آنجا که خاطر خلایق بخر غریب اثر آن برادر
عزیز و این نوشته را بحسب ایضا نوشته و در دستهای
بزرگ و دی ارسال و در دستهای قاصد احسان کرامی بفرست
افزون تر از آنست که خبر بر آید و حصول این امر مستحکم
میرود بطلب و فایده هم از این است و این که در خطای

اظهار ملائمت از آن طرف نسبت باین مقصود و لیکن بر تقدیر ما
که چنین نوشته میاید سر رشته وفق و مدار از دست ندان و خبری نمید
که در غفلت معاند تواند بود و در جواب کما شئت و بدین است شیرین
اود را بخواب سرگوشن است و اولست و یوم معهود و نقصان نداشت
ثالثا مکتوب بود که از جمله فرار و دانی آنوقت یکی است که اگر
مخالفت یکی از برادران بمقام بر عاقلش در آید و دیگر و دیگر ^{معاون} معاد
بوده نکلند از آنکه اراده ماند و بفعل تواند آمد بر تقدیر و وقوع این
تضییع صورت اعانت نیست و چه راجح از یکدیگر خبر توان گرفت
در جواب کما شئت شد که قرار داد ما نیست که بخواهش الله تعالی
فتوای محامدان داده خواهد یافت اگر مخالف بدین قصد آن طرف
کنند این نیازمند به توقف بر مانور رسیده موجب شش خواهد شد
و انما جانب صاحب شفق هر ما بن غریبت پند خواهد فرمود و تا مدتی
الا ما جدمای محبت لغز و غریب خود تواند یک طرف بر داشت
همچنین اگر بخواهت دیگر وی او بار آور و باین عنوان از کان
نجات و قرار او بمنزل مل با دوست این بود و تفصیل سوال و جوابی

و مراقت یافته بودند و قواعد موافقت موالات از او بود
عمود و موافقت اسلحام پذیرفته مجدداً چنانچه باید ایمان کثیر الاله
موسس ساخته با خود مقرر کرده که بعد استیصال آن دشمن دین و دود
استقرار و انتظام امور سلطنت نیز بر عهده توهم وفاق و اتفاق است
در زنده بهمان و تیره همه وقت همه جا در همه کار رفیق و شریک باشند
و با دوست و دست و پا دشمن با دشمن بودند و هیچ حال از مرضا
خاطر عاقل پرور نروند و از جمله مالک محروس بودند
مانجه حسب التماس آن در قهالتاج حشمت و کما مکار برایتان
که آشته شود و قانع و خورسندگشت تا فروغ طلوع نماید و نماید
از روی و نور شفقت و ماطفت و نظر مبرراتی که نقیب طری
آن نموده اند و قوم غلم و الارسم میکرد و که انشا الله تعالی
نما از زمان که از آن برادر همیده اطوار نیکو فعال خلاف
یکجهتی و یکنوکی و حق شناسی بوقوع نیاید اشتقاق و بهر بابها
باز باره ایشان روز افزون خواهد شد و نفع و مضر جانان
کلی دانسته در جمیع اوقات شریطاعت و امداد و ماسم

بابت از او و محرماتش علی شد چون درین حکام بحسنه
آنگاه از فرقه و انجام که آوان طلوع و غروب و زمان
سطوح و حج عظمت و اجلال است و شایسته بلند پرواز نیست
کشت و در هوای صید مقصود بالکیش و اعطای اعلام و بن مبین
سید المرسلین علیه من الصلوات و التماسات اعظمه
مقد کرده و تکامی نیست حق طوبی معروف است
که است عمر غازیان ^{انتماء} لولاه و در باره می عباد این نصرت
تا و الحاق و زند و نیست و نابود شود و هر که و نفر قد بر است
نکات کنان عرصه و است که به هند و نشان بهشت نشان
که از میان جده و اهل و عظام کرده و مقام و ابائی
کرد و منکات است مخرجه المذنبات عن المسبب خبر الحرا
لله و کفر و شرک بهشت است بخوره و در آن نشیند و
بجای بر این است سر از دست که مکار نماید از طایفه و مختصا
نکات و است که می خرد و آری و نیست از آنکه اجل و ملامت
این است که ملامت و درین هم طاعت و محو و توفیق و نیست

این عمو خدا و رسول مجتبی را که او را که فریم و این و شوق را که محبت فرید
الطینان و استظهار خاطر آن گرامی برادر بهر نقش و شیخ مبارک
خود مدقین گردانیدیم باید که این است این نیز منطوق است
که می او فو بالهدان الهدکان سئلوا (و منظر نظر
سعادت اثر داشته در بایں لازم معاشرت که صورت
نیکنای دنیا و آخرت با قبی الفایده کوشیده برین
صواب تقیم باشند و اوضاع پسندیده خود را از دست
تغیر بومی گشت باید صیانت نموده گفت تا بخیر و ان
کوته اندیشی که از غایت و لغات همت و در کمال
فطرت جلب ضایع روبرو و تحصیل اغراض فاسد و غرض
بر صلاح حال و مال و نعمت مقدم میدارند و البته باطل
طریق و در آمده با قایل باطل و موهبه هنگامه بوشش و
را کرم می دارند و از آن دست است که درین خرد و
سبب و شکار بیع بنال صفا کنند و بویسته بند
سعادت افزوز خسرو و درین باطل و ضلیم کردن و

که کل و انحصار را با بلع و بی مهری خواهیم داشت و الطاف را
که از او نه با غریز تر از جان میزد و هست پس از حصول مأمول و
مقاصد ملحد ناقبول همان نقطه ملک ستر از آن معمول گشته و قبضه از
و قایل آن مایل نخواهم که نیست و لو فانی و عده بر و اخذه چنان
ساقی مقرر شده بود و صوبه لاهور و کابل کشمیر و ملتان و سکر و نته
و تمام آن ضلع را تا ساحل خلیج عمان بان نامدار و الاتبار و اکداشته
درین باب مضایقه را محال نخواهم و از بعد فراع اندر استیصال ملحد
نکو پدید افعال و جمع خا بن شش و قسا و او از چارچین دولت
خدا و او ابد افعال در رفاقت و همراهی آن ناز و نهال
پوستن سلطنت و انجبال و در آن کار لازم و ناکزیر است
به توقف ایشان را بدان حد و در و اندک و و و اصلا و قطعا بنا بر
حقیقت را فرخ نخواهم شد و شرب عذب محبت و مودت
و صداقت و مودت را از عبارت الفا سر از باب غرض که اکثر
الناس اند از صفاتیند اخلاصه فریب و دارین و کامیاب است این
انسان انسان و انسان العین نخواهم اندیشه و در حدی

از ادائیگی می‌کشند و از اشکوه سلیمان شکوه مهین نورد
خود را باراجه می‌کنند بمقابل شاه شجاع لعین مکرر و نام
به بهار پور و نیم کرده از بنارس که بنگاه او بود رسید و بعد
یک و نیم کرده برابر شکر او چیده زدند پست و یکم محادی الا
آواز که به بهانه لغیر مکان انداخته ناکه آن بر شکر او ریختند
او باید او ترس فرار اختیار نمود و مونکر رسید و او و
اموال و خزانه بتاراج داد و در مونکر هم توقف نکرد و
بنگاه گشت مونکر و تنه به نول و از اشکوه مورش نکران
شجاع که در معرکه اسیر پنج نفر گشته بودند و از اشکوه
آنها را با کربا با و طلبیده آشته انواع امانت رسانید و بعضی
بقطع دست تعذیب نمود و در همان ایام لعین سلیمان شکوه
مباراجه جوئی که را بصوب اجین و شتاد و قاسم خانرا
بستید و از بخش مباراجه جوئی که لعین نمود و پست و نام
الاول این سال این افواج دستوری یافتند نام بروی
اجین رسید و او بره کرد و ندبا و شاهزاده محمد اوزنگ

بناشت سبک نموده این مشعل شعله‌دار را از بلاوم
سردان روزگار نگاهدارند و حق تعالی و ایام بجا
والله یحیی الحق و هو الیه یمشی السبل شهر وینولا که علی حضرت بنحاص
و عام غلبه نه می آمدند و از اشکوه در عین استه اومض
علی حضرت را از دوار الخلافه شاه جهان آباد مستقر الخلافه
اکبر آباد بر و تاخر این و وفای آنجا بقضه اقتدار او باشد و کلا
شاهزاده نادر و نادران نامید در این نگار شش افسانه در بار
منع کرد و راه اخبار اطراف و انکاف ممالک و دست
و افواج و تیر و پیکر و کجی بادشاهزاده سزاوار
فکر و ویم متین بود و حضور طلبید غیر از نجاشان و معظم خان
و شهباز خان و در آن ضلع کسر نمائنده و فتح چالور و نزدیک
رسیده بود و در فرما فرمود و توفیق افتاد شد و جماع اند به کماله
نادر سید و محمد مراد بخش در کجرات خطبه و سکه
بنام خود و دست خسته و میر علی نقی در آن و مانع بالغز او بود
و دست خود و فضل سید ازین آشوب و عذاب مالکدار و دست

از برهان نور بهشت مکنون و بعد عبور و ریائی نریب ادر اثنای راه
محمد مراد بخش بلا قات فایز گشت در این روز موضع سر پی
پرکنه دیاب پور دوازده گرونی اجاب بفاصله یک نیم
گروه از افواج حسوت سنگ و قاسم خان بتاریخ هشت
یکم رجب مغرب پیام شد روز جمعه است و دوم شهر رجب
این سال لغزمت رانج و دل مطمئن بقصد رزم و سکار
هر دو شاهزاده با وقار کوار دولت کشته مشویه ضحوف
برداشتند و با وقوع بربرجم اعلام شایای وزید القه خدیو
منظر از پس مقام و چند کیم برکت و شتم شعبان بچوای کوی
مرکز را بایت ساختند و در اشکوه اعلم حضرت را که سبب
حرارت هوای اکبر آباد متوجه دارالخلافه مناجاهان آبا و شد
از استماع این واقعه و فرار حسوت سنگه از نزدیکی آن شهر
گردانیده بمسقر الخلافه اکبر آباد برده لغزمت آوردن اسباب
حرب و اخته قریب هفتاد هزار کوار و بیاد و شمار و اسلحه
و ادوات سکار بهر سیم نیش آینه سر سیر سلطنت نخدمت

از ششون و افعه در بار مقتضای وقت بجمع لشکر و توپخانه و افزون
اعتبار بند ثانی پرداخته غره جمادی الاولی سنه هزار و شصت و
هشت محمد سلطانزاد با پنج تاجان برسم منتقلا به برهانپور ^{مستاد} و
و شاهزاده محمد منظم را در صوبه دکن مقرر کردند و محمد اکبر را باز
برده کمان آبله در دولت آباد گذاشتند و سلطان محمد
عظمی را در کاب لفرت همراه گرفته و از ده جمادی الاولی در
موضع هرکول منزل اولین فرمودند میر سکرکی که ثانی الحاق
عاقبتخان مخاطب شد بحراست اوزنک آباد و مامور گشت و
قلیان بخندست دیوانی به تغیر میر ضیا الدین مفتخر گردید و در هر
سول بمقام کرده است و خیم شهر مذکور بر برهانپور سایه
معدلت انداخته یکماه در آن شهر توقف شد غره جمادی
الاخر سنه هزار و شصت و هشت سال سه و ده و مالباب
کلعت و اندوه بروی اعلی حضرت گشاده ساخت و در روز
اسبابسم و الم اماده کرده پس از فتنه شد باز روی باز
بلا دست و اردو بدامن کاین شاهزاده محمد اوزنک زیب

صورت بستنی نیست مگر در نیست که چند بصورت پنج کوه
بنیوال ایشانست شتابند و خدمت حضور فیض کجور این حد
در شد پرست و اگذارند صلاح خواهد بود که عیث قتل جماعه
مسلمین بمیان نماید از آنجا که پرده دار قضای حوائست که امر را
بمنصب شهو دآید گفته پذیرائی نیافت و در اشکوه محمدیان
خال خلف منیر جمله را که سزاوار سلطنت مقتضای مصلحتی است
مخوده و در دکن گذاشته بودند همان سازش کرده مقید
ساخت علیحضرت الانیس چهار روز را در اخلاص کردند
خلیل الله خاں و نیا و خاں و غیره سه واران معتبر خود را بدلیوز
و بضبط در آوردن معابر و گذرهای و شوار گذار حبیل تا کب
بلنج مگو و خود نیز با سپهر شکوه کباب سپهر خویش پرست و محرم
شعبان متوجه دلیوز گشته پنج منزل در آنجا رسید و انتظار
مهرین پور و افواج بهرایی او میکشید شایسته خلافت محمدانیک
زیب به نیروئی تا میباید و مقام اعیان مدد طلبید و
منزل از گوالیار با اتفاق زمیندار سر واقف کاران زمین غره

علی حضرت عرض داشت ارسال نمودند خلاصه مضمون آن ایراد
میاید که سبب تصرف شاهزاده کلان اختیار ملکی و مالیه مختص
نماند و بگفته او سایر فرزندان را دشمن انگاشته بهر چه تجویز
می نمایند و این صادر میفرمایند و او همگی مطالب صحیح و اعلی
و نشان در بطریق ناشائست خاطر نشان کرده حسرت
بالشکر که آن مشک بعد از تنزل و مختصر ملکی باین مرید نامزد
بود و دستا و این خبر خواه خطایی بپس ناموس نزد مت
گرفته بخاطر قرار داد سعادت ملازمت ^{حقیقت} شریک رسیده
معامله بوجوه معقوله خاطر نشان اشرف ساز و حسرت سنگ
خبر روز و این مرید یافت نکام کوچ سدره که ویدنا چار ان گناه
اندیش است رای را شکست سخت بعد حصول الهی
واده از راه برداشته شد اگر اراده دیگر بخاطر می داشت
پس آویزون او بقدر کار فضل الهی بعد الحال شنیده میشود
شاه و ملقب آقا لوی خصومت افراخته باراده مقابله بدو
بورسینه اند چون مواجد ایشان با من عریف بر فرستاده

ترتیب افواج داد و بقصد محاربه سوار شدند که رای علی کرده عیان
گشته منتظر نبره ایستاد و خانان رموید و در آن روز حرکت متعجب

ندید و در وایره اقبال غیر وزی قلم بر اسم هوشمندی

پرداختند بسیار از لشکر مردم و از لشکوه از حرارت هوا

و قلت آب بخاک هلاک انداختند و وقت شام برشته

بخیمه خود مراجعت کرد و فردای آنروز سواران خلافت محمد زلی

علیه و سلم به سرانجام اسباب پرداختند جنگا عجیب کارزار

غریب و دوار لشکوه را از دستهای ماهوی بهادران

دوار و گیرستان کشته شدند اکثر سرداران علی الخصوص

رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه روپ سنگ و دیگر

سرداران به نام دل از جابرفت و در اینچنین حال سرانگ

فیل سواران را رسید از فیل فرو داده به سلاح و براق پابری

بر اسب سوار گشت سپاه و از اضطراب دچار بودند پری

راه یافت یکی از خدمتکاران او ترکشن بر کمرش مرست

تیر قضا شد بر خاک مذلت افتاد از معاینه احوال نک

افزای
رضان المبارک از آب که در غیر مقدار عبور نموده صحت
خاطر و در اشکوه شدند و درین اثنائی اعلیحضرت اورا
نصایح سودمند مشعر بر مصالح فرمودند و اثر نکرد و بلکه قرار دادند
که خیمه بادشاهی در میان هر دو لشکر براندازند و راغی نگشت
چون بخشم محبت در خاطر نبض ما اثر داشت و اندک نهایت
بالیدگی داشت جهت سربسری احوال او خواستند که خود مصدر
رزم و پیکار گردانند آن کوتاه اندیش نیست فطرت غافل از
کردن این بام نافه عام تن قبول انفعلی نداد و اعلیحضرت چون
از افراط محبت با حوجه آزرده گردید و در محمل منتهی شده و دانست
رضا و تقضای الهی داد و به اختیارش گذاشتند تا مقدور
اند و بخراین و اسباب عرب و ارسا و اوقات پیکار و آنچه لازم
شفقت بود و در نفع نداشتند و استعمال این اخبار باعث فرید
و سوکس و غبار ملال خاطر الهام ما اثرشالیه بر خلافت میشد
و در اشکوه از دلوپور بقصد مقابله راه چو و ششم رمضان به
فاصله یک نیم گره هر دو لشکر برابر یکدیگر نشستند و در اشکوه

قدیر خواهر و مرصع آلات و اشرفی برداشت با سپهر شکو
وزوجه صبیحه و دیگر بر و کبان و دو و از و سوار و بکر و
فرار بداند الحلا فخرش اینجا آباد گذاشت با و ش همراهِ
موبد و منصور این طغفر و وزیر ساکس این نروی بجای آورد و
و از شکوه نارسیدن و دلخانه گذرانیدند از کان لست
سلمات مبارک باد و تح تقدیم رسانیدند از و ای
انروز عمارات شکارگاه سمنوگر قدسی منزل گردید و در
روز معذرت نامه متضمن روداد بخد مت اعلی حضرت اسالده
پیش محمد امین خان بشرف ملازمت فائز گشت و
بعنایت خلعت و اضافه هزار مصیبت چهار هزار هزار
سوار سرافراز گردید و از و در این منزل مقام نمودند
احقار خان عرف میرزا یمن یار ولد کن الدوله اصفهانی
و عیون ولد اله وردیخان و غنیفرخان برادرش فاخرخان
نخشان و دیگرند مانا صیبه ای استان آفتاب شد
و هم رمضان است باغ از و منزل مکرر در این حلال گردید

بر خود پسندیده فرار اختیار نمودند و در اوردن و شست
انقلاب غمان رفته از دست و پا از رکاب و سپهر کو
نیز با و ملحق شدند نیم تنج و لغت بر اعلام عالمگیری و زید و
ولیا اولیای هر یک غنچه شاکست کور که شادمانه و
زمانه تنج ساموئل لخواهان دور و نزدیک را از غفلت
نوید ظفر و فیروز ی پر آواز و صاحب در میز و نقد
خلایق و زمینداران خبر واقعه که شمار در نیاید
سپاه طغریان از هر کنایه شکستند از خیمه شمشیر و
شد ز پس گشته در دشت کین ز تصویر کین چین و
چین و از آن که طغریان مردم و شناس اغراض و
حارث و عسریک سرافرازخان و نادوی و اداخان و
وسید و لا و زخان و سافریک بقا شدند و دیگر
از مردم عالمگیری ضایع نشد و در آن هزاران
و حیران وقت شب با کبر آما در رسید و تا سه
شب در منزل خود با نهایت خوف و هراس گذرانیده

الہ ورویحان بقوجہ داری مہر اسر بلند گشت اعلیٰ حضرت دیگر
فرمان در باب مطلقاً محبوب فاضل خان و طیل الہ خان
با علی حضرت اخلاص و دست نہ داشت و ستاوند شایسته
سلطنت خلیل الہ خان را در خلوت بار بار و فاضل خان را اندر و
نہ طلبید نہ خلیل الہ خان طلب علی حضرت در لباس ناخوش
و وضع بد عرض نمود و قید کردن اعلیٰ حضرت و تشریف قلعہ و ضبط
خزائن را مصلحت ندانست و اسرار سلطنت خلیل الہ خان را بحکام طاهر
نظر بند نگاه داشتہ فاضل خان جواب داد کہ بسبب وقوع بعضی
امور خاطر از ان حضرت جمع منبت ظن آنست کہ ہنگام ملاقات
مقام انتقام در آمدہ قصد ام و بکونجا رفتند آمدن خبر خواہ
نمی یابد و بعضی سبب ایضی منظور آمدہ کہ حضرت قسم بکنند
کہ تسیہ باین مرید بچاہار ارا و بہر و از انجا آمد اعلیٰ حضرت
این را قبول کرد و بکشتن کہ پیش و پس و از قلعہ بیامد
مابالایی در وازہ تشفی آورد و نہ بنظر انفرودند دل خود را
خوشند خواہم شایستہ خلافت و خدمت منعم در

اعلیحضرت فرمان معذرت عنوان محبوب فاضلخان میر
سپاهان و سید هدایت الله دستاوند نام
بار باریته
پرو تا خلعت غایت در پوشید مرا صحت بخود
فرمائی انروز باز فاضلخان و سید هدایت الله پیام
رسانیدند و یک قصه شیر موسوم باملکیری فرستادند
اعلیحضرت گذرانیدند تا فایک برگرفته شد وین
طاهرخان و قباو خان و دیگر امرای لازم رسیدند و از هم
شانزده محمد سلطان و حاجانجان زارت سلبه و لهای
سکنه استوار خلافت شهر دستاوند وین تاریخ کرد
و بهرام پسران تدر محمدخان و محمد بیج پسر و کامیاب
ملازم کشتند چهاردهم خانبهان ولد عین الدوله
باغوار دار است که عقید شده بود از هم روز اعلیحضرت
اورا خلاص کردند بخدمت رسید و با تدر و هم قاسم خان
و اسدخان بخش دوم و نادرخان و طغر خان و عبد الله
و دیگر بنده تا ملازم سعادت فایز شدند جعفر ولد

الحال کار فرمائی تقدیر بر قسم غزل مطلق بزرگوار و سلطنت
اعلی حضرت کشیده صفایح لیل و نهار را بسم پادشاهی
و خطاب ظلالی محمد اوزنک زب بفرین کرد و انیدانف الله
تعالی بتفصیل ذکر محاربات و جهاد کفار و کفر و محامدا اخلاق و
و اشفاق آن مائید تا ماید یافت منظر لطف الهی غترب
در جامی خویش بکذارش خواهد در آمد بر ناظران این مجموع
پوشیده نمائند که اگر چه مسودا و راق در اختصار انتخاب جلد
احوال صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه غازی گسی و
یک سال و سه ماه قمری و چند روز که از انجمله ایام نه ماه در شدت
و اضلال سلطنت گذشت فرمان فرما فرمود و ان هر سه جلد
متممست بر چهل هزار و سب کتابت کمال جهد بکار بر و و از
هر ورقی و از هر ورقی دو سه فقره و از هر صفحه سه چهار سطر و
انتخاب نموده که مجموع شش هزار بیت نمید لای باز نظر بر
اعتقاد و الشمنان مختصر پسند وقت مطالعه بلالی خاطر
نکرد و خالی از طول کلام نیست لهذا از مطالعه کنندگان نکته

پای دیوار قلعه آمدن از احتیاط و حسن تدبیر است مگر
حضرت در حویلی اسلامخان با وزیر خان تشریف فرمایند
آنجا ملازمت مرثیاء خوانند و آخر اینهم صورت گرفت
بار دیگر اعلی حضرت فرمان شش جلدی مسموعات ترغیب و
ملاقات نکاشتند شاید به سلطنت این مرتبه از اظهار
اعتذار و نکار شش معذرت چنان برگذار و ند که بسبب وقوع
بعضی امور یک کونه مجایه در میان آمده از ملاحظه کرانی طبع
اشرف مغلوب و ایمن است اگر حکم مرحمت نامشتمال الوداد
قلعه و مداخل و مخارج آنرا یک مرتبه سپرد و از سر و ایمن
ایمن و مطمئن سازند بمقام تلافی نقصر آمد و بملازمت اقدس
رسیده رضا برضائی استر می دهد و امری که بموجب استخلاف
و تصدیق آنحضرت باشد و او را در آن نکرده و اعلی حضرت شک
و ساخته مداخل و مخارج البواب قلعه بملازمت شایسته خلا
و سپید خدمت رمضان محمد سلطان اوردن ملازمت
اعلی حضرت دریافت ارک مستوفی الخلافه را بمصرف خود و راز

بین معموری ملک و خزانہ بعلینا مدہ و نخواهد آمد و ذکر خلاصہ و دوستان
صاحب خلد مکان ابو المظفر محمد بن محمد اودنک صاحب عالم کبریا
نادر خلد امکاہ / بواسطہ بیاد و هم با میر نموده
اگر تبتکار محمد با دشت شاه عدالت اساس حق شناس
ابو المظفر محمد بن محمد اودنک زیب بهار اودنک عالم کبریا
غانمی پرواز و خواهد که اوصاف و محاسن انجم و کمالات صوری
و معنوی از علم با عمل و شجاعت باتدبیر و صلاح و تقوی مفصل
نریان قلم و هد از سیر زشت اختصار و دو می افتد کل جنبه
از تفسیر عبارت با عاقله تحریر می آید و الا از ابتدای نشو و نما
شباب اجتناب تمام از ارتکاب کبایر و بدعتیه منتهی میگردد
انقضای روزگار حساب با وجود جهاندار و سلطنت ملک
و سعادت و ستان عشرت نشان چشم و گوش و دل و زبان را
آلود که هیچ حرام کبره و سوای مقدمات امور جهان نیاید که لازم مردم
سلطنت است نیالوده و در اجرای احکام اسلام و تعویض
دین متین محمدی صلی الله علیه و سلم و طیف دایم و منای الهی

که خطایندیر توقع دارد و درین باب معاف دارند و دیگر بر آن
هوش و دانش نبرده ظاهر و مبین است که اگر بر احوال ^{طنین} سلاطین
سلف اندر وی تواریخ بنظر غوره وقت ملاحظه نمایند بدستوری
که آن دستور جهان بنای صاحب قران ثانی در امور جهانستایی
و سلطنت و ملک حلیه دارد از پرداخت احوال سپاه و غور و
غریزی حال رعایا ملک گذار از طرف حکام ظالم بر آنها صیف و
میل نرود و ملک لیسال از طرف افزونی محصول مال و کمال
آمدن حال رعایا و آبادی و بهیات و قصبه حایت رونق پذیرد
کوشیده و با وجود صرف کرد و نمائیکه هر سال برای تسخیر و مهم
و بلخ و قندهار و دیگر زمینداران سرکش اطراف و انعامات
الچیان ایران و توران و روم و هندایای سلاطین هر مرز و بوم
و عمارات عالی پشتر از عهد اکثر پادشاهان منموند و زیاده
از مبلغ بیت و دکر و روپیه سوائی جواهر برون از اندازه
نیاس و چندین کرد و روپیه طلا آلات نقره و خزانه باقی
و موجود بود و در عهد نواح پادشاهی از سلاطین هندوستان

ملک زیعیان نزد او حمله اسرار ملک تا بهین رسید کرد
عده شش خبر تابستانی درخت آب کرد و تبر بکنند سبیل اگر خاند
خراب باشد شود زهره ابراز نیم آب تابانی و کربس خلق و او
آن برگزیده آفاق بر محل موقوف داشتند تخریر مد عابدان
سمند نیز رفتار خامه را بچلان حرار و در سینه هزار و شصت
از بناخانه عدم بعرض وجود قدم گذارشته تاریخ ولادت اقبال
عالم تاب یافته اند و رسال سی و یک جلوس صاحبان ثانی مطابق
سینه هزار و شصت و هفت بموجب حکم اعلیحضرت بهم بحال
عنان توجه معطوف داشت بعد از مدت نمایان چنانچه با حاکم
بیان در آمده قلعه کلایه و اکثر توابع صوبه احمد آباد و سدر بعد
فتح نبط آباد و محمد آباد موسوم گردید و تصرف در آورده و شجر بحال
که غرمت است بعد رسیدن بسیاری قلعه ترو و رستخانه
ظهور آمده بعد که مورچال و نقب تابستانی حصار رسانده کار
بر محصوران تنگ آورد و از آنکه مفتوح گشتن قلعه بام و زور و
میگزشت علی عاوند و باطنها شش و آمان رجوع بصلح و

تقدیر بکار بر هر صیت نیکامی و دین پرور را و کوشش می نمود
سلاطین هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او در
زمان باو شاهزاد که در شیرنج و بدخشان و مهم قندهار
و خلی که با فدا و نیرا دوستی فکری ظهور آورده و بر صفحه روزگار
یا و کار مانده بگذارش آورده و محاربان که در ایام سوره
سلطنت که در یکسان چار خنک خندین نهنگان و یابی
وزیر که هر یکی شیر شجاعت خاندان امیر محمود صاحب قران بود
مردان و با وجود و نگر مغلوب گردیدند با فوج ظفر امواج استقامت
وزیران و سر رشته تدبیر از دست ندادند و در حوصله نیاختن
و با جمعیت ختم عالم آمده راز جابر داشتند بجز مکیات
و فصل آنرو مقید علم بر جبهه توان نمود و از یک که در شن
رانی صائب و شست و در ایام باو شاهزاد که چهل سال بکمال
عقل در امور ملکی و جهان بایطریق سلاطین عدالت گسترده
مشق فرمان فرمائی در امور سلطنت اگر افعلا ظهور یافت و انستدجاست
و اگر اسطوری زمانش و انستدجاست و انستدجاست که از کار

و بدنامی پیش قدمی البی را بر خود سکند زوکر و تدبیر
اخبار و افزائی مذکور متواتر از اطراف سبده ناچاران^{شاه}
و الاقصدار با پیاپور صلح نمود و بشرط قبول کرور و سپه از نقد و
جس و دست از محاصره پیاپور برداشتنه متوجه غننه نیل^{اور} انک
آباد گردیدند و درین اوان بنظر راجا مید که شجاع بان^{شکر}
کران عازم پتنه گردید و صدائی مخالفت او بمنجا لقان اطرا
تا دار الخلافه رسید و از آنکه اعلیحضرت را با و از آشکوه
از ایند محبت و الفت با قراط بود و اکثر بخاطر در او درجه
باب مکتوبشیدند و درین وقت که از انخلافت مزاج خود^{بهر}
فانند زیاده از سابق در استرضائی خاطر او متوجه شدند
بموجب التماس او امرای ممرکاشاه و الاجانب متعینه و کن
و کوکلی مهم پیاپور تا کید اکید طلب حضور نمودند و بعضی ترک
رفاقت نمود و روانه دار الخلافه گردیدند و لغزقه تمام در^{انظام}
فوج راه یافت و نیز خبر رسید که چون پیشتر خزان^{سلطنت} در^{شاه}
الخلافه بود و از آشکوه بار او متصرف شدن خزان^{جانب} نه^{هردو}

پیشکش آورد و از نوشته حیات دارالخلافت و نظم و ریاست که
که هفتم و نهم مذکور است همچنان با دوشاه غازی را عارضه
بدین روز و دو هفت فرایع یافتند و مرض و حسن الوهب انجامید
و این معنی باعث خلل ملک و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید
و در استکوه که و بعهده گفته میشد چشم بر راه خپین زد و
در وقت فرصت و وقت را غنیمت دانست و تمام اخبار سلطنت
بکف افتد از خود و آورد و از و کلائی می کفائی عدم خبر و وفات
گرفته راه تر و دقا صدا و مدافسان بفران بکماله و اهدا باد و
و کن لامد و ساخته و چرخ و کل صوبجات اخبار خلل افرا
مذکور و بد آن چو که زبان رسیده زبان زد خاص و عام
گردیده تفاوت تمام در امیران و اتع طلب و زمینداران
پیش و رعائی هر کذا راه یافته و غنیمت جو یان هر گوش و اطراف
و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف و تبریزی و ف و بر داشته
و نیز ظاهر هر گردید که بعد رسیدن خبر شجاع صوبه و از بکال و محمد
بخش در اهدا باد و همیشه به دیگر که و خطبه بنام خود نمودند

کروید و شجاع از صدمه تعاقب فوج تا تعلقه حاکم نشین خود نرسید
نگردید و بعضی از بهرامیان نامی شجاع و مستحکم گردیدند و اولاد
بصرف منصوبان داراشکوه درآمد و امرای اسیر شده را
بخصوص روانه ساخت و داراشکوه آنها را تشهیر و بعضی
را مقتول و جمعی را مجوس ساخت و نیز ظاهراً گردید که داراشکوه
در همان ایام سیکاهه شکوه را مقابل شجاع مقرر نمود و چون
جسوت را با قاسم خان و امرای دیگر و توپخانه حضور و
توپخانه خود روانه مالوا ساخته برای سردار مملو بادشاهزاده
و کن و صوبه احمد اباد گردیدند مأمور نمود که همه را با اتفاق با جین
رسیده اگر حرکت بادشاهزاده محمد مراد بخش از احمد اباد
پیش از خبر کوچ صاحب اختیار و کن برسد قاسم خان بماند
امیر کارزار و دیده و توپخانه مقابل او نشاند و در صورتیکه
محمد مراد نک از حرکت سبقت نماید بماند و بماند و با
با اتفاق سر راه او بگردند و الا بهار احدی بقاضای وقت عمل آید
و تمام صوبه مالوا را داراشکوه در قلع و محصور نمود و

را از دار الخلافه با حالت شدت مرض مستقر الخلافه^{آورده}
اوایل ماه ربيع الاول سنه هزار و شصت و هشت راجه پیک
باجناب امیر صاحب فوج لسرور سلیمان شکوه برای مقابلہ شجاع^{لغین}
مکونو خواجه بطریق مراد نزدیک بنارس رسید شجاع نیز با شجاعان
نا از موده کارشکر خود مستعد کارزار گشته کشتی های جنگی
بفر و خود آورده متوجه مقابلہ و استقبال سلیمان شکوه کرده
و بقاصد دو کرده رسیده مقابل فوج راجه فرو و آمد راجه
لغیم شهنشاه جنگ با شتهار تبدیل مکان از اقامت سوار
شده قیل از طلوع آفتاب هنوز شجاع موافق مقنا و خواب
سر از بالین غفلت نداشته غار آلود نشسته و شنیده و جلوس
رسیده بقتال و جدال پرداخت و آن ناخبر به کار خبردار گشته
وقتی سر از خواب بچوختن داشت که از دست رفت بوناچار
سراسیمه وار خود بنواره رسانده بر کشتی مالوار شد^{همی}
از متعلقان و مخصوصان را فرار اختیار کنو و تمام اردو و معر^{فلا} خزانة و
ولو بخانه و دیگر کارخانجات لغارت درآمد و دست خویش تاراجیان

دژی و دیگر حینت هر آرم را بر آورده و شهر شهر میداد و را از روزگار
فارغ از الایش و زکار اینست و منطنه دژی گرفته نزد او آورده
بودند حکم زمین بر آوردن آنستم رسیده فرمود وقت شکار
پهلوسینه المظلوم و باسکان نمود و بادل جکوز و سینه
یا و از بلند گفت که از ورگاه متعصم حقیق امیدوارم که هر که مرآند
نهمت مبتلا ساخته بدون ثبوت ملک خود نیز مبتلائی نهمت
گفتار کردیده و بکافان خود برسد قضا را و بر همان هفته
راه باز تر و قاصدان مسدود ساخته بودند یکی از خوبان
موتاب شاهزاده که با علی تقی عداوت جانیه داشت خطر بمهر و خط
چغلی علی تقی بنام و از شکوه دست نمود و در موم جامه پیچیده
در دهنش یکی از قاصدان و او چنان تدبیر بکار برد که ابهت مردم
جو که برای محافظت این بند و بست مقرر بود افتاد و قبل از طلوع
آفتاب آن خط از نظر شاهزاده گذشت بعد مطالعه حکم طلب
گشتند اختر تا کعبه نهند بد آینه نمودند در حالتی که علی تقی بعد از فراغ
نماز جمع تلاوت کلام الله میخواند و سزاواران شدید بجهت رسیدن و

تجربه کار تعین فرموده که بروقت کار و محاربات بمرد و رساندن
مصلحت کوشند و الا محمد آبا و بندگورت خبر رسید که باو شاهزاده
محمد را بخش و در وسط ماه محرم الحرام سکه و خطبه بنام خود نمود و بقصد
احرام حضور خواجه شهباز نام خوجه سرار را با فوج و مصالح قلعه
گیری برای تسخیر قلوارک بندگورت و بدست آوردن خزانه
آنجا روانه ساخت و خوجه شهباز بعد رسیدن بندگورت
و محاصره نمودن قلعه و رواندن مورچاپ و نقب و پرزدان
بنج و دیوار یکطرف و تصرف آوردن قلعه و متصرف شدن
خزانه آنجا تجارت را جمع ساخته و یک رویه بطریق قرض و دستگیر
طلب نمود بعد از آن بسیار و چند روز معید بودن تجارت حاجیها
و برنجی بهر دو در آن ایام عده تجارت بندگورت و او را اندک
نموده پنج لک و بیست و هفت هزار انجام داد و سندی بهر خاص و بشماره
و کفالت خوجه شهباز حاصل نموده بود و اگر آن دیگر از خلاص کردند
و یک لک و بیست که علی نقی که دیوان و متبداً دولت محمد را بخش گفته شد
در صلاح و تقوی و فضل و بابت این شاهزاده روزگار بود و از آنکه به بنو اندک تقصیر

دولت چنین خیراندیش را چه اندیش مخاطب ^{معا} مخاطب سازد
آن بادشاهزاده ساله لوح از کلمات کتابخانه افزاید
بر آشفته برهی کرد دست داشت بر سینه اوز و دیگر
از اشاره نمود که همانجا کار او تمام ساختند چنانچه آخر بدو
خون آن قصاص رسانند و بر محل نذر خواهد درآمد چو ازین ^{اخبار}
در غمته بنیادانتشار یافت ذوالاقبال اطلاع یافته بی
آنکه بفکر سک و خطبه افتد ندرات عاقلانه کار فرموده بگرداورد
شکر و ترغیبی بخانه پرداخته بادشاهزاده محمد را و بخش از دوا
کمال اخلاص محبت نامه التیام آمیز منی بر مبارکباد و تهنیت بادشاهی
نوشته در آن درج نمود که اگر چه مرا هیچ وابستگی بآلودگی روزگار
نیست و آرا و بیت اله بر خود و غم غم نموده ام و در متعالی ^{زنا}
سری برادر بی شکوه و شجاع برشته روز هر چه بخاطر آن زنده
افخوان رسیده موقوف و بجا بوده کفالت خدا و کلام او ما را
شفیق و معاون بظنفاق خود دانند لما انسب الخیرند زنگوار ^{هنوز}
در قید حیانت هم برادر با نفاق احوام طوف کعبه پذیرفته نبرای

عصب
الود

دخت پوشیدن نداده بحضور پادشاه فراده در حالتی که
بر جمعی در دست گرفته بر کرسی نشسته بود حاضران احتیاجان اهل
پنجاه هزار همید مقدمه نظر بر عقیدت قدوس خود بکمان اندک طری
ملکی بدان اضطراب طلبیده اندک ستاخانه شتاب
اجل خود را اندرون بارگاه رساند پادشاه فراده ان خطی
که حاصل مضمون آن نوشته سرایانید ویراین بود که اگر چه بحسب
پادشاه فراده محمد مراد بخش مرابنیم لادور باطن از حلقه کونیا
آندر کام و مقطر شاه راهیم که بروقت قبالو یافته هر سمرقند
مسموم سازم یا زنده مجوس نمایم بدست علی نقی داده قبل از آنکه
بر مضمون خط اطلاع یابد استفسار نموده که بداندیش لغبت
باشد سزای او چیست علی نقی در جواب گفت حرام خوار گشتن
زبان انواع عقوبت باید گشت و بعد دریافت مضمون خط نظر بر
و سوختی که داشت از واسوختگی پادشاهانه بر زبان او جاری گشت
که صد افسوس حق سبحان و تعالی و چه عطای سلطنت این عاقل
و تمیز گرامت نمود که میان دوست و دشمن تفریق نماید و از مجلس

بناهای
نهار گشتن آفتاب همالون حالت بهمانسب فرصه وجود آمده بود
خوبه منظور ناظر بادیکر برده کبان جرم و رطله دولت آباد گشته بود
محمد سلطان را با نجابت خان که از طرف سلسله مرزا شاهین
عم میبشد و معنی از امرای کادزار دیده بیشتر بطریق هر اول روانه
ساختند و خود بدولت هم کابنه فتح و نصرت دوازدهم شهر
متوجه دارالسره بر مانور کردیدند و معظم خان میر حمله را که
در حضور بخش و نائب و بعد بقاضای محلی بدین اشاره او مقید
ساخته همراه مادر شاهزاده در طلوع دولت آباد گشته
قلعی را که در دیوانه دکن جوهر تروی و کاروانی او بطور آمده بود
جلادت و جافشان که موردی داشت از ناصیه او شایده
زموه تسلیم دیوانه خود فرموده داروغه که تو خانه ضمیمه
در کاب همراه گرفتند و با وجود کشتن بسیاری از سواران
باشایان بوجوب طلب حضور قریب است و پنج امیر نامی از قبا
و سعادت هر کابله حاصل نمودند و بعد که داخل بر مانور کردند
سید دلاور خان پسر سید عبدالوهاب خاندی که از بهادر

خبره سری آن مغرور مآده خود را بی پرواخته اگر معدوم باشد و دیدار
نمارک حضرت میسر آید در دفع فساد و آشوب و فتنه کوشیده
عذر فقیر آن برادر که در عالم اضطراب اختیار کرده و او را از بادشاه
حق آگاه خواسته آید و الا بعد فراغ نسق سلطنت این بولاجه
ان برادر و تادیب محل شکان ازان برگزیده اخوان رضای
بیت اله خواهد خواسته عازم کعبه مقصود خواهد گردید باید که تا خبر دین
باب جایزنداشته رفته و در غایت رفاقت بقصد خصوصیت
از راه و جدا آمد مرحله چاکر و ندو را از طرف آب نزدیک
یا قوج دریا موج رسیده و از آن گذشته بدین مضمون روانه ساختند
سر رشته آغاز سال جلوس بعد انقضای سده و هجدهم که منیع تاریخ
تجربیه و تاریخ حکم فرمودند بدست نخواهد ماند سری بر سخن مختلف نگاشته
می آید و اگر تو جیه با دست هزار و بیست و یکم از کتب و کتب
او و کتب آباء اقصیه و الا فیه غره چهار الا هل سند فرار و شصت و شصت
باو شاهزاده محمد معظم را در غلوه ارک محبته بنیاد او و زکات آباد
در آن سال تمام رسیده بود که رشته شاهزاده محمد اگر که ان

گفته میشد و واسطه ملاقات شیخ گشته بود زبان بهبار کبلا باز
اشاره بدست پادشاهان فاخته مینمود و میگاه در بر پادشاهان
سرا انجام امور فروردی و تحقیق اخبار در بار مقام مینمود و اول فروردی
آواخبر جهانگیر شاه که شروع شده و در جلوس صاحب قران
مطابق سنه هزار و شصت و هشت بود محمد طاهر شهید را
مخاطب بود و برخان ساخته صوبه دار بر پادشاهت فرمود
راست ظفر آیت طرف دار الخلافه بر او نشستند و همانطور اثر
فالنکب مال ظاهر شد که عجب بیک وکیل حضور که در آن
مقصد ساخته بود اعلی حضرت او را اخلاص بخود مطلق العنان
بودند بطریق المفارجه به خود را بخدمت بخت رسانده
بر حقیقت تسلط دار اشکوه زیاده انداخته شدند
در سید مصباح حسونت و قاسم خان با شکریه
باچین اطلاع داد از آنکه در کمالی کسر و سامان آمده بود
هر از رویه نقد معصوب خطاب شد و از آن عطا فرمودند و اگر
بنده ثانی پادشاهی و ولایاتش ای را در هر منزل اضافه خطاب

مشهور افضل بگویند و چندین از متعین انصافیه شریف
ملازمت کردند و بنده کوبیدند و قطاب زمان شیخ برهان قدس
روحه از بزرگان دین بودند و بنقاد و و کرد و در ابد
اعتقاد کردند که خاص بعد آن شاه ذوالاقدار از عسکرت
رسوخت تمام بخدمت ایشان رفته الهام نمودند که دارا شکوه
از شاه همراه دین بنویز گشته قدم بیاورید ضلالت گذشته بتقلید
مجدان چند که تارک فرض الهی اند تصوف را بدنام ساخته کفر و اسلام
را برادر توأم خوانده و درین ماده رساله مسیحی بجمع البحرین بفرستادند
پدر بزرگوار را از سلطنت بی اختیار کرده مکر براراده باطل و قتل
بسته امیدوارم که برای دفع شر او فاتحه بخوانند شیخ در آن وقت
برای نماز از خانه برآمده استاده ملاقات با شاه ذوالاقدار
بودند راضی بقصد پیشکش گشته و در جواب فرمودند که از فاتحه حاج
مستغوشما که بادشاه است دست یافتنی ندارید ما هم بطبیعت شما
رضای خالق و خیریت خلق اله باشد از خدا مسئلت خواهیم نمود
شیخ نظام که از متوهمان همراه با و شاهزاده نامدار دشمن که از

مگر آنکه بعد عبور از آب سرد راجه سیورام کور قلعه در ماند و ^{آگاهی}
بهار راجه نوشته اطلاع داده بعد و قاسم خان ^{از شنیدن خبر تنگ} بعد اطلاع برود
رسیدن محرم او خوش استقبال شتافته بعد اطلاع و بوسه ها
اختنرج بها نیاید با هم مالوس شسته مراجعت نمود کویان داراشکوه
که در قلعه دمار و دیگر اطراف صوبه مالوا تبصره بودند از انشا زجر
افواج ظفر امواج بهار راجه بپوستند و راجه معه قاسم خان ^{دید} آمد
موجب العین از مکان خود یکمیل پیش آمده بقاوت یکمیل گرو و فرو
آمد شاه ظفر اقبال از برهمنان فهمیده در آنرو بهار راجه و شاه
پیغام داد که ما را مطلق از حرکت قصد ملازمت و عیادت حضرت
و لطف است و اداده خیر نداریم مناسبت ^{نامرگانه} گاه هم سعادت
حاصل نماید و الا از سلسله کنا اختیار کرده بعینت نوشته و خبر فرمای
بند های خدایکستند بوطن خود و درود راجه اطاعت شاه علی حضرت
است و از عدم قبول پیغام سزا خنده جواب فرمود و در
هر دو طرف ترتیب فوج برهمنان و از طرف شاه عدد و مال عیادت
از استن تو بخانه عدد و کوز و آرایش فیلان کوه شکوه و در آن

در محبت می نمودند و تو صبحان خارا از طول کلام نیست تا آنکه و منزل ^{چهارم}
بوم رسید که شاه نواز خان صفوی بوسه خیاالات باطل حکم
مانده و تقاضای مصلحت شاهزاده محمد سلطان را با شیخ میر مامور ^{فرمودند}
که به برهان پور رفته و در آنجا که برهان پور محبوس سازد
و هم چوب از آب نرید و عبور نمودند محمد مراد بخش ^{بعد رسیدن}
نامه محبت که میرزا احمد آبا و برآمده بود به چشم چوب منزل و پال
رسیده ملاقات نمود و از هر طرف که می رفته احوال و داد
و رعایات تو اصفیات و ضیافت نمایان آوردند و از سر نو عهد و عهد
بالمشافیه در میان آمد و میرزا محمد بخش را خطا مختار خان و
محمد شهید بر خطا اصالت خان مع تقاضا و ^{عبد الرحمان} ^{عبد}
الواری خطا بسید و لا و خان عطا فرموده و همچنین از ملازمان خان
را حکم نمودند که همراه کوار خاص میرفته باشند و نیز بر سر معبرهای آب
و گذرهای خشک چنان بند بست شده بود که بار و آب را حکم ^{نمود}
و عبور نمودند و تا رسیدن رایت ظفر بیکر بهشت که ^{انتهای}
اجین چهار اجه را از رسیدن لشکر شاه اردون و قار جبر ^{نمود}

جان بجا آفرین که سپردند از ضرب شمشیر آید از جسد
سه ان نامدار که از تن جدا شدند را حیوانات جنگجو و کار
گشت از دهن خود که پدر را خود سپردند کشتن نشان بر روی
میدانست بمرتب لاوری بر روی کار آورده اند که سرهای پشمار
خاک و خون سلطان و کوی هم اسبان بر دلاان گردیدند از جمله اها
نامدار مکنده سنگ مار و رتن سنگ را نهو و از خنجر و دیال
واس جباله و دیگر را حیوانات بکرام رام گویان از دست
دست از دل و جان گشته چنان مستانه خود را بر تو بخانه زدند
که انتقام تو بخانه از هم پیشیده و مرشد فلان لغت نرو و نمایان
جان شاربیرا با تمام رساند و بر هر اول کار تنگ کرد و بدوشی
از حد گذرانند بیت همه بر کش و جاہل و جنگجو جو کشتن این
خست روی تاج بکره غا ملکی بمقدم تمام بسته چون موج و اما
همه توفیقار خان جو غرضه بر فوج شاهزاده سلطان محمد تنگ
دیدند ستور ناموس بر شان هند معمران از اسبان سوار
چون شیران حمله آورده بر بکشان کار کشتن گرفته و او مردانی

باری

نامی شاهزاده محمد سلطان بهرامی نجانبختان و ممبر از سادات
و افغانان جلالت پیشه و دیگر مبارزان رزم جو مغر کردند و در
غول ملک را با بعضی دلاوری و شجاعت اول شاهزاده نمودند و
محمد عظمی قهرنقار تین فرمودند بختان در میند و سیر و جاک
امرای جان نثار و دیران شیرکار که اگر بشود صبح بجماعه بر دانه لعل
کلام میگرد و مغر شدند و خود به معنای فتح و نصرت قول حاکم
و مبارز اجسوت نیز بآستان لشکر بر و اخته فاسم خانزادان بخانه
عظیم عالم آشوب بادشاهی و دار اشکوه شکوه تمام مودت
کوه سیرها اول قرا و او و دیگر امرای کارزار و بیرون و اجسوتان
جهالت پیشه باین ویار و فوج ملتش مغر کردند و مقابل جوت
بدست مقدم و عین جمع هر یک که میماند و در قدم بمر که کارزار
که نخستند اول به پیغام بان کشش از کوه توب و توب و توب
مستعد شد و افزونی زرم است میان این ملک و ملک که در و کس
و خواست غایت حق و عدالت است و غایتی پذیرفته کار به بر و سنا
جلالت پیشه و از جمله دلاوران جانباز و بیادمان که از خانه نیز برین

بر روی کار آمد و آنقدر مخالفان طعمه تیغ و هدف تیر و سنبل ^{بهاورا}
گشتند که برای طبع و جوش ان قطعه زمین از گوشت ان ^{ماخک}
طعمه سار و ماه میا کردید معین را اجبوتیه دست از براق کوه
کوتاه نمودند با از ثبات پائی جهالت بر نمیداشتند و ^{شاهزاده} بنظر باد
محمد مراد بخش از طرف بر تفر با فوج خویش خود بر نگاه مهار
جسوت یافته بغارت و تاراج پرداخت و جمع ^{مهر} مثل پی سنگه
شوقی و مالوبی و غیره سرداران و کن با هشت هزار سوار را
حراست مال و عیال نگاه را اجبوتیه و قاسم خان بودند و دست
سرداران آنها با جمع کثیر بعد مقابله و مقابله رخت ^{فتا} سستی بیاد
در دادند و از جمله بقی السیف ^{پی} سنگ که خود را از شجاعا
و بد بر شکان انکروه میگرفت نظر بر عاقبت پنی و یاس آبر و ^{نام}
از اسب بیاد گشته با ظهار عجز و امان بخند مایه شاهزاده ^{محمد} مراد
بخش رسیده و بجان و مال و عیال امان ^{الان} خواسته فریاد
الان را شفیع جرایم ساخته مامور کردید از جمله نزد در ستانه ان
شیر شیه شجاعت که در رکاب ظفر انستاب برادر و الا فقه

و او نه زخم ستم روی برداشت و شاهزاده محمد و نجاشان با هزاران
بدن مع ان بیالت بشکان بگویم و الفقار خاں پر داخته جمله آورده بودند
و هر ساعت مجموع راجیوتان زیاد میکرد و مانند سیلاب اطراف جمع
شاهزاده فرو گرفتند و هر چند شکن خاں و شیخ میر و مرتضی خاں
شرط جان تبار کوشیده خود را بران گروه زدند و داد
کفار بشمیر آید و فرو نماند و نتوانستند شاه تهمین چون ان
جلادت و کوشش می کرد و مشاهده نمود و ذیل گروهی شکوه
خود را بقصد اید و مبارزان اسلام پیش بر دو بیست و گشت
و تعب را بست ظفر اثر علی بر مغلوبان وین ظاهر شد و گرفت
از تو نور فیروز اثر علم مجاهدان تاریکی شب به این کفر گریزان
میکردند تا آنکه نسیم فتح وزیدن آغاز نهال و از راجیوتان بسته
بسته گشتنها هر طرفی می هم افتادند ویت ز پس راجیوتان
بیکار خنک ماه گذشتند از جان بناموس و تنگ قالان
گشته و در کارزار که شد سببه راه گذر بر بوار از خون خوار
صفی روی زمین را ستم روی نمازه و تقویت نباد از حد انداره

پانچدین سرور نامدار در آن محاربه غلبت یغ بیاد در آن گشته
و از لشکر شاه پنج نصیب بعبید ازین بیاد شاه غله مکان او
بر بان جامه جاری کرد و بنکارش خوش آمد و آید لوائی مرشد فلان
و بکرمی بکار بنیاد و چند امیر ز نهایی نمایان برواشته و ابرو
لطف پایان باد شاه طغوا انجام همه ز نهایی و التیام پذیر
چنانچه عبدالغفر بن سید و یک زخم داشته بود از مصرت خان
محفوظ ماند و همراهِ برادر عیاد کبابیکه بکر طلسان گشته
واما التیما تهنت بجا آوردند پانزده هزار اشرف و چهار میل
باسانقوره و حوضه طلا و قدر حواهر از پوشاک خاص و حله و
نرد و بیاد شاهزاده محمد مراد بخش توابع نمودند بیت همایون
بر آید بتدبیر کار نامدارائی دشمن از کارزار شاهزاده محمد
سلطانرا اضاف چهار مرتبه فرمودند و خانخانرا بخطای
خانخانان و عطای لک روپیه و کله زنجیر فیلسه فروازی
دادند و میرضی الدین حسین را که محبت خان شده بود و محاب
باسلامخان ساختند و خواجه کلان خوانی بکرمی محراب

دا تهور

بکار بر و مکتد سنگ ناره و بجان سنگ سیو و یاو تن سنگ
وار جن گوره و سپادکس جهاله و موهن سنگ ناره بدالبوار مو
و نزلزل تمام کمال انجاء بدانجام راه یافت و خوف و هراس عظیم
در دل پرامید و هم مهاراجه جا گرفت و بر خلاف دستور راجهای
نامدار عار فرار فرار بر خود میوار نمود و بدل صندل سفید روی
قلم بنیل بنامی و امیر بر جین خود کشیده راه وطن اختیار نمود
و قاسم خان و دیگر نوکران محمد بادشاهی و دار شکوه نیز
بر فاقست سرور فرار نمودند و از طرف شاه طغوز صیدی ای تقای
فتح و شاه دایانه فرور اثر بلند آواز کرد و بد و مجموع تو بخانه و
مع غزانه و کارخانجات بادشاهی و امرای دست بهاداران
و لیران جو فارع ز بهیجاشدند و باراج نگاه میداشتند
و دشمن یک بخت اگر یار داشت ^{نابین} سر برود و ^{سلمان} ^{شیر}
بست اندر آمد و با ^{نابین} از خون حمله راوست و مادر خا انچه در عالمگیر
نامه در جست و در نامه آن شاه عدو که لعاب داشت ماه بجا پوریت
خاص بعد این فتح نوشته اند شش هزار کور و پیاده

آنکه
شکر ظفوفین از کذب آب دریا عبور نمود و محل رز و قلیع حضور
چون سوای کرم البرابا و براج صاحبقران ثانی موافقت نمود
وار الخلافه شدند و از ایشان کوچ ازین مراعت با شاه را
بنو و از خبر همریت مهاراجه سر اسیمه کار خود گشت به حاج
و حاجت پدر بزرگوار رنجانده طریقت و الخلافه برگرداند و
در کمال اضطراب و تنگی بکار گرفته با میران نامدار رکاب شاهی
قدیم و جدید خویشی جمله شصت هزار سوار می شد و
جمعیت توپخانه و پیاده و بشمار و فیلان کردن شکوه
جنگی در یکی جمعیت همکاران و جبهای اطراف و فوجداران
کوکی نولع قریب که سواران محسوب میگردیدند و چون
مفطم خاں میر حله را خدمت مکان وقت برآمدن از غنیمت
راه کسند پیرانها سوار و چنانچه زبان علم داده مقصد
ساخته بقای مصطفی در خدمت شاهزاده محمد اکبر لقاها
بود و از ایشان کوچ ازین مراعت با شاه را
خان ابهر را مقصد ساخت و بقول مشهور علیحضرت خود

میشد اصالتاً و بوانی و نیابتاً صوبه دار را مالوا غنایت فرموده حکم
ممودند که از مصالح نقدی و حبس هر چه ضرور باشد بفرمایند
اولاً تا کسی بمحضر او لا اراده غلام نیست از جمله جانشاران ^{کاتب}
ظفر انساب باشد در صورت اطاعت امر کدام وقت و خواست
مصالح و کوکب است تا جان و هم دارم مشارک امر شد و قبله نمود
سعادت و جهان میدادم بعد این عرض بخط اکفایت خان و عطا
خلعت و کب و قیل مغز است خند عالم سنگ نام را که زمیندار ^{عمده}
اتصل بود و مورد غنایات گردانیده مخاطب براجبه نمود و همراه کفایت
تغینات فرمودند و اجین را بدار الفتح موم نمود و بهمه بندگی را
دیو و پاپیه و نود و اضافه و دیگر اماعات و نوارش فرمود و از حواله
اجین او اخراج کبج نمودند و پست بچشمین در سرحد کوالیار
نمود و آن معتمد نصر خان و لده خاندوران بخط امور و نه خویش
بافت چمن احتیاط مغیرائی آب چیل از طرف دلاشکوه برسم
خود و بصفت شکنان داروغه توپخانه حکم نمودند که باتفاق ^{الفقار}
بطریق استیصال از آب چیل معبر قلب داروغه و غایب غره ^{مضلع}

چندین پسر بخاک سلاک افتادند و آن خسرو ذو الاقدار نیز
بانشکر خود کوار شده مقابل فوج صمصام ایستاد و چشم بر راه
آمدن لشکر مخالف بر پشت خیلان و سپاهان روز با غور مشاهده
صرفه در تیر جلوه می نمودند و سبقت در جنگ نمود و پناهی کار
مغلوب عشتاداد نمود و تمام شب به بیابانی و خبردار شد
و از هیچ امید برآورد و ندانید که خسرو در سر کلاه با تیغ
عالمستان سرازید و یکپاره مشرق برآورد و در هر طرف از سر نو
بترتیب فوج برخواستند و در میان ذوالفقار خان و صفی خان
را معه همراهمان پیش بردن توپخانه مأمور ساختند و در میان
مست جنگی را غرق آهن ساختند و عقب توپخانه را استیلا کردند
و با شاهزاده محمد سلطان را با خانخانان و غیره نوزده امیر نامی
که هر اول متورک شده بودند پیش آنکه گردانند و شاهزاده
محمد اعظم را که مع غنای خان و دیگر امیرانی نامدار زیاده از
زیاده از دست امیر همگامی آخته بودند از طرف برنقار ایستاد
کارزار کردند و با شاهزاده محمد امیر بخش با فوج خود

بر آمدن نمود و از بعضی ارکان سلطنت و دارالشکو^{بر رسیدند}
دارالشکو و از راه نایب به کار و خانبهان و عرفا^ن
از روی بخت کار و رعایت جانب داری انحراف و ظفر اقبال
مصلحت ندادند و پادشاه در محاله بجد شدند حتی علم را و^{را و}
پیشخانه فرمودند فائده نداد و جلیل الله خان را با امرای دیگر
بطریق هر اول پشتر مرخص نمود و خود را انتظار سلیمان^{شکو}
چند روز بیرون مستقر الحاقه توقف نمود و متوجه بکاران
شاه و الاتبار گردید ششم رمضان المبارک هر دو شکر
کوه شکو نزدیک آمد که رسید و متفاوتی کرده فرو
آمدند و روز دیگر در ارشکو به تهیه فعیع بند و آراستن لوچان
عالم آشوب غیلان کوه شکو پرداخته و آراشته قدر راه
پشت امین و میدان وسیع صفت و فریب کرده بعض
زمین را زیر پای اسپان آنها پوش و غیلان فولادین گرفته
و شدت حدت هوا که از شش حبش شش می بارید تا
آخر روز استند و چنانچه آنروز از تابش آفتاب و حرارت و بکتر

موج بحر گشت آمدند ابتدا بسروا دین کوه و بان آتش فشانی
نبرد آمدن میان مهر صف کرم قتل و عدال ساختند و مهر
و مهر قدم آتش فشانی در مکر نام و نیک شعله افروز میگرد
تا کار بکار از آتیر و سندان جان شکار و بکار فصل نبردان
شیر صولت انجامید و از هر طوق صفت بر فراز تیر در هوا
سینه مخالفان بر پرواز آمد و بعد آن کار به تیغ ایدار و
خان گذار و زناغ نول شیر شکار کشید و زره هزاران
خون از هر چشمه باریدن گرفت و سیاه اندود و تیغ
بر هم نهاد و زره دیده از بیم بر هم نهاد و شهر شکوه
رستم خان خود را دستم زمان می گرفت و طویر و بخانه
شاه طویر اعتصام نده از صف آتش جان گذشتن نبرد
بعد خود را به اول رساند و دشمن کوه را از نو بخانه فوج
انجام بر فیل نافی پیش از یک دستم خان خود و خاک ازین
صدمه میل افکن تا کلبان نهره آن را رستم وقت آب اند
و عنان غریب از مقابل همامل کرد و از ده طرف بنظر

جانب بر نفاز زینت افزای فوج کنت بهمن و ستورج
لمیتمن لبه دارش شیخ میر و غیره و دوازده امیر زرم از ما^{کاه}
و بسیار مقرر نمودند هر طرف افواج دریا امواج فوجهایش
آمدند و خود شاه خورشید شجاع در بیخ حوضه آسمان^{شکوه}
مانند اختر تابنده جا گرفته زینت بخش فوج فتح قرین کرد
بمعنائی توکل و تکیه و نصرت بدستور شجاعت
پیشگان سلف از بیادش که مقابل اندیشیده قدم
سبقت بر ابرو فوج عدو را پیشکوه چو کوه شکوه بخش
گذاشتند و از اطراف نیز دارا شکوید بدیده و شکوه
تمام با فوجهای او را اول و محین و بار و توخانه آتشبار و
خیلان زیاده از شمار و در وسط نهادیم و اوست کتاب
خورد و او ماه الی عالم را در تپ و تاب داشت و سعادت
و اقبال عظیم سایه زوال اندر برشته اختران بدین^{فت}
میکرخت و اختر نمک اثر پله لئان عاقبت تنایه در خا
ببوط و پاهای پای امیر و فوج او را کردید و مهر و فوج دریا

و عنان غمبت طرف محمد مراد بخش منطف ساخته برق کرد و در مقابل
شیر موز که غا خود داشت و هر کس صف نام در آنجا میزد بیت بلاش
را کرد و تیرا تو گفتی بدیدار شد شجر چنان تیغ کین بلا شد
بلند که بستی ز جاوهرش چنین سبزه خلیل اله خاں که سالار
فوج داراشکو بود با چهار چرخ از یک کماندار و راجپوتان چهار
اشاره اطرافیل بادشاه زاد محمد مراد بخش فرس گرفته جمله نای
افکن آوردند و بادشاه را ده شیر نبرد و در مقابل چنان هجوم و
خشم داد مردی داد و به تیر شصت خود چندین تن دلاور را زانجا
خفت آغشته ساخت و چندان تیر بر حوضه بدندان شجه دو و ده
تیمور رسید و بود که حوضه پر بر آورد و از هر عضو بادشاه
خون جاری گردید و از صدمات جمله نای صف زیبای مبارزان
آنطرف کمان و کوزه تفک و تیر بشمار نفیل سوار بادشاه را
نامدار رسید و بود نفیل حواست بر کرد و آن سبزه دار با و
فرمود که زنجیر در بانی نفیل اندازند و زنجیر را به رام سنگ تار
مرواریدش نمیت که سر بسته موافق و اسیر واران جا

برود است

خان سه فوج آن بود میل نمود و یکا رتبه بسیار در آنه و تردد در میان
بهاره خان و بهر هراتان کوشش می داشت بجا آورده و بعد از آن هم
شیخ روئے بدشت و از غلبه مله های بیایان هم سید الاوزان
بسیار سید عبدالواهب خان با جمع کثیر ثبات قدم و زینت نقد
غریزه و در راه و بیست شتار نمود و تزلزل تمام در شکست فروزد
اثر راه یافت شیخ خان اسلام خان با دلاوری و دلاوری آن
بازان و دیگر مقابل ستم خان رسیدند و از اطراف دیگر فوج
التمش و لاری شیخ میر عبد و سربازان بیرون رفتار رسیدند
تردد نمایان و چنگلش های بی پایان که سید حسین خان او
خان و محمد نواز و عرب بیگ و محمد صادق زخم مار که برود است
فوج ستم خان را بهر ملک دادند و بای ثبات بهر شکوه نراز
جاریست و از شکوه از مغلوب گردیدن هر یک سید الاوزان اطلاع
یافته خود را مع فوج قول بران غلبه رسانده با طهارت شجاعت جلوه نراز
کوچخانه و کدشته مقابل تو بخانه فوج ظفر مع خلد مکان رسید
و از
و این شکست و تلفات و بانی جانان است تا قدم نتوانست

لا اله الا انت اله والانت لوكشته دست از جان شسته جمله آورده كرده
وترودا پاي كانه عرصه ظهور آوردند و در شجره عظيم در آن عرصه
گير بلند كرديد و از هر طرف نگاه در آن جلالت شان نفوذ كافي كند
جان را برابر بشمار اعتبار نموده بركف اخلاص برار نشان قدم نهاد
كداشته نفر شمشير و نيزه سینه كزار و تیر عدو و گزند و زدن
كار بر مخالفان بدر و زنك آوردند و بمرتبه جود شجاعت بروی
كار و عرصه ظهور آمد سرگامی بیشتر بر آن آن بدیشان زیر
چوكان ستم بکنند آن مبارزان هر طرف حمزه كوی غلطان ^{مغلطه}
ز بیداد تیغ جدائی فكن بسرائن جدا ماند و تن از حق
و با وجود كشته شدن بیشتر از آنها بعضی را حیوانات چهارپایان
و كوششهای فراوان خود را بقول ملك نزدیک خیل سوار
خبر و عدو مال رسانند و آنچه شرط سپاه كری و داد ^{نور}
در زمره را حیوانات با نام و نشان می باشد بظهور آوردند از آن
جمله راجه و پشنگ را بطور آنكه چهارپایان و جانبا ز رخنه
برابر نیک سوار خاص رسانده برقی کرده از اسب فرو آمده

هندوستان با همه مملکتان و عوان پوشت جلور نیز برابر میل و شایان
 از آن آمده گستاخ زبان به زده گفتن کشت و کف میان وین
 باو شایان نامی و مهابت تمام بر مهابت با یکدیگر فیل را نشان و
 که در دست داشت ترازو نموده بر باو شاهزاده انداخت
 باو شاهزاده شیر بر و حمله او را و نموده بخانه کمان در آمده تیری بر
 انگار به او رسانده از خانه ریزه زمین رسانید و راجه جوان همراه
 خیره به او پیش پتری علف تیغ و به تیر حمله و کشتن باو
 گشتند و مکر جان بدر بردند و بسیاری از نوکران محمد مراد
 بکار آمدند و خبر دادم شتند از آنجمله خواجه میر و الد محمد را و راقی که
 تکر آن باو شاهزاده و ذوالاقتدار بعضی خستند و شتند از
 این حالت شاه کرد و ن و قار و الا قار بطریق استیصال قصد ایداد
 باو شاهزاده محمد مراد بخش متوجه کردیده خود را و راقی
 لاجه سر سار و رام سنگ و بهم پسران پیش و اس کو و راقی
 سنگ را تهور و راجه سیورام و اکثر راجه جوان جهان نشان
 که باو را و راقی بدل و جاهد بخش و به تیر و به تیر و به تیر

کج خضیل اور رسید دل و استقلال باخته از بالائی خیل فرو آمده

کمال اضطراب فرست کفشش بپوشیدن نیافت بپای خود
بایست رساند از ملاحظه چنان اضطراب بوقت و تبدیل سوار بجای

دلش کز نزار جارت و سپاه بماند و بیدار از همه رخصت
خیل سوار در اشکوه لا خاله دیدند کمان گشته شدن با

خوردن یقین مبدل ساخته و یوار آوردند و در پناخت
یکی از خواصان او که ترکش بدار اشکوه رسانده بر کمر او می بست
کوله قضایه و رسید و دست او برید از وقوع اینجایک خواصان و

امیران اطرافش در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست دادند
و متفرق گشتند و خود نیز از مشاهده تفرقه تفرقه سپاه نقد حیات

مستعاره بر امید سلطنت نسیم اختیار نمود و نیک فراز

خود هموار نمود و قدم ثبات او لغزید و بر خاک نسیم شکوه و اتفاق

چند رفیق شفق در طریق از محبت شمس قدم و یادم گشتند

اکبر آباد در حله بکار دید و نسیم فتح و فیروز بر سرش کز طغی بیکر

وزیر و صدای شاه و بانه تهیت و نصرت طلبند او از گشت

زیر شکم فیل خود را انداخت و بجستی و جالاک شروع برید
ایستاد حوضه فیل موقوفه بود و فدویان اطراف را قدم چنان
جرات او اطلاع یافته قصد آن جناب کار بدیش نمودند
بلند اقبالش شاه به تهوری انجام طمع به پاک بدست
موقوفه از راه الضاف جوهر شناسی خواستند که چنان
کسی طمع تیغ و سنان دلاوران کرد و فرمودند هر نامقدور
زنده و ستمگر نماید لایبها در آن نظر بر سوی او بی که از ^{بظهور} او
آمده بود پاره پاره اش نمودند و از جیقلشهای مبارزان تا
و حملهائی بر دلان شیرکار و ستم خان و راجه ستم سال
و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سیدنا مرخان با برآ
و یوسف خان برادر دیرخان که از اخفانان ^{مشهور} پهنور
بود از پا درآمده نقد هستی بیافریند و دادند و دارا شکوه
از شاهده کشته شدن چنان سرور از رخ پست امید
او از آنها قوی بود و تیر روی ترکشش شکرا بود و ندانم و ستم
مار کار خود کرد و بد در غیبه از صدمه بانهائی اش نشان ^{از} یکی از

از آنجمله باز ده امیر و در کاتب طغر انشاساب از انحصار عظمی
با وجود رسیدن زخم بعد از تمام جنگ از شدت حدق که ما و ما
افتاب جنگ اجل گرفتار کردید محسوس شد شریطان
نزاری بقدر میسر سازند و سبت امیر و لو که عمده با و شاه زاده محمد
مراد بخش از ابتدا تا آخر جنگ مقابله و مقاتله با او در میان
بود و نقد جان در باختند و از پیرایان و ادر شکوه سوای مردم
که بعد از اسم آنها پرداخته از مردم بی نام و نشان القدر
گشته کردیدند که از احاطه بیان بیرونست و با و ادر شکوه
محمل لک سوار و هزار سوار از آنجمله اکثر زهر بود و بد زفا
مخودند و بی شغل وقت شب مشغول خلافت رسیدند و
دارا شکوه از غایت افضال بر شکی طالع نه حضرت
رفته و جوابی خود فرود آمد هر چند که بد زهر و خود طلبید بعد از دفعه
نموده بعد از قضای سپهر شب با سپهر شکوه و زوجه و یک
چند بن از هم محل و امرای خاص و جوانان روز و شب و شر و احوال
نواست ما خود گرفته ای و ارا حلقه شایع میان ایام و اختیار

و شاهی هزاره ها و امرا و ادب مبارک که بقدر پیرساندند و کوه
اساس برای شکر و سپاس در درگاه این و متعال از نیل
آمد و هر کس شکر آن را و امانت و در و نیمه دارا شکوه آورد
چون که او از غمیه او همه کار خاچات بنای رفیع بود و در همان
آمد و بدلی و نوادر شش حسین و از فرین ملازمان جان نثار
و اطمینان نائی بنده نائی عقیده شش را ابتداوی و مهم عناایت
مبدل ساختند چون بر بدن و صیره با و شاهی هزاره محمد مراد
تیمور بسیار رسیده بود و از بسیاری از همایون و حسن
استقامت و صلح و خوشوفی امید سلطنت خود داری میشود
و الا از خلیفه رضعه هوش بجا مانده بود و سر او را بر انوی
خود گذاشته با نعل و دلیری باستعواب جراحان بعلایق های او
برداشتند و نریمان مبارک مکرر مبارک که سلطنت کنش
دل محمد مراد بخشش کردیدند و با و شاهی هزاره سوده لوح نریمان
مبارک که او را از جمله لوگران همه با و شاهی و شاهی مراد
با و شاهی هزاره و یک امیر نامی در و شناسی بکار آمدند

کردیدند و باو شاهزاده سلطان محمد را همراه خانان بزرگی
نوشته را از دست اندازش گرفتند و او را با بنیان و شلی و عایا
روانه فرمودند و خانها را از او عطا ای اضافی مخاطب با همه الاملا
شایسته خان ساختند و اسد خان و قاسم خان و
خان و ظفر خان و سید شیر خان و باره و حسین و یک خان و عبد
البنی خان با جمعه دیگر از اموال و نوکران معتمد حضور آمده سعادت
ملازمت دریافتند و مورد عنایات پادشاهان گردیدند و بعد از شرف
در کوا و مستقر الحلافه بقدم رمضان سنه هزار و شصت
هجری گسی و یک و سیست ماه از جلوس صاحبان گذشته
باو شاهزاده محمد سلطان را خفیه حکم فرمودند که بهر رساندن
بعضی بگرام التیام امیر نخدمت اعلحضرت کوار شده بعد
شدن قلع اول به بند و بست و درواز و بهر و لغت برداشته
مردم متهم خود گذشته نخدمت جد بزرگوار رفته بعد از طایع
بنامهای خوش مناجاتش مترومی ساز و چنانچه پادشاه
تعلقه رفته موافق فرموده و بعد از آورده طوعا و کرها صاحبان

نموده از عجب او اعلی حضرت یعنی کارخانجات ضروری بآباد
قریب هزار سوار همراه آنها داده روانه ساختند نزد یک منزل
لول بدو رسیدند و تا پنجاه سوار با او فرام آمدند و خلد مکانی هم
مضان المبارک از سموکه بقیع و فرور کوی نمود و عریضه بخدمت
مستملک شکو وضع نامحور و ارشکوه و رسیدن او باره
فاسد و معذور بود و خود در مقابل نمود و در نهایت بافتن خصم از نا
الهی نوشتند ارسال شد و اعلی حضرت بنفاضائی در جواب
تسلیم نامه بدست خط خاص نوشته محبوب فاضل خان خان
رسیده است الله صدر فرستادند و همراه آنها قفسه شمشیر خاصه
باسم عالمگیر معینا میای و لبري نیز شرف و رو بخشید و اهل شکو
رسیدن شمشیر باسم مبارک عالمگیر بقیع تکب گرفتند و زبان
مبارک را این فرد و غیره از این لقب طعنه طعنه افزائی
با حق اقلیم گفتند شناسا گفتند و محمد امین خان و خان جهان
بپسر صفای که نسبت به او افای با دشت شاه عالمگیر معینا و حد روز
محبوب بود و قبل از امرای دیگر رسیده شرف اند و ملازمت

از صند

شد و ساختند بعد که دارا شکوه نرویکش با چیمان آید

تغایب موکب شاه عالمگیر و ملاحظه محصور کردن بدین بر و نهاده

در کردار و رباب و استبانه چندی در اخته هر چه از سه کار با و شاه

انچه از امیران توانست بدست آورد در انتظار رسیدن

شکوه بعد از دو چک شغل و در تینه تایی بعضی چند روز گذشت

چندانیست اگر زیاده توقف نماید به پیچیده هر عالمگیر گرفتار خواهد

کردید بابت شکر تازه ده دوازده هزار گوار رسید و روان

پنجاک و بدو بلیمان شکوه برای زود رسید نوشته حاجت هم

روانده موقوف و عریضه منی بر عذر میسر نیامدن ملاقات از ماموران

ایام و شکوه هر برادر بخدمت اعلیحضرت نوشت و خلعت

مکرر اراوه ملازمت پدر عالیقدر بقصد معذرت انچه از

تقدیر الهی ظهور آمده موقوفند حین معرفی حضرت شاه جهان

دارا شکوه غالب و اغلب از دستند و سر رشته اصلاح

از دست رفت و بعضی در ملاقاتند البته به تهنیه تغایب هم

برداشتند و خانها را نیز اضافه هزار گوار ده سپه و دو کت و بیه نقد

بست

افزودی از ندانی ساخت و این بر سر مهر خاطر جمعی حاصل نمود و در بند و
سلطنت نسق ملک تغیر و تبدیل حکام بر داخته محمد جعفر الدوله
و در بخان را برای ضبط چکله میوات جایگزین دارا شکوه بود
مرخص ساختند همچنان سیلا و محالات هر روز و یک دیگر و
بان و امینای مندرین آبادان کار کار آزموده روانه فرمودند
تو روز جمعه مذکور ثواب ثواب قدسیده باو شاه یکم
حضرت آمده با برادر سعادتمند ملاقات مفوضه بعضی کلمات
ارشاد آمیز گفت و شنید در آمد و جعفر خان در زندان
شروع شورش از تغیر مفضل خان میر حمله بوزارت متورثه
بود بار ای رایان و تقریبان و باقی امرائی نامدار آمد و طار
موندست و شش یک رویم مع چند فیل و اسب و قه بر حواله
بیادش افراوده محمد مراد بخش تو اضع فرمودند و دست
مضان داخل مستقر الحلافت شده و حویلی دارا شکوه
نزدیک بخشیدند محمد امین خان را خدمت میر بخش و تربیت
صوبه داران و خیر و خاتر نامزد صوبه دار و قلع و داری قلع و قلع

معالجه بدو الا قدر مقرر نمود و ذوالفقار خان را قلعه ارستان
بادشاهزاده محمد غفران فرمودند که بخدمت جد بزرگوار رفته
ساعات ملازمت و محبت حاصل نماید بقصد که با و شاهزاده
رفته بالغند اشرفی و چهار روز بپایند بگذرانند حضرت اعلیٰ اعظم
مرحمت گرفته رفتن کنان مرضی فرمودند و خانده و را نیز از تفرقه
قاسم بار همگرا از طرف دارالشکوه در آلا بدو بود و مقور شد
و اکثر ارباب اطراف و بجات مرضی شدند و بهادر خان را بطریق
بنفاق دارالشکوه رخصت فرمودند عبد الله یک ولد علی محمد
و احتفال ظاهری و بکر اهرامی بندگان بادشاهی از نزد سلیمان
شکوه بر حاشیه آمده بودند بخدمت ملازمت و معنائات
بادشاهی نامه کردند بدنده از اگر آباد کعبه فرموده و متوجه دارالخلافه
بقصد تعلق دارالشکوه کردند و فرمانی اعلیٰ حضرت بخط
خاص قضیه محبوب که از معتقدان نژاد مهابت خان صوبه دار کابل روانه
ساخته بود شرح آن بر زبان قاضی میرزا محمد و مخلصان غرض
نشان مهابت خان بفضایات و توهمات بادشاهی بفرستاد

فرمودند و بپایان بستورنده الفقار خان و شیخ میردوست بن
و بیکه تان خان و دیگر اکثر بندگان عقیدتشان که از آنها نژاد
بظهور آمده بود و بعضی از عطایای اضافه و نقاره و خطات
نقد کامیاب آهنگند و امام قلی بیگ که از شجاعان کاظمی
بود و از نو در قراول و محاربات نبردائی رستمانه و کارزارها
مشاهد فرموده بودند از اصل و اضافه هزار چهار صد سوار
مخطاط عز خان با و شاه منوستان و ترکستان که کلان تر
اجداد او از غریه تیموریه بضم نهم و غین اغر جو خان خوانند و بعضی
اسلام میان دو دمان مولخان جدا غر خان جناح در ذکر
سلاطین سلف و هلی مفصل بزبان قلم داده و در اغر
نامه تفصیل در حسب از و یافته و بکری بیدر خطاب میان منولا
علم شهرت در هندوستان نام داشت که بود و هزار و شصت
هفت هزار و بیست و نه انعام مرگست فرمودند و با و شاهزاده محمد سلطان
معد فاضل خان و خان امان با مالیهی سلاطین و جمع و بیکر از معتمدان
در مقام الحلافه و خدمت صاحبقران ثانی که داشتند و در خانرا

معاظم ازان شکستر روی و او و ششمی فکفل این امر خطر تواند
بخزان امیر باند بر سر ابا شجاعت دیگر می نیت و ارشکوه من
بلاهور می رسد از خزانه در لاهور می نیت و آدم و پد و کمال
افسوس که از مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او و تر نزل
کار نیک شایده و چون شاه جهان سیر در اریست مردود و
گفتار مانع همین که ان و الا شان با سامان مذکور و
انصوب کند و جلور نیز از لاهور بگذرد و هر جا نابر خود از
بخزای اعمال رسانند و صاحب قران ثانیه لک زنده است
اند بر آید به بند نام نیک به از کج قارون و مناسک
و مراتب و توجیه خواهد بود این کار از تو مروان
چنین گفت بفرستد اینک نوشته ام که خود را با و کند
که بهیچ مال حال آنکه زنده درین است طلای من هم درین
حاصلست دنیا جانی سهلست بکس و فائزده و
کردنیک نام بر صفحه روزگار یادگار خواهد ماند مهابت خان
چگونه خواهد رسید صاحب قران ثانیه در زندماند و

بوده اند که از قاس از کار و شجاعت و خلاصان بدر کرده
باشند که چه چشم چشم باین دولت و فرزندان و لشکر و لشکر
و این بی سعادتان بدعاقت و سبک و بیچاره و بدو
چون فرزند مظلوم بعد از شکست روانه لاهور شده
مخلص است اعتقاد نظر بر حطام و نیای بی یار از ناز و خسته جهان
نام و نکست شد غیر از حلف الصدق و مهابت خان یعنی مهابت خان مانده
طایفه است ایند از نظر از خلاص آن عقیده است و اینها در و دل
خویش و اخته چشم تدارک و تلافی دارم و آن است و تکیه بر
جنت مکان عرصه تنگ و بی اختیار ساخته و بداند شیر
از کجا بی طر منازل نموده با مصالح عدو است سیده آن جنت
آرامگاه را از حاکم و لوی ساران بر آورده و روز جزا اختیار
خود کرده اند و بر تخت این سر نواشته اند و استظلال داده
مدعیان را بسند و خدای کر و در رسانده و این نیازمند
ای را از نوا و سر و غول و وادی محنت بر آورده و بعد از قصه
و سوار و غزلت حشمت و بدایر سلطنت و بدو و الحال

او نکرد و غافل از منصوبه باین فلک شهبوده باز گشته با وجود
سلوک سلاطین را از دست ندادن اصلاً از عدم ایفای عهد و پیمان
بر لور توهم نمونوه و گاه و بگاه در خلاه طلبه با کانه خدمت برادر خود
میرسانند تا روزگمترل مهتر رسیدند و برای مصلحت امور ملکی
طلبیدند وقت غمیت پنجم همان رسیدنیک اندیش سر راه آمده
همان مضمون گذشته را التماس نمود و از او گرفته گفت که چنین مردم
با ظهار عقیده خود نخواهند میان ما و بر لور بخش میان آرند
حاصل کلام چهارم ثوال اول روزهای بدستور روزهای دیگر
بدین بادشاه عالمگیر آمد بحسن تدبیر اخسرو زمان که تقدیر بدان وقت
نمود و بذکر تفصیل از شرح مردان و عقیده گردید و چنانچه از طرف هجوم و شورش
مردم مراد بخش خصوص فوج مغلیه بدل و جان فدائی بادشاهزاده
و سواران ایشان چهار فیل یک ترتیب جمعیت برابر شهرت برون مرز
بخش چهار سمت بر آورده روانه ساختند از انجمله بادشاهزاده بر فیل
طرف قلعه سلیم کده دلهلی بر فافت شیخ میر خوانده روانه ساختند
نشاندند و قلعو مذکور رساندند و خزان و فیلان و کارخانجات سربسته

اگر

بدام نذویر عالم را مینموده بر تخت یکام ننگد این طل
عمده الملک اغراض نماید فردای قیامت دست من و دامن او
بادش هزاره محمد را بخشیم با کثر منافع پندیده و شجاع مثل
دوست بعد از ساده لومی و صفای باطن و حسن عقیدت و رده
به برادر قول نبر کانرا که صد بادشاه در اقلیمی نکند بخاطرنا
زلفیه و محو و عدائی و لغوی و تواضعات نقد و حسن
عاریت و لانت چنانچه نکرده آمده به هم رعایت نسبت
والا نراوه عالی که قبل از خبک و بعد از هر محاربه ظهور آید
گشته خیال مطمئن خاطر کرده و دیده بود که با وجود مکر امرای
نیک اندیش و حومه شش باز اول خبردار از مکاید و زوکار
ساخته بودند اصلا اندیشه موافقت زمانه ندارد و در اول
خی مافیت و زرسید معمر فاضل صالح که بر صلح و تقوی او
بادش هزاره اعیان لشکر او اطلاع داشتند و در خلوت التماس
معمود خوابیده ام که منافق کرمی اعتلاط و جرات یکدیگر
و الا نندارست و در لغز خواب این عافیه کم اعتلاط و راه منوجه

خزان

بفرس رسید که داراشکوه بسپرد رسید به بیت لک رسیده
راجه تو در مل از محصول پنجایم خود داشت و از رسیدن خبر داراشکوه
نسبت بعقیدت خود و خدمت عالم گیر خزانها بدو مواضعات
غیر مشهور فخر ساخته خود طرف چنگل سوا ملک فرار نموده بود
از مذکور براه غای زمینداران آن سرزمین تصرف خود در آورده و هر
از در بانی پنجایم عبور مینماید شیشه را شکسته و سوخته و غرق
پشت مبر و دوا و خانرا با چند هزار سوار برگردان آب تلخ میخورد
است که آشفته آب با تار و لطیفیای دارد و نیرود همان شیشه را
بفرس رسید و داراشکوه بعد رسیدن بلا بود و توبه کرد و به
خزان انجالا با کارخانجات با و شاهای تصرف در آورده و در فرام
آورده و سبب اسباب غلبت می گویند که شیشه را بخرید
شداید سفر بهشت ماه خود و لشکر کشیده بودند و تصدیقات
لا و کل از و فور محنت ای بعد نزدیک رسیدن بدار انجلا
بعد زیارت زکات شهر و قلعه داخل شده و مانع فرار باو
ایمان مانع شاه مار موسوم گردیده نزول فرمودند و در راه غرق

پانزدهم و در می بتفرقه عاده تاراج رود و ضبط سرکار و آمدن بیت به دست
هشدارم و کند آنچه توان بشمشیر کرد و ابراهیم خان ولد علیر و کجا
وسید فروزان باره که رفاقت مراد بخش نموده بودند با علی
که از نوکران عمده قدیمی مراد بخش بود و با چند از مردم نامی دیگر آمده
ملازمت پادشاه نمودند و خوجه شهباز بالبیاری ترک کار باری
و نیا نموده مدت نوکری اختیار نمودند از انجمله خواجه میرالد مسعود
نفت سال منزوی بوده و چون از کجا بخان رسید او و غیره
می رسید سبب بیابانی او امانی خارج از و سر می زد و مصوب نام
که منجم منصوب در است عمده و از مصاحبان و همدم نجایان بود و چند کلمه
نصیح آئین مشتمل بر معاطور مذموم او نمودند آن اجل رسیده
بعد ابلاغ پیام که باعث سب مانعی نجایان گردید و و کلمه
تبع نظر بر خلاصی که با و داشت از طرف خوف نیز بر زبان جاری داشت
نجایان ارشاد نمودن آن بر آشفته شمشیری که بر میشتند
داشت چنان غلاوت بین بر و انداخت که کار او را تمام داشت
بعد عرض از منصب طرف منصوب خدای مجرا منوع نموده از قصه

رفته

معتبر

و ظاهر خان و غیره هفت هشت سوار نامی معور مینمودند بر سر

منسوبان و از اشکوه را بر خیزانند کشتی تا بمعرفت و آورد

در معبر قابل عبور بر جمع نمایند و از عقب آنجا شیخ میر و رند و خانها

چند از امیر نامی پشت بر طریق بر اول روانه شدند ^{خان} ابراهیم

پس علم و آنجا که بپول خواهر محمد مراد بخش منقبول نموده بود

بخنزار رو سپه و راه به مقور فرمودند و بفتح و نفعده خود از کندی سوار

الخلافت متوجه تعاقب و از اشکوه گردیدند و بفرخانها از اصل و ^{ضامه}

شش هزار شش سوار نمودند و تسلیم صوبه در مالوا فیمور از

فرمودند بعد از منزل کرمان سپه و غیره بر حالتی فوج ^{کف}

از معبر آب عبور نمودن افواج بادشاهی بوضع سپه و در ضمن بظهور

پوست که سلیمان شکوه بعد از کراچی بسیار که راجه چنگ

و دلیر خان و دیگر املا در کنگارش میان هم اتفاق خبر میان آمدند

جدا شدند از صدمه یقین و شکر آن حضور راه سری نگر اختیار

نمود و چون از زمینداران قطع قور داشت بعمل نیامد بلکه تکلیف نمود

که مردم زیاده از خود جدا نموده بامان و عیال و اسب و ^{مید}

و بقدر سالت ار شصت و شصت هجری در ساعت مجوز و
براهم فرود خانه بر اکر بنظر سعد جرس و بهرام رام کرده بود و فوجی و
بعد ادائی نماز جمعه آن زمینده و شصت و شصت هجری
جلوس فرمود و طنطنه شاد بانه بکشد نیز کفر کرد و نرساند
و صدای کوس و کرنا و ندائی بهتیت از زبان که همه از همه تا
رسید امام اسی که لازم ملزوم سر برار ایان می باشد از
هنگام خطبه بجلوس نماید بعد استیصال مخالفان و بیکر موقوف
داشتند از جمله تاریخ که صاحب طبعان یافته اند اطيعوا الله و
الاول و اولی الامر منکم پسند طبع و شوار پسند اقل و شهنشاه
طلب او رنگ و شوار و سر بر باد شاهی نیز تاریخ یافته اند
محمد عظمی السلام و هزار چهار هزار سوار فرمود و بعطای نقاره
و بیکر لایب فرستادند و بنوا بفرض سید که سلمان شکوه
از اکنک عبود نموده قصد دارد که از راه هر دو راه خود را ببرد
برساند امیر الامرای شبایته خان را مع لودی خان و قدا بخان
جمع و بیکر دای سر راه او کرتن مامور فرمودند و طیل السخان و امیر خان

که بعد فتح یافتن بر عالمگیر ملک برادران ملک میان هم فتنه نمایند
غافل هر گفته اند بیک کسی که این وقت دیار می نگارند که بلا و گزند و آوارگی
ز دارند و خوانند سخت است شاید فریب و سختی را او را
بادشاه حقیقی بایند ام اساسی که سر نوشت باشد بدستاری
معمار تعمیر نیاید و نروال و هر کندن ریشه شجره است برگشته است
قلم تقدیر جاری گشته باشد باب باری هیچ تدبیر سبب نگیرد
و معاف رسیده که در آشکوه مکرخواست که در لاهور جشن جلوس
و او را باجرائی سک و خطبه خود را بلند آواز سازد از صد صد و صد
تیغ عالمستان عالمگیر میر نیاید و بعضی مردم عهد و زمینداران
صاحب فوج ارشندین مد و اقبال نروال بادشاه کروین
و قار و غرمت آنحضرت و ظفر اقبال طرف پنجاب جدا شدند
و تهیه فرار گشت نهیم و ملتان دارد و راجه جیسند و دلیر خان و دیگر
همه امان سلیمان شکوه بحضور رسیده ملا زهت نموده مورد
عنایت گردیدند الحال کلمه چند آنچه از زبان را و بان ثقه و مینا
آهنگ در باره راجه جیسون شنید و برادرش و ابی سخن زبان قلم

اتفاق او

حد و ایام انقباض سیر و بنا بر آن باقی یک مخاطب بسیار رخا
بود و جمع کثیر و بیک ترک یافت و مگو و ند و مکر با یصد و اربعه همراه آن گشته
ایام ماند و بهادر خان همیشه به جاری از وجه اشده و بعضی
عدم شتافت لهذا آن گشته وادی میرانیه از آنکه به سر او فرود
براه نمونده چشاه کوه و غیره همراه ماند و بود و اندر و آن سیری نکرد
و زمیندار آنجا بطمع خزان و جواهر همراه او بالای قلعه کوه برده مثل محبوس
نگاه داشته بعد عرض با میر الامیر حکم صادر نمودند که از اتفاق سلمان
شکوه طریقتی و ملازم مراجعت نمود و خود را بخدمت شاهزاده محمد
سلطان رسانند و این او را آن خبر رسید و در آن شکوه بعد از
رسیدن و خوانند بست آوردن در حذب قلوب مردم بنام
و نشان و فراخ آوردن سپاه کوشیده زیاده از بیست هزار
نوار کوهائی مردم قدیم و متعینه مقوری از ضلع جمع ساخته و بخندار
سود و بیکر و ایر و سپهر شکوه مجدد و فوج و از سر میر حاکم رفت و بود
و داده باز برای سزایه لشکر با شای روانه ساخته و نیز معلوم کرد
خط و عهد نامه باطل کفالت کلام و باینه شجاع نوشته و در آن شکوه

بلاطلال طعن بلند اندر آن کلال نجوا و او بنجام موز که ابروی ماهی
 راجپوتان یکست و ماده شیر آنرا غیرت از شیر نر زیاد می
 باشد باید که از طرف توهم کله غیرت افزا بکوش آن ابرو باخته
 برسد شیره او بحد م رانها گشته روزی سه مرتبه ضیافت یکوان
 مرغوب طبع راجه پرواخته به پرنده آن اشاره موز که در بختن
 آوردن یکوان و رنگ زیاده بکار خواهی برو بعد که من سبب تاخیر
 از تو استفسار نمایم بجائی طرف برخی دیگر است که علت وار
 می باشد و بر روغن نجوش می آید بار کرده ام و بعد از آن انتظار
 بسیار استشهای راجه سرشار کردید و خواهر راجه از روی
 سبب تاخیر استفسار نمود باور می آن موافق ارشاد عذر خواه
 همیشه راجه بر آشفته گفت که تقصیر این همه و رنگ طبع پس نجوا
 بحضور راجه نام آهنگ بر زبان می آر و نمیدانم چهار راجه از نام آهنگ
 می باز و راجه از شنیدن این نوا تا آرام عیشی ندکانه خانه و طن
 برو تلخ و ناگوار گشت و دل از بار و بار کنده عرضه شد برای
 جرم مصحح معربان درگاه باو شاه خطا بخش از ساله شش و بعد از آن
 ۱۰

مبتدا چنان مسموع گردیده که بعد که مہاراجہ جو نت بر خلاف
راجہائی عالم تبار از موکہ فرار نموده خود را بطریق رساند از آنکہ
زمان راجپوت را زیادہ از مردان غیرت پس نام و ننگ می باشد
چنانچہ برای ہماہمان اسم خاندان خود را زندہ با ظہار شوق تمام
می گوزند زن کلان راجہ کہ دختر راجہ ستر سال بعد اورا مطلق
ساختہ از آنروز با دہن جواب کے ماترک نمعد و در وقت کلام کلام
زبان لطیف و کلمات ملائت انجام آشنای راحت روزی
کل حبلی از بانج راجہ آورد و نزد او کہ رشتہ بود ند بعد بود
رو برانے آورد و گفت کہ کل امسال چرا کم بوست را نہ گفت کل
ہمان بوئی سالہای دیگر دار و اما چند راجہ راقوت شامہ بسبب
پائی دادن پنی کہ با صطلح اہل ہند مراد از آن کہ برو باشد نماندہ در
بوئی تفاوت ظاہر میشود راجہ ارشیدن انھماک غرق غرق
انفعال و ملال گشتہ از آنکہ بجانہا ہر یکی از زبانے ما کہ شب نوب
اومی رسید میرفت اشارہ از آن لوان بکوش اومی رسید کہ
بمخواب زبان نموده بجانہا ہیشہ خود رختہ خواست چند روز

که تعبیه نموده و بر و رغبور می نمودند و باز در مقام فرمودند و راجه
که با وجود کمال مهمت ال در رکاب سیده رفاقت ^{بوی} نموده
از بی سرو سامانی بقصد بیع میگذرانند بوطن مرخص شدند و
از آنکه توره همراه شکری ^{بودند} بتغایب دارا شکوه تعین فرموده
نبود اکثر اسباب باقیه همراه باو شاهزاده محمد غطاداده دوا
لاهور ساخته خود به دست جریط بطریق ایفای باقیمه و کارخانجات
مختصر بتغایب آن برگشته اختر روانه شدند درین احوال بفرمان
که خوانه و بقصر کارخانجات دارا شکوه را حاج خان بلیع و ^{عمور} تعین
از دریای راه کی کنار ملتان بتاراج برد و در شکران سرشته
چهرت توفیق افاده و بدین سبب ملتان نیز استقامت نتوانست
وروانه بهر کردیدار شنیدن انجمن میر منزل فرمودند که برای تخفیف
تصدیع شکر منزل مختصر می نمود و باشد اوایل محرم الحرام کنار
آب و متصل ملتان مقرب خیاام کردید خلیل الله خان و غیره ^{حاج} بکوه
حکم کنار آب توقف نموده بودند غیر خان و غیره دوست امیر همراه
دارا شکوه را که از وجود او شده بودند آورد و طاقات فرمودند

یافتن بادل پراثر نفاق در و بهارگاه خدیو زمان آورده سعادت ^{مبت} ^{طلوع}
حاصل کرده مورد و غنا یافت گردید و بنحویچه بعد رسیدن خبر
حرکت سپهر شکوه راجه حسین که رانیز میجد و امرای سابق تعیین ^{فرموده}
بودند قبل از آنکه راجه برسد خبر روانه شدند و در اشکوه
از طرف لاهور طرف ملتان بطریق فرار اشتها را یافت
و معروض گردید به سپهر شکوه و داد و خان بعد سوختن و غرق
ممودن کشتیهائی و دو معبر نزد و در اشکوه روانه شدند
و ظاهر خان با دیگر بندهائی با شاهی خود را بلاهور رسانده
تسلط ملک و مال بر و اخته و راجه راجه روپ رسیدار محمد آندبار
از و در اشکوه جدا شده روانه حضور گردید بعد عرض این ^{فرموده}
راجه بیونت را برای محافظت و از الحلافه خست فرمودند و
زنده امرای عظمی خان مصلحتاً در دولت آباء مضید ^{خست}
بودند برای خلاصی و روانه نمودن ادب سلطان محمد عظمی ^{خست}
نخست خود بدولت بر سر معبر رسید و با جمعی از معبران
از کشتیها که گشتند بسبب عدم کشتی برای عبور تمام ^{شکر}

المظفر رسوا و بکنار شاه ایچا آبا و نزول فرمودند و در وقت در آنجا
که از داراشکوه جدا شده بار او حضور لوطن خود رسیده بود
از نظر گذشت و فرمان عنایت بنام او صادر گردید و درین آوان
عرض رسید که محمد شجاع نرویک قلعه رهناس سید و در آمد این
قلعه و از مضروب کرده و داراشکوه همچو پیش از او حواله مردم
شجاع مکنو و بهمان دستور رسید عبد الحلیل بار به قلعه و از حواله
رسید قاسم حارس آله با و با پیوستند و قلعه حاکم است
و وزیر بر وزیر نوج همراه او می افلا بد از شنیدن این خبر بیادش افتاد
محمد سلطان زمان رفت امیر الاملا و رستم الخلاف که پادشاه
خود را با باقی نوج قبل از رسیدن مولا علی نرویک آبا و رسانده
چشم بر راه حکم باشد و خود به ولت داخل قلعه و از الخلاف شده حکم
چشم وزن شمس سال چهل و یکم نموده و مقیم ربع الاول نرم
چشم وزن سال چهل و یکم نموده و مقیم ربع اول نرم
چشم وزن سال چهل و یکم نموده و مقیم ربع اول نرم
باشاره هر یکی از شمس سال چهل و یکم نموده و مقیم ربع اول نرم

شیخ مرزا با اتفاق صفی کتخان و دیگر امرائی زرم آزما برای تعاقب ^{و در آن} شکوه
حضرت فرمودند شاه نواز خان که بقاضای مصلحت ملکی در برهانپور
مقیم بود حکم خلائی او با فرمان صوبه دار سر احمد آبا و کجرات بنام آن ^{اقل}
رسیده به انجام صادر نموده از اصل و اصنافش خبردار فرمودند
و صوبه دار برهانپور بنام معظم خان فور فرمودند که از طلب حضور ^{موقوف}
ممنوعند و همچنین خبر شجاع که لشکر کران فراسم آورده به رسید
لشکره حاجت و عهد و پیمان داشت که بر قوت طاهره و افروز
و باراهه مقابله عالمگیر و سپس سلطنت از بنگالار و آنه گشته کوچ
بکوم می آید رسید متوجه شدند تا خنده کاران عامه و بجهت بیرونی
محمد شجاع و فرزند کوچکش شجاع شنیدن حرکت شجاع اول تنبیه و غ
شاه را بر دیگر کارها مقدم داشته از ملتان طرف پنجاب عنان
توجه معطوف داشتند و بطریق استیصال بلاهور رسیده و قبل
کواره از شهر لاهور گذشته و سیر قلع بنظر بجلی نموده از روز
پایغ فیض بخشش نرول فرموده خلیل الد خان را صوبه دار لاهور نموده
بلا توقف فتح محرم از لاهور متوجه دارالخلافه شدند و او را

مطلب

و بتقاضای مصلحت چند روز رفیق شجاع و بعد وقت مایه کینه برسد

مخو و سی هزار روپیه و نیل منقبه هزار و مخطاب مرزا خاں
عطا فرمودند بعد که نزدیک قصبه کچوه که از انجا محمد شجاع چهار
کرده بود در همان دو روز بیا و شاهزاده محمد سلطان و آن
نزدیکی رسیده انتظار با شاه می کشید رسیدند با شاهزاده
آمده ملازمت نمود و در میان منزلت مهمتشان معظم خان که از
راه اراد شاه دور کن را که سوای سامان جنگ همه سوار

را که داشته بطریق ایفخار ملی نموده خود را به سادات و بزرگان
اند و ملازمت و حکم فرج بندی فرمودند اگر تفصیل فرور و لغت
امیران بودند از سر رشته مطلب و می افتد به که محل کفا

مینمایند هر اول بیا و شاهزاده و الا ترا و محمد سلطان که سید
خان باره و سید نجابت خان باره و ادا و شجاع و بر سنگه
و قریب شتر خان با چند امرا دیگر هم کار او نموده متورس خند
و الفقار خان را با توت خان جهان انوشیروان است امیر نامی مقدمه پیش
بر اول نموده و راجه سون سنگ را با اکثر اجهای نام اطر

اكتفاخواهند نمود وین جشن نجابت خانرا که منسوب از مجرا منسوب
جواجم عطائی طفت و کمالی منصب کامیاب فرمودند و او و خان
از داوران شکوه جدا شده بحضور رسید و بعد ملاقات
چهار هزار سوار و دیگر عناایت سر فزائی یافت
خان صوبه داور بر مانپور حکم رفت که نائب در بر مانپور گذاشته
خود را بحضور رساند شازده هم بیع الاول از داوران خلافت کرد
مباراجه صوبت را با خود گرفته متوجه مقابلہ محمد شجاع گردید و چون
نزدیکی رسید برائی تمام نمودن حجت محمد شجاع صحنه
صحیفه نصحت آفرید و نوشتند فائده مرتب کرد و بدو عرض
که باو شاهزاده محمد سلطان از اکبر آباد ماله آباور رسیده
و محمد شجاع بنیاد حسن داخل شده و مبلغ یک روپیه از مرافقان
و تجارانجا گرفته و تعدی بجال سکنه انجا میرساند و سر و خان
نام را برای کشتن جو بنور روانه ساخته و مکرم خان عالم جو
چند روز محصور بجه آخر کار مجبور گردید و خان ملاقات
نمود و در مابین او ان میر ابوالمعالی از شجاعان نامور گفته

موج می زد و نو هزار سوار موجودی در آن دشت پر دشت مهر که اگر از آن
بیت زمانه شور و غرض میگرد زمین از جف و سخت قرض میگرد
چنان از جوشش که قحط جالبه نقش سایه و دوش هوا بود اگر سب
بارید چو باران بماند بر سنان نیره داران تا حکم فرمودند
اردو و بهیر هر جا که باشد با نجا باشند و از جای خود اصلاح
نمایند و محمد شجاع نیز تیر شب فوج برداخته بلند اختر پیر خود را
باسید عالم بارهید رسید فاسم خان و جمعی دیگر بر اول نمود و درین
پیشتر که با مکر مخان صفوی و چند سردار نامدار بر لغار مقور
کرد و بر اول بلند اختر جمعی از امرائی کارزار و بد و سرار داد
فوجی عظیم جانب لغار مقور ساخت بهمین دست و رجا
فوج همیشه و طرح و چند اول تعیین نمود و خود باله و درونخان عبد
الرحمن بن نذر محمد خان و جمعی از امرادر قول جا گرفت و نو و هم پنج
الثانی روز یکشنبه مطابق است و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
برآمد و هر دو طرف فوجها را بسته بقصد یکباره کارزار مقابل
سوار شدند و بهر روز که شش بقصد کوله رس بهر یکدیگر

بر لغا چه بد و هر اول نیز تواند رسید باین گونه و فوج با و شایسته
محمد اعظم معتمدان و مرزاخان و راجه رائی سنگ و بعضی امرا
زرم از ما طرف لغا متور فرمودند و پنهان کنور را ام سنگ و راجه
ام سنگ چند اوت و دیگر را چوتان تهو رشان و بسیار
از مبارزان شیردل فیل نبرد فوج طرح جایگاه را گرفتند و بلا
محمد اعظم را با خود در حوضه فیل خاصه شانده چون فوج معظم خان
بسیار نمودن هنوز نشسته بود فرمودند که فیل مرکوب او را بر
فیل سوار مبارک باشد و محمد امین خان بحضرت پسر معظم خان و کج
علی خان با دیگران و از آن طرف مهمینه بطریق فوج ملتشی مامور گردیدند
و چند او را بنحواص خان و غیره با فوج احدیان نامزد فرمودند و فیلان
کوه سکر کردن شکوه خصم افکن صف شکن که هر یکی را سیلاب
بلا توان گفت با اسلحه و براق خاک آرایش داده عقبخانه و
فوج ثانی دیگر تقسیم نمودند حاصل سخن چنان شد که شکر مستعد
گردید که تا نظر کار میکردن اینانی فیلان صف ربا و برق سنان
دشمن گذار مبارزان جلوه گر بود و هر طرف سپاهی بکثره و زره و پل

مجلس
راجا جسوت به سکال که از روزی اذلی جامه بنامی فرایه پیش
اندازد و دست به نو و نه بگرایی عقل باطل و ماوه نرایی که در دل
باراه و فاسد در شرع و عمل به صیادیم با اتفاق در اچوتان و همرا
دیگر از جانی خود حرکت نموده دست تعدس و تاراج نمودن
بر پیرش کرایشاه فروزی اثر دراز نموده تاراج و غارت کنان
راه او بار پیش گرفت و در آن آشوب بر لشکر بهیر بادش هزاره
محمد سلطان فتور و حادثه عظیم و داد و کمتر خیمه و مال و ناموس و
مال و دست خویش شونی را اچوتان بی دین کرد و بدستی خزانه و شکست
اکثر کارخانه خاچات بادش هزاره و بجای تاراج و غارت ملک
نواح و دلتخان بادشاهی خانه و خیمه مانند دست نطق و ارجو
و او باستان و لا قو طلب با بخانسیه و بسیاری از خزانه
بالادستی و بعضی کارخانه خاچات و دواب بادشاهی و جمعی از امار
و منصب از دست اندازانمندان بدیش و کاف و نعمتان مانند
یاد و نثار رفت و محاسب و ناله مند با هر طرف بلند کرد و بدانگ
حفا کار و نالکار به با کانه تاراج کنان راه و در الحلافه اختار نمود

رسیده آنروز از کم جراتی شجاع بشمار افروند که تو پ و بان ^{مینهند}
یکدیگر مینزدند و قرآن شیره شکار مصاحف و دست بازی بیکار
کار بدار و گیر تیر و سنان رسید و روز بآخر رسید و مهر لک شکر ^{تمام}
شب با احتیاطی هر باید بعضی از پشت سپان فرو آورده و بر فی جفا
و حوضه فیل برای آخر رساندن شب ستاره همیشه و ند بخوار
تمام کوشش برآورد و ند و ند و شب طالع فردا چه زاید و غلط خان
که دستور دهان باند پر بود چهل نوبت شمن کوبک از جانی کوحده
بودند و در تبصره او دلیل تبدیل جانم و ده طرف دیگر جانب
حریف زبیره بند چند و در اتهام و پاسدار لشکر آرام بر خود عام
ساخته تبصره مبارزان میکوشید و از همه مورچال خبر میگرفت
باو شاه ظفر انجام کردند و ناساسته پاس شب پاس عیالات
زیر خیمه مختصر مشغول بود و بنیاز تمام از درگاه قاهره نیاز جوایی صح
گشته در غار و از ادب سر بردند که تاگاه غلغله عظیم هوش ربا از
لشکر برخواست و صدائی هنگامه رخسار بلند کردید و ماه و سه کدی
سوائی آواز و آشوب سبب آن معلوم کردید تفصیل این ماجرا آنکه

طبیعت آن بد کمال دست تقدی و تطاول برای تاخت و تاراج
در از منو و خود را کتا رکشیدند و بسیاری ترک زفت
شکری نیت منو و طرف شجاع خود را رساندند
و پاج نماده بود که زمام اختیار سر و داران نامی اردو
رو و توفه و رسیخ عجیب رو داد تا آنکه خلل عظیم در شای
قدم فدویان عقیدت نشان افتاد و جمعی از نوکران عده
اخلاص کیش بقصد و آرا ده لشکر ختم راه فرار پیش گرفته
و بر نمی گزید برای گرفتن خبر غیمه و هم و عیال از رکاب ظفر
طو انتساب جدا شدند بزرگ شدند تا جای منافقان و حو
با خنکان بهانه طلبی رسد بلا اغواق از نصف لشکر
زیاد نبات الغش و از متفوق کردید بهر حال با اینهمه اختلا
احوال بهار ان شیر نبر و بکر باخته بودند با و شاه کرده
و قار که عهده گزاری میل را بسواری تخت روان برای سلا
ول یاه و او کان تبدیل و او و بود تا و میسر سپیده صبح
بشکفته روئے و شاست طبع بسم کنان می نمودند که

بعد که آن جنس و یاه و قاریرین مابرا اطلاع یافت اصل سرشته پیر از
دست نهاده و بد اکل نفیر و دل و ریاضات آن شهر یار راه نیافت
و خود برای تسلی و لباس گمان بر تخت روان مانند کوه تمکین سوار
گشته تا کید تمام جا بجای و لان و ده نجیان نفین نموده حکم فرمود
که هر که بر جامه است از سر و وار و فیل سوار حرکت نماید و هر که از جا
بجایستندگان نشان بخفت بحضور آرند و ساعت تسبیح در پیش
استقلال و آشوب گرمی آن سر و و خصوص آن بکار اول
شب آرد و سر از خاطر داشتند بانه محرم راز بشی پیغام
لعم آفر شب چنین آرد و دارم و عالم گیر هر برین حادثه اطلاع
یابد استقلال باخته تعاقب من خواهد نمود و الا در همه صورت
خلل و آشوب عظیم در لشکر عالم گیر خواهد و او در آن وقت شما
جلو بر نیز لشکر ختم یافت آرید و فرصت وقت را غنیمت دانسته
بوسید نرو و نمایان فوج بر هم خورده و بر و ابر و آید لقبیکه
اندر نرو و جمله همه فوج غرق سبلاک خواهد کردید لهذا غریب
و آشوب ناکه بانه بظهور آید اکثر ظاهر سپان از مشایده انحال

کشته و زخمی گردیدن چندی نواغریه الظرف سعید یک
استقامت و زنده داد و تهوری داد و آفر مغلوب گشت
اختیار نمود و آغ خان با دو سوار بریده کجور باو شاه
گیر آمده مورد آفرین گردید و ظهور را بمنفی نرواهل معنی شکو
نیک و نشانی و شک و ظفر فرین ظاهر گردید و زبان چهار کلاه
کشاند و باو شاه گردون رکاب حاکم افتد از لغوم نرم
و یکبار جوشن نوکل بوی شیده و زره نصر من الله و فتح قریب
در بر کرده تیغ بخت و تائید جمایل کرده بدستور و زینش بر میل
کوه شکوه سوار شده چهار کهری روبرو بر آمده و مقابل فوج غنیم
مرد آرا گشتند و محمد شجاع نیز تغییر فوج بندگی نمود و بود داد
مجموع شک و خویش با استنظار بسیار شکریک صف قرار
داد و قوب خان را پیش و در شسته خود در وسط فوج جا
گرفته زین الدین پسر بزرگ سعید عالم و شیخ ظریف
و زنی حسن خویش کی در دست است سعید فاسم و علم
خان و عبد الرحمان پسر نذر محمد خان طرفین قرار داد

وسيله تفویق منافق و موافق بر روی کار و محک عیار
آمده اصطلاح خوبی و تشکوی که نشان دل و حوصله با غنای
ظاهر نمیکرد و در آن رستی که بر شعله تحقیق کرده و در آن کار
بدکیش زحل صفت از خانه شرف به بیت الوه و کمال
خوشی صفت نموده این معنی باعث شورش و تفرقه و کفر ظاهر
مقابل کرده و بر جمعیت و تقویت فوج او افزوده و بحرات تمام
لایه کارزار کرده و پاهای غبار فراوان پند و نژاد
و کردار و بارانگخته انکار تیره روز بنور فروغ عالمگیر مبدل کرده
و سر و خنجر چهارم با کوبه اقبال صبح جهان افروز عالم
آرد گشت و شهنشاه خورشید نظیر ملک سر بر آستانه پادشاه
ترتیب فوج بر خورده و بر واجت در انحالت اغر خان با
جمعی اغریه بخدمت قراولان مامور بوده و برابر سعید بیگ که او
نیز از شجاعان بهکار جو اغریه خود را میگرفت و از طرف محمد
شجاع مقابل قراولان شبیه شکار اغریه فوج ظفر موج رسیده
هر یک با جلا و کشش با هم آمیخته و بیچاره و لاورانه نموده و با وجود
کنند

و زود و خدنگ زده شکاف مبارز این شهاب خونی
بر همه طرفی سرگرم مصاف ساخت و از هر طرف چندین هزار
تیر از خانه کمان تقدیر به پشت و لاوران حکم اندازید و نظر جدا
کردید و از مطرات بارشش تیر بران نستان حاضر باد و در هوا
بجای و در آید از هر عضو پیاوردان زده و پوشش کفن بدو شش لاله
زار نو بهار شکفته کردید و بسجده تیر بران که آمد بگوش
افکند ابر باران خود زرد و پوشش و بگوش و در آمد و در میان خون
شد از موج خوشن مین لاله کوش ز سگار بولادت کوشش
کوه لرزید و تیر خوشن تیر درین هنگامه دار و گیر سید بار بار از
طرف فوج شجاع و بایه هم فیل کوه سپاس جنگی مست بر خنجر
شکر حضرت شکار ساخت و از صد و غیلا و جلا سادات که تیر
حکم فل صف بر باد داشت و ثبات فوج مست چپ فوج عظیم
بافت و اکثر و لبا حکان آن فوج عارف و در بر خود هم و خود و پند آنکه
کوششی و آید شش بمیان آمد و اول و جانرا از دست داده
بر محبت اختیار نمودند و از محبتی فتور عظیم و نفوذ تمام در شکر

صفت کارزار آرد است قدم بر آشت پیش بهنگام گذشت است بداند
غریب تو سپید دل و ناله زنبوک اینروز زلزل آوازده اجل درین ^{چمنه}
کسبذیر کوش مجید و صدای کوس و کرتای رزم در آن زمین و فریاد
بوم انداخته دل جگر با حکا نراسیماب و در اضطراب بقواری افکنده
و برای پردلان تهور لب از ناله بدین هر تو سپید درون نشاء
دو بلال افزو و هر ساعت و هر دم بهنگامه بازار برق افزونی و
و نمین پذیرگی آمانهای پذیرفت و از گذشتن مهره تفکک ^{چشمه}
از مهره پشت مخالفان غلظه مرگ ناکه نمان بگوش بهوش با خجکان
می رسید درین حالت از تو بچانه شکر طغرا اثر کوه تو با بریل
سواری سلطان زین العابدین رسید اگر چه بر اکب و مرکوب
ضرر حایه رسید لایک پائی خلیبان و یکپائی خواجه رعیت
بود برید و ایمنی با عیش دل با جتن اکثر بر دلان تازه بفرصه کارزار
آمد و نا آرموده کار کرد و بدیده که کار از خود شش و عدت و
صاعقه زیری تفکک گذشت و نوبت امتحان نا و کاندانان
بنحطای ختا و روم و قدر اندازان هر روز بوم رسید و آمد و شد

اینگل ز فیل کوه مثل سوار خود را طرف خصمان مال کرده
آهسته بر سر آنها تاخته با اتفاق آن نهنگان در بایغری غیرت و سر
مولتان پیشه بجاعت آنها یک جنگ و شمشیر کش نمودن
دار و گیر اکثر و لباختگان هر مکت خورده را غیرت و امن بکشت
و عنان کشت بپای سوار فیل با و شاه رساند و با عدم شکر
عجب و خوب ثبات قدم بطور آمد اگر رستم و کسند با و
کارزار بدیده انصاف نظر کند بر این اختیار آفرین می گفتند
دوران ز کین در رسم آمیختند به هم رستخیزی برانگیختند
با و هوادانکه از دست بر و بهادران هم بازی از دست رفته
باز پنجک آمد و بسیار از محافلان تیز جنگ بر راه عدم
شتافتند و زخمی کردند و آن پیش قدم و لاوران یار
بجای نماند دست از شوخ بر نمیداشتند و ز بخرمائی و دهنی
سه منی بخرطوم آنها داده بودند هر بار که می آوردند از
مشاهده آن چشم کردند و سیاه و سپید کردند و دید
قد می پیش میگذشتند چندین را که مگر کوپ از چشم

ظفر انشام افتاد حتی نیکو ارادان بایام و نشان از تنگ عازار
نه اندیشیده از اطراف قول مبارک در احوال گذشته راه هر
پیش گرفتند و کار بجای رسیدند زیاده از هزار سوار و درگاه
با شاه کردند و قاسم نمایند شکر مخالف از مشاهد خیال
بمقال مبارک و نواعتن شاه و یانه فتح دل یکدیگر شاه و مود
آنها نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون
بکمال کسب تراختند با شاه عدو بند طغیان چون شیر زبان
بر فیل و مان ثبات دل و قدم از دست نداده تیر دشمن و زور
شیر مخالفان می نمود و در زمین مرتضی خان از سیر بهادران
از فوج همیشه حسن علیخان از طرف چپ و آخر خان شیر نیرو
با جمعی از آغریه خود را مقابل جبهه فوج خشم رسانده هر یکی با معدود
جانباز چند بانهامانده بودند بسوار همدمان جانشینان
همه در پیشگاه جان سباز ستان سر راه مخالفان که
و جمعی از مبارزان عقیده نشان ایران و توران و کجاست
کمان درآمده داد و دلاوری دادند و با شاه عدو مالک

تمام دفع بر نثار رو آورد و از سرداران بر نثار تمام ^{بدو} ^{دادند}
و بقی از هر کایان از دست هر یک استماع تفرقه دفع آن طرف صلح
که خود را بجد و بر نثار بسیارند لکن از آنکه قلوبی مضروب بر کمان و تیر
افتاد که اگر در قتل خصلت بقصد مخالفان کردند و از آنکه کسب خواری
آنها را نخواستند و تمام داشت و بابت طشت قتل فکر ظهور
طرف نثار هر یک و بیاد و شمار تو بخت و خصلت طرف
نقد از آن لب و زبان هر ده لغت باز فلک و اکنون چفت مراد
کامآ رو باشد امقابل هم و بروست و بایم باشد و بر نثار تمام
و زدن و بدفع اعدا و دانه و از کوشش و دانه و اعدا و دانه و زدن
که ملک بخودند در ضلال نمی بیند و از اسلام نشان از قصد میان و زدن
و دفع و نثار بر نثار و زدن و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
بر نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
در همین حالت بختان یکدانه و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار

می ساختند تا آنکه یکی از آن سه غریب کوه میگردید مقابل نیل
مبارک رسید و در حد کردار بخروشید شهباشاه کران قدر کوه و قمار
از جمله آن بلای سیست از جان گرفته سر رشته ثبات قدم
و حوصله از دست نداد و بیت بمرور ز چاکیر موشد همز راه
چنان سیل کبکوشد تا بکاین سر رشته ز بس بکوش تا بچیند
نفس از بکوش تا در قفسه بدنی ریخته انداخته یکی از قزاقان
حکم اندازد و مودند به تفک جانستان کار فیلان بسیار
جلاخان نام از دور اندازد و در باران فیلان خمره سر را
کج او آن قیل خنک جو در حرکت بود از بالای آن کوه سر
نگوشتاخت و بجلدی فیلان و بکوب و وار شده آن
تراور ابفرمان خویش را آورد و همایون آن دو قیل و بکرا
مشاهده آنحال از قول ها گفت که نشسته بجانب راست
جنود محمود جمله آور کردند و درین اثنا لکته افترا با جبهه سر و از نامدار
مثل شنج و ل قزاقی و شنج فریف و خوش شکی و خوش عظم
طرف بر تراز و آورده از جمله فیلان و کینه ماند ز نام بر و تراز

شاه با ظلم و فجالت و ندامت بسیار شاه طغوا اقبال پستند بن اشد
شجاع و دهنیک که شست و سیم فتح و نصرت بر لشکر عدو که عظیم و زیاده
مبارکباد و نهیت از هر گوشه و کنار بلند کردید و ازین بشارت نیک غم ازل
بر جوهر تیغ ابدار زدود و صوفاز تیر دشمن هر زیر نیز خنده گشت و از صدای شادی
و آواز گرنائی نغمه افزائی اودنی و اعلیٰ حتی چهار یای لشکر بر قیام ^{آمدند}
و افواج قاهره بر نگاه شجاع یافتند و فراموشی و سب و اسباب تخیل هر
بدست هر که خوش تار ایمان کردند و یکصد و چهارده توبه و توبه قیل
خاصه با قدر بر خزانده و جوهر در سر کار ضبط و درآمد بانی اسباب عادت
هر که آمد با و معاف فرمودند و با و شاه از قیل فرو و کده چهاران نیاز
به رکاب قار بر نیاز و در رکعت نماز شکرانه ادا نمودند و تحسین و انوار
و لا و ان و عده عنایات پادشاه و طلب اللک گشت و مصطفی ^{صواب}
بین قرار بر ان یافت که شجاع هر گشت بخت را بحال قرار گرفت و باز
جمع با غنایند دهند لهذا پادشاه پادشاه و محمد سلطان را با نفع خود و
و از امرای سپاهان بیاونداده هر که از غایت ماند و بود بانی تعجب
او مورد استعداده با و در حال شاه و پادشاه بالایی و شکر بسیار که

را از یک دانه خود را بعد بر نفاذ چش شیر زبان رسا شدند شکوه
در صلابت خیم کنار یک تازر سیاحت تقویت تام فوج مغلوب کردند
فوج خود را لای آورده و چون آنان رزم از ما و ملا در آن شعله خود را
پایه انداز حاصل کرده و از هر طرف بران فوج مقابل تا غنای سیلاب
از هر گوشه و کنار آن رزمگاه رفته اند ساختند و دهان زده خود
شعله بر فوجی که در شجاعان فوج شجاع بود و با جمیع دیگر از نام او در آن
حلقه تیغ بهادران کرده و بدین خوشی تیر تیرم کاری از خانه
بر زمین سترگون شده و همراه او جمع کثیر طعمه تیر و سنان و لاوران
گشته و بلند اخلاص مشاهد برق تیغ آتش نشان بهادران
و خونریزی بهادران گریزان گشته خود را به در رسانده از آن
این عطیه الهی است که طفوفین جلور نیز بر قول شجاع ناخند و دین حاکم
خان صفوی از شجاع جدا شده خود را بخندت شاهنشاه گردانیدند
و او را بر جوفه نیل سرگاز نشانند و ایمنی باعث تقویت شکر نصرت
و بر هم خوردن نسق فوج شجاع کرده و مفصل آنرا عبدالرحمن خان بن محمد خان
و شکر یک و له و ده بخان از شکر خیم جدا گشته از دو جهت زنهاریان

کشت

شجاع سید قاسم که قلمدار می آید با و از طرف شجاع و شت و عبد الجلیل و

رفاعت خلیف اختیار نموده بود خود را بقلعه رسانده با حکام آنجا و بازه

بعد رسیدن شجاع و تکلیف رفاعت بعد از ثانی معقول اطاعت نمود و بعد

تهدیدات بسیار و بیان آمدن بعضی عید و جان آمان بریده برآمده به

ملاقات مأمور ریمات تواضع بجا آورده و ارمدا را کرده بود و از عقب رسیدن

شجاع را پیشتر روانه ساخت و بعد رسیدن باو شاهزاده محمد سلطان و

پسر و کار خود درین حالت که عریفه شتبلر ندامت ایام گذشته که فوج

کرده باو شاهزاده را البر واری اخاذوران و خل نداده بود و اراوه

بارادت تمام در خدمت باو شاهزاده نوشته کلید قلعه با شخص او

و شناده باو شاهزاده عرضه پشت او رولنه حضور نموده بود عرض فرمان

صدور شد که او را استمالت نموده روانه حضور نمایان و صوبه واری

الیه بجا نماند و در آن از اجساد بد و مقرر بودند و در محبت بتشیخ او و نایب

بود و نمودند و صوبه بسیار تپنه بد او د خان و صوبه جو پور محرم خان

تغویض نمودند و محفی خانان که در ایام تعاقب و اراشکوه و ده افع شاه

شجاع و عوالض استالسته به بر خلاف و جواب ملک بن اعلا حضرت

شجاع و عوالض استالسته به بر خلاف و جواب ملک بن اعلا حضرت

[illegible]

بفعل ماضی

که بگردد نمود تا در چنان وقت که گذشت بطراز چهار طرف غاصت بود اگر
این کرده از بنده و کسان همراهی می نمودند و کار چگونگی پیش می رفت
خطابهائی که داده می شود از خطابهائی که پیش از این می نمودم بخوبی فراموش شده است
شاید بگوید اگر و که کدام طایفه با چنین غایب است ترسیده اند و دیگر
انگیزد بکرالتماس نمودن اعلی حضرت اگر دستاوردن کوشش شود را بگزارند
بر آن مقرر نمی شود موقوفه های رسیده است لیکن خواص حضرت می رسد
باشند که او این توقع که از خود بگذرد از ناگه لازم دید که جواب
مسئله و جواب سرانگیزی شود و پشت از عهد حساب شود و در آنجا
بخصوص طلب نمایند در بعضی باب احتیاج که کلمه تا اطلاع بجناب
زبان خامه گذشته باشد آرد و باره بر او را ان گذشته بود و ان
بر بده ادبی چرا محمول شود اعلی حضرت خود پوزیرد اگر پیش از ایام حضرت
گذشته اند و چگونه از اینها متوقع نبود تا حال چشم یافتم
اگر انیز درم بدیدم که عداوت آنها از حد و گذشته و بکرات محاربات
کرده راه قرار اختیار نموده بفرموده که بیان واقعیت تا بخواهد تصور
دارد و بگردد قوم بعد از تصرف اموال دیگری طایفه طایفه است

اندر اگر درین اوراق هیچ غماز و تطویل نخواهد. سامع را ملال افزاید لیکن
خبرت و عبرت بعضی مقدمات آنرا انتخاب نمودیم بر می نگار و صورت سوال جواب
باندک تا بل ظاهر خواهد گشت در بعضی نوشته اند این مرید بنویس الهی ^{حقیقت}
و بنیان عدم ثبات بنویس که هر اینست و اطیعوا الله انقد مقصودست ^{مقدور}
رسول نجالتما و الله و هو مرتب سیوم را چو نواند که لیکن با هر روز کار تقدیر
و اطاعت اوام و نواهی الهی و بروی شریعت مصطفوی کوشیده تا و تشک ^{عنا}
اختیار و قضا علیحضرت بعد حکم و الایمان شریعت مبرم و مطلقند و اخته از احکام
تجقق اینجا میدوید / شاهزاده کلان و رایام بچار علیحضرت استقلال
تمام میدا کرد و در ترویج نمود و هم بنیان دین رسول علیه السلام
جسبیت غبار الحاد و در عهد ملکیت بر انکجه انیمید از اندیش که از نهاد
منجر بخیرانی بلا و تفرقه عباد بود و مستوبات و نظر داشته از بر ما پند روانه
در اوقات غیر آن دشمن دین مبین که مخالفان ما و کنا باشد و در میان
خدا ناه بسته باشد اگر بجایست آن حضرت اندیش از بد کیش از قیام ^{بفعل}
مرآید عالم از ظلمت و غم و اند و ان نار کشته کار شریف از رونق می
از عهد جوانی روزی از خواست بر آمدن معذور بود و دیگر اضافه و عاری

راجده اضافہ ہزار و عطا کی لک روپے و تقاریر و دیگر عتایا بلکہ او ان کے
ہمراہ محمد امین خان نقین کہو و امیدوار فرمودند کہ بعد از اس وقت
جس وقت طرح جو پور با و مرگشت غلامند نام امیر خان عارث دار الخلافہ
حکم رفت بعد رسیدن شیخ میر محمد مراد بخش از قلعہ ارک دار الخلافہ
بر آوردہ ہمراہ شیخ میردواند قلعہ کو الیاس ساز و محمدیم ہمارا اول
مستقر الخلافہ رسیدہ در مانع نور نرول فرمودند امیر الامرا فوج
از اہل ملازمت کہو وند فاضل خان خانسان لک روپہ نقد و سوار
دارا شکوہ از نظر گذرانند بعد از ہما مقام امیر الامرا را با خود
متوجہ اچیر ہراہ دار الخلافہ شد باو شاہزادہ محمد اکر معتمد محل
بموجب حکم از وکن بحضور رسید قاسم خان شجاعی رسیدہ
اندوز ملازمت کردید ذکر حادثات و کشتن دارا شکوہ و
بقیہ مانع ہما کر کہ بعد از اس وقت فرستادہ از اہل سہرا باطلان دارا شکوہ
می نگاہ کہ بعد کہ حال اچیر بہر رسید از میسریدن بارہ و در وقت
بیشتر از ہما ان و صدمہ تعاقب عالمگیر عجز از خدمت محل و نقوہ و طلا
و بعضی اسب بازو سنگین را با جہد خود سہرا کی معتمد سید عبدالرزاق

از بنیاد

که خزان اموال ملک سلاطین برای مصالح ملک و ملت است و میراث
که از کوه این اموال داده میشود و اینها هر چند که از نظر پادشاهان
درگاه خود بجهت سرانجام مصلحت و معارف و انانام و البصالح حقوق
مسلمین و تحقیق بر کوبیده مل و عقدا مورثکف کفایت بسیار
یکم و این ازین عالم بسیار است تا که بر خاندان و شجر این بدو
مستوفی و اصلاح کند و محمل از او را که راجع به دولت و حکومت
که بعد از آن ادای خارج که از سر نو و تاراج و غارت کنان نزدیک
مستوفی الخلافه اگر ایا از آنست و بعضی بخواهاند خاص اعلی
و مردم عام را که امید شد برای خلاصه صاحبان ثانی که زندانی
گشت استقامت و مدیحه نرو و نمایان و سر به پایان از و ظهور خواهد
آمد و پیشتری اند و میباید از آن اطراف و محرمات و همدمان اعتبار مستعد
رفاقت و کار از آنست و جو بایستی و دست و کشت و بود و ندان به جوهر از
مروت بالا بالا و عیوب و راه و طریقی که رفت بعد عرض محمد خان
را با عبد الله خان و جمع از دیگر املا برای تنبیه و گوشه آن بدست کار من
و مودت و در سر سنگ را تهور را که برادر زاده و مدعی دولت و جنت و خط

شنیدن مراجعت فوج بادشاهی که درین فرصت و سه هزار سپاه
مجدد زمینداران را که بعد اختیار نمودن رفعت و دوستی منزل
بمراه داده بود بر جمعیت او افزوده و از نقد و جواهر و خلعت
رعایت بحال زمینداران مذکور نمود و و خیر او را برای پسران
شکوه نامزد مقرر کرد زمینداران بعد از رسمیات و تواضع
طرفین رخصت خواست بعد از یک سیدن با محمد آباد
نواز خان صوبه دار احمد آباد که یک صبیح او بیادشاه عالم
گیر و صبیح دوم به محمد مراد بخش و شجاع منسوب بود
و سیب محبوس و نمودن چند گاه در قلعه بر تانپور از ماو شاه
طال خاطر داشت با اتفاق رحمت خان دیوانه و دیگر کولیان
برآمده استقبال و از شکوه نمود و در مدد رسان
مروزی کوشیده با غراز و بد به بادشاه تان و داخل
احمد آباد و فریب یک رویه نقد و بخش محمد مراد بخش
احمد آباد و بمصرف و از شکوه در آمد و بفرام آوردن
زیر و سپاه و جذب قلوب زمینداران و پس از پرداخت

نوکر قدیم در قلعه بیکر کشته شد و پشته روانه کردید ما بین پل و از
اشجار غار و در پیش این راه تا ناهموار و افتاد و بار بردار و پیر ^{میشود}
دزدان و غارت و کتار و مایه نته که صدقات تعاقب علاءه آن میگرد
کردید و باج حاصلست و زید در فوج او کمال فرقه و او از جمله
بیشتر شوار که در لاهور فرام آمده بودند زیاده از هزار سوار میمانند و دیگر
تصدیقات از ناهموار وضع روز کار مردم آزار و شایده راه عاید
دارا شکوه بر کشته گشته و خبر تفصیل آنرا کجا علم دار نجبه دار خلاصه
کلام آنکه فوج حاکم تراسستان تعاقب نمود و بر او کوه و صیدار آنداز
دیگر پیش افتاد و سواره کردید و در اشکوه ناچار از طرف کعبه حنفی ^{میشود}
سرشته وادی حیرانی بود راه احمد آباد اختیار نمود و بعد غرض حکم مرا ^{حکومت}
فوج صادر شد و از فوج ما و شاهی صید ^{کشد} و بپایه و امید او شد
تعاقد و تلف شد و چهار پایه سواری و مار بردار و غریبان و مار زیاد و مردم رسید
و آدم بسیار و زمینها و شوار گذار ضایع گشتند و عقب ماند و بیع ^{طعمه} منفعت
انفعل و خوشی دیدند و از زیاده پاد و بحال تباہ و راه شیخ مرو
برو کفخور و اجتناب و شرف اندوز و غارت گشتند و در اشکوه

سرمه کرم آراوده مقابلہ دفع نماید با عالم کبر فتح نصیب ساخت
بیخ روز و پنج منزل بود که عریضه آن کافر باطل مبنی بر تائب طلب
و استحکام عهد و پیمان تقدیم جانفشانه میر سید چون اذن ^{اختیار}
نموده ببادشاه عدو گیر نظر نصیب رسید از مهر اکر شده
متوجه اجمیر گشته و بنام محمد امین خان که برای تپنه جیسونت
تغین گشته بود و بوجوب قاضی مصلحت حکم و ستاده ازان
مهم باز داشته طلب حضور نمودند نزد یک باب نروطن
مرزا راجه جیسنگ رسید و بترتیب فوج پروا خشنده و وسالت
مرزا راجه جیسنگ خفیه بنظام فرمان عفو تقصیر و استمالت نامه
از طرف عده امرای صاحب اختیار حضور بنام راجه جیسونت
روانہ ساخته امیدوار بحال داشتن خطاب مبارک راجه
چنصب و جاگیر و وطن و معاف فرمودن ملازمت فرمودند
و سید قاسم خان شجاعی را بطلای منصب سر مزاری
بخوار نوار و خطاب بهامت خان سر و از رخشینه
حسین علی خان اماند و راجه جیسنگ و جی

و بسیار از نو من واری نامی انضام را بر عایت نقد و جوامع
و عطای منصب و خطاب با خود راح و مطیع ساخت و حکام
به بند رسورت و کنایت و محال سیر حاصل الضویر لغات
بسط خود را آورد و در توقف یکماه و هفت روز بستن
سوار با قدر خزان فراهم آورده از بند رسورت تو بسیار
طلبیده هر روز بجای فکر تازه می پرداخت و بعد از شنیدن
خبر نوخی راجه حسونت که در جنگ شجاع نسبت به پادشاه
نظهور آمد و باخبار کافیه تزلزل افزای دیگر جایجا و در همه
صوچات انتشار یافت بر تقویت جمعیت ظاهر و باطن
او افزوده بعد از نزدیک شدن راجه حسونت که و طراد
قرب جو را آهنگار با و مراسلات بهایت آمیز با هدایه بان کافیه
کیش میان آورده عهد و پیمان یافت از و حاصل نمود
و اوایل حالک الثانی نشسته نو از خان را با کو مکیان همراه گرفته
از آهنگار با و بر آمده نوشته حیات راجه حسونت مشتمل اظهار
اطاعت و حاجت تملق و ترغیب تمام و طلب انجیر به هم رسیده

اجمیر از او از آمدن داراشکوه استقلال باخته بحضور رسید ششم از سلوک
راجہ جسونت کہ با داراشکوه نموده بذکر می آرد بعد بر آمدن داراشکوه
کہ راجہ بقصد استقبال او از جو پور بر آمده بود و درین ضمن منشور لامع النور
مبہنی بر کشیدن قلم عفو بر جریدہ اعمال آن بدخصال با نوشته راجہ جبکہ کہ متکفل
عدم ضرورت فرین گشته بود با استمالت نامہ اعیان دیگر رسید از نوید
روح پرور جان بخشی مطمئن خاطر گشته در اخفای ان کمال احتیاط بکار
برده قرار وعیدی کہ با داراشکوه بمیان آورده بود بر طاق نشیان بلند
گذاشته فتح غنیمت نموده بخانہ خود مراجعت نموده بعدہ کہ خبر رجعت
ان بدعید نکو میدہ افعال بداراشکوه بدون تحقیق سبب رسیدن بابت
مکدر خاطر سمیع کردید و رسل و رسائل تملق آئین نزد او روانہ نمود و سوال
و کرجواب و کر رسید این معنی زیادہ باعث خار خار دل بقرار و طال
افزای خاطر داراشکوه گشت و بہت کرد ہی جو پور رسید چند مقام
نمودہ و دینی چند نام نہدی مقتدر زبان دال خود را کہ با جسونت رابطہ
التیام نیز داشت روانہ نمود و بالحاج و لجا بہت تمام پیغام ایغام عہدہ
و قرار ی کہ بمیان آمدہ بود نمود و دینی چند نزد او رسیدہ و بچندین تمید و

از امرائی جان نثار بر اول مورد فرمودند و پیشکش کتافرا بدستور

سابق با بهنام تو بچانه سرگرم ساختند و شیخ مرزا که بعد

رساند زمره بخش لقلعه کوالبار بحضور رسید و بود با میرزا

برادر او و راجه رای سنگ و بعضی امیر کارزار و دیده عقیدت

انسان بخش فرار دادند و امیرالامرا و کج علیخان و حیدر

از بهادران زرم از مایر نثار مورد مکن و ند و جرنفاریسروار

بادشاه زاده سعادت توام محمد اعظم هم بر فاخت دیگر

امرا و توفیق گرفت و محمد امین خان را با حیدر امیر نامداد طرف

بجانب قول مبارک و هوشدار خان را با حیدر و ار جان نثار

جانب بار نامزد فرمودند و عبد الرحمن خان بستند و محمد خان

معد فاضل خان و شیخ عبد القوی و جمعی از فدویان

جانب بار با خود مورد مکن و قول بهم کاپی سر فزایی

بخشیدند و بهین دستور بجای آمد بر فوج فرار دادند

حکم فرمودند و در کوچ هر روز تا روز مقابله بدان برشته روز

آهین و در کاب خطو انشباب کوار میشد و باشند بر پستان صوبه

بجای نرسید و بجوایهای غدر آمیز بدستور سابقی مخفی ساخت و سپهر شکوه
با دیده پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب روزگار میدانست نزدیک
آمد و از اشکوه قطع نظر از امید اعانت آن بدعهد غدار نموده حیرت
زده و مضطرب گشته نمیدانست که چاره کار چه سازد و در بنفشی خبر رسید
خسرو عدو دیگر نزدیک اجمیر رسید چارناچار قرار کار بر کارزار دادند
بتقاضای وقت صرفه در جنگ صف ننیدند بگوستان نواح اجمیر درآمده
مکان قلب برای بستن مورچال در آن حبال اختیار نمود و بعضی راههای
آن ذره را از برداشتی دیوار خام و سنگ چین نمودن و توپ و تفنگ
چی بر آن گذاشتن استحکام داده به نظر آن فکر خام سدره سیلاب
فوج خشم گردیدند و ندانست که بیاسج تدبیر علاج یورش و برشی تیغ تقدیر نخواست
نمود بهر حال جانب خویشی که مورچال خستین سدره بهادران کوه نورد
شیر نبرد بود بسید ابراهیم مخاطب بمصطفی خان سپرده دوسه امیر کار
زار آفروده یار فیتی او ساخت و مورچال برابر آن بفروزمیواتی که
بر جماعت و کار طلبی او اعتماد کلی داشت و اگذاشت و طرف چپ
مورچال نشسته نواز خان رامچهران و دیگر معتمدان رزم دیده کجاست

طوطیه کلام نصیحت و عجز امین را بلاغ پیام و رسالت بجا آورد فایده بختید
و در جواب گفت من بر قول و عهده خود راستم اما فی الحال مصلحت این است
که دارا شکوه خود را با جمیر که مسکن و ملجاء راجپوتان اطراف است رسانده
استقامت و رز دتا اقوام و عهده راجپوتان مانند او جمع و فراهم آیند من
هم سپاه و اتباع خود را جمع ساخته و اسباب حرب فراهم آورده بروقت
خود را خواهم رساند بدین جواب غدر آئین و فعیه نموده و دینچند را مریض داشت
و دارا شکوه از مراجعت دینچند که ناکام از نزد آن بدنام برگردید عقل
و هوشش بآنچه ضرورتاً با جمیر آمد و اثر از گردیدگی و رفاقت بیج راجپوت
ظاهر نگردید بکرم آنکه صاحب الغرض همچون بار دیگر دینچند را پیش آن
بدگشیش غدار مکار فرستاد بر چند دینچند بروافسون فسانه مید فایده
نه بخاشید و تحقیق شد که بد جواب او عذر و دفعیه بود و خبر رسیدن فرهاد
عفو جرایم و امید عنایات بنام آن فاجر بدنام نیز انتشار یافت
دارا شکوه از دستیاران نیز زیاده سرسیمه کار و بار خویش گشته سپهر
شکوه را نزد راجه نکوهیده خصال با پیغام لجابت با ظهار کمال قبول
منت احسان فرستاد سپهر شکوه رفته چند آنکه بلا به و الحاح کوشید

آتش نشان جوار شعله یک لحظت نمودار گردید و از هر طرف نور جلال و آسایش
جوانان نبرد خود به نیت مجموعی برآمده بر مردم بادشاپه ریخته دست برد و شوقی
زیاد می نمودند و از زدن بان و کوله توپ و انداختن سنگهای کلان و حقه های
اکتبار کار و فرصت تر و در شرک بادشاهی تنگ می آوردند و چون مورچه
محصول در کمال استحکام بود تر و جانبازان پیش رفت نمی گردید و مردم
بادشاپه ضایع میگردیدند تا آنکه شب چهارم بادشاه عالمستان اکثر بزمی
اخلاص کینش خیر اندیش را طلبیده از روی تاکید وعده و وعید ترغیب برتر و
دیویش فرمودند روز دیگر راجه راجیوت زمینداران چون که پسران او در کوه
نبردی و قلعه شایسته ت در دستند پیادگی خود را از عقب کوه بهر
پهاری که محصوران مورچه چال و راست کوه از زدن کوله و تفنگ و انداختن سنگ
فرصت چشم بر میزدن نمیدادند و آنرا ساخت و آن کوه نوران تیر خنک
افتان و یزان چون برق پراں با اسلحه جانستان مقابل مورچه چال کوه
برآمده هر که اجل او از خوردن کوله جانستان میرسد بهماجا کذاست تقدیم
نهادن آن راجه راجه راجیوت کوه صانده علامت اثر فتح نصیب نمودند
مخبر راجه راجیوت را که از عقب جانستان کوه نور و میرفت با تیر و نیزه

و از اینجا که شسته سپهر شکوه را با مردم او مقرر نمود و بر پرشته اطراف مور
چال توپها چیده بر قندازان پخته کار حکم انداز نگاهداشت و خود در میان
جا گرفت و با دوشاه فتح رکاب بعد رسیدن بکان کوه در پس از جنگاه
که اجمیر از اینجا سه کوه بود و از ملجا دارا شکوه باندک تفاوت که کوه در سه
فسرود آمد و دروغه توپخانه را به پیش بردن توپخانه امر فرمود و جا بجا
اطراف و مقابل پناه مورچال بسته آهنگ جنگ و پیش بردن مورچال
نمودند و بهادران جنگ چو دلاوران شعله خورم دار و گیرشته قدم جرات
سپاس گذاشته همگی را فرصت پیش قدمی نمیدادند و خصوصاً یروخان
و سید نصیر الدین خان و کنی و مرشد قلچیان و شیخ میر و دلیر خان و دیگر
فدویان جانب پارتاسه روز چپقتشهایی مردانه نمودند و امیرالامرا از
یک طرف مورچال پیش آورده از زدن کوه توپ کوه ربا و تشنگ برق
کردار کرد و ادبار بر سر دلباختگان محصور می بست و از صلهایی و دریایی
مبارزان هر طرف و یورشهایی بی در پی بهادران کوه کنی غلغلرستیز
عظیم سر ایام در جوف کوه و کنبه نیلگون کردند و پیچید و اطراف آن
کوه بر شکوه ملجا دارا شکوه از زدن بان و پی هم رسیدن کوهایی

کز از جان باران مرد و امیر کار آمدند اصلاً ملاحظه جان خود ننموده در مقابل آنهمه صدمات
هموش ربای ناهای توپ زهره شکاف که با صدای کوه زیر گشت عیشت
تزلزل دل اهل مصاف کرده بود از بیم باران پیش قدم بودند و خدای سر
تن یا مال ستم سمزدان دلاوران گشت که نشان از سرو صورت آنها پیدا
نبود بکنده و زخم و تیر بدست دیر خان رسیده دست راست او را از ترو باز
داشت باز هر چه از دست او برآمد کوتاهی ننموده دست از جنگ باز داشت
بر آنکسخت رزمی چو بارنده میخ بتگرش زیجان و باران ز تیغ
برآمد ز قلب دوشگر خوشی رسید آسمان را قیامت بدوشش درآمد و
دریا بغرشی حواری زهرشته سر برون زد و بزیر از سعی شاه نواز خان و
دیگر کوه نشینان رزم جو که از پناه مورچال برآمده دلیرهای رستمانه بمنمودند
و ترو دمای مردانه بر روی کاری آوردند چه بر نگار و خصوصیت نواز خان از
راه غرت و خجالتی که در خدمت بادشاه دوست نواز دشمنی که از داشت
سواي انکه از باختن جان نبرد و در وین غمت دفع نترساری نماید علاج دیگر
نداشت لهذا نزدیک بنظر آزار فتح القدر کوسید که بسخ روی از سر که در
خست هستی رست و در برابر و مقابلان ره نورد با دیه ناکامی سیخ میر که از

جنگی مخالفان که سر او گرفتند سر و کار بند افتاد و راجه روپ از روی جلالت
و جانشانی بر آنها غالب آمده جمعی را کشته و زخمی ساخته چند بی از همراگان
را بکشتن داده پیاده جنگ کنان حمله اور کرده و بیخمن جمعی دیگر از موچال
دارا شکوه بدو پیاد بآی هر میت خورده رسیده آنها را بر کرده اند و راجه روپ
زهر آورده و دیر خان از مشاهد احوال دیرانه قدم بدو راجه روپ که زنده
از دست راست درآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدریس جماعت
و فدویت پی نظیر لقمه می شد بکشت در آمده با همراگان کوه نورد کرده
تردد واقعی بر روی کار آور دو امیر الامرا و سد خان و یوشدر خان و
راجه بیسنکه باراجه پوتان پکار جو از هر طرف یورش نموده تپوهای بیوم
ظهور آورده اند اگر چه در آن یورش ریش تیغ به فدویان جان نثار که باظهار
جلالت تردد مردانه نموده بجلوه ظهور آمده اما در ابتدایش قدمی از راجه روپ
و مردم او و آخر کار از ترس و دیدن نسیم ظفر از جان نثار نمودن مرد مردان
طیغ میر خونی و جلالت دیر خان افغان بود که باظهار جلالت مقابل
مردم تپو داران نمود چال دارا شکوه که بلا فاصله تکرک کوه بلا و تالهای
تفنگ و دیگر شرارهای آتش و آلات جانشانی برید و بجهت جمع

بنظور آید ز بی سعادت و بوجای او بیدار علی نزدیکت شام که از صبح ظفر طاهر
گروید و نسیم فتح و نصرت و زین کرفت عجب قتال و جدال بسیار آمد که
فلک کهن سال ز سال ده آنحال در صیرت بود و در شکوه که بر بلندای کوهستان
علامت برکتی طالع خود میداد و حرکت بد لوح نموده مردم بر نیست
خورده خود را ترغیب جنگ و نام و تنگ بینود از ملاحظه افتاد و شجر
حیات شاه نواز خان که همان سال سرنگون گردید و آن و علم جباری
او بود و معاینه نمودن بالا آمدن سبهای شکر باولاه ظفر نصیب موفق
فوج بهادران جان باز هوس و تدبیر و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکر
و فیروز میواتی و چند اتامی خدمت حرم در عمل اول پسر شب که تا اوقت در
سورچال سپهر شکره جنگ قایم بود و در طایفه های بادینا کای گردیده فرار
اختیار نمود و از مردم عمده دیگر بچکدام رفاقت روز بد آن برگشته رفت که
خدا از روز نصیب هیچ کس نکند نتوانسته نبود و اکثر از بهمان عقیدت
کیس که مال و عیال خویش را بر میگزید و دست بودند بر آریز کرفت آنانست فتنه
و جمعی با تم جلود رفتی عرض و ناموس و اسباب پرداختند و بعضی از رسیدن
زخم های کاری و بباد رفتی و در میان و فرار نمودن نفران به هم راه و

شبهات ذاتی و ارادت باطنی جان نثار نمودن سعادت و دجایی خود

میدانست آنچنان مستانه و اررستانه جلادت را کار فرمود که وقت

رسیدن کوله تفنگ جان ربا که در همان آن آوازه غلغله مژده بالا بر آمدن

مبازران بنام و نشان قلعه کشایی مع نشان فتح بگوش عقیدت روشی

اورسید و بقصد استقبال اهل خود را در معرض تلف دید زبان اضلاعی پستان را

بدین زمره کویا ساخت جان وادش نمژده و جملت ساهی دوم

یزنی نقد قلب خویش که گردن تار دوست بوسید ناشم خواهر زاده

و ردیف خود که بر حوضه فیل بجای خدمتکار نشسته بود گفت من رفتم دست

بکمر بند من زده تا بلند شدن صدای شاد و یانه که میهمی دم نسیم فتح و فیروزی

برین لشکر عدو مال بی زوال خواهد و زید قائم نگاهدار که مبارک حال من

مردم من اطلاع یافته دست از تر دو باز دارند و مردم خشم مطلع گشته

قدم جرات ویرانه پیش گذارند و همان زمان سرمایه نقد جان در کار و بیغت

نثار نمود سبحان الله این حسن عقیدت و صفای نیست که در آن جان بی

ایمان در معرض تلف است انسان را برای ترقی جاه و مال و جب جلال خود

و فرزندان در خدمت مخلوق می باشد اگر عشره غیر آن بدرگاه خالق نمود الحلال

رستم زمان و از اسباب وقت توان شمرد و نمودن در وقت انقلاب

حادثات چنان که بگذارش آمده از باد و ریسمان و سر رشته رزم از دست

نداده ثبات قدم در زمین نه کاریست که بخت نماید فصل یزدانی و امداد طالع عالمگیر

محمول و خیر دیگر توان نمود و القصه بعد از استماع اوار کی مخالف زمان بشکوه

ستایش باد شاه حقیقی کسوده از واقعه شیخ میرونده نواز خان افروز

زیاد نمودند و فرمودند که مرد و بلاد بر بقعه مبارک خواجه معین الدین چشتی

مدفون ساخته مبلغی از سرکار مستحقان رسانند و برکنار تالاب اناساک

چند مقام نموده برادر امیر خان شیخ میر سلاطنت مائمی عنایت فرموده

تسلی زیاده نمود و پیراعات دیگر سر فراز بر بخسیدند و فرزندان و اهل بیت

نواز خان را نیز نظر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انفاع محبت

ساختند و راجه سونت که از ظهور تقصیرات و خجالت زیاده از اندازد قیاس

بمحضوری توانست رسید بوساطت راجه سینک فرمان عطای منصب

هفت هزار و بیست و هفت هزار سوار و صوبه داری احمدآباد و معاف فرمودند طراز

میر طاعت صادر فرمودند برای تعاقب داراشکوه و راجه سینک را که در پیوسته

و بهادر خان که که لایب هزار و بیست و هفت هزار سوار و صوبه داری و دیگر دولتی و

نالہ دران شب تاریک گردیدند و مجموعی آرد و سحر کار خاجات و فیلان و
اسبان و خزانہ کہ فصل بزبان غلام جاری خواندند و دید بجاد و تدارج و ضبط
سحر کرد و آمد چون دران شب تار و ذره تاری و غماز کرد و کوه بسره
تحقیق بر آمدن و در اسکوه تا یکیم پرتب بشت کر طفران تر رسیدند
خان و هوسد ارخان و دیگر امرای جلالت نشان از طرف مورچال خود کرم
دار و کرم برق اندازی بودند تا آنکه بر فرار خصم اطلاع یافتند و از بهر امان و اطمینان
شکوه نیز اکثری از جان پدر بردن آقای خود خبر نیافته و در مورچال خود
قایم بودند و خصوم عسکرخان و سید ابراهیم خان با چند امیر و دیگر سپاه کری
بعد فرار از شکوه دست و پا زده همین که بر کیفیت حال واقعی مطلع
گشتند بادل و بدن پر زخم بوسید و صف شکنان پیغام امان دادند و مامون
کردیدند اما از دست بردار و بانشان و تاراج جان سوای رخت بدن هیچ
نمانده بود و بادل و بدنهای مجروح محصور آمده مورد عذبات عفو تقصیر و
عظای منصب گشتند نزد منصف پیشکان کارزار دیده صاحب تجربه ظاهر
که در فرصت یکسال چهار جنگ بچنین نیشکان در پیر غیرت و شیران
بشد و بنزد پیشکان و دودمان امیر تیمور صاحبقران که هر یک روز رزم

رمضان سه هزار و شصت و نه مطابق پست و پنجم خور و ابواب غیر و شش
مع اسباب طرب و فرحت بر روی هواخوانان دولت کساده و آماده
گردید و در دیوار دیوان خاص و مجرای اطراف دیوان از ایشی
اقسم فرشت و اقمشه طلا باف و کلابتون و دوزار است که شست آفت
زربفت و انواع قماش زری بصر در آمد که تجارت هفت اقلیم از منافع
آن ذخیره زر و سیم انداختند و در اشکران تناز و مقلدان سپید روز
و مغنیان سر ایاغشوه و ناز محفل آرا گردیده باصول کوناگون صدای خوش
و خروش شادی بلند ساختند معنی زطنبور شد که زردار و نکر و دوا
فوج غم خوار و زار به شکاری برانگیخت تا رباب که گردید انگشت
مطرب کباب تخت مرصع که بخت خویش را از قریب بید می نوید موعده و نمود
از شرف قدم بوسه بخش و فلک سپر بر بخود بایده زبان طعن بر زلف
بر جیس و کیوان آسمان نشود و دامن دامن زر و کوه بهار باب حاجت
و اهل طرب رسید و عالمی ذخیره معیشت سالها انداختند و منبر از مخزدر
رسم ابو المنظر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر غازی به افتخار
بر فلک برین سود و از سعادت نقش نام آن زبده دودمان امیر تیمور که بر

امیران عقیدت گینش و منصب یافتند و صد فیل و کارخانجات داراشکوه
تخصیص کار در آمد و جمعی از پیران آن سرگشته و ادوی جبرایی را بر زیر
سایه لطف در آورده بعطای منصب سر فوازی بخشیدند چهارم جب
سنة فدا و شصت و نه متوجه دار الخلافه شدند تربیت فائز با وجود تقصیر
بچوبری که قبل از رسیدن داراشکوه فرار نموده بود از راه عطای بخشی باز بصوب
واری اجیر مقرر فرمودند بعد رسیدن فتح پور بنزل نورس بانوا بلیه
تو از خان شریف برده تسلی بخش ما تم زونا گردیدند بعد از کوچ از فتح
پور عرض داشت پادشاه بزرگوار محمد سلطان و معظم خان مشتمل بر اورگی شجاء
از اکبر مکر مواعیل و عیال و بتصرف آمدن آن ملک چنانچه بتفصیل مذکور خواهد در
آمد رسید برای بلند ساختن صدای شاد و یانه حکم فرمودند سلخ رجب داخل
دار الخلافه شدند و در آنجا بقیه سال را در آنجا گذرانیدند و در آنجا
چون اصل حسن جلوس ثانی
آن بر گرفته بود این موقوف بر قلع رسته مخالفان آن زمینده سر بر فلک
نیز گردیده بود در این ایام منفرت انجام که بدست یاری مفتاح شمشیر جهان گشایی
عالمگیر شام از رفت و زروب خاشاک بدعیان دولت برآورد دست و چهارم

بهر ان یکم دو دگر رویه بادشاهزاده محمد اعظم و دگر رویه بیادزاده
محمد اعظم باو یک مرصع الات و فیل و دست حرمت فرمودند و یک کلاه
بنو نهال حدیقه سلطنت محمد اکبر عطا کردند و بادشاهزاده محمد اعظم سلام
دوازده هزار ری و محمد اعظم را از اصل و اضافده هزار ری پنجاه هزار سوار فرمودند
و بر مراتب همه ایران حضور و دور افتادند و نهشت لک رویه عادلخان
پنجایوری موعود داشت از نظر گذشت ملا شاه که از کوشه نشینان
مشهور کشمیر و پرو شد و در اشکوه بود تاریخ جلوس بنظم آورد
ارسال داشته بود بعد عرقی پسند افتاد صحن دل چون گل خورشید شکفت
کامد حق و غبار باطل از رفت تاریخ جلوس شاه حق اگر باطل الحق
گفت الحق حق گفت اگر چه اعلیحضرت بر خلاف عهد سابق که تاریخ
سال و ماه شمسی را بر ماه عربی و سال هجری مقدم نوشتند ترک ادب
دانسته ممنوع نموده مقرر کردند که ماه و سال عربی را مقدم بر تاریخ
و سال شمسی مینویسند باشند با وجود از زمان قدیم بادشاهان سلف
توران و هندوستان جشن نوروز مینمودند و بر خردیشکان حساب
دان ظاهرست که بدر حساب فصل خریف و ریح و کم زیاده شدن یواری

چهره سیم و زر که زد و کردید بر اعتبار مهر و ماه خراج نظام افزود - از سرکه
اقبال نشه مهر نظیر سیم و درم ستاره شد نقش پذیرد از سرکه او غلغل در
بصرخ افتاد کردید زر از سرکه او عالمگیر در عهد صاحبقران ثانی یکطرف
اشرفی و رویه از کلمه طیبیه و اسم خلفای راشدین مزی میگردید فرمودند
که چون در انهم و دنیا زیر پای کفاری آید و اکثر جانی نامناسب می افتد
از شرط احتیاط و پاس اوب دورست نقش سرکه را بدین سجع مبدل
سازند سرکه زد و در جهان چو مهر منیر - شاه اوزنک زیب عالم گیر -
و در اشرفی رویه مهر بجای پدر سکوک ساختند چون فتح مید و بار روز
یکشنبه اتفاق افتاده بود فرمودند که همان روز یکشنبه را و رایام
هفته روز جشن اعتبار نمایند اگر بتفصیل انعامات ایام جشن ان کان
کرم پردازد بطول کلام منجر میگردد بتحریر انعام بشا از ادنا و بعضی مقربان
و عمدتای خاص زبان خامه را شناسایی سازد و سوای آنچه در باب طرب
و استحقاق طبق طبق زر و سیم بخشش در آید پنج لک رویه بپادشاه
پکم و چهار لک رویه بزیب النساء پکم و دو لک رویه بزیب النساء
پکم و یک لک و شصت هزار رویه بیدر النساء پکم و یک و پنجاه هزار رویه

از جمله احکام خیر انجام شرعی که برخلاف عهد سابق در اطراف بلاد متردک شده
بود بلکه در حضور نیز نبود مقرر ساختن این است که ملاعوضی و جیه که از
فضای شهر را از زمان گفتنی می شد و پانزده هزار ریو سه در سال و بیست
درشت بمنصب هزار ری و خدمت احتساب حضور سر فرزند و مامور فرموده
حکم نمودند که در همه بلاد محتسب تعیین نمایند و چند نفر اعدی همراه محتسب
تعیینات فرموده احکام بر طرف نمودن اجرای بت پرستی که کفار در
همه شهرها علانیه می نمودند و خرابیات خانه ها و قمار و قوایش صادر نمودند
از باقی احوال پر طلال دارا شکوه اند که وقت غلبه سپاه و بهادران که در آن
کوه محصور گردیده بودند نظر بر ملاحظه مال کار خدشه محل را مومر صم آلات
و جوایز ظروف طلا و نقره و خزانه که توانست بر دوزده فیل و جمل
و پنجاه شتر و سوار و بار کرده از صدمات حوادث روزگار خانه برداشتی
کنند چند خواب سرای متهم را بادوسه نو که عمده قیدی اعتمادی و جمعی
از راجپوتیه طرف اناسا که فرستاده کوش بر آواز و چشم در انتظار لعنت
بازی ملک مردم از اردرشت وقت برآمدن از دوزخ و نهیمت از سر
سیاهی و حاصل بودن شب تار اتفاق که به فیلان و شتران با خود بگیرد و

چهار فصل ایران و توران و سه فصل هندوستان و پنجه شنبه و بکمال
رسیدن یکی از جنس حیوانات و بقولات ماکول و غیر ماکول و فواکه و
اقسام سبزه و گل و ریاحین موقوف بر دانستی و کوشش ماهیهایی
شماره است و بر رشته حساب آن بدون اطلاع ابتدای روز تحویل

جرم نیز اعظم برج حمل قاور بودند و هیچ چیز نیست و هر که از علم نجوم
بهره دارد میداند که با وجود نور و زنجیر که حساب ماهیهایی فرستیم
بر آن نمایند و ز جمله هفت ماه مختلف در خانه تقویم جدا ثبت سکود

هر چند در نام ماهیهایی فرست و ماه جلالی و نور و سلطانی تفاوت
نمی باشد و یک نام خوانده می شوند با نور و زنجیر افتاب کار و
مناسبت ندارد و با و نگاه عالم گیر نظر بر اینکه نور و سلطانی با
نور و زنجیر که در کرمان و بندر سورت که از بحریه و آتش پرست

و پارس موسوم اند در آن روز جشن می نمایند و یک هیچ طبقه از اسلام
در آن روز شادی نمی نمایند شب و واقع شده با طیار مزید صلاح و تقوی
آن جنس را ممنوع و موقوف فرمودند و مردم عام و بعضی متعصبان مذ

اکامیه و اهل سنت جماعت محمول بر یک سببایی غیر واقع نمودند و دیگر

بهت مردم بادشاهی افتاد و چند شتر بتصرف زمینداران رفت و در آنشکوه
در کمال سرگردانی سروسامان گشته بعد هشت روز که بطریق ایلمغری می‌رفت
نمود نواح احمد اباد رسید متصدیان احمد اباد بران حادثه اطلاع یافته سوای
سید احمد بخاری که او را صوبه دار کرده در شیر گز گشته بودند با هم اتفاق
عدم اطاعت دارا شکوه نموده سید احمد را بگرفته متعبد ساخته باستحکام
شهر و بند و بست قلعه حاکم نشین پرداخته اما در کارزار و ممانعت از
داخل شدن شهر گشتند دارا شکوه چون دید که برشتگی ایام همه جا استقبال
و پیش قدمی مینماید دل از تصرف شهر بر گرفته به پرکنه کری که بنده کوه
از احمد اباد است رفته بجای کوچکی که از مفدین آن و قطع الطریق
سرکش مشهور آنضلع گفته می‌شد رجوع آورد و سید احمد شیراز را
کنده و به مزاج احتیاجت احتیاجت احتیاجت احتیاجت احتیاجت
بسته بعد تقدیم ضیافت جمعی از گولیان همراه داده بسرحد ولایت که
رساند و برینحالت کل محمد نام از نوکران حلال نمک او که حاکم بندر و بست
ساخته بود با قدری خوج راه و پنجاه سوار و دویصد پیاده خود را رسانده
رفیق روز یکسره گزیده و زمینداران که وقت آمدن با احمد اباد مشروط

شد میسر نیاید و خود با سپهر شکوه و فیروز میواتی و یک فیل سواری زوجه
و صبیحه و هر چه از زبور و جواهر بامرد و ناموس و دو خواص چنانچه بحریر آمده
دشت پیمایی سمت اهدا باد که دید بخواب سرایان و چند راجپوت از
مروت دور و نوکران مقصد دیگر که بران فیلان و اسباب گذاشته بودند
ناگه نمود که زود خود را از عقب رسانند و ان هنگامه همان راجپوتان
و مقعدان ننگ حرام دست غارت و پیدا و بران مال دراز نموده با هم
نیز مشت کریان کرده هر چه توانستند شتران پر از بار و استران
سبک رفتار پر از نقد و جنس کران بها با خود گرفته بدر بودند و خواج
سرایان را که بر فیلان سواری زمانه گذاشته بودند و شتر یک انعام
خو از ان نگه میدیدند از ملاحظه تعاقب افواج بادشاهی همان دور آوده
فیل سواری عوارات را زود دارا شکوه رسانده و سرمایه نجات
خود دانسته هزاران مرس و دوسوس در ان شب تار خون خوار
عقب دارا شکوه روانه گشته بعد از شت پیر که شب و روز راه رفتند
بدو پیوسته باقی قطار شتران و استران که راجپوتان و نوکران نکر
حرام حصه رسد پستی انداخته روبرو او اوطان خود آورده بودند پاره

گذشت نیاید بکار و راه شکوه صلاح بعضی نیک اندیشان عقل بانته
و آرزوی بار بچنگ آوردن دولت از دست رفته و خیال محال اندیشه
حب ریاست بامید آنکه ملک حیون نام افغان زمیندار و مانند که از
جمله آزاد کردمائی احسان و مرهون منت جان بخشی دارا شکوه بود
و بنامه و پیغام رسوخیت و عبودیت قدیم ظاهر کرده تکلیف
طلب در تعلقه خود نمود روانه انست که دید چون بحد وطن او رسید
ملک حیون برآمده مانند اصل ناکیهان استقبال نمود و سزا جل راه سر کرد
افتاد پیش کتان صید دام فناسوی خویشی بهیفت ستار و او را
کشان کسیده و قضا تیغ کین از میان بعد که میزبان حق شناس
بچاپلوس زیاده از اندازه قیاس برده بخانه خود فرود آورد و بنفاق
کم خدمت برست در نفس زوجه دارا شکوه که از چند گاه ازار اسهال
داشت و ادم کابید از غم غلاوه این گشته بود از این کلفت سحرای
فانی بروض جاودانی انتقال نمود از واقعه او که با هم محبت با فراموش
عالم عالم اندوه بر غم و ادم او فرود از اینک عقل و در خویش با حق و سرشته
احتیاط و تدبیر از دست دادن و اینم نکتست بر خفت عقل می اقرار و نظر

خدمتگاری بجا آورده دختر خود را نامزد سپهرشکوه بامید ترقی و بهبود حال
خود نموده بود درین سفر کسبت انرا صلاح خود را شناسانیده بامر شادمانی
داراشکوه پیروی جوانب داده ملاقات نموداری و بوقتی که دولت باو
یار بود نذر پشش تیره نمیدستود بوقتی که بختش شد دستگیر و بیکر دست
گذارد از حریز اخرا لامرد و روزی اجماع توقف و رزیده راه بیکر اختیار نمود
چون بکنار سندر سیه فروزمیو آئی که تا این روز یکس رفیق بود از
مشاهده ناموافقیت روزگار و بختگی ایام دل از دیفاقت داراشکوه
برداشتته روانه حضور بادشاه گردیده بعد که آن سرشته برشته طالع ولایت
چاندیان رسید صحرا نشینان اندیارسد راه او شدند بیکر بقصد دستگیر
نمودن بغلبه اثر دمام پیش آمدند بزور سعی همراهم کل محمد از چنگ انجمنه
رهای یافت چون بسره تعلق یکسان رسید و مرزا کسی که سر کرده
انقوم بود باستقبال برآمده بکمان خود که از اینجا تا قندهار و دوازده منزل
بجای برده باغرازو اکر ام تمام داب بهمال پرستی بجا آورده صلاح رفتی
ایران داده خواست تا قندهار رفاقت نماید و درین باب بهمالغرا از
حد برآمده نمود از آنکه گفته اند بهجویر نشود مرد را روزگار بهمال آن

بموجب اشاره ان ناپاک پي مروت سپه چار کرده رفاقت نموده
ناگاه پي باکانه دست تقدی بران باوید کرد وادی سرکردانی و رفقای
او دراز نموده یراق برار گرفته معصیت و دیگر خدمه محل مقید ساختند و نزد
ان میزبان مهمان نواز و فایزست نیک سرشت آوردند و در مکان
محفوظ مقید نموده حقیقت حال راجه حسنکه و بیاد رخاں که تعاقب
او داشتند نوشت و بیاد رخاں فوجدار بیکر بر خطی بتحریر آورده
بر حسن ترود خدمت خود آگاهی داد و باقر خاں بهما نزد و همان ساعت
عرضداشت خود را با خط ملک چون برادر قاصدان سریع السیر بحضور
روان نمود پست و یکم نوال سند و دو جلوس بعضی رسید بعد مطالعه
بمحرمان خاص اطلاع داده تا رسیدن خبر ثانی در اخفای ان کوشیده اصلا
زبان و لب با ظهار شغف و خوشنویچی آشناساختند تا آنکه عریضه بهادر
خان نیز مستنبر رسیدن برسر ان امیر و ام بلا و بدست آوردن
او بسیج و مدد ملک چون پي هم با عرضداشت او رسید و حکم بخواستی
سلایمانه نمودند و از بنجر که خانه بخانه انحضار یافت عالمی زبان به شناس
و نفرین ملک چون کشاد بر روی ملک چون خلعت و سران عطا کرد

برگزینش ایام ننموده ملک حیون را دوست جانی تصور ننموده کل محمد را که
با جمعی رفیق روز یکس و سپا پی عقیدت کیش بود با خواج معقول
که او نیز از پیمان محرم جان نثار بوده از خود جدا ساخته همراه باوت
بکرم مقور روانه نمود که بلا بود بده در مقبره ملا شاه میر خنجر که سر او
بود بجاک بسیارند و خود با چند خدمتکار و خواج سرای ناگاره ماند بعد از
چند روز که از روزه سلوک ملک حیون بوی شیوه نفاق مشام او رسید
و امید اعانت بلا خط خطر جان مبدل گردید از آمدن پشمان گشته اراف
نمود که بعد فراغ از ماتم زوجه مرحله پهای سمت قنار کرد و تکلیف
آمد او در فاقست چند منزل بمیان آورد ملک حیون در ظاهر قبول کرده و باطن
حب پش آید ترقی دولت بوسید و شکر ختن ان سرشته و او
حیرانی بلا برحق احسان اختیار ننموده و از غضب بند پرش عالمگیر
به دست شاه نیز اندیشه بل راه داده بحسب ظاهر در تهیه سرانجام راه گشته
روز اول با جمیع خود همراه برآمده بنزل رسانده صبح آن بعد از آن
آنکه در بعضی با محتاج فردی مشغول جمعیت و یکم همراه گرفته خود را
از عقب برساند رخصت خدمت و یکی از برادران را با جمعی همراه نمود و آنها

دام بلارا بر حوضه فیلت نده از دروازه لاهوری داخل دار الخلافه ساخته
از رشته چاندنی چون پیش میرود دروازه قلعه گذرانده از میان بازار
و چون سعدالدخان در نظر خلق جلوه داده بدی بلی کینه برده در خواص پوره
خضر آباد آورده مقید ساختن بهادر خان شرف اندوز ملازمت گشته
مورد عنایات پادشاهان گردید روز دوم بختیار خان عرف ملک جیون
که برای ملازمت داخل شد گردیده همین که برشته چاندنی چون
نزدیک رسید بعضی از جوانان جگر سوخته و در اشکوه با جمعی از ازا
باشان و اوصاف مشکون و لجهایی بازار از میر کوت و کنایه سر ارم
انده بهیئت مجموعی بر سر ملک جیون ریخته آنقدر خس و خاشاک
و خشت و کلنج بر سر او افغانان همراهان بی محبت زدند که
باعث ملامت چند نفر گردیدند و بعضی را مجروح ساختند و جمعی را از
اسب بصلت و خداری فرو کشیدند و همه جا از و رو با هم تماشایان
زبان بدشنام نفرت نسبت بان بدنام بی ویم و در از نخو و نده و غلغل
عظیم بر پا گردید و نزدیک بود که بازار و خیابان از هنگامه هجوم عام روختن
تازه گیر و دقت سر ایستاد و میرزا یزدان کو تو ال اکامی یافته با جمعی از

منصب نیرازی دوشم سوار و خطاب بختیار خان معزز برادر با
فرمان عنایت عنوان بنام بهادر خان روانه ساختند و درینو لاجون
مکر بعضی مر رسیده بود که سلیمان شکوه در پناه زمینداری
نکر بطریق مجوسان با پیوس ستقامت دارد و بر اجرب حکم فرمودند
که زمینداری نکر به پند و نصایح برنگارد که نظر بر بهبود حال خود کند
و از مال کار خویش اندکیده سلیمان شکوه را روانه حضور سازد و یا
از تعلقه خود بر آرد و الا نتیجه نیک نخواهد یافت درین سال ایسر
الامر شایسته خاترا صوبه دار مستقل صاحب اختیار دکن نموده جمعی
فرمودند چون اخبار گنجی سوای بدینها که مفصل بگزارش خواهد درآمد
بعضی میرسد برای استیصال او تاکید نموده جمعی از امرای کار طلب
تجویز ایسر الامر تعینات نمودند از وقایع شرقی بعضی رسید که شجاع
وقت رفتی از اکبر نکر تیاذه الوردی خان را با پسر او چنانچه مفصل مذکر
خواهد درآمد بقتل رساند بعد که معروفی گردید که بهادر خان دار شکوه
را با پسر او محصور آورده فرمودند که پسر را با طوق و زنجیر
حوض قیل شانه بطریق تشبیه بر دارند مطابق حکم ان پروا سیر

در یخت قلم و همسایه عمارات باغات را تعمیر نمایند و در حدی که
سوار یا سربازان را در این عمارت باران مرده و در سلطان
نشینان چون پادشاه حتی شناس عدالت اساس بدرگاه خالق
العباد نذر بسته بود که اگر سریر اداری بند کرد و نظر بر رفاه خلق اله
سواهی محصول فی چهل دوازده و چهل یک از مسلمین که موافق حکم
شرع متین خلفای رشدین و پادشاهان دین دار سلف گرفته اند
باقی کمال ابواب محصول که خلاف طریق محمدی در طریق و بلاد و پرکن
بست و دوصوبه هندوستان فرمان روایان سابق گرفته اند و
مجموع محصول که چند بابت منجمدان که بتعداد خواهد در آمد و در
برابر کل حاصل ایران و توران می شد معاف و مرفوع القلم فرمایند
خصوصی درین ایام که سبب اختلال احوال ملک و حال رعایا و عبور
شکر که از صدقات امواج سیلاب افواج دریا امواج که تا دو سال
دشت بهای اطراف سمت شرقی و شمالی و جنوبی بودند و برای سکنه
اکثاف قلمرو هندوستان حکم تلاطم چهارم و چ طوفان دریا داشتند و کمی
بادون نیز و بعضی بلاد غلاوه را این غله و خرابی مال و نانش ضعیف کرد و لهذا

بند نای بابا شاهی شتافته در وضع فساد کوشیده ملک میون را سالم
از غرر جانی بقلور رساند و روز دیگر بموجب حکم بعد تحقیقات بانی
فساد که یکی از اصدی بای پیش قدم این جرات با چند چیله دار شکوه
کشته بود دست آورده بفتوی علمای زمان که شرعیست برای
وضع خیر کثیر خاصه در حق جماعه که مخالف امر خلیفه کردند جایزست بقتل
رسانند و متصل آن که او اخذی بحسنه مذکور باشد دارا شکوه را
بعد اجماع بعضی از فضلا و برادران کتب تالیف اوستا مشتمل بر برابر
داشتن کفر و اسلام و برادر توأم خواندن مرد و و انبیاات آنکه دارا
شکوه پازو ایره شرح میس بیرون گذاشت بود و ندبوح ساخته غش
مدعی دولت و سلطنت را بر حوض فیل انداخته دوباره زنده و مرده
اورا از درشت بازار شهر کینه و نو شهر داده گذرانده در مقبره بپای
برده مدفون ساختند و سپهر شکوه را فرمودند که بقلعه کوالیا
برسانند بجو کس سازند در همین سال مرشد که قلعه ستر الحظاف
اکبر آباد ساخته عرش اشیا بی جلال الدین محمد اکبر را که شیر حاجی
نهشت بوقوف مزاران بایک دست شیر حاجی ساخته شکست

دیوانیان یکدیگر و سواي ان حاصل ایام بازار عرشی بزرگان و جاتره کفار که
در سال یکدوبار در هر معبد خانه اطراف چندین هزار اهل حرفه و اصناف که فراهم
آمده معاملات می نمودند و زمره کرات و خرابات و قمارخانه و شراب
و طوعخانه و چراغی پنجاه و نیکدی و محصول غله که خراج زمین آن رعیت
مال گذار بر سر کار و اصل ساخته بشیر و قصیه جات بیار و چهارم حصه
زری که بابت قرضی و غیره حکام به صاحب مال از مدعی الیه میدادند و
جوانه و شکرانه و احمقانه و چهار بست که از هر موضع و محال محصولی بسیار
و مال عمال از رعایا گرفته و داخل کاغذ جمع می نمودند و فروغی کل ابواب و دروازه
و بابت میربحری و غیره از کل قلمرو و صوبجات معاف و داخل ممنوعه درگاه
والا نمودند و سواي ان تا بحال آمدن نرخ ماکولات محصول کل میندویان
غذای که ازین نیز مبلغ خیر میشد به بخاره و غیره معاف فرمودند و بر آن
اجرای ای حکم احکام جهان مطاع عالم مطیع مع کرز برادران و اعدیان
بهمه بلاد روانه فرمودند و حکم نمودند که از وکلای نو جداران و جایکواران
بجای عدم اخذ ابواب مذکوره بکنند و وقت فرمودن خدمات تجد
اجتناب از آن که دام و درم ازین ممنوعات نگیرند میگردانند باشند اگر چه

در ایغای عهد بکلم او خوا بعد کم کوشیدن در کفاره دیگر سیات که لازم
ملزوم ریاست است واجب اجر عظیم دانسته اولاً حکم معافی محصول
پانذری یعنی از زمان قدیم محمول بود که در بلاد و بلاد معوره مالک محروسه
اصناف کراں و اهل خرقه پر از جویری و مراف گرفته تا قصاب و خود
و سبزی فروش در کوچه و رسته بازار با دشت های غیر زمین ملک خود داشته
بکسب و کار مع و شری می پرداختند هر کدام کرایه زمین مقرری در هفته
و ماهه بر کار میدادند و مبلغ کلی ازین بابت بعد فوت و فرو گذاشت
متصدیان و رخرانه عاید میکردید معاف فرمودند و دیگر حاصل عمده از راه دانه
بود که بر سر کل معرهای اب اطراف صوکیات و طرق که ما پس بر منزل
سه چهار چوکی نشاندند فی عرایه و شتر و گاو و اسب و آدم سوای محصول
جنس از تجار و مسافری و شتر و دین عاجز از قوت بعثت و تعدی گرفته
الواب جمع مینمودند و مبلغ خطیر بعد دست برداریداران و اصل سرکار
حکم معاف آن نمودند اگر چه مجموع هفتاد و هشتاد و بابت در شمار معافی در
آمده اند که بعضی ازین بشمار می آرد اما ازین هر دو صیغه مبلغان زیاد
از اندازه قیاس که از مات مات الوف تجاوز مینمود و داخل نسخ

ممنوعه که داخل دامهای سایر پرکنات بود و می‌بایست وزیران نظر بر
کفایت سرکار نمود و شریک اجرا اجرای حکم بادشاه گردیده آن دامها
ابواب معافی را از نسو دیوانی و سر رشته تنخواه برآورده باقی دام را
تنخواه نمایند و حال آنکه وزیرانی کفایت انجام اصل دام را در نسو بحال
داشتند باعث دام بلای جان رعایا و بیل حال ضعفا گردیدند و جای که
داران زیر دست و در دست بدست او نیز تنخواه گردیدند دامها
دست از اخذ آن ابواب برنداشتند و ظلم را بداری که زمینداران
مفسد پشته بتقلید حکام زیاده از آنچه با حاطه نیال توان آوردن فرما
و مترودین و تجار بنظم و تعدی میکردند جای رسیده که بسیار شنیده
و دیده شده که این معنی باعث کشته شدن جمع کثیر از مردم قافل و
بتاریخ رفتن تمام مال و عرض و ناموس قافل گردیده خصوصاً جمعی
که از سفر بیت الله زن و مرد در کمال عسرت حال بر میگردند و گاهشتها
حکام نزدیک بندر سورت تا مدار الخلافه دور و ز سر روز نگذاشته
بزجر و خواری رخت بدن آنها را کشته میکردند مسود او را قی مکرر میشا
کرده که بر سر راهداری مردم عزیز را که از طواف کعبه الله برگشته عازم

بادشاه رعیت پرور عالم نواز رعایت چنین گذاشت مبلغهای زیاده از
اندازه قیاسی که از مات الوف و کورهای و رنموده بودند نمود اما نفس الامر
آنکه سوای محصول باندیری که مدار اخذان پشته از اضاف کران بلاد اعظم
بای تخت و حاکم نشینی بود از میان برخاست و چند بابت خود مکرر رعایا
معاف گردید باقی پشته ابواب مثل راهداری و میربحری و فروعی تعلقه
فوجداران و جایگزینان بدو سبب معاف نکردند هر چند از طرف
بادشاه مرفوع القلم گشت لیکن حکام بدانجام بدستور سابق صریح
عهدیه تا زمان حال میکنند اولاً سبب عده آنکه عالمگیر بادشاه بعد
ظهور چنین نافرمانی که مکرر رعایا از تعدی فوجداران و حاکمان غافل از
باز پرسش روز جزا و از خدا بجز جوق جوق بحضور آمده فریاد و وادیدا
نمودند سوای حکم تحقیقات در بعضی احکام تاکید تهدید اینر بای
سیاست از راه مطابعت شرح شریف بمیان نمی آمد که باعث عبرت
دیگران نشود مگر بعد بنهت بعضی را بکمی منصب و غزل خدمت منسوب
یساختند و بعد چند روز باز بوسیله مرید بحال میفرمودند و دوم سبب
عدم اجرای حکم و اطاعت نمودن جایگزینان عده آن بود که بعضی ابواب

هرس او گردید و توقف در آن مکان که سابق بهم در همان قطعه زمین
از شکر و ارشکوه شکست یافته بود و و سواست نخوت آنسر
زین در دل داشت مصلحت ندانسته او آخر جمادی الاول خود را
به تبینه رسانید و از جمله کارهای پوقت که در خلال این احوال بر
اختلال بخاطر او رسید بفکر که خدای زین الدین پسر کلان افتاده
دختر ذوالفقار خان مار نورا که بحسب اتفاق در اینجا بود بخوشی و
ناخوشی بقدر او در آورد و از صدمه آنکه آمد فوج بادشاهی در اینجا
نیز نمایند نکردید و خود را بمنوکی که یکطرف معموره آن کوه و طرف
دیگر آب واقع است و در ایام زمان روایی افغانان مابین دریا کوه
حصار مستحکم بطول یک کوه و ربع جریب کشیده اند و خندق زیر
دیوار باب رسانده اند رسانیده باستحكام برج و باره و بستی
مورچال پرداخت و توپهای نواره را طلبیده جای نصب نمود و در
راج پهلوان نام را که در زمینداران مشهور آنسر زین بود و یا محمد
شجاع بقاضای وقت دم موافقت میزد طرف راه شوار کداز
کوه را باد مقرر نمود و همه جامردم رزم از ما بمصاح جنگ گماشت

او طمان کجود خود بودند مابین راه بندر سورت و ندر بار کشته و زخمی
ساخته عریان نموده در آن غارهای سر راه انداختند و بکشد
ذات بیک حق که بغور و فریاد انسانان مظلوم نرسید اگر چه
در استان واقعات قتال و جدایی که میان محمد شجاع و معظم خان
گذشته و شرح آن حد و پایان ندارد اگر خواست عیش و عشرت از آن فصل
برنگار و باعث ظال مطالع کنندگان و سامعانت اما با بطلان
از جمله حوادث لیل و نهار که بر شجاع برشته روزگار گذشته و محاربا
که میان افواج بادشاهی و آن بد فرجام از ابتدای اوایل جمادی الاول
لغات آخر رمضان که مراد از یک سال و پنجاه باشد روداده و تحریک
می آرد بعد که محمد شجاع بنزیمت یافته از آن آباد چنانچه بگذارد
آمد بنارس رسید در بهادر پور و نیم کردی بنارس رطابقا
انداخته حصاری اطراف لشکر خود کشیده بخمال محال اندیشه مور
چال سه هفت توپ از قلع چنانکه در تصرف او بود طلبیده در
مور چال نصب نمود و در کراوری و دیگر مصالح جنگ بود که بر
رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان ترزل افزایی دل بر

کذار پراز شجاع غار دار تعین نمود و معظم خان بعد از تسخیر موئیر که
که محمد حسین نام را در اینجا قلعو را ساخته متوجه تعاقب شجاع گردید
همین که فوج بر اول نزدیک منصوبان شجاع رسید قبل از آنکه معظم
خان بفکر تدبیر جنگ بری پرواز و یا پیغام رام ساختن زمیندار مذکور
بمیان آرد و خواجه کلان افغان پیام رجوع آوردن نموده خلعت و قول
عطای منصب بادشاهی طلبیده بیست و بست راه از اسفند یار
جدگشته جلورز با طهار اطاعت بخدمت بادشاه مراده و معظم خان
رسید و اسفندیار بمحموری تا جاز فرار اختیار نموده خود را بشجاع
رساند و خواجه کلان نادیده فوج بادشاهی گشته خود دست افواج ظفر
امواج را بلا تردد تیغ و نیزه بر سر شجاع بگذاشته اختر آرد و شجاع از ملاحظه
آن نا موافقت ایام در نکامانی توقف و رزیدن مصلحت ندانسته
راه فرار طرف اکبر اختیار نمود و بدینجا رسیده به بند و بست استحکام
اطراف آن پرداختن فایده برای تقویت دل خود و سپاه ندانسته خود
از آب کتک گذشتن خود را بخصوص آباد و میر جاناسب دانند و اتفاق
افتد رسانده بگردآوری توپخانه و سپاه و دیگر اسباب جنگ پرواز و پرواز

همین که معظم خان نزدیک باخند و در رسید و در محاصره نمودن آن محصوره
و کوه تضييع اوقات دانسته از راه حسن تدبير باراجه فیروز بنامه و پیغام
مودت التیام و امید رعایت و عنایت بادشاهی او را رام و رفیق
ساخته چنان ترود و نمود که بر اینهای زمیندار کوه را دست چپ
داده از راه چپکل در آمده خواستند بدو نیت و تبریک سر بر سر شجاع
رسیده از آن طرف بداخل کبی و از دوقه بر دتنگ سازند محمد شجاع
نظر بر عاقبت پستی از اینجا نیز فرار نموده خود را به رنگامتی که از اینجا تا
اکبر نکرستند مسافت پانزده کرده است رسایند چون انمکان نیز
یکطرف کوه و جانب دیگر دریابستور مونگیر داشت بهتظار استحکام
آن لشکر اقامت در اینجا انداخته بگردآوری مصالح جنگ پرداخت
و جایجا بر مورچال مردم کار طلب مقرر ساخته خواجه کلان نام افغان را
که زمیندار و اقف کار آنسر زمین بود و بدستور باراجه فیروز مردم موافقت
بان برگشته روز میزد مدار علیه ترود و بندوبست مورچال قرار داده
اسفندیار محموری را که از نوکران جلالت پشته معتمد شجاع بود و بر فاق
او مقرر کرده برای سدره گردیدن فوج بادشاهی در جنگلهای دستور

خبر فرار راجپوتان نیز بدو رسید لهذا برای تحقیق خبر و تخفیف باد به بنگاه
خود که دوسه کروه یال طرف اکر نکر بود برگشته آمد در آن فرصت اله
وردی خان که از خبر آشوب راجپوتان خبر نه داشت و از ملاحظه بدوی ایام
شجاع و مدد اقبال عالم گیر بادشاه اراده رسیدن بخدمت بادشاه را
داشت خود را باکر نکر رسانده بر فاقه جمعی دیگر که با او عهد موافقت و
رفاقت بسته بودند و رجوعی خود آمده بفکر بر آمدن بندوبست در و بام پرداخت
که اگر تا برون آمدن از شهر اگر مردم شجاع خبر یافته بممانعت پردازند از
عهد و آنها بر آمده بهیئت مجموعی رو بکشک بادشاه آرد شجاع برای
اراده او اطلاع یافته بشهر اختلال فرار راجها و برگشتن معظم خان بقصد
تعاقب آنها و رجوع آوردن بعضی ابراطف شجاع متوجه اکر نکر گردید
مرزا بیک نام را با جمعی برای فهماندن و شمال ساختن اله وردی خان
و الا بهر وجه بممانعت و مقصد گردانیدن او کوشید فی یقین نمود و از عقب
آن سرلج الدین جابری را فرستاد که بهر فتنه و فسون اطلباء اختلال
فوج بادشاه را بدام آورده بکفالت عهد و پیمان امان نزد شجاع
بیار و فرستاد ما بعد بلند گردیدن صدای زد و خورد با انواع افسوس و اظهار

ما بین جمعی از راجپوتان با نام و نشان مثل راجا و سکه ها ره و کنور رام
سکه پسر سکه و امر سکه چند راوت و کرد هر داس کور و چتر بهج جو
و غیره از محض شهرت غلط دارا شکوه در جنگ گیر که در اسن عوام
انتشار یافته بود از طایفه کوته اندیش کیش چند روز در رفاقت با راجا
وقت سواری و فرود آمدن بعد از نای عذر آینه نفرت و دوری کردند
روزی قایم یافته خیمه و اسباب زیادی را انداخته آتش زده راه فرار اختیار
نمودند بادشاه مراده خواست حکم تعاقب آنها نماید معظم خان از راه تحریک
کاری مصالحت ندانسته ماندن و رفتن انجمنه را یکسان تصور نموده
بدلا سبائی باقی نشکر روایت بعده که شجاع از اکبر بکر بقصد گذشتن
از آب گذر او کاچی که از رنگا ماتی مسافت دو زده کرده واقع است
بر می آمد سراج الدین جابری دیوان خود را مع ابوالحسن که از همرازان کار
طلب او بود برای بعضی امور ضروری در اکبر بکر گذاشت و ال و روی خان را
موسیف اله خان پسر او که از طرف آنها و سواسی مفارقت اختیار نمود
در پشت با خود گرفته بر سر معرصیه کشتیبار تقسیم نموده خواست
بگذرد بسبب شدت باد و تلاطم دریا آن شب عبور نمودن میسر نیامد و بعضی

عبور سد و دیافت بعد تردد و کوشش زیاد چند گشتی مهیا ساخته مردم کاری
بسر داری فتح جنگ خان در شید خان انصاری و لودی خان و راجه
سبحان سنگ و غیره سوار کرده بران پشته دریا که مورچال خصم قایم گشته
بود تعیین نمود و در اینجا عجیب قتال و جدال بمیان آمد و محاربه که در آن کل
زمین روداده بحر تفصیل آن نمی دارد حاصل سخن بعد و خورد بسیار که
از هر دو طرف جمع گشته و زخمی گردیدند و خون ریوی زیاد روداد آن
جزیره از تصرف مردم شجاع پر آمد و بهادران فوج بادشاهی در اینجا
مورچال قایم نمودند و مردم شجاع از مورچال بمنه اختن کوله توپ
و تفنگ جرات زیاد نمودند و سرداران مورچال ظفر اقبال سخت جانی
بکار برده تردد در ستانه در مقابل آنها نموده ننگ داشتند بعد مردم شجاع
خواستند که بر کنار دریا و مکان کوله رس مورچال قایم نمایند تاج خان
نیازی با جمعی از اغریان جلالت پشته بر سر آنها تاخت آورد و چندی از
مردم بادشاهی بکار آمدند و بسیاری از انطرف غرق برفنا گردیدند و جمع کثیر
از هر دو طرف زخمی گشتند اما ننگ داشتند مورچال کنار آب قایم نمایند و بموارد
نواره جنگی در مقابل افواج ظفر امواج تردد می نمودند گاه و گاهی کشتیها

اخبار و رفع آینه قول امان داده استمال ساخته بان خود گرفته نزد شجاع روانه
شدند و باین راه غافل بر سر پدرو بر سر و بمرامان ریخته یراق بمه گرفته
به بحر می تمام دستهای آنها بسته باین که پیش شجاع حاضر ساخته
حکم شش مرد و نمود و خائشای آنها را بنصبه در آورد و دوسه روز دیگر
در آبرو نکر توقف و رزیده بعد از گذر آب دو کاهی عبور نموده و تمام
نواره و کشتهای جنگی را که مزار تردد در رسم غله و مصالح جنگ بپشت
از اطراف معبر فرام آورده بقیه خود در آورد و در فرصت رسیدن شکر
بادشاهی بسیاری از مصالح توپخانه نواره فرود آورده پشته قابل مورچال
در سو او با قر نور بهمرسانده مورچال بسته توپها بران چیده مردم کاری
کارزار دیده جای گذشته مستعد و آماده ممانعت فرود آمدن شکر دریا
موج بادشاهی کردید بعد رسیدن باد کاهرا زاده با کبر نکر و گذشتن
مرا و یک با جمعی برای محافظت شهر معظم خان که بر کزرد و کاهی
رسید از آنکه نواره در تصرف مردم شجاع بپشته دریا باینزیر است
مورچال و مردم بران بسته برای انداختن توپ بر شکر ظفر از بلجا
خود ساخته بودند معظم خان بعد رسیدن بران گذر که راه تردد و

بطریق شب خون بر سر مورچال شکر شجاع تعین نمود و آنجا به نیروی مردی دیر
نوروی نموده از طرف آب رسیده غافل بر سر مورچال ریخته دست بقتل و
غارت گشت از چستی و چیلای که تمام ششش توپ برداشته بکشتی درآورده و
توپ کلانرا از زدن میخ در کشتی نه باطل ساختند و بلا آفت مراجعت
نمودند باز بار دیگر خاطر معظم خان رسید که شجوخ و دست برد بهتر از
دفعه اول بر سر خرم بکار باید برد و هفتاد و یک کشتی بر او مردم کاری و جانباز
با سرداران نامی مثل ایتام خان و شاهان خان و رستم بیگ و وزیر و ستی
برادر فتح جنگ خان و رسول خان و غمخیزه ده و دوازده امیر کارزار دیده که
یکی رستم و بهمن وقت بود آخر شب نوزدهم شعبان المعظم از طرف
آب تعین و روانه ساخت که صبح نامشده بر سر مورچال خرم رسیدند
از آنکه سرداران شجاع از صدمه شجوخ اول شب و روز لوازم بسیاری
و جاسوس بکار می بردند و ازین اراده معظم خان خبری بکوش آنجا رسیده
بود سیه عالم با چند فیل مست جنگی و جمعی از مبارز پیشکان با نام و تنگ
عقب پشته و آبکی مستعد جان بازی کرده شب بیابان رانده
نمود و مردم مورچال را نیز خبردار ساخته اشاره نموده بودند که بعد

جنگی بسمت اکبر نکر رفته بر سر محمد مراد بیک منصوب کرده بادشاهزاده شوخی
زیاد از زدن توپ و تفنگ مینمودند و معظم خان بر چند سچی مینمود و عبور
نمودن از آب میسر نمی آید و از شنیدن تردد فراهم آوردن کشتی که معظم
خان مینماید و علی قلخان را مع جمعی از مبارزان کارزار دیده محاذی یکطرف
فوج شجاع که شته و ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائیمان با بعضی
دلاوران رو برو خود شجاع قرار داده و رقابوی عبور سعی فراوان بکار
می برد شجاع نیز برای مرید احتیاط اسفند یار معموری و نور احسن را
با جمعی از طرف آب بطریق نکبیا که شب و روز خبردار و کوشش بر او اند
بودند که شت و هر روز نایره کوله توپ و تفنگ در میان بود یکماه
برین و تیره که شت درین مابین شجاع مردم زیاد از خدمه محل و اسباب
تجمل را بمرله زین الدین پسر خود بهلجا آمانده که کنار آب از مسوره های
بر از ذخیره سالهاست از عاقبت اندیشی روانه ساخت و معظم
خان درین فرصت بحسن سعی و تدبیر صد کشتی فراهم آورد اما بر چند
کوشش مینمود از صد مات یارش کوله توپ و تفنگ رو برو و اطراف
دریا عبور از آب میسر نمی آمد تا ششی ده کشتی بر از مردم سرباز کار طلب

کوه بیکرا و از ارم درید و اتهام خان نیز بعد از دینایان با جمعی از همرازان
شرط جان نشاری بقدیم رسانید و در قسم خان و در سوختن کارزار
رسمانه نموده با بسیاری از رفقای خود بکار آمدند و بر دست
خان ترود بهادرانه نموده سه زخم کوله و تیر برداشت و چند مردمی
عقب گشتیهای پیش را در گرداب بحر بلا دیدند بگو ملک رسیده جلوه
گشتی کردند و رو بفرار آوردند و مردم دو گشتی که بعد گشته و زخمی شدن
چند نفر مغلوب مردس گردیده بودند دستگیر مردم گشتی ختم گردیدند
القصة اگر چه از مردم بادشاهی چه در خشکی و چه در جنگ نواره ترود است
مردانه بطهور آمد اما چشم زخم عظیم مردم فوج بادشاهزاده رسید
و از جمله مردم شنش گشتی یکی نجات نیافت گشته و زخمی بادستگیر
نگردیده باشد و بسیاری را کبان گشتی را آب هلاک از گذشت و زد
رق حیات پشتری بگرداب اجل فرو رفت بعد این حادثه چون موسم
برشکال رسید گرد غبار پیکار شب و روز از قطرات مسرات حمت
الهی نشست و نشو پذیرفت و یا اثره قتال بلا و کل و طغیان نالهایی
قلب و تلاطم دریا مبدل گردید

رسیدن مردم به نیشابری بمقابله برداشته مورچال را خالی نموده آنها را
بطریق فرار طرف سید عالم گشتند قریب به صبح ابتداء کشتی بر این مردم پیش
آهنگ که اتهام خان بطریق مبراول سردار هفت هشت گشتی بود بکنار
دریا رسیده بر سر مورچال ریختند متصل سه گشتی دیگر رسیدند و باظهار تهور
و ملاحظه خبر در کشتی انتظار دیگر کشتیهان کشیده بر سر مورچال ریختند
مردم مورچال که زنانشند و پیش قدیان جانباز نشانی اتهام خان
بر آن مورچال نصب نموده بتعاقب کشتیها پرداختند و درین حالت رسید
عالم با فیلان فوج رباب بر سر مردم اتهام خان رسیده دزد و خور و غریب
بمیان آمد و فوج دیگر شجاع که بر نواره جنگی با مصالح توپخانه چشم بر راه
چنان شکار و شکار کارزار بودند بمقابل دیگر کشتیها رسیده بمداخله فرود
آمدن آنها پرداختند و یائره قتال میان دلاوران کشتیهایی مرد و طرف
در گرفت و از طرفی بزدن کوله توپ و تفنگ و انداختن بان کمر بست
بستند و نشانه خانرا که از دلاوران نامی گفت می شد و از روی جلا دست
خود را بمدا اتهام خان رسانده بود بمقابل با فیل مست اتفاق افتاد
ولی محابا به پس آن بلایی سیاه در آمده نتوانست برآمد و آن عفریت

می آید نصیحت پیران می نمود با دشتا مزاده رسم خورده خاطمی بود و تلخی
نصایح علاوه طلال استقلال و اختیار معظم خان میکردید و حاصل آن
درهم انداز از آتش زنه کلمات فداکنیز روز بروز بر کرد و رت خاطر
بادشا مزاده می افزودند تا آخر کار لغت تار فسون مخالف و همدمان
عرب و عجم منافق موافق آمد و قصد کردید بجموی خود پیش نهاد دل
خوش ساختن او و آخر ماه رمضان شروع سال دوم از جلوس وقت
نشب باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود که ماده شعله افروزی و میناخی
این فساد همان بود قاسم علی میر تورک و چهار پنج خواجسرا چند
خدمتکار محرم کار و بعضی همدمان همراز خانه بر انداز برستی نشسته و نظار
اب کک خود را رسانند و شجاع خبر یافته بلند اختر پسر خود را
همراه جان بیک نام نوکر عمده خود با استقلال تمام با استقبال فرستاده و بمنگی
را از فضل ابی و عطیه غیبی دانسته در احترام و اکرام بادشا مزاده کوشید
و چند کشتی معمر مردم معتمد جنگی برای آوردن اسباب بادشا مزاده تعیین
نمود و در نظم افشای راز سر بسته بر تبه در شک و خیمه خیمه انتش یافت
که معظم خان خبر یافته مردم برای منع بردن اسباب تعیین نموده مانع آمد

چون شجاع از راه زمانه سازی و بکار بردن
انواع تدبیر میخواست باد که ازاده را طرف خود کشد و اکثر اوقات
بر سال رسل و تحف که دام رام ساختن جوانان نا تجربه کار و کند
صید و لهایی سموم زده بیانه طلب روزگار است دل بادش ازاده محمد
سلطان را بدست آورده بود و رفته رفته سر رشته تدبیر تند ویرانیز
را بجای رساند که تقبول صید خود و بیغامهایی آدم فریب دیگر نوحش
در عقل و ثبات عقیدت باد که ازاده را دریافت و در آن ایام بسبب
همه مان تمام که اوقات شان تمام صرف غمازی و در هم اندازی بود
و جوانان را از صحبت پیران تجربه کار لغت و بهمان لان پی کمال
که ماه زوال مال و جان و ایمانند آینه شش و الفست تمام می باشد و
ازین غافل که گفته اند صحبت نیکوان ز دست مده که چو به
به نشوئی ر صحبت به باد و عاقل بهوایا میزد و یک بهو از و عاقل
بگریزنده از آنکه باد شاه تجربه کار اختیار زمام تمام شکر یا اتالیقی
بادش ازاده از راه عاقبت بینی معظم خان سپرده بود و معظم خان
گاه گاه در بعضی امور که تقاضای ایام شباب از بادش ازاده بنظر

بفواصلی که ده از اکبر نکر بهمرسانه باتفاق امرای دیگر در انجا بسر برد و شجاع
درین ایام قابو ترد یافته بستمظار توپخانه نواره چنانچه بجل از تفصیل ان
زبان خامه جاری خواهد کردید اکبر نکر را از تصرف مردم بادشاهی بر
آورده اکثر وقت بر سر فوج معظم خانی می آورد تفصیل این اجمال انکه
شجاع بعد از رسیدن برشکال و پیوستن بادشاهزاده محمد سلطان
بدو که باعث کمال تقویت او گردید خواست در تانده که از غمزه های مشهور
صوبه بنکالا است چند روز طرح اقامت انداخته بگردآوری لشکر و فراهم
آوردن مصالح جنگ نواره پردرد و در نیم خبر شنید که رحیل یار که از
خانه زادان بانام و نشان بادشاهی گفته می شد و شجاع او را مخاطب
برشید خان ساخته بندوبست جهانگیر نکر بای تخت صوبه بنکالا بدو
سپرده بود از شاهده ساعت طالع عالمگیر افتاب شجاع و بر
کشکی ستاره دولت شجاع اراده پیوستن بمعظم خان مرکوز خاطر
نموده بامنور خان پسر محصوم خان زمیندار عمده انضام که اکثر فرزندان
ان نواح طابع صلاح و امر و نهی او بودند عهد موافقت و رفاقت
بنده اشاره بفرانجام آوردن نواره نموده جو یابی قابوی وقت از

چون ایز سواخ فتنه انگیز کمال اختلال در شکر ظفر اقبال بادشاهی راه
یافت و اکثر بندهای بادشاهی و دل دوست و پادشاه سر بسیمه مال کار کرده
اگر چه عظم خان نیز ایز مزید ماده در خبر داری مورچال و تسلی امرای موافق
و مخالف و دلداری سپاه و همه بمرامان زیاد از زیاد کوشیده و عدم می
آورد و بعطای خلعت و جواهر و وعده و وعید سرایار جاویدم دل
بمرامان را بدست آورده و در تدارک این قضیه ناچاریم می پرداختیم
او ان خبر رسیده که داود خان صوبه دار تنبیه بموجب حکم حضور برای
کوکه غره رمضان موفوج شایسته از تنبیه روانه شده که از ان طرف
ابکنک خود را برساند و ولیر خان نیز از حضور یا مورد مرخصی گردیده بوقت
داود خان میرسد اما چون از فرو گرفتن اب برشکال که تمام روی زمین
اطراف اکبر نگر زیر آب ناپدید گردید و از ملاطم امواج بدون تواره تردد
متعذر گردیده بود و شکستی دل عمدی نای فوج و سپاه بسبب بخت
باد کاهرا ده شجاع علاوه آن گشت سوای این تدبیر کمال معظم
خان رسید که ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائیان و راجه اندر
من را در اکبر نگر گذاشته خود تا انقضای شدت پرشکال زمین مرتفع

قضاخان دریا نورد با ستظهار نواره که فوج طرب خشکی نیز از طرف دیگر خود
را بعد و میرساند بر اکثر تاخت می آورد و بامردم بادستانی که از تردد
روی دریا مخصوص از عدم مصالح نواره عاری بودند امیرش نموده
بسیاری را کشته و زخمی ساخته باز خود را بنواره و مورچال خویش میرساند
و درین تاخت عرض و مال و عیال اکثر مردم شجاعی که در اینجا بودند از
طرف فوج معظم خان اصلا بدینا ضرر جانی و مالی نرسیده بود در معرض
تلف می آمدند بجهت شجاع سراج الیه و دیوان خود را با بادشت برادر
محمد سلطان بجهت کراهت نمودن با صبیحه خود در مانده موقوفه محل نگذاشته
تا کینه نمود که خود را بعد فرار و شادی طوی بدو رسانند و خود بقیه
تسبیح اکثر تاخت و مدد مصالح همراه شیخ عباس متوجه گردید و بعد
نزدیک رسیدن از طرف دریا و خشکی طرح جنگ با منصوبان معظم خان
انداخت چون راجه اندرس اندرون شهر در عمارت شجاع فرود آمد بود
و ذوالفقار خان که اکثر دران ایام برین می بود با دیگران یکجا در داس
کوه مابین شهر نو و کینه استقامت داشت اندرس پی انکه مدد از طرف
ذوالفقار خان و همراهان او رسد بامید کوه بر وقت رسیدن بمقابل

استماع اینجبر بر ترد و خاطر شجاع افروز و وزیر الدین پسر کلار با پای
عالم و سر و نوکر عده شهرت بعضی امور ضروری روانه جهانگیر نکر خسته
تاکید نمود که تا دست یافتن بر رشید خان زبان بافتای را زبسته
آشنایان زنند و آنها را بجا نیکو رسیده اول نواره را بحسب تدبیر از تصرف
زمیندار بر آورده بعد رشید خان را بانواع حیل نزد خود طلبیده وقت
بر آمدن از دیوان اشاره نمودند که غافل بر سر آن ابل رسیده ریخته
کار او با تمام رسانند بعد از فراغ آن چمن از شدت ایام بر شکل
تمام روی زمین اطراف اکبر نکر را آب فرو گرفته بود و در عین شهر
کشتیها تردد می نمودند از یک طرف شجاع خود راه رسد غلبه نمود و
از طرف دیگر بر چند نام زمیندار منجوه تردد بخاره و نواره را رسد و
ساخت لهذا کار بر شکر بادشاهی تنک کردید و آدم و چارپایان
بسیار تلف شدند درین ضمن شیخ عباس را که داروغه نواره و وزیر
از طرف شجاع بود با چهار صد سوار و نواره جنگی بطریق مراول
برای تسخیر اکبر نکر تعیین نمود و شیخ عباس هشت کوی اکبر نکر زمین
مرتفع بدست آورده (بجای نکر) اقامت انداخته از آنجا گاه ناگاه بیستور

کرید بعد که موسم باران رو تخفیف آورد و باد شامزاده بعد از فراغ که خدائی
از مانده آمده باشجاع ملحق گردید شجاع با هشت هزار سوار و چهارده پانزده
هزار پیاده براه خشکی دستظهار دو صد شصت تن جنگی بقصد سکار و مقابل مظهر
خان از ابر نکر برآمد و میر مرتضی بخشی خود را بجا است ابر نکر مقرر نمود و مظهر خان
نیز بعد از استماع خبر آمدن شجاع متوجه مقابل خیم گردید چون نزدیک ناله قلب
عمیق که سر راه حایل بود رسیدند به بند و بست فوج پرداخت و چهار سوار
فوج را با اغرضان و پیر محمد و غیره جمعی اغریه یک تاز که بخدمت قدولی مانور بودند
از آب به تردد تمام گذرانند از آنکه شجاع نمی خواست از نواره جدا شود و دست
براه پست و چهار کوه خشکی را گذاشته در مدت یکدوم راه دریا طی ساخت
بعیده نموده از طرف ناله محاذی فوج بادشاهی رسیده نزول نمود و تا
هشت روز جنگ بردن که له لوب و انداختن بلن در میان بود و در
مابین این هفت در میان اغرضان و قراولان شجاع نیز دایمی مردان را
روداد با وجود قلت بر امان اغریه که پیشتر از فوج بادشاهی در گذران
بتل و اسباب در مانده بودند و بقراولان شجاع که مکین بی هم میرسید
ترد نمایان از شیر بردان اغریه بفرقه ظهور آمد چون شجاع اراده عبور

و مدافع شجاع پرداخت بر چند که از و تردد واقعی بظهور آمد اما از غلبه فوج
اعداد که از اطراف زور آوردند و از کوهکمان بسبب غبار نزاع نفاق
و عارضه بدنی ذوالفقار خان مذکور رسید با چار اندرس استقامت
ن توانست ورزید و خود را بذوالفقار خان رساند و شجاع بخاطر جمعی
تمام شهر را بتصرف آورده به بندوبست انجام پرداخت و ذوالفقار
خان و اسلام خان و فدائیان و راجه اندرس و ادراخ شب کوچ کرده متوجه
شکر معظم خان گردیده بادل پارسین را از سواستس بدال سپه دار پیوستند
درین پارسین عجب فتور بر شکر ظفر انجام در انتقام رود و اد جمع از اهل نفاق
با هم اتفاق نموده خود را بشجاع رساندند و بسیاری از ساکنان اکبر
نکر بوسید خبر گرفتند و عیال را بشهر آورده بزرگ گردیدند و بعضی نوکران
و متصدیان بادشاهزاده محمد سلطان که ضرورتاً بمراه معظم خان بودند
فرصت یافته قیلاان و اسپان و بعضی اسباب کار خانجات بمراه
گرفته وقت شب برآمده بطریق ایمن با کبر نکر رسیدند و بسیاری
از کار خانجات بادشاهزاده با اسباب تجارت و مالیت مردم بازار بتاراج
و غارت رفت و عظیم در شکر روداد و شجاع را تقویت تازه حاصل

اغرخان با جمعی دیگر بکار آمدند و جمع کثیر زخم سرخ روی برداشتند
و از ناموران شجاع قدراند از خاں و سرست افغان با جمعی دیگر
کشته و زخمی گردیدند اگر چه بسبب کشته شدن سردار و تفرقه شدن
فوج بادشاهی لشکر بادشاه مراده از یک شعبه اب کشته و فوج
همراه یک تازخان آمده به ذوالفقارخان ملحق گردید اما ذوالفقارخان
خاں داد مردی و دلاوری داده بکلیهای مرد در بای بیای و زدن
توپ و تفنگ بمرتبه نایره قهال و جدال برافروخت و با جمعی
اغرخان و دیگر پهلوان چنان با زوی شهباست و هر دو بی در
دفع حمله ختم شد که سواره آن سیلابی را گردید و چند کشتی
که از جلد نواره آن طرف بهر کای شجاع در آن ناله داخل شده
بود با وجود عدم فرصت در آن دار و گیر به تدبیر درائی صلیب
موضع و در اول شجاع از آب نتوانست گذشت و برگشته
به نگاه خود رفت معظم خاں بر مقدمه اطلاع یافته صلاح کار دان
داشت که ذوالفقارخان را با جمعی که زخمی بودند بر سر نگاه کشته
بترقیب فوج پرداخته بقصد تعاقب در اول شجاع خودست به

از اب داشت و از صدمات افواج بادشاهی جرات نمی نمود برانهایی
قراولان خودست از معبر دیگر تفاوت چهار پنج کرده بگذرد بادشاه هزاره
محمد سلطان را بر اول کرده چهار فیل است با توخانه پیش روداده روان
ساخت همی که بادشاه هزاره نزدیک معبر که از تازخان از سابق
مورچال سرزاده ان معبر داشت رسید معظم خان اطلاع یافته ذوالفقار
خان را با فوج اغریه و جمعی از روزبهانیها بکو مک یک تازخان فرستاد بعد
رسیدن مقابل فوج بادشاه هزاره تجوز خان مذکور آغریان و پسر محمد با
جمعی از اغریه و رسول بیک روزبهانی و پانصد سوار برق انداز و
پانصد پیاده بند و قحی بکد یک تازخان پرداخته برق کرد در از اب
گذشته سر راه فوج میراول گرفته و غریب زود خورد میان آمد و قتال
عظیم روداد و اغریه تر و دغا میان وسیعی پایا ن نمودند و یک تازخان
با جمعی که تازی بهادرانه بر روی کار آورد اما ازینکه فوج غنیمت بر او
فوج این طرف بود و بهادران در جان نثار نمودن و در طرقت
بازان عقیدت کیش قدم کشتن کوتاهی نمودند که تازخان باد و بر
و محمد صادق از دو که از دلاوران مشهور بود هر چند از بهرمان

باستجاء تمام سوار شده به پیری مقابل معظم خان باد به شکست
تمام رسیده و بکوله توپ و تفنگ و زنبورک و بان نایره قتال
اشتغال پذیرفت معظم خان هر چند خودست بهیت مجموعی بر فوج
شجاع یورش نماید از سخن شنوی امرای همراه و کوتاهی و رزید
و جرات نمودن آنها توانست بلکه بسبب خود سری و عدم اطاعت
بعضی فوج بحال نماند و فوج میره میمنه بر تبه بر هم خورد که قول از چند
اول تفریق نشده و هیچ ایری سوای اسلام خان نزدیک معظم
خان نمانده بود لهذا کار باستعمال تیغ و سنان نیفتاده روز باختر
رسیده چو سرورنگ باخته ظاهر و در بنگاه مغرب آورد و در
فوج دست از محاربه کشیده رو به بنگاه خود آوردند و معظم خان
مراجعت نجیم خود نموده از ناله بار عبود نموده بجای خود آمده بتدابی
زخمیای سپاه باطهار تحسین و افراس و عنایات نقد و خلعت
پرداخت در نفی خبر نزدیک رسیدن داود خان چنانچه بگذارش
آمده رسیده و در یکی ایام بر عنقریب پوستی دلیر خان که از
بهادران و دلاوران مشهور انجمن بود و او را از حضور مکه بک معظم

باستعمال تمام از همان معبر عبور نماید از بسیاری لاوکل توقف
واقع شد و در آن حالت اسفندیار معمر را که چند اول داشتند
بود با بر اول فوج معظم خان و ساره خان داروغه توپخانه مقابله
افتاد بای زود خورد و در میان آمد و جمعی از قراولان اغریه با
مردم چند اول در او میخشدند و صدای داروگیر بلند گردید و گردوی
از افغان و برنجی دیگر از دلاوران بر اول بدو اغریه میخشدند
و جنگ عظیم در پیوست با وجود رسیدن کمک از جرنجار فوج
شجاع پای نیات فوج ختم از جارت و اسفندیار و نور الحسن
و گرد بر سنگ را تهو را جمعی استقامت ورزیده تر و مردانه
نمودند که در هر سنگ بر زخمیایی پایلی از پا در آمد و نور الحسن اسفند
ید زخمیایی کاری برداشتند چنانچه اسفندیار را با نیم جان
از میدان برداشته بردند و جمعی دیگر نیز از فوج شجاع کشته
و زخمی گردیدند شجاع از شنیدن شکست چند اول و کشته
و زخمی گردیدن مردم عمده خود ایی الحسن داروغه توپخانه را در
مقابل ذوالفقار خان و بنگاه معظم خان گذاشتند باقی فوج

در شکر خیم رو داد و متصل خبر گشته شدن جمال غوری مو جمعی از
مردم شجاع در مقابل او و خان زبان زد و مردوشکر گردید و شجاع
معه همه اطباء همان شب در کمال اضطراب و فرار اختیار نموده برای محافطت
تأمده که خدمه محل و ناموس او بخوابد روانه گردید و معظم خان بقصد
تغایب کوچ نموده از آب گذشت و خواست غنیم را فرصت
نداده باشد که کوب بر دوازده اما از آنکه تمام شکر از ناله قلب
عبور نماید اثر روز نماند و زیاده از یک نیم کرده از روز طبیعت
اتفاق نیفتاده و چون باین منزل غنیم و فوج باوشاهی و و ناله شوار
گذار و بگرداق شده بود روز دیگر وقتی نزدیک ناله رسید که شجاع
بوسر ناله رسیده باره شکر و کار خجاست را گذارنده و از بسیاری
دلیل و آوازه رسیدن فوج معظم خان اطراف خود در مکان قلب
تو پخانه چیده در کمال خبرداری برای گذشتن باقی شکر و بیر استاده
مترود خاطر بود معظم خان بسبب دلیل بسیاری کل ولای ناله
تیز جلوی کار نفرموده و پخانه خود مقابل خیم چیده بماند و نازل
نمود و تا آخر روز پیغام کوله توپ و بان میابخی مردوشکر بود شب

خان تعیین فرموده بودند انشتا یافت لهذا معظم خان صلاح صوبه
دید کاروران دانست که تا رسیدن هر دو سردار نامدار دست از
بازار کشیده بدفعیه پردازد و روز دیگر از کنار تالک کوچ کرده همه جاکن
آب رودخانه گرفته بسمت مخصوص آباد روانه شد و شجاع
از طرف داون کوچ نمودن معظم خان کمان ضعیف و مغلوب
گردیدن فوج بادشاهی برده او نیز از آن کمان کوچ نموده از آن طرف
تالک کوچ بکوه متوجه مخصوص آباد گردید و خواست قبل از معظم خان
از گذر شش گردی مخصوص آباد گذشته بمقابل پردازد و اتفاقاً
هر دو فوج مقابل بهم رسیدند و از طرفین توب و تفنگ میباریدند
گرم نمودند و قراولان هر دو طرف از آب گذشته با هم اویزش
مینمودند تا آنکه فوج شجاع بانزغله سپاه و کومک نواره پست
و یکم ریح الثانی میخواست از آب بگذرد و در نفسی بدو طالع عالم
گیر باد شاه جاسوسان شجاع خبر نزدیک رسیدن داون و خان
و شکست یافتن فوج او که برای سدر راه داون و خان برگزیده
که با پی راه او واقع است تعیین نموده بودند و روند و زلزله تمام

مقاتله اتفاق افتاد در بعضی فوج مدتی کرده معظم خان نیز با غرض
پوست دزد و خورد و غریب بیان آمد جمعی از آن طرف کشته و زخمی
کشته رو بفرار آوردند آغریه تحریک غرت بتعاقب بر داشتند
انجمه باز از تقویت رسید مدد بر کشته جنگ پوستند اگر چه
این دفعه چند نفر فوج آغریه دزد و الفقار خان کشته و زخمی گردیدند
اما باز مردم آن طرف فرار اختیار کردند و فوج بادشاهی بفتح و نترست
مراجعت نمود و درین منزل وسط شب نور الحسن که عمده شجاعان
شجاع گفته می شد و هنوز زخمهای او و القیام نه پذیرفته بود از
شکر خود با معدود چند برآمده معظم خان پوست و آن سپه
سالار با وقار او را بعطای خلعت و خنجر مرصع داده هزار روپیه نقد
خورسند ساخت و بپیرانان نیز رعایتی که بایست نمود همچنان در
بر منزل جنگ بگریز نموده شجاع طی یافت می نمود و تار و زی که بکنار
ناله و شور گذارد و کاجی رسید چون آن روز خبر تفرق شدن فوج او
در شکر معظم خان بسیار شتاب یافت فتح جنگ خان بهراول نیز
جلوی نموده بی صلاح سردار خود را مع تمام فوج همراه بران ناله زد و سلام

بر دوشکر بجای خود قرار گرفتند و درین منزل مخلص خان و عبد اله خان
و غیره سپاه پنج امیر نامی مع خزان و توپخانه که از حضور روانه شدند بودند
رسیدند و باعث مزید تقویت لشکر فیروزی اثر گردید و شجاع
آن شب از اینجا کوچ نمود و بادش هزاره محمد سلطان را با جمعی سپه
اول قرارداد و صبحی معظم خان بقصد تعاقب سوار شده تمام لشکر
و توپخانه و بهیر را از آن ناله پراز دل بتصدیع گذرانده اند و ز بقوات
چار کرده نزد لشکر شجاع نزول نمود و از اینجا توپخانه را با فوج آغریه
و جمعی دیگر و در شب روانه ساخت و خود صبح ناشده سوار گشته
بتعاقب پرداخت چون فوج آغریه از توپخانه پیش افتاده یکد تا ز طایفه
قدم بقدم فوج چند اول رسیدند و میخواستند با ظهار جلالت با صحت
قلیل طرح جنگ اندازند معظم خان از شنیدن پیش قدم شتی آغریه
خان جمعی از بهادران یکد تا ز خان باز دیگر از فوج ذوالفقار خان بهد
آغریه فرستاد و بی هم پیغام منع تیر جلوی نمود اما چون بادش هزاره
خبر حرات آغریه خان بهان فوج کم نشینده جمعی از بهراان را بعد فرود
آمدن برای مقابلت رخصت نموده بود وقت شب میان هر دو فوج

از آب بگذرد باقی فوج که از پاره حال اکثری اراده فرار و رجوع بقوع
باو شایع بود و بدو پیچ کز دو در صورتیکه اول فوج را بگذرانند خود
با مردم محدود بماند و بباد اگر فشار سر نیاید و لا و ران فوج باو شایع
کرد و همچنین از بعد انخودن باو شایع از او محمد سلطان از
خوبش که آثارند است و طال از صفو پشانی و احوال او نیز مطالعه
میشود و خاطر جمعی نداشت بعد بر اینهای بعضی همراگان همدم خندقی
عریفی عمیق کرد و خود کوزه مورچال بسته توپخانه بران خمیده حصار
دستور برای خود قرار داد و تحت باو شایع از او را از آب
گذرانده بتانده روانه نمود چون از فرستادن پشتری از لشکر و
اسباب فارغ شد خود وقت شب از آب گذشت و معظم خان
شاید از فتح فرار غنیمت و تسبیح دوباره اکبر فکر گرفته و برای بند و
بست نواح و قیام حاکم و کو تو ال اکبر فکر و تسلی ستم رسیدن
انگهان دوسه مقام کنار معبر دو کابی نموده خود را با کبر فکر رسانید
در نفس خبر نزدیک رسیدن دیر خان و داوود خان آنطرف آب
و امید پیوستن دران دوسه روز برفوج نصرته موج با تحف و هدیه

خان نیز از راه بهم بسی جلاوت را کار فرموده با افواج بر نغار جلو ریز
رسیده رفاقت پیش قدمان نمود هر چند معظم خان به خام منع ان جرات
مینمود فایده نمیداد و افواج مخالف انظر ف ناله صف کشیده دست
جرات بران کوله توپ و تفنگ کش و نه بهادرانی که تیز جلوی نموده
بودند از بسیاری کل و لاور رسیدن کوله مجال گذشتی نیافته عنان
کشیدند معظم خان و فدائیان نیز چار تا چار خود را رسانده قرار
بران دادند که چون چنین جرات واقع شده مصلحت برکتی نیست
بهر وجه از رسیدن کوله و بان نه اندیشیده و لیرانه از آب باید گذشت
و همت بروشیکر ساختن شجاع باید گماشت اما از دیگر امر
و سپاه شرط جلاوت و جانفشانی بنظر نیاید لا علاج معظم خان
نوپخانه این طرف ناله مقابل غنیمت حیده برق افکنی و آتش افزوری
پرداخت و از سه بهر روز تا دو بهر شب هنگام زد و خورد کم بود
بعده هر کدام بجای خود آرام گرفتند صبحی که از اینجا کوچ نموده شجاع
بکنار آب کنک بقصد عبور یا بل اکر نکر رسیده از ملاحظه تعاقب فوج
ظفر موج بجز تفکر افتاد و بخاطر آورد که اگر خود ابتدالی با جمعی بمدام

خان میکشیدند آمده بمعظم خان ملاقات نمود و فوج باو شاپ
را تقویت تازه بهم رسانید از آنکه در آن سرزمین آب کثرت بسیار
شعبه عبور سیوم که ناله بسیار قلب بستم مهاوندی از کوه های
انضلع آمده بان شعبه سیوم داخل شده گردیده بود و درینو لا
جاسوسان خبر آوردند که شجاع بابا آنطرف معرعات باج خان
سیر قلی داروغه توپخانه بادشا هزاره و غیره مردم نامی کار خلب
برای محافظت گذرگاه گذارسته و خود نیز مقابل یکی از معرعات
مهاوندی برای سر راه گرفت فوج باو شاپ لشکر اتمامت ماند
بعد از آنکه بسیار که تفصیل آن طول دارد و بدین پیش رفتی و مرور
چال بستی و او و خان و دیویر خان که مکر از مردم و سردار اغریه
نیز تردوات جانبازی بنظر آورند از آب گذشته کلمه چند از
کشت بادشا هزاره محمد سلطان بزبان عامه صدق بیان میداد
چون بادشا هزاره از لاکر ای و سوسه شیطانی که لازم ایام
جوانیست نزد شجاع رفته بود آخر کار از مالیده بال کار عمومی
لاکرتی روزگار که اندیشه بد عاقبتی در خدمت پیر بزرگوار

رسوله آنها رسید و نیز مسجوع کردید که شجاع بعد عبور خود است
بر فوج داد و خان و دلیر خان تاخت کرد و آخر جرات نموده
بلک بجای از صدمه مقابل و محله برد و سردار نامدار غنیمت دانسته
متوجه تانده کردید و سلام خانرا برای تسبیح بندوست اگر
نکرده فتح جنگ خان و زیر دست خان و راجه سبجان سنگه و غیره
یازده دوازده امیر و ده هزار سوار نگاهداشته و وسط ماه جمادی
الاول سنه دوازده بجای کوچ نموده متوجه گذشتن از آب کمک
کردید و حمید خان پسر داد و خان بامد و شصت گشتی جنگ
و دینزه بطریق مصالح کوکی آمده با شکر معظم خان ملحق کردید
و بعد ملاقات رعایتی که بایست معظم خان بحال او نمود و
در نفس ده لک روپیه خزانه که مجلسی خان بنجله بده لک روپیه
همراه خود مابین راه بجای محفوظ سپرده هفت لک روپیه بحالت
نزد معظم خان رسانده بود و نیز رسید و معظم خان در فرصت
چهار پنج روز بخاطر جمعی از دو شعبه آب کنک گذشت و دلیر
خان و داد و خان که از طرف آب رسید و انتظار عبور معظم

رسیدن آنها کشتیهای بادشاهزاده بدو انعام ملاخان و بادبهرادر
بکنار ساحل مراد رسیده بود مگر یک کشتی که در آن بعضی از خدمه
کلی بودند و بسبب سنگینی بار عقب مانده بود و ملاخان آن کشتی
را از نزدیک رسیدن مردم شجاع سرایمکی رود او دوری حالت
کوله توپ بد آن کشتی رسید غرق گردید و کشتی فرستاده اسلام
خان بدو رسید و آدمهای آن غراب بسی ملاخان از غرقاب بیاورد
فنا محفوظ ماندند مگر چند کسی غرق برفتند و اسلام خان
باغ از تمام بادشاهزاده را با خود گرفته نوشته چات نزد معظم
خان فرستاده روانه ابر نکر گردید و معظم خان بعد از شنیدن خبر
مژده فرحت از کل کل شکفته و سرور خاطر گشته خیمه و میوه و مآثر
با بعضی حاج و دیگر نزد بادشاهزاده روانه ساخت برای باقی
خدمت کاری و محافظت بادشاهزاده از دوست پروا عدا بجا
بداران ابر نکر و اسلام خان بتاکید نوشت و بتاریخ چهارم آن روز
بادشاهزاده را از آن طرف آب بشکر ظفر از طلب داشت و خود
با جمعی در نواره نشسته بیدار بادشاهزاده آمده یکشب بطریق

از جمله مرد فتر اهل عصیان گشتن و بپیچ و به امید نجات از گشتن
دو رخ نداشتن علاوه بآل اندیشی کردید از راه خطا ناکشته
براه صواب مراجعت نموده لکن جدا شدن از شجاع افتاد چون
حرم او که در تانده میماند خبر عارضه بدنی او رسیده بود برای
خبر گرفتن او از عمو رخصت حاصل نموده خود را بتانده رسانده
درین ماله با اهلیه خود و چند نفر بکدامستان شده خفیه نوشته
نزد اسلامخان ~~نوشته~~ که دراکبر نکر بود فرستاده برانزاده
خود اطلاع داده بتاریخ معینی او را بر معبر و دکانی بمجاونت
طلب نمود و ششم جمادی الاخر آخر روز قبیل را با چند آتشی
فروری و یازده نفر محرم همراه و هفت هشت خوابه سرا
بشهرت شکار ماچه اخروز از خانه سوار شده بکنار دریا
رسیده در چهار گشتی با همراهان و دو داسپ را بگشته طرف
معبری که اسلامخان بموجب نشان ره با جمعی از هوآمان رسیده
انتظار میکشیدند روانه کردید بتفاوت چهار پنج کمریا مردم
شجاع خبر یافته بر روز سه سوار گشته بتعاقب پرداختند یا

بر سر کز رجمای قلب تعین نموده لهذا دلیر خان را بدان فوج مقابل
و مقابل غریب روداد با وجود آنها در پناه مورچال بسیار قلب
باستظهار نوازه بودند و دلیر خان بکلبای مرور با چنان کار بر
تنگ آورد که پشتر آنها طعم تیغ دستان افغان جلالت نشان
کردند و جمعی کثیر زخمی و غرق برفنا گشتند و بسیاری پیر شدند و
سرانند از خان که خواهرزاده مرزا بیک سر فوج بود و یک تاز خان
زخمی دستگیر شدند و مرزا بیک دوسه زخم تنگ و تیر برداشته
با هفت سوار سالم خان بدر توانست بر و معظم خان از نشین
چینی فتح نمایان شکر این عطیه الهی بجا آورده بر دلیر خان
انزلی و تحسین زیاد نمود و زد و دم آنکه بعد از نزدیک سیدن شجاع
بجایگزین که شجاع از نشین حادثه که بر فوج او گذشته بلند آخر
پسر خود را با سید قیا و جمعی دیگر از دلاوران نام جوهر زم جوهر
سه ماه فوج ظفر موج تعین نموده بود و با همی بر دوش شکر اکثر از دور
جنگ کوله و بان رومیداد تا اینکه بناله قلب و شعبه دشوار گذار
که بعضی جاتا سه پایاب بود و رایحه که پایاب داشت جوهر برای نشان

میزبان و مهمان مانده مراجعت بختم خود نمود و حقیقت را بحضور
مصحوب قاصدان سیرج پسر نوشته ارسال داشته و بعد رسیدن حکم
فدائیان را با ارادت خان که همراه باو سواراده از سابق بود روز
حضور نمود چنانچه باقی ماجرای آن بگذارم خواهد آمد اگر چه مگر
بزیان خامه صدق بیان داده که داستان محاربات شجاع و معظم
خان که سرداری بدان جلالت و فدویت کم بعرضه ظهور آمده
سر و پای نثار و میرچ خواهد در اختصار آن گوشت قلم بجز
انده اعتراف بعدم انتهائے ذکر ترددات او مینماید اما بعد پیوستن
دیرخان که از بدلان یکی بیاد و در راه انجمن می شمر و ندبدان
سپه سالار و جنگ و تردد و غریب روداده بطریق انمال
می نثار و اولابده که معظم خان بعد توقف یکماه بتقاضای
وقت و امور ضروری بشد اید تمام از ناله دشوار گذار عبور
نموده متوجه مالوه گردید خبر رسید که شجاع سرانند خان را و یکمبار
خان را با و هزار سوار جبار و توپخانه آتشین بایه سرداری
مرزا بیک که از شجاع نامور گفته میشد برای سدره راه گردیدن

بود و پس او فتح خان اسپ سواره باب درآمدند از عقب آن
ماویکمر اقطاع بر قطار مانند موج روی آب روان روان گشتند
بنصف آب رسیده افواج مقابل کمر جبهه بمناقصه بستند چنان آتش
پیکار بر افروختند که روی دریا را دو فرو گرفته در نظر ما قریب ساخت
و سر رشته احتیاط راه از دست دلاوران دریا نور در رفت و بنمایه
نکرک بلا باریدن گرفت که بسیاری هدف ناوک تقدیر گشته سر
بجیب برف سافرویده باز سر بالا نتوانستند نمود و روی آب از
آینختی خون مبارزان و پجیدن دو دو قلون وارد چشمها جلوه
یمن و جمع کثر که جان عزیز را عزیز تر از پاسی آبرو میان هم چشمان سر
نمیدانستند با وجود حاصل نمودن کلکونه سرح روی رخسار پیش قدمی
بر یکدیگر سبقت میسوزیدند و جمعی که نظر بر آید و نموده میدانستند که
پهلوان زنده خوشست از صدمات کوه و تیر باران بر گردیدند و چون
دران آستوب جو بهایی که برای پایاب میان ناله طریقی گذرگاه
نصب نموده بودند از تلاطم موج و صدمات سوار و پیاده بحال نماند
و ریک در زیر پا مابدر رفته پایاب را بغرقاب مبدل گردانید

پایاب نصیب نموده بودند پرچند که اوقات تردد و عبور اعتماد
بر آن پایاب که ریک از جای میستود و پایاب بغرقاب مبدل میکرد
شکل و چوب بحال نمی ماند بنود و فوج خشم با میدان کوه ربا از روبرو
خبر کی یسنود و معظم خان از ملاحظه رسیدن ایام برشکال بهمت
بر متیصال شجاع زیاد می گماشت رای اخلاصی برای آن ارادت
آیند برین قرار گرفت که تکیه بر اقبال بنزوال خدیو زمان نموده با
شکر منصور از گذر بر خطر مذکور بهشت مجموعی عبور باید نمود بمسردار
را شب خبردار و مسلح ساخته یکپاس شب از شب چهارم شجاعان
مانده با همه امرای عقیدت نشان بایرکات آورده بعضی فیل سواره
و بسیاری اسب سواره روان گشته اول روز نزدیک بگذر خبرور که در
عرضه شدن از بحر عمان و در تنگی راه مبر که بنشان جویهای باد از پهل صراط
روز محشر میداد رسیدند با وجود مخالفان شروع بزدن کوله توپ
و تفنگ و در انداز نمودند بهادران مستانه قدم به بحر غرقاب پی پیمان
گذشتند ابتدا از اعرخان و پیر محمد که همان ایام مخاطب بقراول خان
شده بود با جمعی از اغریه جلادت پیشه بعد از ویر خان که بر فیض سوار

زد که نزدیک بود را کب و مرکوب نقش زین کردند اگر چه
کار اسپ از آن صدمه ساخته شده بود اما از راه جوهر عزت
که در اجب هر قوم و هر جاندار می باشد باز بر خاست و آن غرض
نیز خود را چنان نگاه داشت که با وجود چینی ضرب از خانه ری
جدا نکر دیده باز خورست اسپ از طرف فیل رانده در آن حالت
بناظر او رسید که باین اسپ مل و روده باخته مقابل حیوان
بلای سیاه دوباره صلا آوردن از آن می عقل دورست از
طرف عقب فیل خود را برابر فیلان رسانده بفرس شمشیر
فیلان را از بالای فیل سرنگون ساخت و چون دانست که
ویرک اسپ را طاقت سواری دادن نمانده و ملاحظه آسیب
فیل نیز بود با ظهار جلاد است و تهوری بی آنکه توقف از فیلانی
داشته باشد برقی کردار یا از رکاب اسپ خالی نموده بگریخت
و چالاکي تمام خود را بالای گردن فیل رسانده چونکه فیل در حالت
او نبود دستخ محمد فاضل نام خان سالان او در آن حالت گفت
نمایه بکند فیل بالای کوشش او باشد بفرس آن که بزرگ بنا

زیاده از هزار مسافر و پیاده چهار پایی بیست و شش غرق بحر طایف گردیدند
و فتح خان پسر دیر خان و چند یار از دیگر مردم با نام و نشان بگریز
فنا پیوستند و عجب قیامت و غریب رستی بر سر گذشت
بعد گذشتی از اب بدان صدمات که مخالفان زیاده از آنچه
باید گوشش و شنش بکار بردند محاربه عظیم میان فریقین بر پا
گردید اگر چه دلاوی و تر دو جانبازی که از اغرخان و دیگر
بهاوران آغریه در نهدت محاربات روداده در تحریف
آن نظر بر اختصار کلام کوتاه قلم عاجز از بیان کار فرموده
ما شمر در بهادری و اجرت و جلالت اغرخان فیل
بزد که درین اتفاق افتاده و از زبان راوی نقد سماع
گردیده و در آغز نامه نیز درج است می شمارد که اغرخان را
بعد بر آمدن از آب با فیل کوه منظمست اتفاقا مقابل افتاد
اغرخان با اظهار جلالت شمشیر کشیده خواست بر خطوم فیل را
فرود آرند آن عفویت نژاد کوه کشال یا شاره فیل بان
بغیر صدمه خطوم اغرخان را موجب برداشته چنان بر زمین

برآمدن معظم خان و حمله بیای او در دین و لا و ران تاب مقاومت
نیاموده و رو بفرار آوردند بلند اختر با هم را مان از دست داده هزیمت
فوج خود خواست خود را رسانده بتدانی یزدان زد و سید عالم
پیش قدم کردید آخر کار یان ساخته بی آنکه کار بکار زار انجام
او نیز طرح داده روانه مانده کردید و بعد این فتح نواره و فیضان
و توپخانه بسیار سوای اینجی لکها مال بغارت رفت بضبط کار
و بهادران جلالت شعار در آمد معظم خان بعد از فراغ این فتح
بقصد تعاقب شجاع متوجه مانده کردید مابین راه شنید که شجاع
باراده جباگیر نکر چهار صد گشتی بر از اموال و اطفال و اکثر کار
خاچات و نواره جنگی روانه ساخته خود در تبه بر آمدنست
معظم خان بران نواره تاخت آورد و از طرف دریای کشتیهای
جنگی را گرفته راه فرار گرفتند و تمام نواره بتصرف تعین کردای
معظم در آمد و معظم خان نور الحسن را که از کار خاچات شجاع
واقف بود با دیوان و واقع نویسنده لشکر برای ضبط اموال
تعین نمود و جمعی از سپاه و مردم توپخانه همراه آنها گذارشت و خود

کوشش باید رساند این بلای سیاه را آرام ساخت از آنکه
کجک بدست آغرخان نیامد بر خنجر که زیر کوشش فیل خداوندان
کوه پسر دیونزاد بجای خود استاد چون دلیر خان که بر شجاعت
و بهتوری آغرخان اطلاع واقعی داشت و در آن حالت بر آمدن
از دریا که فیل او عقب است آغرخان بود آنچه از آن شتر صولت
فیل جنگ زد و بظهور آمد از دور مشاهده می نمود با وجودی که
از خبر غرق گردیدن و واقع گردیدن پسر او عالم در چشم او سیاه
می نمود فیل خود را برابر فیل آغرخان رسانده زبان یا قرین
و تحسین کشاده دوبار گرد فیل سواری آغرخان بطریق تصدیق
گردید آغرخان زبان شکم قدر دانی دلیر خان کشاده گفت
امید دارم این فیل در سر کار قبول افتد و برای سواری من
است از سر کار عنایت فرمایند دلیر خان و او است از کوه های
خاصی توافع نموده هر چند گفت فیل هم از شما باشد آغرخان
قبول نموده از فیل فرو داده بدلیر خان پیشکش نمود و القصه را
انواع شجاع که بطریق بر دل بلند اختر کرم دار و دیگر بود بعد

و جمعی که در آنوقت رفاقت تو داشتند نمود بر کشتی رسانید و سوار
گشتند دریا نور دست جهانگیر نکر کردند و تمام مطاع بدست ^{یکم} عار
و تاراجیان و او باشان افتاد و اکثر مردم خود شش دست برد
نمودند معظم خان اطلاع یافته بعضی مردم مقتدر را برای ضبط
اموال شهر گذاشته خود را بطریق استحصال بکنار ویرا رسانده
بگرداوری مال و اسباب متفرقه که پیشتر آن از دست
تاراجیان بدست آورد پرداخت و مردم برای محافظت عورت
تعوی نمود و سراج الدین دیوان و اسفندیار معجوری و میر تقی
و دامادی ابی حسی داروغه توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم
کوکه و غیره که بعضی برای حفظ ناموس خود از علایج و جمعی
از ملاحظه بر کشتی ریام شجاع مانده بودند بخدمت معظم خان
رسیدند میر کی را از عطای اسب و فیل و خلعت نواخته
امید و ارعایات بادشاهی ساخت و درین فتنه خبر رسید که دو
غریب که پرازنقه و جواهر طلا و نقره آلات بود با چهار پنج
کشتی دیگر در از اجناس دیگر بدست مردم دریا نور و بادشاهی

بقصد بدست آوردن شجاع چنان ایملغان نمود که با چهار صد سوار
جاری که تازه از انجد اغرخان با جمعی از غریبه بود رسید شجاع که
بعد از رسیدن معظم خان بر چهار غراب از خزانه و طلا و نقره آلات
و جواهر بعضی از اسباب کار آمدنی و پهل پنجاه آنای خدمه محل و بعضی
از مردم متحدی پشته بابر و از زاده و پسر خوانده سید عالم بار و
سوار کرده روانه ساخته خود شجاع با شصت چهار صد نفر
بر دو پسر و بعضی خدمه از تانده برآمده نزدیک رسیده در انتظار
رسیدن باقی اسباب ضروری و جمعی از عورات که مانده بودند
زیر درخت فرود آمده در بخت فکر فرو رفته حیران مال کار خود
بود درین حالت خبر رسیدن معظم خان بکوس آن بوشس بخته
رسیده و در همان حال دوازده شتر و چند دست و شش قبل
پوز مطاع نفیس انتخابی که برای همراه برداشته بود و پهل
آنای خدمه برقع پوش همراه صندل خواب سیری محمد بر سر دریا
رسیدند اما از خدمه رسیدن فوج معظم خان به دست و دل
و پاهای خسته فرصت بگردن درگشتی نایافته خود را با هر دو پسر

خان
نزدیک از عمده جهانگیر نکر را که سر از اطاعت شجاع نظر بر عواقب
کاری پدید از نزد راجه مدد نواره جنگی طلبیده از اطراف فوج کشتی
بر او نموده در استیصال او کوشیدند و دوری امداد و مراجعت
نمودن نواره آن کافر خانه چند تنی بر در نهند و مسلمین بجا و نه
تاریخ رفت و پناهی تاخت و غارت کردید و کفار با سیری بودند
بعد رسیدن شجاع از نامه که قبل از انهم نظر بر برگشتگی ایام
رئی الدین برای طلب بدرقه نزد راجه نوشته چات روانه
ساخته بود مرسلات دیگر مستهلک تا یکدم تمام و تملیق تمام نزد آن
کافر بد انجام فرستاده چشم بر راه رسیدن بدرقه که با عانت
آن خود را نزد راجه رساند کردیدند اگر چه بعد رسیدن نوشته
چات پسر شجاع راجه مذکور حکم بنام حاکم چات کام تعلقه خود که نزدیک
جهانگیر نکر واقع است برای فرستادن نواره جنگی بطریق کومک
و بدرقه نوشته بود اما چون در انتظار یکماه گذشت و درین مضمحل خبر
نزدیک رسیدن معظم خان تزلزل افزونی خاطر برداشت شجاع کوه
و ششم رمضان که آفرسند جلوس بود با هر سه پسر و جان بیک

افتاد و در برادرزاده پسر خوانده سید عالم که بران کشتیهایی بودند زخمی
گشته و دستگیر گردیدند و اموال زیاد از احاطه شمارانده و خسته
صوبه داری چند سال بنکالای تمام مد بعضی کوتاهی بسته بر از
مال بفسط و رآمد و معظم خان دوازده روز به بند بست شهر
و اطراف پروا خسته باز بقصد تعاقب آن سرشته بحر گردانید
از تمانده برآمده در بعضی خبر رسید که اسلام خان فوجدار ابر
نکر بسبب نقاره خاطری که از طرف معظم خان داشت بعهده
خبر فرار شجاع از تمانده بچشم حضور و پی حصول رضا و اطلاع سر
فوج روانه دار الخلافه گردید و بجای او مخلص خان را فوجدار
اگر نکر نمود و شجاع برگشته اختریار و هم شعبان سنه سه
از جلوس بجای نکر رسید و چون زین الدین پسر او قبل از آن
بدو سه ماه بجای نکر آمده از مشاهده ایام نکبت بار بار جنگ
که از اطوار مذموم و رویه سکنه آنروز بوم شوم و در جنگ آشام
مفصل بکنار شش خواهد و رآمد ماه رسل و سیل مع فرستادن
تحف هدیه یاد در مسا آورده طرح بنای دوستی انداخته بود و هنوز

سموع کرده خلاصه سخن آنکه آن کافر بد خصال نیز با و سلوکی که بایست
نمود و بعد صراحتی در سر کردنی تمام که تقاضای ایام بد فرجام می باشد
در آن کفرستان چنان مفقود و الاثر کرده که از نوشتن و از ظاهر
پیدا نکردید و در روز نهم سال سی و هفتم از روز پنجشنبه که در آن روز
مصادف با روز شنبه بیستم ماه مبارک رمضان است و در آن روز

پست و چهارم ماه مبارک رمضان المبارک جشن آغاز سال سیوم از طوسی
مطابق سنه هزار و هفتاد و هجری از استیلا یافت و به سلاطین
و ائمه و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت
کامیاب خطای اضاف و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر سرخ و سفید
کرده اند از آنجمله سی هزار روپیه بار بآب استحقاق مرحمت فرمودند
خوشحال خان کلانوت را که سرانده نغمه سرایان آن عهد بود بنقره
وزن نموده بهفت هزار روپیه در انعام او عطا نمودند از آنکه بعد از
رسیدن خبر بوستان باو شاهزاده محمد سلطان شجاع خلد مکان
بقصد مهم متوجه شجاع کرده و مسافت چند روزه طی نموده بودند
در نیفی خبرندامت کشیدن و معاودت نمودن باو شاهزاده از نزد

رسید عالم و سید قلی از یک و مرزا بیک که بغایت آن روز همان چهار فرسخ
از عمده نوکران مانده بودند و جمعی دیگر و خواجہ سرا یان و خدمه محل از
جایگزین نکر برآمد از منزل اول و دوم جان بیک و چند نفر دیگر معه
ملاخان که مصالح لایبی سفر آنضلع است از نزد آن برگشته اختر فرار
اختیار نمودند و در منزل سیوم پناه و یک کشتی جنگی از نزد حاکم جاتگاه
بموجب نوشته راجه رشک رسیدند بعد از آنکه از بد مدوی ایام
بر آن بد فرجام گننام و حادثات راه و خفگی که در قصد گرفتن قلعه
از طوابع آنضلع کشید و ناکام او آورده داشت ناکامی کردید و متفرق
کردید باقی مردم همراه بر او گذشته بتفصیل آن قلم را رنج
نداشته حاصل کلام می نگارند که بنظر آن خفت و خواری و بی
اعتباری مجموعی با چهل نفر که از انجمله سید عالم بوده نفر و سید
قلی باد و زده متعل رفاقت نمودند و داخل ملک رشک کردید
کسی را که اقبال از زور و بتافت نبیب قضا بر سرش دست
یافت همان کرد و کردی ندانست کشید ریچ رفت کردی بخوار
رسید و ریاب انجام و مال کار آن برگشته روز کار قول مختلف بسیار

آزار عقب مانده بود در ستقر الحلا فدر سیده مرحله پیمایی سفر آخرت کردید
چون از بندنای عیقدت کیش کار طلب بوده باعث لال خاطر حضرت
مکان گشته در جشن وزن قمری سال چهل و سیوم که جهانی کامیاب
فیض کردید یکی از صاحب طبعان این رباعی گفته گذرانده از دولت
وزن شاه فرخنده سیر زر گشته عزیز و ابرو یافت کهر پادشاه پیر
چو در آمد کوی خورشید نشست در افق تابکمر بجای تیران که بسبب
وقوع تقصیر با وجود بحال نمودن منصب بی براق بحرامی آمد حکم راق
ستی فرمودند چون عریضه های معظم خان مطابق نگاشت و اقرار کار
بی هم شتله مرده فتح بنگالا و فرار شجاع از مقابل افواج ظفر امواج
و قریب رسیدن آوارگی او از جایگزینگر بعضی والا میر سید دین گشتن
معظم خان ترا خطاب فغان خان سرفروزی داده از اصل و اضافت
نهادری هفت هزار سوار سه هزار سوار و اسب و سوار سپه فرمودند
و فرمان صوبه داری با استقلال تمام صوبه بنگالا با اختیار عزل و نصب حکام
انضاع مخبر و شمشیر مرصع و دو فیل موسس از طلا یاد گیر عنایات روانه
فرمودند راجه کرن که در ایام توجیه بادکاه از دکن از نوشته دلاشکوه حکم

شجاع و بزرگوار گردیدن بشکر ظفر از پادشاهی رسید پس از احکام طلب
پادشاه برادره بحضور معطلت خاصه و نادری مرحمت نموده بودند بعد
که خبر روان شدن محمد سلطان معروض گردید فتح عزمت انکسیت نموده
توقف و لشکار کنان از خضر آباد عمان مراجعت معطوف داشتند
در هر هفته در روز خبر غلبه فوج پادشاهی و فرار شجاع و پیوستن عمدتاً
او بمعظم خان از روی نوشته اخبار نویسان و عرض داشت معظم خان
بوضوح می پیوست در نیقی خبر نزدیک رسیدن پادشاه برادره مغضوب
محمد سلطان بعضی رسید حکم بر بیخ از پیشگاه قهر صادر شد که اله یار خان
داروغه کز برادران سر راه پادشاه برادره رفته از بهای کامقید ساخته
بقلم سلیم کذا راه و ریاه رساند چنانچه اله یار خان در موضع شکر نور
پادشاه برادره رسیده موافق حکم بعمل آورد و فدای آن خان بحضور رسید
مهر و عنایات گردید و ارادت خان که او هم از بهر آن کوتاه اندکی
پادشاه برادره بود و جمعی دیگر از بهر آن اولی منصب و از طاعت
ممنوع گردیدند و نیز معروضی گردید که ذوالفقار خان بسبب عارضه
بدنی از معظم خان جدا شده برفاقت پادشاه برادره روانه شده از پادشاه

اگر چه رسته اصل اجداد او بسلسله را با نی چیتو ر میسرانند که آن نیز بنسبت
نمی یوست اما چون میان قوم راجپوت و هندو مقربست که فرزند
از بطعی غیر قوم خود حاصل نمودن و از کینز تواله و تناسل پیدا کردن
مذموم و تنویم میدانند و در صورتی که در عالم جوانی و سیهوت زانی
فرزند از غیر کفو بهم میرسد از او داخل خانه زاد و کینز و غلام اعتباری
نمایند و بان ترک و میراث میت نمیدهند و با وجودی که مادر مولود
بخیه و از قبیل اعیان تر از پدر باشد اصلا میان قوم آنها عزت
و پروندار دو با او نسبت نمی نمایند و در مجلس شادی و ماتم ترکیب
طعام خوراندن نمیکند مثلا اگر زن قوم برهنی که بهترین قوم دینش روای
همه کفار اند بطریق عاشقی بتصرف بدتری ذات هندو بیاید از آنکه
با او نکاح نمی تواند نمود فرزندی که از او حاصل شود حکم ولد زنادر کمال
بی اعتباری و در و مکرو زنجیه که در اصل و نسل همه قوم بسبب فساد
زمان ضل را دیافته اگر میان قوم کهنتری و کایت فرزندی از جاریه و غیر
کفو بهرساند و از راه دولت و اعتبار دسته باشد که خدای او باز
هم بخود او می نمایند و در صیافت و پیر خوردن و خوراندن با خود از او

برخاسته رفته و بیکانیر و طی سر از اطاعت پجده بغایت حال
رجوع ببارگاه آسمان جاه و حضور نیاورده بود امیر خا از افوج هزار
سوار برای تنبیه و تاوید او شخص فرموده بودند و کسری سنگه که باید
عداوت داشت و در حضور خدمت می نمود و تعینات و رفیق امیر
خان گردیده بود و امیر خان بعد رسیدن بسرد بیکانیر که بدو پیغام
و عده دو وعید تمهید آید نموده بشا همراه اطاعت هدایت نمود و راجه
کردن از خواب غفلت بیدار گشته بر همان دو کلای همیده کارزار
و انوار با عرض داشت شش تکر با ظهار افسوس ایام نافرمانی و امید عفو
تقصیرات گذشته با قرار کمال ندامت و تسلیمانی و اطاعت آینده روانه
نموده و بهم جهت رضامندی امیر خان کوشیده رفاقت اختیار
نمود و بحضور رسیده بعد طارفت بشفاعت امیر خان مورد عنایات
گردیده تسلیمات عفو تقصیر و عطای منصب و وطن بجا آورد و کلمه
چند از اصل و نسل سیوای جهنمی و شمر از شروع فساد آن بدینا و زبان
تلمیذ بدانی از مردم تقه دکن و بعضی قوم مرتبه در باب اصل و نسل
سیوای مردود به اصل جهنمی بکار بقول مختلف سموع شده بی نگار

بهم رسانده از اینجا اودر کشتام کردید لهذا اودرا بمقوم او بمقبه بهوسله
ساختند القصه بعد که ملک نظام الملک بحری تمامه بمصرف صاحبقران
ثانی درآمد و ساهو بهوسله پیدر سیوایی جهنمی بعد اختیار نمودن نیکی
صاحبقران ثانی که شش هزار سکه بود باز از کمرای روز ازل فرار
نموده از راندنای بارگاه حضرت اعلا کردیده چنانچه بگریه و رانده سر
پناه بعادشایه آورد و در همان ایام فرمان فرمایی بجای پور که اخس
خدمت و قبول اطاعت غایب باو نشان آن زبده و خاندان
تیموریه بمذول حال عادت شاه کردید بر اینمائی کار پردازان خود
که عمده ملا احمد نایب باشد و از صاحب کمالان ذوالاقتدار بجای
پور گفته میشود و در خدمت صاحبقران ثانی عرض داشت ششبر
انتماس عوفی و معاوضه نمودن بعضی محالات سیر حاصل تعلقه بجای پور
بامحال تعلقه کوکی نظام الملکی کنار دریا که در پناه جبال واقع شده
و مراد از بندر چول و دانده راجپوری پایونه ویاکنه باشد و بعد
تسلط عادتشایه بر نظام الملک متصرف ولی بجای پور آمده بود و در
حدان نشین سرحد کوکی قدیم عادتشایه که بتل کوکی اشتباه دارد و

نقش اختیاری کنند یکی از اجداد سیوایی بد کردار که مقب بهوسل
شهرت دارد و در اطراف ملک راناسکین داشت با یکی از زنان غیر
قوم و بد اصل تعلق بهم رسانده به ترف خود آورده مدخوله خود است
از و پسری متولد کردید و هر چند مادر و پدر و خویشان و خواستند بر او
او دختر را از قوم او بعهده او در آردند بسبب عشق و شرف که بدترین مرتقا
انسانیت را فی نکشت چنان زبان طعن خویش و تبار بر و دراز کردید
بازن و فرزندی که داشت رو بالکد کنی آورد و بعد که بملک پیکانه رسید
با وجودیکه سرمایه دولت که عیب پولس افعالند موم انسانست
داشت و شهرت اصل و نسب او بخاندان رانامیر رسید بهیچ یک از سلسله
راجپوتیه مشهور صحیح النسب بدون تحقیق بجایست طریقی با فرزندان
او نسبت نمودن و ناچار با قوم مرتبه که آنها نیز خود را از جمله راجپوتان خیر
معروف میکرد و صلت بیان آورد و دو تسمیه بهوسل از زبان شوخ
طبعان و کنی شینده شده که چون بهوسره زبان هندی اندام بنیانی
زن را گویند و در زبان هندی بلکه فرسی تبدیل لا بلام و لام برا از فصاحت
کلام است چون آن بد نام و کنی نام جد و آبایان زن کم اصل الفست تمام

جاکیرداران گردید و چون در همان ایام بمطالع آن نژاد فرجام
عادل و بیابوری بعارضه بدین گرفتار گشته بعد از امتداد و رسیدن
مرضی که انقلاب و استیلا تمام در مملکت پر وسعت بیابور که
بیج صوبه بنید و ستانی در افرونی محصول و وسعت مسافت بدان
صوبه نرسید بهم رسید و درین فتنه ملا احمد که بنید و بست قلع کوکبی از
فوج او بسبب تعلقه جاکیر و فوجداری بود و او از بیابوری آزرده
گشته اراده حضور نموده فوج خود را از انجنا طلبیده سیوایی بد
که هر ملک را از نسق حاکم مستقل خالی یافته علم پیدا و برافراخته از
جوهر نیاکی که علاوه جلالت ذات داشت بطریقی قدم جرات
و بی باکی بد و تقاضای روزگار سفله پرور و تعلقه جاکیرداران دیگر
گذشت که بنیای ظلم و افساد آن بنیاد چنانچه مفصل زبان قلم
خواهد آید تا حال زیاده از دو قرن گذشته در تمام شش صوبه دکن
و صوبه مالوا و احمد آباد و رافرونیست و کار بجای رسیده که مرتبه
شتریک غالب کل محصول مال و سایر دکن گردیده و هر سال که در
مال از محصول پرکنات و تجارت و دیگر سکنه معمرانی مسیور و

میکرد و نمود و اتهاسی او در جبهه پذیرایی یافت و هر دو کوکی نظام الملکی
و عاوشاهی تعلق بجا کم پیا پور گرفت و از جمله آن حالات کوکی
نظام الملکی و وزده پیکنه سیر حاصل به تنخواه ملا احمد مقرر گشته بود
در همان ایام دو پیکنه بسم پونه و سوبه در جاکیر ساپو بهوسله
تنخواه گشت و ساپو از طرف خود سیوا پسر ارشد خویش
را که در کار بار امور دیونی و و پخته کاری و تدبیرانی صاحب
و سالوس و وفنون وقت بود و در فی حیل و تدویر و عیاری و
طریق مفیدی و تراری ابلیس بزرگس در مکتب خانه تدیس
او از کینه شاگردان خود را میدانت مقرر نمود و آن سک
بد کرد و بعد رسیدن بدان تعلق به بندوبست جاکیر خود پرداخته
شروع با ختی عمارت و احداث قلعه جات و حصار کلی
کو بی که هم آن خود و پرازشجار و جنگل دشوار گذار و جبال
سرب فلک کشیده بود و طریق زمینداران مفید به اختیار
کرده برور ایام آغاز بدست اندازی برویهات و معموزنای
سر حاصل آنضلع نموده باعث احتلال حال رعایا و محصول

آن در سر کار بر دزد من نمایند و در تخریب جاکر من قبول اضافی مقرر
سازند بنام پیشکاران مدارالمهام بیجا پور میرسد بعد که فریاد
و ناله‌ش جاکر در آن نوشته می آید در آن آشوب کیسح اعدی
دیگری نمی برداخت فایده نمی بخشید و متصدیان مرتشی متوجه
حال آنها نمی شدند از آنکه ملک و منی همیشه خالی از فتنه و سلا
نموده و مدام طریق وحد و سرکشی و نفاق میان هم داشتند و از
راه خفت عقل و جهالت و دعوی شجاعت بی چنانچه با حاط
بیان آمده در قطع ریشه حیات هم دیگر میکوشیدند و دیگر از جمله
روی مذموم صاحب مداران ملک نوکران عمده انجام بود که بر یک
محال و کسی که سست تخریب برده هر که غالب آمده و دیگر بر مغلوب
ساخته جاکر بر تصرف خود می آورد آن حال بر او بحال و مقرر میکرد
و از جنس اطوار ناهموار که اثر باعث خرابی ملک و سلطنت
و پایایی رعایای مال گذار میکرد بسیار روح و دشت موافق
خواهش آن فتنه جویا سرکش احکام اختیار زمام آن ملک بنام
او میرسد رفته رفته کار بجای رسیده که از جمله سران مشهور و

و قافلای سکیں و چهارات در پامو عرض و ناموس میبود
و مسلمین بیا و فتاحادته تاراج میرفت و از ده حصه یک حصه ملک
آباد بنامه بیت بیت کرده و دیهات و قصبات سیر حاصل
ویرانه محض و بحر غارتاده اگر چه بعد مقرر شدن حصه در عهد تسلط
سادات باره چنانچه انشا الله تعالی در ذکر سلطنت بادشاه
شهبه در قوم محمد فرخ سیر بکدارش خواهد آمد پاره در ظلم ظاهری
کفار تخفیف راه یافته و ملک رو بآودی گذشته اما چون غنیم
شیر یک غالب گردیده نسبت سابق تسلط زیاد بهر ساند
القصه آنروز و دخیل بعد باخت و تصرف دیهات طرف کوئی قبل
از آنکه فریاد جایگزین دران ایام پر شورنش و بر خود کی سلطنت
بکار بردن صاحب مدار سجایور برسد عریضه آن بد شعارخته
کار مو تحف و هدایای بسیار شنبه غدر غدر آنکه فلان محال
که از جایگزین در او چنین و چنان تقصیر بنظهور آمد و محال کنیانش افزونی
محصول داشت بباران به تنبیه جایگزین در مفسد پرداخته بضبط
خالص در آورده التماس دارم که باضافه کذا و اصل ساختن محصول

آورده دریا نورد و فراق پیشه با مصاح و سامان جنگ در آن کشتها
سوار کرده معماران چابک دست بر آن نمانده باستظهار آن سه
چهار قلع در جزیره دریایی متصل کوکنی احداث نموده و سکه فلوس
در قلعو راجکد زدن بسم خود فرمود چنانچه تا حال در محورهایی
کنار دریایی کوکنی همان پل سپاه جاریست و پیشه سیواسی می
نامند و برورایم صاحب کلنت و سرانجام گردیده که مخالفت
بیا و شاه هند و بیجا پور پشته قلعو راجکد و چاکنه را بجا و پناه خود
ساخته و در پناه خیال قلب و جنگل دشوار گذار بناخت و تبارج
ملک را و سالی دور و نزدیک بر و بر پرداخت و در نیمه قلعها
سردخام ذخیره و سامان جنگ مییاساخت و علانیه طبل سیر
نواخت و از بغی پشکان مشهور و کنی گردید بعد که پسر بیاعاد خان
بعد شهور رسید و پرداخت ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل
و رسایل و عده و وعید آینه و موثر نکردید و افضلیان را که از مردم ایران
و امرای عمده بیجا پور بود و بسبب طعام بمردم بسیار خوردن
با فضلیان پیشاره ملقب و مشهور گردیده در شجاعت و شهویر

صاحب سراج کم کردید و از قوم مرتبه مردم استخالی فراق پیشه جمع کن
فراهم آورده و قریب دو صد شصت و پنج وادیان در طول
نکاهد بسته کمر بست بر ستیز قلاع نایب یوری و نظام الملکی
بست و اول قلعو حندن مذن را بکله و تدیر که تفصیل آن طول
دار و متصرف کردید و بعد دست تسلط و تصرف بغلبه تمام بود که
قلعه های نایب که از دویزه و وجود قلعو داران و عارسان تجربه کار
خالی بود و از نمود و ویری اوان علی عا و طان ثانی که در انبات
اصل و نسل او نیز گفت و گو بود بدین سبب در او آخر عهد عیسی
بر او بادشاه عالم گیر مهم فرموده بودند و از آن ایام تا مدت درازی
اجل خلل در ملک او راه یافته بود از اینجهان رحلت نمود و سر
در صغر سن قایم مقام او کردید و سیوایی مرد و فرصت وقت
انقلاب سلطنت را غنیمت دانسته زیاده قوت گرفته علم
سیرت فساد از اراضیه جل قلعو خورد و کلان بتصرف خود در آورده
محصل برکنات طوابع آنرا بضبط آورد و یون و چاکه و را بکد
را حاکم نشین قرار داده بهشتا و کشتی جنگی ساخته و فراهم

نفر خود سکار می نباشند نمود از آنکه وقت بر آمدن از مکان مردم
شجاع نامی معتمد خود را در پناه سنگهایی که در جایگاه پنهان ساخته خود
در انکشتان دست حرب که از راهی بصورت پنج شیر میزند و در زمان
سابق میان مردم دکن نگاهدشتی آن رواج داشت زیر آستین جابه
غیر معلوم پوشیده نفری نوازی را در دامن کوه پنهان کرده با و گفته بود
که وقت ملاقات افضلیان اغلب از دست می کار او ساخته
نمود و در تو علامت دستی یافتی من دشته و زخمی گشتی او ظاهر کرد
تو نفری نواخته شکری که در کوه و کنار پنهان ساخته ام خبر دار
خواهی ساخت و تو بهار را فرموده بود که بر از باروت و کوه نمود
با تیلهایی روشن کوهی را آوز بمانند و در آن حالت یکبار مقابل
شکر خرم آتش دهند و افضلیان از غرور شجاعت و تهوری
و تسلط یافتن خود در کمال نجاری وجود و عدم سیوار اساو پی داشته
بعد پیداشدن سیوا از رو برو که هر سه چهار قدم پیش آمده باز بانگبار
تمام تفرع گمان ادای تسلیم بجا آورده می استمال شده بدای
و تبیی و پیش طلبیدن نمود و آن محل التماس در کاره دور نمودن و

نیز شهوت داشت برای تنبیه او تعیین نمود و افضلیان بر او
شکرگشایی نموده بعد از کوشش و کشتن بسیار که بر آن تبه کار کار
تنک نمود در قلع را جگه محصور گردیده بکیده و تذیر و رویه
بازی پیش آمده مردم مقتدر را در میان انداخته با طهارت است
و اتماس عفو تقصیرات و قبول مبلغ پیشکش رجوع آورد و در
هر روز از فرستادن تحف و هدایا به بنام کمال عجز و ضعف نایلی
و قبول اتماس اساس سالوس را نوعی استحکام داد که سوای
سوی ظن در دل افضلیان اصل رسیده نگذاشت و بعد از آمد
رفت بر یمنان حرب زبان سالوس و فسانه پیام فراخ
داد که در مکان مقرری زیر قلع خود یا چهار پنج نفر یراق فرود
آید و از آن طرف افضلیان نیز با چند نفر معدود که شکر او
بفاصله کوله رس استاده باشند آمده در آن مکان قبل از رسیدن
سیوانشیند بعد از افضلیان بدانجا رسیده و سیوانگروایی
یراق از داس کوه نمودار گردیده از دور شروع بلرزیدن و عجز
نمودن و تفرع و زاری و اتماس آنکه کرد یا یکی سوای چهار پنج

پشتر اسباب تجل و لمیعت فراهم آورد چون انجمن بوارانته بجا پور
رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه سالاران پادشاه صاحب
فوج بجا پور بوده تعین نمود در نواح قلعه بر ناله میان مردم و محارب عظیم
روداد بعد مکر غالب مغلوب گردید و طرف رستم خان رود
بنهیمت آورد و القصه ازین دست برد ما که فلک سفل برود و در مدد آن
بد کوه میکوشید و روز بروز صاحب لشکر مستقل میگردد و قلعهها
اصدات نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی و خرابی معمورای
قدیم باوشایچه می پر درخت و بر قافلههای دوردست تاخته مال
و ناموس مردم را متصرف میگردد (اما شق تمام نموده بوده و تاکید تمام
میسود که هر جا لشکر تاخت آورد بعد بدست آوردن زن و فرزند رعایا
و مسافری سوای آنکه هر جا که کنیز بیابند متصرف شوند دست بر عیال
و ناموس نمیدهند و مسلمان دراز نمانند و بغیر از آنکه برای گرفتن رزق
مقرر نمودن مبلغ رزقه او بجهت خلاصی آن اسیر بغت در قید
نگاهدارند با او بی ادبی و بی سیرتی پیش نیابند و همچنان کلام
الد هر چه بدست آید در عزت و احترام آن تاکید داشت و آنچه

از دور پالکی می نمود و تا آنکه افضانخان مردم زیاد را از کرد و نزدیک خود دور
ساخته تھیں کہ آن عذر مکار نزدیک رسیدہ کہ یہ کنان خود را پر پائی
افضانخان انداختہ در وقتی کہ افضانخان سرا و برداشتہ خود دست
دست و شفقت بر پشت او گذاشتہ در بغل گیر و بچستی و چالاکی تمام آن
حربہ زیر استیمن را بشکم او چنان رساند کہ امان آہا کیسہ نہ دادہ کار او
باضت و یفری نواز موافق ارشاد آن ناپاک مدد پی گشتہ شدن خصم را بلند
ساختہ شکر را بخورد و برای تاختی دلیر گردانید و از ہر طرف گوشہ و کنار آغا
و نشیب و فراز کوہ سپاہ او برآمدہ چون مور و ملخ نمودار گشتہ رو بہ شکر
افضانخان اور دندہ و از بالا آتش کی کولہ توپ و تفنگ باریدن گرفت
و از گشتہ شدن سردار و هجوم و نزول بلای اطراف، سح اھدی را بمال
دست بالا نمودن نمائند و ان غدر را نا بکار برحق کرد و از ان میان
جستہ خود لاکنار کیسہ در اینوہ مردم خویش رساند و فرمود کہ صدای
ندائی امان جان بگوئی سپاہ یوئی باخته رسیدند و فیلان و سپاہ
و خزانہ و خیمہ و توپخانہ و تمام کارخانجات بتصرف ان کافر بدسکال در
آمد و سپاہ لا پیغام نو کہ نمودن نمودہ تھیلا آنها پر دخت و نسبت سابق

را از خدمت تعاقب افواج بادشاهی طاقت و جرات آن بنمود که بعد از تمام
و تاراج زیاده از سه چهار روز در ملک قدیم بادشاه هندوستان و بجای پور
استقامت تواند وزید و بعد مراجعت احدی را یاری محقق ماندن
و جدا شدن از فوج خود بنمود و بدین سبب خیمه و فیل و اسباب سنگینی
با رهنفر اصلا همراه برنمیداشتند و از پهل کرده و پنجاه کرده تاخت آورده
باز بهمان جلدی و سرعت رجعت بنمودند و میرند و بست که قرار میدادند
پشتی رفت میشد آخر کار رفته رفته کاریجایی رسیدند ماصوبه مالوا ملجاؤ
و سکاؤ ماوایماندن مقرری آنها کردید باجلد بعد که حقیقت غلبه آن
بر نزد بعضی رسیده حکم بنده و تادیب آنمرد و دنیا امیرالامرا شایسته
که صوبه دارد کی بود صادر کردید و بعد ورود فرمان امیرالامرا بانکه شایسته
و توخانه سنگی که سیچ پهل هزار سوار مع تعینان آن و کومکیان همراه موجود داشت
از بنجسته بنیاد و از نیک آباد او را غرسنه هزار شصت و نه متوجه سمت
بونه و چاکنه که بلجاؤ مکان مقرری او بود کردید و مختار خان را با پنجاه سوار
در بنجسته بنیاد و نایب گذار شد بعد که نزدیک سیوکانو که از محال
تعلقه آن بد کردار بود رسید سیوکانو که در آن روز ما طرف قصبه سوپا اویر که

فراهم ی آینه مسلمانان که نوک درانت میداد و برای یس او بسیار
نیز تاکید مبالغه مینمود و نوک مسلمان را برای نماز ترغیب مینمود
و اگر غریب بند و بست نموده بود که هر جا که تاخت می آوردند سوار
رخت مستعمل غریبان و پیل سیاه و ظروف برنجی و سیاه بست
بر که بیفته از و باشد باقی جنس نقره و طلائی غیر مسکوک و مسکوک
و جواهر و مروارید و قماش و رخت پوشیدن نو و مستعمل پیش قیمت
و اسب و دیگر چهار پا و غیره از اشیای مالیات دار کار آمدنی بتمیز
بر که می آید و بحال آن نداشت که دام درم از آن تفاوت و پنهان تواند
نمود و بضبط سردر نمادری آمد اگر چه پیش بردن این نشتی نزد
عقلا مشکل بنمایند اما بدین سبب پیش برده بود که در ابتدا ای شورش
بر کاه یکی از نامروران او را روده در آمدن بملک بادشاهی و تاخت
مکان و قافله مینمود و هر یکی از آن گروه و جماعه داران او اسم نویسه
نمود و علامت نموده وقت غیرت بر آمدن از آن مکان خود آنچه از جنس اوراق
و ثوابت و نقد با او بود بلاحظه و شمار در آورده و در کاغذ بقیه
قلم می آورد و وقت مراجعت از آنکه در آن ایام فوج غنیمت کی

دلاوران جانباز مرد و مکان تصرف امیرالامرا در آمده امیرالامرا
داخل پونه شده در حویلی ساخته سیوا فرو داده جایی ماندن خود قرار
داد و بعد بست این متوجه تسخیر قلعو چاکنه گردید و بعد از
رسیدن نزدیک حصار خود سوار شده اطراف قلعو را بنظر غور ملاحظه نموده
جایجا برای مورچال و مردمیستی و نقب دو اندن مردم کار نمود
نهو پشته یخی نمود و کمر سنجی و جبهه بر تسخیر آن قلعو بستند و با وجود وفور
بارش که در آن سرزمین پنجاه شب و روزی بار و فرصت سر بالا نمودن رسیدند
و از فراهم آمدن غبار نزم که روز روشن را چنان شب مبدل میسازد
که گاه گاه پیرایه احتیاج می افتد و در مجلس واحد چکدام یکدیگر را نمی
بینند و گویا از نظر غایب میشوند بنزدی و باروت از کار تر و در فته بود
کمانها از طلا فتاده بودند و مرتبه گاه گاه ناگاه از هر طرف نمودار گشته
اسپ و آدم ضلوع کرده بدو میرفت چنان سحر و تود و بکار رفت که از فرس
کولهایی پایی دیوار قلعو را در وزن مشتیک ساختند و محصوران را سر اسیر
مضطرب ساخت و مجند افوجهای مرتبه را از اندرون و پسر و نهان بر سر مورچال
ریخته سوختی بجای می نمودند که مردم مورچال را در تنزل می انداختند بجهه

داشت از شنیدن خبر امیرالامرا بخارا نیز خالی نگذاشته دشت پهای مست
دیگر کردید امیرالامرا قصبه سوپه را بی قتال و جدال متصرف گشته جادواری
نام واقف کار انضلع را برای محافظت اینجا گذاشت و برای رساندن
سد غلام مردم همیشه گلی کار اطراف تعیین نموده بحکام نواح تاکید نوشت
و سیوایی ناپاک لشکر خود را مامور نمود که هر طرف که فوج امیرالامرا
نمودار کرد و برای کسی برآید بطریق قراقان از اطراف تاخته دست
بغارت و تاراج کشایند و از هر طرف فوج امیرالامرا مرتبه شروع
بشوخی و دست اندازی نمود امیرالامرا چهار سپه در که همراه یک
چهار هزار سوار موجودی بودند برای همراهی نبوت سوار شدن
مقرر نمود و در هر منزل و یکنها از هر طرف چون بلای ناگهان بر سر
کمی ریخته دست بردنمایان مینمودند و پشتی علف تیغ و پ
تیرمبازان لشکر سلام میکردند و کفار جنگ بگریزد دستور فر
آملک نموده برق کردار رو بفرار آورده باز نمودار گشته تا آخر
روز هنگام تاخت و تاراج کرم میداشتند تا چون و سیوایی که
معموره آباد کرد و آن کافر بود رسیدند و بی بیادان یک ناز و

اسلام سوای پلدار و عمده و فخر قلعہ کریک جو انان قلعہ شادانیا حصہ
بیرون کردیدند و صدای شادمانہ فتح بلند کردید اما باز کفار اندرون چار
دیوار ارک مستقامت و زید و یکر و زوکر نایره قتال شد و بہرہ آفر
کار محصوران تنگ آمدہ را و بہاوسنگہ را سفیع جان بخشی ساختہ تا
مون کردیدہ قلعہ را حوالہ مردم بادشاہ نمودند و امیر الامرا عرضداشت
خبر تسخیر قلعہ بحضور نمودہ بعد ضبط اجناس قلعہ و درواجا گذاشتہ
خود برای تہیہ سیوا متوجہ قلعہایی دیگر تعلقہ او کردید بعد عرضی قلعہ خاکنہ
را موسوم باسلام آباد ساختند و جعفر خان را کہ ہوبہ دار مالوا بود
برای کوک امیر الامر تعین نمودند و درین ایام بعض رسید کہ سیمان
شکوہ کہ پناہ براجہ مسری نکر برود بعد رسیدن تربیت خان مو
افواج بادشاہ کہ پشتہ از تعلقہ راجہ پانال ہم اسیان بہادران
کردید بوسیلہ راجہ حسنکہ رجوع آوردہ قول آمان جان خواستہ
برای پیردن سیمان شکوہ فوج طلب نمود کنور را منسکہ را برای
اوردن اکن برکشہ طالع تعین نمودند بعد رسیدن کنور سیمان
شکوہ اطلاع یافتہ حرکت مذبوح لا حاصل نمودہ محدثہ کو کہ را کہ

که یکماه پست و شش روز ایام محاصره کشید بری که آتش اذند برج
با جمعی از محصوران پرید و بیادوران جانباز در حالت سپر ای حفظ
الهی را پس رو گرفته و دامن همت بر کمر جبهه و میان جان بسته قدم در
جانبانی پیش گذاشتند اما چون محصوران پشته خاک و اطراف شب
و روز را پناه ساخته بدافع پرداخته بودند تمام روز آن روز دیرین تردد
بر شش باختر رسید و سیوای آنکه از مردم بادشایچه جمعی بر جبهه شهادت
رسیدند کاری ساخته نشد و غازیان شجاعت شعار با وجود فروزش
برده نیکون شب تار عاز فرار و پس ماندن برخود قرار نداده و دست از
تردد و کارزار برنداشتند و تمام شب میان خاک و خون به ستور و طر قه
سربازان عقیدت گمشتی و پس بدون مورچال و یورش میکوشیدند
همین که بر توأخاب عالم کمر برد و دیوار قلعه تا فست بیادوران
زرم جو و شیرزدان پلنگ خود با مصالح قلعه گیری بر کفار حلا و
کویدند و جمیع کثیر از قلعه نشینان طعم تیغ و به ف تیر و سنان
گشتند حصار اول مفتوح گردید و بعد از گشته شدن دو صد نفر از کفار
و شهبیگشتی شصت کس و زخمی گردیدن ششصد و پیاوه شکر

بودند
آواز گرفته او که بگوشتی آنها رسید بفریاد آمده در مجلس افتادند و
افتدائی راز گردید بعد معروفی گردیدن اول حکم منع بومیه نموده
بعد بفرق قلع ریشه حیات محمد مراد بخشی افتاد و از لوازم احتیاط
سلطنت دستند و پسران علانی را که در ایام فتور مراد بخشی
کشته بود چنانچه بکدارش آمده بدعوی قصاصی بدین شرح و در
عدالت رجوع آورده دعوی خون نمودند و بینه گذارند و با ثبات
رسانند بحکم شرع شریف فرمودند که نایب قاضی و خواجہ سرائی
حضور همراه پسر کلان علی نقی رفته بعد اظهار ثبات خون مقصود
رسانند و باره ربیع الثانی سال چهار جلوس محل حیات
ان بادشاہ فراده برومند را از یاد آوروند و تاریخ آن
صاحب طبعی گفته ای وای پیر بهانه گشتند خبر رسیدن بدایر یک
ایلمی ایران بملتان بعضی رسید همانند برای او تعیین نموده
بنام تربیت خان حاکم ملتان و دیگر صوبہ داران مابین راء
صادر شد که ایلمی شاه عباس هر جا برسد بدستور هند و سنان فیقت
نموده در باب مزاحات نمایند چون بسبب اختلال وضع روزگار

با او بازده بود بکشتی داده خود متعهد گردید و همراه تربیت خان و کنو
راست که بحضور رسیده یازدهم جمادی الاول سنه هزار و هشتاد و هشت
منو و از راه لطف زبان بخط بخشید و امان جان کس ده بشی آن دل
و جان باخته پروا خسته فرمودند که همراه باو شاهزاده محمد سلطان که
در قلعہ کوآلیار مقید بود بقلو کوآلیار بفرستند چون بعضی رسید که محمد
مراد بخشی یا بعضی مغلان که فقیر شده در پای قلعہ نشسته بودند و مرا
بخشی از بھلہ یومیہ و جم غریح خود لنگر بختہ با آنها میخوردند خسته
در فکر آمدند تا آنکہ کار بجای رسیده بود کہ در شب و وقت
معین کہ مغلان بواسطہ چند نفر قلعہ کہ با آنها بدستان شده
بودند کمند بر قلعہ بستہ میخواستند از قلعہ برارند از آنکہ سرسی پائے
نام مدخولہ محمد مراد بخشی را همراه او داده بودند و مراد بخشی را
با او الفت و دوستی تمام بود باو شاهزاده از سادہ لویجی کہ
داشت و در ہمہ کار ما از ابتدا غلط می نمود وقت ارادہ بر آمدن
رازدل بسرسی پائے بمیان آوردہ رخصت خواست سرسی
پائے بگریہ و فغان آمدہ گفت مرا بکہ می سپاری جہی کہ نگاہبان

داران روانه فرمودند و فی الجمله تفاوت بهم رسید و گریه کردند و
ساز: ^{بنا کردند} و غایتش ^{بسیار} بود و بعد از آن ^{در} روزه
خاتمه است ازین سال حکمت که چون در ایام صوم ماه مبارک
رمضان بسر انجام جشن و محج آرباب طرب پرداختی خلاف طریقه
رعایت شرع است از غرض توال ابتدای شروع جشنی مقرر نموده تا نیم
بانهرام رسانند و بروی عالمی از خاص و عام در فیض کسود و سلاطین
وامرا و صلحا و فضلا و ارباب ^{نیکو} طایفه از عطای اضافی و در پ و فیل
و خلعت و جوهر و نقد کامیاب گشتند و بی بضاعتان بی سروسامان
و غیره گانده و خستند و ریج جشنی عالم افزور مرزده و ولادت ^{نشان} پسر بادهزارده
محمد معظم رسید و سسی سلطان موالدین ساختند و در کمال روز عید
و جشن جلوس نشاند و بالا افزود و دوازده و دیوار آتش عیشی و سرور
باریدن گرفت و صدای تمل و مهرنگ و چنگ و رباب و دوزنار
که درت از دلهازدود و اصول نهادن رقصی پر دوازده و صد
مل میر باید و یک انداز از دست افشانی رقصی و لکشی رسید
از جوع صبر آتش بعضی رسید که بداغ بیک ایچی که عکس و ملت

وقوع کشتیهایی اطراف که اسک و کچی باران علاوه آن گردید نزع غله
و همه ماکولات روی کرانی گذشت و روز بروز از قلت رسد و افزون
نزع غله عرصه نیست و حال بر غرباتی پی سروسامان تنگ گردید و
عسرت بر خلق الله بجای رسیده که معور نمایی مشهور اطراف و از خلفه
رو بوی رانی گذشتند و عالمی از پرکانات برخاسته زوشتا بجهان
آباد و اکبر آباد آورد و در کوچه و بازار از هجوم فقر و ضعیف مالی
بی نوائان و مردن بی بضاعتان راه زد و هر مردم در نیست بر
خلق دشوار گشت لهذا حکم فرمودند که سوای غلور خانه مقرری ده
لنگر خانه در شهر جاری سازند و داروغهای متدین برای سرانجام اینجا
بقی نمایند و سوای غلور خانه های شهر بر سر هزار بزرگان که
مجمع فقر و غرباست و قصبه های کلان مشهور غلور خانه های اینجا
رو به شصت رو به روز مقرر سازند و بام امرای عمده حضور
و فوجداران احکام صادر فرمودند که تا نزاری هر یکی فراخور حال
خود و مراتب لنگر جاری سازند و همه جا برای تکیه و سرانجام اجراء
این کار سرانوان بقی گردید و برای محصول گرز برداران منصب

پسر علی و عراقی موسی از مرصع مروری و فیروزه و یکدان مراد و غلط
آبدار بوزن سی و هفت قیراط که شصت هزار روپیه قیمت در
آمد و دیگر تحف ایران که مجموع مبلغ پنج لک روپیه قیمت نمودند از
طرف شاه سوای بسیار و شتران و استران و زربفت و دیگر
تحف از طرف بداق بیک از نظر گذشت شصت هزار روپیه و یک
فیل بداق بیک و ده هزار روپیه بهمان مرحمت فرمودند و
سوای آن روز جشن که متصل و قطع شد بجا هزار روپیه و خنجر مرصع
و پاندان مویان و سیاه ار که بدستور اول روز عنایت نمودند
و چهارده هزار روپیه بهمان عطا فرمودند و روز عید الفصحی
عدد اشرفی هزار ترفی بوزن دو صد و پنجاه توله و سه روپیه بوزن پانصد
توله و روز رخصت لک روپیه با دیگر مرصع آلات و فیل که یکی از
فیل دریای بود مرحمت شد که مجموع تار و زرخست پنج لک و پینجاه
هزار روپیه مع نقد و جنس ایلچی و بهرامان اوریسه و برای جواب نامه
فرمودند که از عقب همراه یکی از بندمای حضور روانه خواهیم فرمودیم
عاقبتان استعفای منصب نمود پنجاه هزار روپیه سیاهانه مقرر کردند

رسیده روزی که مهان تربیت خان شد تربیت خان بعد از
فراغ ضیافت بچهار رویه متوقف دیگر تواضع نمود بعد که بلاپور
رسیده خلیل الله خان مهان ساخته موافق رسم بنده وستان ضیافت
رنگینی بر تکلف نموده چهار صد قاپ طعام بر سر سفره آورد و قاپ
های نقره و غوری که از پیش ایچی برداشتن به پیش خدمتیان مهان
والد اشتن دست هزار رویه و هفت نقوز پارچه با چند سر
اسب و تحف دیگر از مرصع و طلا آلات تواضع نمود و تا رسیدن
ایچی بحضور و دفعه از طرف شاه و ایچی خویزده کاریز که از انجا در
ایران خویزده نمی سکود و دیگر بسوه خشک و تر از نظر باد شاه
گذشت چون خبر نزدیک رسیدن بباقی بیک بعضی رسیده حکم شد که
اسد خان و صفی خان و ملقبات خان تایرون شهر رفته اورا بحضور
بیارند بعد ملازمت نمودن و نامه گذرانندن خلعت و خنجر مرصع و حشم
وار که و یان موخوان و پاندها و پیاله مینا عطا فرمودند و در
حوالی رستم خان تمام فرشی و مایحتاج ضروری از طرف سرکار
موجود ساخته فرود آوردند و روز چهارم ملازمت شصت و شش

زینی و قطاع السطریقی و مفیدی اختیار نموده بود و از سرکشی آن به کمال
تمام سکنه اندیارد در کمال اضطراب و فکر قرار بودند و زنندگان بر آنها تلخ
گرویده بود برای تسخیر آن قلعه جات و تینه او فرمان بنام داود
خان صوبه دار بهار صادر فرمودند و داود خان سعی و کوششی
بسیار که جمع کثیر از مرد و طرف کشته و شهید گرویدند و کارزارهای
مردانه و تردوات رستمانه از داود خان و دیگر کومکیان او
بعرضه ظهور آمد و بجزیره تفصیل آن پرداختن خالی از ملال طول کلام
نیست قلعه با تسخیر درآمد و داود خان مع همراهمان مورد عنایات
پی پیمان گردید و درین سال صوبه داری کابل از تغیر بهاتجان بامیر خان
خودف مقرر گردید فاضل خان میر سامان از مشترک الخلافه رسیده
شاهزاده لک رو به راهجو ابرو مرصع آلات و مروارید از جمله نونشاک
خاص حضرت اعلیٰ آورده از نظر گذراند و در همین ایام واقعه غارت
نمودن خلیل الله خان از پنجاب بی اعتبار بهادران تقریر بعضی رسید
بخانه انجمن مغفور رفته بشیامیر خان و روح الله خان و دیگر و مانده
او کوشیدند هشتاد و فیصل بر زنقطاع بابت اسوال شجاع فرستاد

چنت بندید که از ایام اعلیحضرت نازمان حال گاه بنی و گاه اطا
اختیار نموده اکثر اوقات قطاع السطریقی و راهرنی می نمود و مکر
فوجها بر او تعین فرموده بودند قلعه ریش فساد و قطع شجر حیات
آن به نهاد میسر نمی آمد و در ایام شورش سلطنت فساد زیاد از
عظمیور آمده بود و بیست و یک نفر را بر او تعین شده کاری ساخته
بودند آخر از اثر اقبال عالم گیر دستگیر گردید سر او را بریده آورده بر سر
دارمکافات انکشت نای عالمیان ساختند صید را به دیه سنگ
بعقد باو رسانیده محمد معظم در آوردند و مجلسی را دی طوی آراسته
کردید در آن جشن لک روپیه و دو لک روپیه را بر او دیدم و فیضان
و مسیان و دیگر مرصع آلات عنایت فرمودند و لک روپیه را زیور و عروسی
مرحمت نمودند و بهار اوج حسنت که صوبه دار احمد اباد نموده بودند حکم
صادر شد که برای تنبیه سیوا خود و بلاد و امیرالامرا را ند و بقطب
الدیمخان فوجدار سوریه حکم رفت تمام رجعت مبارجه نیابت
احمد اباد نماید چون زمیندار ولایت بلاد آن که در صوبه بهار واقع شده
باستظهار سه قلعه قلب که در جنگلهائی و مشوار که از درخت شمشیر راه

از جنس ابریشمی باف هما بخای پودشند باقی سکنه اینجا سیروای انکه ستر
مکان مخصوصی عورتی نمایند بر بنده میمانند و نمک بر بنده در آن ولا
کم یاب و خورون آن نامتعارفست که بر چهره هیچ مرد وزن اینجا هم
نمک نیست و غلوه آتش زمینی بجز جنس برنج کهنه و ماشی دیگر کمتر
به هم میرسد خصوصی کندم که اصلا کاشتی و خورون و بهر سیدن آن معدوم
الوجود است مگر بطریق سوغات و مدیه برای اعیان اینجا برنده حاصل
زیاد آن ملک ریک طلاست که بصورت سید زره خاک آب از مکان غیر معلوم
می آرد بعد از آن محصول بیشتر اینجا جنس عود و مشک و نار جیل و فوفل
و کیل و انبه و انناس و نیشکر است و آب کلان و شتر و دراز کوشی و در آن
ملک نمی باشد مگر بسیل ندرت بر تند و هوایی اینجا باسب و اکثر چارپا
کلان نیست از الا فیل که در آن جنگل بسیار به هم میرسد و در آب
خورد که تا کن و کونت نر لبو بند و پری که جنسی است از پارچه سفید
پرز و در بجای سوزنی می بافند و قطاس تحفه اندیاست که از آنجا
بدیگر می دهند و در کسب و کار رعایا و تجار کم مایه اینجا محصول
دیو بهات آتش زمینی بر خاک طلاست چنانچه بعد ضبط آن ملک که مفصل

خانان از نظر گذشت بعد که خبر فرار شجاع تر و راجه رضک بعضی
رسید و مکرر فرمان عنایت امیرنشینان مامور فرمودن بمهر آسام که
ولایت رضک نیز از طوابع آنست و بدو پیوسته است بنام خانان
صادر گردید خانان کمر غنیمت بر تسخیر آن ملک بست چون ذکر مهم
آسام بمیان آمده کلمه چند از وضع و زیست مردم آنجا و ملت و آئین
آنجا عم و آب و هوای آن دیار که از غریب روزگار توان گفت بنده کار
می آرد گویند ملک آسام متصل است طرف شمال شرقی بایل بنگالا که
که مسافت دو صد کرده جری تقریبی طولانی کنارساحل دریای
شور واقع شده عرضی آن از کوستان شمال تا جبال جنوبی از
بشت روزه را در پس نیست راجه آنجا خود را از اولاد پیران اویش
وزیران فراسیاب میکرد و در ملک را وطن پیران اویش میداند که سابق
آتش پرست بوده اند بر و آیم از کافران بت پرست غیر مکرر
مینه که خلاف دستور و آئین کوفه و یکرزیت مینمایند گشتند و مردم
آنجا از عهد ما گرفته تار عیایان صور تان شناسی صفت اند
کفنی و دستار پوشیدن و زان دیار رسم نیست و عمده مال و در آنجا چادری

ولایت پوسته است و با هم مواصلت دارند از مدت بسیار
علم سرکشی و فداخواسته اکثر جانانی تعلق صوبه بنکالا را بسبب قریب
جوار تماخذه رعایای مالکذرا را با جمع کثیر از مسلمانان و هندو و سایر خاسته
بسیار خود برده مصرت جانانی و طالی میرسانند به سلام خان صوبه دار
بنکالا که در عهد اعلیحضرت چنانچه بگذارش آمده با سروسامان جنگ
برای تنبیه و گوشمال این جماعه به سکا کمر بست و بسبب غزل که در
همان ایام بحضور طلبیده وزارت با و مقرب گردند آن مهمم با انجام رسید
بعد که لشجاع خورا به پناه راجه رنک که یکی از زمینداران آن حدود
بود رسد و اثری از مال کارشجاع ظاهر نگردید خانخانان بموجب حکم
بعد از بنده و بست جایگزین کردند و دیگر تعلق بنکالا وجه سمت بر مهمم آنروز
بوم شوم است از سر نو بگرداوری سیاه و مصباح تسخیر آند بار پرور
بعد از انتشار این خبر در آن ولایت چون میان راجه آفام و زمیندار
کوچ بار با هم مهمم برای بسبب اتصال ملک و سرحد هم چشمی و عداوت
موروثی بود از دشمنی شهرت غنیمت خانخانان هر یک عرض
داشت بخدمت آن سپه سالار با و تخاصم را اظهار اطاعت

عنقریب بگذارلسی خواهد آمد بیست هزار نفر در دو مجموعه مشهور
انجا از رعایای مال گذار بقید شمار آمد که هر یک از آنها یکتوره خاله
طلا در سر کار راجه انجا و اصل می ساخت و کفارا انجا بوضلاف مشرکان -
نهند و ستان از همه جانور ماکول ادم و غیر آن میخورند و از نیم خورده خیره
مرقوم خود حتی از مسلمانان نفرت نمی نمایند و هرگاه زمیندار عمده
و راجه انسری می بیند و زن و خدمه آنرا معمر کوب سواری و فرشی و ظروف
طلا و نقره و جنس خوراکی که در زمان حیات میت غذای او بود و
زیوری که زن و مرد عمده انجایی پوشند و از همه مایحتاج یکدیگر بقدر
کفاف چند روزه موافقت دست رسی و احوال و رفته همراه او داد
در دهنه که زیر زمینی بوسعت خانه کلان بجای قریب ساخته نگاه میدارند
برده بجهت نفس اذوقه که بجای توشه آخرت همراه میده میگردانند
چیده ورناله امیدی بر روی او می بندند چنانچه از شرکیان خانان
که با حاطت تر خواهد درآمد مبلغهای خطیر از زیر زمین بر آورده
شرف شدند و لکن جنس در سر کار خود خانان بفضیلت درآمد که
بسیاه تنخواه نمود و با یکدیگر چون زمیندار انجا که ملک کامروپ نیز بهمان

بوم بلند اوازده ساخته و باعث قطع سحر حیات چندین هزار تنه وایان
و مرزبانان اندیاز گشته اگر خواهند مفصل اطلاع یابند به عالم گیر نامه
رجوع نمایند اما بجای از تردود است آن رستم زمان با حاط بیان می آرد
چندی روایت نمایند که غانیان اول بقصد تسخیر و شکار پنج کوه
پهار ولایت بهم نرای کر سنج و همت بست چون اسم نرای
باعث و باطل انکروه بلا تشبیه قایم مقام اسم اعظم اله که بالا
تراز و معبود دیگر موجود نمیدانند و همه دیگر اوتار نار که تابست با همه
شمار مینمایند از و کمتر می گیرند میدانند دران سرزمین سوای اسم
نرای تنهایی اسم دیگر را نمی پرستند و همت نای آنها بهیچ اسم
موسوم اند و میراجه که ابنا حاکم کرد و لفظ نرای را تمنا جزو اسم
خود مینماید و رسکه که بر طلا و نقره ابنا میزنند صورت همان نرای مصنوع
خود را که صانع خد می دانند بران مسکوک ساخته با اسم نرای پیچ و ترا
در معاملات می نمایند و راجه ابنا و ایم ست با و ده غفلت بوده و در
کار ملک و مال بوزیر میکند ارد و خود در عیالش و فساد میکند راند و
صانع زنش و زیبا بجز و کل آن سرزمین را موافق باطلی آن بدست

خود را ثبات ناسنجاری دیگری نوشتن التماس امان جان و ملک
خویش و ترغیب استیصال مرعی بیکر بمیان آوردند و نه هستند
که سیلاب برای ناکهان همین که بنی نه مسایه راه یافت اول
از رخت هستی خود دل باید کند خانی نان او عیال هر دو برو فوق مراد
خود دانسته بحضور معروض داشت در جواب حکم رسید که قلع رشت
شجر هر دو بدگر باید پرورخت و خانی نان با سر انجام قلع گری
و موجود نمودن توپخانه نواره و خشکی و دیگر مصالح کارزار و بقاء
ولایت آنرا پنجه از ترددات و محاربات و تدبیر کارزاران صفه
روز و غادران دیار بروی کار آمده و بر صفحہ روز کار یاد کار مانده و
سعی و جدی که در جنگل بری و صاف نمودن زانای پراز شجر بر
بفکر کشیده که طایر و هم و خیال را مجال عبور از انجا محال مینمود و در
کوہستان نموده و چند نرازی کاغذ دار الحریقی آند یار بدار البوار
از ستاده و جمع کثیر از فوج بادشاہ بر تہ شہادت رسیدند و
اذان دین محمدی که مرکز بکوش آن و در نراوان در حصال رسید و
در تنخانیای یربای داسی کوہستان دشوار گذار پرورخت و

دو اړه را بانواع ته پیرسېدو د ساختن کړه که پشته و جنگل پرانمارو
اشجار زموږ د در سر بفلک کښېده در شت و عبور از ان راه
طایر و هم را متعذر مینو و بمجا فطرت ان از عدم فرصت و خاطر
از تراکم اشجار و قهیبته راه نتوانست پر وخت خانمان
را بهمان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازو یی قوت
و تپس که تقدیر الی بان موافق آمد مرحله پهای آنست که وید بعد
رسیدن در ان جنگل هولناک که از میرمنست خاک آن بوی خون
بشام مبارزان خون آشام میرسید بستیا ری چندین هزار بر
دار و سپلدار یی شمار و قدمات و ندان فیلان کوه رفتان راه
و دشوار گذار را صاف مینمودند و سولې مصالح مقرر یی خود آن
سردار باوقار مصلحتی پایده کده تیر و پیل بست گرفته بدو دیگر
یی پر وخت و به تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاهیان
جوانان کار طلب از صبر شمشیر و اقامت اسلحه زود دست و بازو
راور نیغ نه اشتند و مراجعت ^{مراجعت} و رختان ساحل خورده بسی ترود
و تپس و لاوران کهنی سال از سر راه دور یی ساختند و هر چار و ده خانه

چنان سرشته که هیچ قوم دیگر ولایت ربع سکون بدان رشت
صورت و سیرت نخواهد بود و از طرف عمارت و فرشی و مکانهای
مرغوب و میخانه محبوب و رقاصان حورثقا که از اطراف دیگر در
بطح درم و دنیا و زر بسیار بزدان و دزدان بد عیار جمع شده
اند بایتم اسباب عیال و عشرت موجود دارند و تیر و پیکان و سر
ساز و دشمن شیران بزدان زیر آب میدهند و ضرب و جبه
دست آن نایاگان بر عارضه علاج پذیر نیست و همان ساعت درم
نموده رو به پهنی آمد و مگر آنکه هر که در آن سرزمین مداومت
کیر که پنج و چند یک از نباتات شیرین و مزه مسهور که در آنجا بار
و اکثر بلاد دوازده ماه هم رسد و در آنجا زیاده و فزونی نماید و وقت
زخم رسیدن و کزیدن جانور زهر دار آنرا سیده بران مالد و دفع مینماید
مینماید القه آن سه سال در تنورشان وقت غریمت این مهم
فرمود که فواره صاع چنگ مادر یا نوروان با شمام محمد مقیم از راه
دریا بیارند و مخلص خان و دخل م خان را با جمعی از کومیکان در آن
نگر گذاشت و از آنکه ملک نرایی سه ماه بود که از آن میر سه راه

بت نرای کلام بفرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعد بهای
دیگر دوست و پاشکسته بالای بام بنخاها برآمده از هر طرف
اذان دین محمدی را بلند آورده ساختند و زلزله آن بکوشش هوش
باختگان آنروز بوم انداختند و مکرری مناوی منع تاراج و غارت
نموده صدای اسم و آمان را سماع افروز متعلمان و رعایای
دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و کدواری مال جمعی که
فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده ناکید و احتیاط فرمودند
از انشتار اینخ و ترمیمی که کمال و مال و عیال رعایا با وجود انشتار
در احوالی از آن سپه سالار نیکو سپر بنظر آمده کرده از هر صنف
قوم شروع بآدن نمودند و خانه های ویران رو ببادی گذاشتند
و بشن نرای سپر بهم نرای که از پدر و خیره ملال خاطر داشت
فرصت وفت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خانیان نمود
و بشکیف ان پیش روی بیع شرف اسلام درآمد و رانهای
بدست آوردن پدر و وزیر او نموده همراه آن سفندیار بیک
فرماندیک را برای بهرساندن بهم نرای و کار پرداز صاف بهار او

دشوار که از آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بدو یک مکرزوی
بهاوران صحرا نورد که نزدیکه نشسته و در میرشته که و قلعه های
سرداه انگروه شقاوت نرزه پیش آمده سده مزاران
شیر شکار گردیده بنزار رسیده و در اختیار مینمودند تا آنکه مکان
و قلعو حاکم نشین آن لعین پی دی رسیدند چون بهم نرای از ملا خط
خطر سیلاب افواج بحر امواج با اطفال و عیال سر به صحرا و کوه
گذشته بودند بلا تر و دو سیف و شمشیر آن مکان بتعرف بهادران
در آمد و در ابتدا امر که هر چه یافت غارت نمود و بعد از آن سید
محمد صادق صدر بنکالا را فرمود که جا بجای قدح چنان ضابط
تعیین نماید و خود بیمه جا با شام پرورزد که احدی دست بال
عیال رعایا دراز نشاید و آنچه اموال را چه بهم نرای یا بد بضبط
آن و تب شکنی و اجرای احکام اسلام پرورزد و سید مذکور قدحی
تمام نمود که متعزضی حال و احوال سکنه انجا هیچ احدی نتواند کرد
و سیاستا برای استحقاق قطعیه و کولسی و پیشه غارت پیشکان
نمود و بتسلط امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سروروی

پرکنه مشتمل بر پنج چکله جمع ده لکرویه بحساب نرایی راجع آنجا داشت
موسوم بعالم گیر نکر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران
آنسر زین بود آنجا گذارشت و دو جماعه دار عده را با هزار و چهار صد
سوار و دو هزار بند و تی همراه او مقرر نمود و قاضی تیمور را و یوایی
انضلع فرمود و شازده مقام برای بند و بست آنجا نموده و
تسویج تسخیر آسمان کرده و دیر خان را بقراولی آغرخان مرادول ساخته
میر مرتضی را با توپخانه پیشی قدم نمودند و نواره تایمه جا بهم قدیمی
فوج همراه داشته در آن جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار
و لایمی نایموار داخل کرده با وجود از صعوبت راه مرتبه تزد و
از آن پشته بانی وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا
متعذر مینمود اما آن سپه دار نامدار با دیگر بهادران کار طلب
دامن همت بر میان جان بسته بهمان بهادری و دستور اول مدد
تبرداران و عمله جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع
اشجار پرستاری تیشه و سلمه کوشیده آن پشته و جاده راه
و وسیع برشکریان ساخته طی مافت مینمودند و بدفع فغان

مقرر نموده دیگر مردم مقتدر خود را بر فاقه کسان آن رهبر جدید
و اسلام داده تا کینه نمود که اطراف دشت و جنگل و دریا کوه
بجزواری و شکاری تمام تقصیر نمایند و یکصد و شش توپ خود
و بزرگ و دو صد و پنجاه زینورک و راچنگی و دیگر مصالح توخانه
بدست آورده روانه جبالگیر نکر ساخت اسفند یار بعد کوشش
بسیار و سعی زیاد بهو انا تپه وزیر راجه را بهمرسانده باز آن و فرزندان
و چند نفر از بهدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خانانان
آورد و سپهر نراین که پناه یکی از زمینداران سالخورده معمر خود
برده بود و متصل قلع و محموری آنز زبان رودخانه کم عرض
عمیق بود که زنجیر آینه موافق عرض آن ناله ساخت و مرد و سر
زنجیر را در مرد کنار آب به پنج پنج درختهای قوی استواری ساختند
و هرگاه میخواستند بر میید داشتند و مابین آن زنجیر زنجیرهای خور و
نعبه نموده بودند که بدستاری آن مردم باستانی بگذرند و تمام روز
مترودین دست بان زنجیر زده عبور و تردد مینمودند و شب زنجیر
را کشیده میکردند خانانان آن مکان حاکم نسیم را که هشتاد و نه

سرزمین ملاحظه شجون بسیار بود تمام شب آن سپید شد جلالت
خود پیدار و خردار بوده محرک تردد کو توالت و دیگر مردم آرام طلب
میکردید تا زیر کوچه رسیدند که سر او بفلک بری کشیده بود و بر
سر آن کوه و قلع احداث نموده بودند که بست میزار نفر
جنکی از تبرند از و تیر انداز و دیگر مصالح و را بنی موجود می نمود و از آنجا
تا جایی حاکم نشین یکما پیر و چند روزه راه نشان میدادند
و شصت و هشت کشتی جنکی زیر قلع بود و بعد رسیدن بفاصله
و و کرده از آن کوه لنگر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بحال
خرداری فرو آیند و ما بتایه های اکثر روشن می نمود و باشند و نود
را حکم نمود که مقابل نواره زیر قلع کفار لنگر اندازند و شکر ماسور کرد
که جا بجا مورچال است بتدبیر شخی قلع بردارند و برای همراه
گرفتن آشنایان که دیگر مردم قلع کوک نتواند رسید و شجون
نشانند نمود مردان کاری مع سوار و پیاده بسیار بر می ریخته
کوه درانی ریخته دارد دستور گذار یقینی و مقرر نمود از آنجمله طرف
که دسوا حس رسیدن کوک زیاده بود و آنرا خان ماسور کرد و به اتفاقا

ه نورد آنولایت که از اطراف یمن و یسار نموداری می کشند
پروا خستند اگر چه چندی از دوزخ ادا و انسناسی صورت آنسر
ی که یکمده قید در آمده بودند با ظهار رسوخت را نهایی ره
تعب می نمودند اما آن سرور از خود کار اعتبار بر گفته
رف انجاء نا بکار ننموده بمرای نواره راه کنار ویر با از
ت نمیدارد و هر جاناله قلب از پر دلدل و آب زیاد پیش
آمد خا خهای درخت و پشته های بانی بانی بریده با کابسیار
خته از بالای آن چون موج سبک ره فوج فوج میگذشتند
چنانکه گاه نیم کرده و گاه یک کرده را بهم عنانی نواره
سافت میشد و خا خنان اکثر بیاده شده برای تسل
ب قلوب سپاه بد و بدمان اخلاصی نشان پروا خدای
خواج حافظ شیراز را و در زبان ساخته بود که هر منزل
خطرناکست و مقصد ناپید هیچ را می نیست کوراست
غم نخود و بدان محنت و ترو که گاه شام تنک و گاه
به ری فرو داند میسری آید بعد رسیدن منزل چون در آن

بادشاه پسر بکر کارزار پر داخند و کشتی بسیار که معطل وزیر آب
غرق بود بر آورده بران سوار گشته مستعد دار و کمر کردیدند روز
دیگر چون ز ورق جهان کرد خورشید از افق بحر بر موج
برآمده بر تو افزای بحر و بر کردید سپه دار تهوستان اطلاع
یافت با گو کبه و دید به زهره شکاف بقصد مصاف آنمزدلان
تبه او بار سوار گشته رو بجانب حصار آورد و هر چه توانست مردم
لاری مع مصاح تو پخت بنواره رسانده جوتی دیگر از سپاه
بکنار دریا که بروقت بدو نواره توانند رسید نگاه داشتند استوب
افکی آن تخته بند آن دریای حیرت کردید از هر دو طرف کشتها
بحرکت آمده از غرب کوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا
بجوش و خروش تداوم آوردند و از طرف خشکی نیز با نهایی آن زمان
غش کنان آواره مرکب ناکهان بکوشش و عجل و دل باضکان
میرسانند از آنکه از هر دو طرف مصاح جنگ میازان اسلام
تزلزل افکی دل مخالفان آن بر و بحر کردید و صدای توپ و تفنگ
هم آهنگ آواره کوه گشته در کوششها پیچید و از هجوم و دودبار

سه چهار هزار پیاده قدر اندازید با باغ خان سرو کار مقابل
و یک کار افتاد و تیر اندازان خط کار اطراف مغیبه فرو گرفتند
آن شیربسته شجاعت زد و بهادرانه با آنها نمود و بسیاری را
بقتل رساند با وجود در آنوقت مردم باغ خان بودند و هرست
بر جمیعت کفار می افزود و چند سوار مغلان بدرجه شهادت رسیدند
و زخمی گشتند و در خان حالت زخم تیر زهر دار بیای باغ خان
رسید و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز بجلد رستمانه
آنها را از مقابل برداشت و چند نفر آسامی را زنده و ستمیکه
ساختند بعد از تأیید فضل ایزد متعال هیبت آن بهادران
کوه نورد و مبارزان دریابرو و در دل آنوحشی نژادان
بر آنها و چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداد و دل و حوصله باخت
وقت شب از هر کوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند از آنکه
در جنگ و زد و آنها بر پیاده و جنگ دریاست و در خشکی
صد پیاده مسلح آنها از ده سوار پی براق میگریزد و بیشتر از آن کوه
فرو آمده بکوه نواره خود رسیده بقصد مقابل و یک کار با نواره

مال بود که دو اقبال وسیعی آن سپه دار نامدار چنین با سانی
بتسخیر در آوردند با جملہ خانان بعد تقدیم شکر الیه و ملاحظه
نمودن اطراف و اندرون قلعہ عطا والہ نام را با منصاح چنبی
و نقدی ضروری در اینجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعہ کورہی
که آن نیز از مکاہنای قلب آشنایان بود متوجہ گردید بعد تصدیق
و خدمات شدایدہ راہ چنانچہ بگذرد آمدہ طی مراحل و منازل
پرتعب نمودہ با بخار رسیدند و قلعہ ہر دو طرف آب مقابل اسم
بنظر آمدند کہ ہر سر کنار آن با آسمان دعویٰ ہمیری مینمود و نوارہ
پراز اقام مصالح چنگ بابی ہر دو قلعہ در دریا نمودار گشتند
و سموع گردید کہ قریب لک بیادہ میان ہر دو قلعہ و در کشتی
از آتش میان بد خصال موج و اندام از اقبال خدیو ظفر قریب
اقبال بہمان تدبیر و تہر و در عجب و ہراس در دل اینجا عمہ براساک
راہ یافت و بلا تہر و سیف و سنان کہ در خلکی بمیان آید ہدایہ
دار و گیر در دریا بلند ساختہ ہر دو قلعہ را خالی ساختہ رستور
مذکور راہ فرار نمودند و قلعہا مفتوح گردیدند و خانان اندرون

که چون ابریزه سیاه روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب
از مغلوب معلوم نیکو دید و بان در کشتی کفار کم بود و هر کس اقبال
عالم گیر و دل‌های و لب‌خشان بکیشان راه یافت بعد دست و پا
زود بسیار و سر و جان پامدادن جمعی پیشمار کشتیها را دریایی
نموده راه فرار اختیار نمودند و نواره بادشایع بتعاقب پرداخته
چند کشتی را از زودن کوه‌های توپ کوه با غرق ساخت و بر تپه
کار و عزمه تردد بر آهنا تنگ کردید که بسیاری خود را با میشتنا
نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و پای کشتند و
بعضی از صدمات کوه‌های جانستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرو
آید و رو بر پناه سنگهای داسی کوه درخت‌های صحرای آوردند و برخی که
بوسید شناوری جان بر کرده از آب بر آمدند بیست و چهار
بیشتر شکار گرفتار کردند و صد و چهل کشتی بر از مصاح او پناهنده
و صد و چهل توپ و ادوهای دل و جان باخته با سری بتصرف بهادران
در آمد و فتح هر دو حصار نیز ملا تردد کارزار میسر آمد و چنان مکان
قلب و قلعه‌های اسکان شکوه بر از مردان جنگی از اقبال آمد و

کرکرم خورد و روز بکریز آرند اما در شجونه نمودن و وقت
شب شکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرات زیاد نمودند
و بسبب کمال خبرداری و هشیاری خانان که خود را که اکثر
اوقات بجایه کوتول میکردید و سوار می آنکه اول پاس شب
که همه پیدار می باشند عداوت بخواب میرفت و در آنوقت
آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوصی و پیرا خرب
تا سفیده صبح برفاقت جمعی تره چشم بر هم نمیکند داشت بر خلاف
دیگر سرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثری بسبب شجونه
نمودن ناکهان و ناختمی تلفدان نصف شب و آخر شب
که دست بر دنیایان می نمودند بعضی تلف می در آمدند و بسیاری
گشته و زخمی میکردیدند که فوجها معال و اسقال با پال شجونه
زود دست برد نمودن اینجا میگردید چشم و چشم
عظیم که تجریر تفصیل آن نمی پردارد با فوج بادشاچه میرسد آری
سپه سالاری که اریست خلیفه منجر بشیاعت و افزونی سپاه
نیست باین خبرداری که خانان می نمود و به کثیر در کوشه

و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر و سپاسی از دستمال
کلاه جمع برای عراست هر دو قلعه گذاشت پیشتر مرصعه
پاک کردیم بهیمی دستور بدستکاری بیاد آن قلعه که بهر جا
میرسیدند از همدیگر بسیار میان مبارزان کوه نور و شیرشکاه و
پیش آهنگی میدان کوه رفتار و ترکیزی مغلان نشانخصوصی که
بیاد میدان رزم اغرخان که همه جایش قدم دیر خات بیاد و
نزد بود و دلاوران و بیاتور و تیز نبرد نواره آسمان شکوه و در
دریای پر جوش و خروش آنضلع را که مورد تلخ و در پر از مردان
شیر نبرد آنسر زیدی بودند سیما در و اضطراب و فکر فرار
اختیار نمودن می انداخت و همه جا و مکانها که تجریر تفصیل
آن قلم را بجهت نماید و بتصرف بادشاهی می آورد و از آنکه بعضی
فوجان مبارز پشته را بر سر مکان های تسخیر آمده گذاشته بودند
و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و
در لشکر جمیع کم مانده بود و هر چند مقابل هزار سوار ده هزار
پانزده هزار پیاده آنها حکم رده کوفته داشت که از مقابل بشرو

بسته انتظار افواج بادشاهی میکشیدند و مکر و شکر بادشاهان سلف
شرقی در آن پای بکاوشه تاراج رفته بود و دوشپناه نصرت انجام از دست
از دامان نگروه و ملاحظه بر نفک کسیدن انگوه پشتکوه پاره متوهم
گردید و خانخانان که بانسری رسیدند فرود آمده بدله پیچ هم سپاه
برداخته برای بستی مورچال و دمد مدیر خان و دیگر امرای کار طلب
را مامور نمودند و شب و روز آن میان از بلای قلعه بزور کوله
توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و دوم
چهار پای بسیار تلف و زخمی ساختند و فرصت دمد بستی و مورچال
پیش مو بردن ندادند و شب چهارم اسجون عظیم آوردند که چنانچه
چهار طرف فوج و کوشک صدای بگرو بزن بلند گردید و بزرگ شتر مردان
مضاف دیده را آب ساخت و در آن شب از دلیر خان ترددی که بظهور
آمده بسرح تحریر نمی توان آورد حاصل کلام آنکه جمع آمد و در آن
از دست افغانان و راجپوتیه همراه راجه پرست که جمع کثیره دار الهوار
پیوستند بعد مصلحت دلیر خان و دیگر بهادران رزم جو قرار
بر آن یافت که آن میان به اتصال از فرصت و مجال سرانجام

و کنارش کردید و شب بروزی آوردند و طی سافت
مینمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه سیم کر که از اعظم قلعه های فلک
پایه انضلع و حاکم شایع بود روزی قبل از آنکه منزل رسند از زمین
باد تند و فراهم آمدن ابر تره و ریختن تگرگ های گلزار و راه های
جاستان که چند کبری متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل
میشد و بر سر روی آدم و پشت چار پای میریخت و هر جای رسید
مخرج و زخمی می ساخت غریب تر زلزله درشکرا انداخت و بر تیره
باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار زخمی گشتی
و باد سرد و مهربرت و زیدن هلاک گشتند و چند کشته
از غلام دریا غرق گشتند پیر حال آن روز شب را ببا یان رسانند
چهار پای قلعه رسید و سافت کوله رس فرود آمدند از آنکه
آن قلعه در کمال استواری و استحکام شهرت تمام داشت
و همه سر کرد بان آتش با مردم پشتار از ضرب شمشیر و صدمات
فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند قریب سه کد پیاده
در اینجا فراهم آمده با هم عهد موافقت در کار زار بان لشکر خانی

تو پنهان را گفت که بزود کوه را بچنگی و تفنگ بی هم استیقا را در
طرف خویش مشغول ساز و تا از طرفی که من برای تو شتر میگیرم غافل
گرد و مراد آشتی ازین گفتی این بود که مصاحبه تو پنهان که همراه گرفته
اند بران دیوار کوه را بکمان صرف شود و میر مرتضی با هشتام برق افروزی
تو پنهان را پرداخت و از بالا کمر و زباله ابله باریدن گرفت و صبح کثیر
تلف و شمشیر گردیدند و دینار خان را صبح ناطق بر سر خندق برد که آب
آن از هر طرف چون بحر عمان پایین نداشت و از بالا آتش میان چشم
عرب جانستان آماده کار ترار گردیدند و از اطراف کوه و حداثی
دستک باریدن گرفت و بپادشاه نمرت زان با وجود پاره نموده
مرکب بی امان چشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه
نبات قدیم و درینده داد جلادت و تهوری میدادند مخصوص دینار خان
و آغوشه در بر پیکران خون جوان و خروشان آب انداخته شکانان
اختیار عیان بجا فظ حقیقی سپرده و توکل بذات پاک او نموده آنچه
بنایت شتر با جانفانی و طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم
رسانده از باریدن عکس بلا اصلا نه اندیشیده در میان آب و در شتر

مقصود کردیدن نداده سپر فضل الی الی را پناه نمود ساختن یورش
نماند و باین قصه فائز نیست یغیر خوانند و چند نفر جاسوس
پشت با و قوف برای تحقیق راه قابل یورشی اطراف قلع تعیین نمودند
درین نفس یکی از بدبختان جدید اسلام رسام که مدت در شکر قبل
ازین مهیم نوکر بوده و در دم از فدویت و وقوف و واقف
بودن از همه مکانهایی آنکوه میزد و بواسطه یکی از پیمان خانها
آمده ظاهر ساخت که چون می واقف را در سیراه ملک در وید این مقوم بر باد
دارم و باین سبب این سرزمین اطلاع واقعی دارم و بیری و پیش قدمی
وقت یورش می بینم بنویسند خانها آن باینجه تجربه کاری و خرم و حیاطی
که درشت فریب او ر خورده را بنهایی فوج با و فرود بوده که در میان
و دیگر بهادران که غنیمت یورشی استند آن رسامی به انجام پیغام مال
قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد
شکر اسلام به هم تیر و بلای دام شکاری آرام و در وسط شب به کاری
سمت مقصود کردید چون محاذی در وازه که در وسط او دیوار
چون کوه استوار واقع است رسیدند و در وید مرئی دار و غصه

بحر جلالت از زخم بند و تی و تنگ سرخ روی ابر حاصل نمودند و سه
چهار کوی تنگ و تنگ بر خوشن دیر فغان رسید که بیدار او ز سیده
سرد کردید و کار کنان آخر بر فاق چند شیر دلا دریا تور دلتش نزد
مشاکنان پای حصار که لوله انجا نیر رسید رسیدند و دیر فغان بر نور
بازوی خود دیدمان جان باز و کند جرات و حمله شجاعت مانند شهباز
که خود را بقصد صید زنه بالایی و یور کوه آسمان شکوه برآمد و بعد
بالا بر آمدن نیز چنان داد و تهوری داد که اگر رستم و استان شمه از آن
و استان می شنید زبان با نضاف کلاه هم رستی بر خود نی
پسندید و اگر از فرسایب آن جرات و جلالت او را مشاهده
بسنودانکشت حیرت به ندان میکردند با جمله همی آنرا و ران
را بان مشرکان و باخته مقابل افتاد و با هم میخشد با وجود
بجور انقوم نخوم و قلت ویران جان نثار بجز و آنکه از ضرب
شمشیر بها و ران چندنی بقتل رسیدند و از پیر و ن قلو صدای
لما و یانه فتح بلند کردید فوج کفار و بفرار گذاشتند و بها و ران
دیگر با اتفاق میر مرتضی و جمعی از سبازان بانام و تنگ بلا فاصله

که از سر گذشته بود و فیل میرانند هر چند بعضی افغانان و بلخستنه همانند
که کارزان گذشته که امید نجات از میان ایی آب و آتش یافتند معینند
از غرق آب برآمدیم سوای بر سنک کوفتی و جان را یکان داد
نایده نخواهد داد و تقاضای رای صایب آنست که هنوز که قایم
وقت باقی است به نگاه مراجعت نموده باز بتدبیر قلع
باید پرداخت و لیر خان آتشی نبرد عارف قرار بر خود بخوار نموده
سعادت شهادت را سرایه نجات داری در دست بر فیلبان بنگ
بهیست زده فیل پس راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل امر
خان و قراولخان با سعد و چند به طبیعت آن دلاور معرکه کارزار تکر
گویان خود را بآب جان باری زدند سه نه تیغی هینگی برافراخته
ز تیغ از نهنگان سرانداخته چنان خواست رزمی ز بلا دست
قتاده لاهم نمج از بلا دست بهر که گول اجل میرسد باب سر فرو
برده باز سر بالا نمی توانست نمود جمیع کثیر بدرجه شهادت رسیدند
در آن حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بوده و آنغریه او را بسته
با خود در شسته از رسیدن کوه غرق بگرفتند و جمیع دیگران نیز

اطاعت ظالم بکنند معذوراند بعد از آن برای سمار ساختن تنخانه
و بلند ساختن صدایی اذان وی محمیدی و ضبط اموال و توپخانه
امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد بادشاہ در قید الحاح
بودند آنها را رخت و خرج راه داده روانه اوطان آنهاست
خبر تسخیر جنین قلمو بکنان جرات و جلالت بهادران که نقلها
اطراف اشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده ذخیره دار
سوخته و باب انداخته توپ مار در دریا غرق نموده بگرداورد
نواره پرداختند و قریب شصت صد گشته جنگی مملو از مصالح
توپخانه فراهم آوردند مقابل نواره بادشاہ پیچ غافل رسیده
نایره قتال و آتش جلال برافروختند و از چهار طرف نواره
همراه خانان را در میان گرفتند از آنکه در آن روز قریب
صد گشته از جمله نواره بادشاہ برای امور ضروری اطراف
رفته متفرق گردیده بودند و این الحییع داروغه نواره
نزد خانیان آمده بود و مردم نواره سردار و کارفرمانه شدند
از بسیاری نواره کفار کار بر مردم نواره بادشاہ پیچ تنک کردید

فرست بدو جانبازان پس قدم رسیدند و آتش میان از هر کوشه
و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت بخت
برای یوار پیوستند خانانان از وقوع و مساعده چنان فتح نمایان
و جلالت و لا ویران بعد مفتوح گردیدند و رقلو خود را نزد ویرخان
رسانده آنفرقی گویان در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان
تحسینی نموده و در رکعت شکر ادا نمود و فرمود منادی نماید که احدی
دست بحال و عیال و ناموس رعایا و از زنهای و اطفال و عورات
بسیر نگیرند چند هزار کس آن ناکسان که بقید درآمدند آنها را مسلل
ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح و بعضی کارخانجات
که بر روز هزاره در اینجا بمرو کارهای میگردند روانه ساخت کویند
خانانان بهمین نیست خیر فتح نصیب بود که با وجود تسلط یافتن
بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و ملکهای زور طلب بر چند
در الحرب باشند اطفال خور و سال و عیال رعایای بجز درآمد را
نامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زیاد می نمود
و میگفت عورات و اطفال بجه تکلیف رسیده که بجهود در

بود بسیاری قریب بفرق بحر عدم بودند و این نفس باقی گشتن
نور و بادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیده و همان عت
محمد موسی و ابی الحسین نزدیک بنور رسیده اول گونا گویهای
همراه را فرمود که صدای گونا گویان را بشنود و گوید بلند سازند بعد
آوازه شادمانه را بگوشتش بپوشش باختکان نور و بادشاهی
رسانده باعث تقویت دل آنها و پست افزایی دل مخالفان
گردید و در همان حالت صدای تفنگ و راجحکی و غرغر
بان تزلزل تمام در نور کفزار انداخت و مردم نور را بدشت
را تقویت تمام حاصل کرده تا شکر گوئی نمودار گشت سردار
نور و آسمان دست و دل باخته استقامت نتوانست و درین
ورد بفرست بناداریا تدبیر بر وقت که از تپه دار از نموده
کار بعوضه ظهور آید بمراتب از لشکر لک سوار است که سردار مخور
تا تجربه کار داشته باشد خاندانان بعد رسیدن بفرست
نور و آسمان زبان بشکر کرده چند روز برای بندوبست
اطراف انقلو توقف درینده جای بتجارت مسجد عیال بنا نهاده

معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پیر ترود کارزار مردانه
نمودند تا مقدر میکوسیدند چون فاصله از نواره تا خانان
سه گروه جری بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر سندن
بخان خانان نمائند تا آنکه بعد از تقضای دو پاسی شب صدایی نوها
هر دو طرف بکوسی خانان رسیده و دانست که بر نواره از
طرف غنیمت حکامه روداده بهمان وقت محمد موسی نام را موعظانه
و نقارخانه همراه خود سلاطین را می توانستند رفاقت نمود هر
این الحیسین نموده روانه ساخت و در آئینی ته پسر داری ارشاد
نمود که بقدر مقدر و تا شب باقیست سپ تا نزد خود را برسانند
و بعد نزدیک رسیدن صدایی نقاره و کرنا بلند سازند اگر محمد موسی
بسبب تاخیری که در فرار بهم آمدن مردم روداد هر چند خجسته نمود
تا باقی بودن شب خود سلا نزدیک نواره نتوانست رسانند اما
نزدیک بروئینه طلوع آفتاب که نزدیک بود روز قیامت مردم
نواره بادشاه به بلایم غرقاب مهمل کردند و کشتی استقلال آنها را کرد
اضطراب افتد چنانچه از ضرب کوه چند کشتی در بحر فنا فروخته

عفو جرایم او نموده خواهد شد و ریاضه یکی از سلاطین بنام
شکن که از مدت عوفی مبلغ خیر و رقیه آن راجه بود بطریق پنهانی
رسیده شتبر اینکه راجه از بیست صلابت و دبدبه صدمات
فوج قلعه کسایم غدر آینه برای امان فرصت فرار
بمیان آورده و ریح بایم آنچه توانست از زر نقد و جنس مالیت
دار اطراف فرستاده توپها را در آب غرق ساخته فیلا ترا سر بجزا
داده خود نیز اواره داشت او بار کزیده خانها نام از نشیندن بخبر
بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده با حیا تمام
سیر و گشت جان نموده همه جانبدار بست و منع غارت فرموده
بضبط اسوال استقلال پرداخت و قریب صد گشتی بی طلاع که
در اینجا مانده بود داخل نوازه بادشاهی ساخت و پنجاه هزار سوار
نموده بنای مسجد گذاشت جمع کثیر از مجوسان مسلمان و مسنود
ملک بادشاهی که از مدت و رقیه بودند از زندان برآورده ریاضه
فرج داده نموده بوطی مایه آنها سخت ساخت و دود صد و پست توپ
و ضرب زن که در آب انداخته بودند بر آورده و داخل توپخانه

حارس قلعو نگاه داشته مرحله پیمایی سمت قلعه کبر کون که اصل مکان
حاکم نسیان آن به اصلاح بود و راجه آن ولایت اکثر ایام سی
انجا بسری برد کردید راجه انجا بر همان حرب زبان فیلسوف
باعضد داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول
اطاعت آینده و امید غفوه تحف و هدایا بخدمت خانیان
روانه نمود ولی بهم عرایض و بیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول
پشگش بنزدان غلامت و باز آمدن بنده براه هدایت او دعا
پذیرفتی جوایم بامید صلح رسیدند محضداً خانان خانان از انداز
کلمه و کلام و بیغام عذر آینه ان کا فو بد انجام دانست که رجوع
صلح و درخواست آنها غالی از تدبیر تدویر آینه نیست و جواب
داد که اگر راجه بر گفته خود را بخت و امان جان و ملک خود بخواب
دیمه در بندت از ملک تعلقه صوبه نکالا گرفته نقد و خمس زندانی
مع و ختر خود برای پس خدمتی پرستاران اندر گاه بایا نقد
فیل و صبلغ پنجاه لک روپیه پشگش روانه حضور سار و دیر سال
پشگش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروضه داشته التماسی

غازی خوانده سیم و طلا را بکسی بپایون اسم عالمگیر سرخ روئی
بخشید و رواج نرانی را ممنوع فرمود اگر چه خانان در فکر
بست آوردن راجا اند بسیار پرداخت اما چون موسم بست
که نجاه در انولات متصل شب و روز می بارد تمام روزهی زیاده را
ای میگرد و راه تردد و میگرد و رسیده و دیگر امور ضروری از
نشق مالی و ملکی در پس بود تعاقب نمودن راجا میسر نماند و شخص
از زبان یکی سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس پشمار که همراه میگرد
عمده و راجاهای گذشته خیانت بریان خانه داد و دزدی فراک مدفونست
باندک تردد بست می توان آورد مردم معتمد را معطلد بسیار
تعیین نمود و زر سرخ و سفید بشمار کلبا موجب جنس پشمار سواری اند
مردم دیگر لاسی نموده بر آوردند ضبط درآمد میر شفی دار و غنه تویانه
را باراجا امر سنگه و جمعی از تابینان برای محافظت بکرون و کراوری
آلات و ادوات تویانه که سرانجام عمده انملک است مقرر نمود و
دستور دیوان و قاضی و امینان و کوری معاطه فهم و منیدی و ابادان
کار و فوجداران کارزار دیده بایا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروضی

سرکار خود و زیاده از حد فیل کوه بیگل و سه لک روپیه را طلا و نقره
و دیگر استواری اینچ بتاریج رفت بضبط درآمد و دیگر از سر
و باروت - شوره و کواک و عود و صندل و خرمینهای غله
انقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پرنهون
آن مطلوب گردید و سواری خرمینهای غله که بر روی زمین یافتند
یکصد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدفون بعد تفحصی بهم رسید
که از آنجا چند انبار که بوزن درآمد هر کدام از ده هزار من برنج
و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات کم برینآمد و از برآمدن
و بهر سیدن انبارهای غله که باعث رفاه سیاه و خلق الله گردید
خانهایان نهایت مشغول گشت و قدغن خود که صد و سیاه
انبار با احتیاط تمام برای لزوم بر شکل که نزدیک رسیده بود
ذخیره نگاه دارند باقی را فراخور حالت بهر آن قسمت نمود
و مقدمان و رعایای مال گذار از اطراف را عهد و قول امان
داده طلبیده خلعت بخشیده بتسلی آنها پرداخت یک لک
محمولی معاف فرمود و خطبه بنام نای عالمگیر بادشاه مستان

و پنج و شصت و شش مرصع بعل آمد و ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس

تجری می آرد

در این روز جشنی بزرگ در محله های شهر و در خارج آن

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار

و هشتاد و دو هجری غره سوال بدستور هر سال منعقد گردید و برکات

از وضع و تشریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خانها را

در عوفی حسن رودی که از دور شیرانشام بظهور آمده یک گروه

دام انعام و نزار سوار و دوا سپه و دوفیل با ساز نقره رحمت فرمودند

بعد از فراغ جشن باد ساه عارضه بدی روداد و بسبب انحراف

مزاج که در یک هفته اطراف دارالخلافت پراخت یافت باعث

اختلال حال رعایا و ماده فساد بعضی ستمران مفید پیشه

گردید و باز زود بصبحت میل گشت لهذا جشن غسل محبت

دو زن قمری سال چهارم و ششم از عمر لایف ضمیمه بهم فرمودند

و جهانی کامروای فیض گشت بهتم جمادی الاول بغزیمیر و شکار

کشیر بهشت نظیر متوجه مستقر الخلا و لاهور گردید و پنجم

داشته باده دوازده کلید طلا و نقره انولایت بنفیه خصوصیات
ارسال داشت و بعد فراغ تهانه بندی که بمجله نمود خانانان
سپیم کردی کمر کون در موضع بهتر ایور که دامن کوه وسیع بود و
چند ان ملاحظه رسیدن سیلاب نداشت برای بسردن نیجاه
برشکال چهارونی مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کر و به
فوج معقول با سرداران کارزار دیده تجربه کار برای خبر داری ست
راه کردیدن آتش میان که شجونه نیارند بطریق تهانه تقی
نمود معجزا کمر کا فزون خون خوار مردم آزار در شبهای تارمانند
سور و ملخ فراهم آمده بر سر لک غافل شجونه می آوردند و اسب
و آدم ضایع و تشدید می خستند چون این تردد و کافرتی و شگر
ملک و قلعه جات از عرض داشت خانانان معروضی رسید و
متواتر از روی و فایع معروضی کردید باعث سرور و خوشوقتی تمام
خاطر باد که گشت و محمد ایمن خان خلف الصدق خانانان
خلعت و سر بنج مرصع عنایت فرمودند و عنایات که در باره
خانانان بعد ورود فرما ۵۵ آفرین بدستخط خلعت خاصه

آن بر فرجام نیز بقتل رسید و آنوقت است بتصرف مردم
بادشاهی در آمد و قطب الدین آن مورد عنایات گردید الحال فقیر
چند از باقی ذکر مهم و مال کار آنکس میان و خانخانان زبان قلم
میدهد اگر خانخانان در حق همراهان جلالت پست قدر دان
و مهربان بود و در دواست رستمانه و کارزارهای بهادرانه که
از اغرخان همراه خانخانان بنظهور آمد او را بدل و جان دوست
میداشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکه بعضی مغلات
همراه اغرخان بعد شیر بلاد دست بخارت و تاراج مال مردم
در از می نمودند و با وجود منع اغرخان ممنوع نمیکردند و در شمع
خلاف مریخی خانخانان که در تاکید منع و ست اندازی نهایت
تقدیر می نمود بنظهور می آمد متوجه حال و پرداخت اغرخان نکردند
و از آن توجه و امداد این طریق سر داران کار طلب و باره
همرا آن می باشد و باره او بنظهور نیامد لهذا اغرخان اکثر
آرزوه خاطر می بود و تا آنکه روزی قبل از آنکه آن طلوع آفتاب ظاهر
کرد و وقت تلاوت قریه آن و او را خوانند خانخانان بود

نزدیک سواد لاهور مغرب خیم فرموده چهارم شعبان داخل شهر
و قلعہ گردیده میر منزل مع پلدار و بتروار برای صاف نمودن
راه مرخصی فرمودند چون بر نعل زمیندار جام فوت نمود پسر او بام
ستر سال موجب حکم و دستور زمینداران بجای پدر قایم گردید
رای سنگه برادر بر نعل باغیوای بدسکالان انزیر بوم و رانهای
نفس سوم جمعی از مفدا ان عربیه جو با خود فرایم آورده کورده
را بتوراکه جد موری ستر سال و مدار المیام خانه او بود مقتول
ساخت و ستر سال را بدشت آورده مع مایور و نوکران مقیم او
مقیمه گردانید و سر از اطاعت و امر بادشاه نر چکیده شروع
بمفدی و راهزنی نمود قطب الدین خان فوجدار انضلع بر
طریقہ کشت و اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر
خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه
ساخت و بعد رسیدن مقابل بحد بکر کار بقتال و جدال فتاد
بعد از آن که صد و هفتاد نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی
و دیگر گشتند و بعضی از مردم بادشاه پی نیز شمشیر و زنجیر کشیدند

فرمایند که خود را نزد آقای خویس رسانیم خانان هر چند
بعد از تعمیر تغافل ایام گذشته و تلافی ایام آینده پس آمد
فایده نداد و آخر خان برای مرخصی ساختن مهالغ از حد گذراند
بعد که خانان بعد حاضر نبودن منشی برای نوشتن دستک
پیش آمده خودست بدفعیه وقت پرورد اغرخان که دو است
و بار چه کاغذ سفید عمداً همراه برده بود منشی خانان گذشت
و گفت التماس آن دارم که نواب بدست مبارک دستک نویسد
خانان نظر بر اینکه حق بجانب اوست و هیچ وجه در انکسالت
از دست آن جلالت اثر که بار بار از ولایت بدست آمده
نموده بود و رای نه داشت طوعاً و کرهاً ناپار دستک رخصت
نوشته و مهر نموده حواله نمود اما بر سر گذار و معبر طاب
نوشته جات و مراند که بعد رسیدن اغرخان کشتیها را بند
سازند و نامقدور نگذارند که از آب عبور نماید لیکن هر جا که
آن دریا نور و شیر بز و سینه و ملاح و کشتی موجود یافت
با همراهان خود را بدریا زده عیان اسپان بکافظ برو بگریه

اغرخان با معذنان همراه شدند و سلج گشته بدرخانه خانانان
آمد چون چو بداران مجال و جرات مانع آمدن نداشتند احمد
خان با همراهان پی می یابان درون درآمده جایی که خانانان
بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضر گشت خانانان
از مشاهده آمدن اغرخان بدان هیئت و کواشی و هراسی
تمام بهرسانده بزبان خوشی و دلبری تمام سبب آمدن بیوقت
استغفار نمود و اغرخان و جواب گفت که در بندت در ترو
و جانفشی و تقدیم خدمات مأموره از میان مرکز کی بنظهور
نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال نیروال بادشاه عالمگیر
وسعی و ترو و جلالت ان سپه سالار کفار مخدول و بی مال
مکافات اعمال تبخود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
نمانده اما افسوس اندازیم که هرگز از فرین باد و تحسین از زنان
ان کار فرمای قدر و دان در ماده مانا کار ما بر نیامد بسزا
بودن و نبودن خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم
امید داریم فاتحه بدرقه راه خواننده دستک رخصت عنایت

القصه خانان که بعد فرار راجه آتش مهتر پور را مکان
بهاوی قرار داد بعد رسیدن موسم بهار آن که از هر طرف
فوج سیلاب فیل رفتار از هر دامن کوهسار نمودار گردید و غیر
ابر و در رسیدن رعد زهره شکاف که اطراف دشت پر حست
پیمید و از ملاحظه تیر و باران آب و غرور یختی یک تازان قطره
ناپا و رودخانهها بکوشی و خروشی آمده زره موج بوسیدند
و خود حباب بر سر کدشتند و تیغ از میان جوی بار و ترنگی
بندان آتش و سیلابهای خانه بر انداز از آسمان وزیدی بر
ترکتازی در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه تردد
سیاه و در سپنا پید گشت و بمرتبه سیلابها اطراف شکر زور
آورد که خیمه های بالایی پشته ها حباب آسایشند و آمدند آن
تیره بختان بد فرجام و آتش میان خون آتشام که در انتظار
قابوی چنین ایام بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بکمر بر
تپا نهانی بادشای شب خون آورده و بر بعضی جاها روزانه
بجکم نموده دست بر دهن آغاز نمودند و بهادران شیردل کوه صفت

شناکنان گذشت در بعضی دریایای قلب چند نفر از مغولان
و دیگر همراگان که اجل آنها دایمی گیر کردید غرق بحر فنا گردیدند
بعد که بحضور رسید چون نوشته خانانان بنام محمد امین خان
بخانگی پس از رسیدن آن یک بهادر سرا یا عبرت مستنبرای
مغولان رسید بود که اغراض اگر چه از شیعیان عالی نسب
کار طلب و سزاوار پرور دخت و پسر آوردن است اما از آنکه
جهالت ایام جوانی و غرور شیعیان است کار فرموده است
از نارخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم نمایی
بر طرفی منصب نموده باز بدلا سائیا او پرور دخت کار از او باید
گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خانانان بعمل آورد
و البته ای اعتراض با دلسایه بمیان آورده چند گاه از ملازمت
ممنوع و از منصب بر طرف ساخته باز خود بخانه اغوا جان رفته
نزد بادی که آورد و سفیع جرایم گردیده تسلیم بجای منصب
از جمله کوی کابل نموده روانه ساخت چنانچه از تردد او است
او که در کابل بنظر آورده بکندارسی خواهد آورد و صبح

و جمع زیاد و بهر ساندہ پی تاب ساخت اما آنمزدگان فرزند دست
از کارزار و تعاقب کفار بزدانست بعدہ کہ آسمان میان رو بوز
آوردند دلیران تاسہ کردہ میان آب و گل بتعاقب پرداختہ
سیارہ را بقتل رساندہ مراجعت نمود بچنان بہتظہار تلاطم
دریا بر سر نوارہ سنجون زدہ کہ گشت بسیار از تصرف مردم بادش پے
بر آوردند و راہ رسید غلامش کز طفران بزد ساختند و سوختی از
حد گذرانند و ہر گاہ و ہر جا آن دو نژاد ان بد نہاد زوری آوردند
بہادران نصرت نشان نظر بر کثرت انفلات پلکان وقتند
بہر امان خویشی ننمودہ خود را پی می یابان بد سرستان میزدند و اگر
غالب می آمدند و میر مرتضی کہ حاکم کرکانو بود از اخبار انستار
آن کفار و خبر داری و پیداری شب ما بروزی آورد و معہذا
بعد مکرر شنجون آوردن و ہر یکست یافتن یکشب بر تپا خست
و زور آوردند کہ دیواری کہ بجای حصار از چوب باریک دراز
سرزمین سیب زنہ آتشی زدہ سوختند و اندرون احاطہ در
آمدند دست بعارت کشادندہ آفرید و تا میدالچہ کہ دلاوران

از شدت چنان سیلاب بلا از چادر نیامده بدفع آن ملا علی
کوشیدند و در هر هفته و ماه چهار پنج شش خون میزدند و آدم
و اصیبت تلف و ضایع می ساختند و بمرتب هنگامه فساد برپا
نمودند که مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند و چهار بانی لشکر
بندوباشی بودند و انور بیک هم تهاذ در کچور را با جمع کثیر از
همرازان او که بعد ترود نمایان مغلوب مغلوب گردید چنان زخم
تسخ آورده که یک نفری از گذشته و زخمی نمکته باشد سالم
نماند و بمرس فوج سی سال از چند بار حراست و سوغی تمام پس آمده
بعد بلند گردیدن دارو که که جمع کثیر از آنها مقتول و اسیر گردیدند
و بسیاری از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند بمرکت یافتند
و مکرر بر سر مور حال دلیر خان ریخته و رسته عظیم برپا نمودند
و در آن شب تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیره روز
آن مقابل کارزار افتاد ترود رستمانه وسیعی بهادرانه بظهور آمد
و فریاد خان که از دلاوران بجانب او بود در آن شب خون دو
زخم تیر از هر دو به او داشت که همان ساعت دست او درم نموده

یار که صاحب مدار انداز نموده بودند همان پیغام داده کلمات در
موشن بکوبی موشی باخته او کشیدند اسفند یار خود را از اینجا کشیده
بکهور کلمات که متصل سر حد جهانگیر نکر تعلق باد لایحه بود رسانه
اینخبر که بخانیان رسید موده نرید پید ماغی و طلال خاطر آن سپه
سالار گردید حاصل کلام جرات نای دیگر که از آن کافران بد انجام
بتقاضای ایام بنظهور آمده و تیر و دالی که از یهودان اسلام
در دفع شر و ضرر انجمن بد نام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل بر
نکار و بطول کلام طلال انجام بنحسب کرد و اما بنده کریمکی از آن توده
که خالی از غرابت نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط
یافتی انجمن بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیها نواره
و بند نمودن رسد غله خانان فرما و خانرا باراجه سجان
سنگه و قراویان و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد
غله تعیین نمودن فرما و خان چون نزدیک کرگان رسید یکر و زو
یکر شب آنقدر باران شدت بملافاصله بارید که از سورتش
و ملاحظه ناله های خونخوار شدت پید شد و در زیر یک مکان استاده

جانباز بدفع فتر آنها برداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار
نمودند چون اسفندیار حاکم مستقل کوچ بهار تعلق بهم نرایی
که اول باز مفتوح گردیده بود نموده بودند و بسبب سربسجاده
کذاستی راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتدا برای
جستی او یقین کرده بودند بعد دیوان و کوری جا بجا تعین
ساختند درین هنگام چون حکام انمکان در مقدمات مال
بار عیال سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خانانان بظهور آورده
بودند رعایا از بیعتی بشورش آمده فراموش شده خود را نزد راجه
نرایی رسانده ترغیب آمدن بر سر وطنی و ملک خود نموده از آن
کوه بر آورده چون مور و بلخ با و شفق گشته بر سر رود حاکم
منصب کرده خانانان زور آورده اول محمد صالح پیغام
نمودند که سلامتی خود در دست برداشتی از اینجا دانسته راه
نشکر خانانان را اختیار نماید بعد که او شنیده تهیه کار دار
افتاد و بعد متقاعد که رود او با جمع کثیر بهر آنان که کمتر کسی از آن
غرقاب بلا نجات یافت بدرجه شهادت رسید و بعد با سفند

که در آن گرداب اضطراب گرفتار گردیده اند است چنگند ناچار
به هزار گریه تصدیق طرف بالا آب خود را با رفقای جان باز رساند
که پاره از صدمه کوله و تیر و سنان محفوظ گردید اما چون دوسه روز
در آب بیکال تصدیق گذرانده بودند زیاده در کشتاله در بدن
باد سرد و زهری ری خور و خواب میان آب محصور گردیده اند با وجود
که در آن ورطه که هیچ زنه این بدان عذاب مبتلا میاد بدین مرتبه
گرفتار گشتند باز بدفع شر اعدای پر دختند خبر نجات نماند که رسیده
مفسط گشته یک تاز خانرا با محمد موسی بدو آنها فرستاد و آن مرد
جلادت پست که خود را از یک تازان کار طلب می گرفتند هر چند
سعی نمودند بفرماندهان نتوانستند رسید و پاهای راه بحال
خود از شدت آب و ممالغت کفار در مانده و یک هفته آن
دلاوران در آن گرداب عذاب که میان کل و اب بهر خون ناب
دل گاه گاه از غلبه خواب استاده چشم بر هم گذارسته پیشه
بسرمی بودند درین هفته در میان قلوب اب سوابی غذای خویش
خور وین که باعث رفع فاقه بی در پی تواند گردید و از آن قوت

مانند و سواران بخانه زیر یکوچه زیری برای پای کد رستی
نیافتند و پیادما سوارانی که تا کمر در آب استاده بودند و بعضی را
صد میزدند و غرق بخفتن ساخت چاره کار دیگرند استند
و چنان راه تردد بند و ناپدید گشت که هر چند خود استند طرف
نزال مقصود قدم بردارند میسر نیاید تیر انداز خان که در آن
نواح تها نه داری می نمودند و از آن سرزمین پاره واقف گشته بود
خبر یافته شتافته شنا کنان خود را با جمعی از واقفان آن مکان
رسانده به بهر سمت که کون کردید قدری راه که بتصدیق قطع نمودند
جایی رسیدند که آتش میان بد کردار کودالها و جدولهای غیشی کنده
اطراف آن مورچال بسته برشته برآمده مستعد کارزار گشته در
انتظار صید تیر خورده جو یابی قابوی وقت بودند در بعضی جایی
کاستی جنگی نرسید آن دو نژاد آن بد نهاد رسید و شروع
بانیذ اختی کوله توپ و پان و تفنگ نمودند و جماعه که بر پشتها
دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند
و مردم بادبانی به رادر میان آب و آتش محاصره نمودند و فرادغان

با کانه قدم از قدم بر نمیداشتند درین حالت فرخ و خان و قراولان
با جمعی از غریبه تکر کوپان بمد و راجه پرداخته بر سر آن گروه حمله آوردند
و از چهار طرف در میان گرفته بانیم جایی که داشتند داد و بیداد
و تهوری دادند از آنکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در
جنگ صف مقابل ایشان بزدان زو باه کشته و بتدیس مبارزان
وین تقدیر موافقت نمود در فرصت نیم ساعت بخومی که سر که
دار و گیر کرم بعد از انجماع به کمال مغلوب گشته علف تیغ بهادران
گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که یکی از آنها خود را بنواره
نتوانست رساند و مردم نواره نیز بمد و آنها نتوانستند پرودخت
و در دوران اسلام کرم و گیر از شجره کبیر و بانسی که در آن گذر
بسیار بودند با بانسی بریده در لاکل برای باقیم نمودن
انداخته بران مردانه قدم پیش گذاشته برق کردار بر نواره
تاختند و بسیاری بزور بازو شناوری کشتهها رسیدند و
و بغرب شمشیر دستان دماغ از دمار کفار بر آورده نزد قریب
چهل کشته بدست آوردند و از جمله غنیمت میان کشتیهان از

رمق حاصل آید گوشت گاو بود که سگمانان از گاو آن همراه بلوچ
ساخته بر آتش که از شعله دل بر سر دست روشنی نموده تدبیری
آتش رسیده و نار رسیده تناول نمودن واجب میکردید و جمعی که نموده
بودند از آن نیز محروم ماندند و سخت جانی میکردند و گاه فرار
از اطراف نایره قتال می افزودند و دست از مرگمست را بر
نمیداشتند و حملها نموده و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ^{لا}حظ
آبرو در دفع شتر انجماء میکوشیدند از آنکه دانستند که رتبه شهادت
حاصل نموده به مراتب به از دست که میان آب و گل رایگان جان عزیز
بیاد رود دست از دل و جان بردارسته بعد و فضل الیه خود را بر آید
تیره بختان زدن میان راجه سچان سنگ و آهن کار بکوتاه براق
بلکه مشت و گریبان رسیده فرهاد خان خود را بد و رسانده آریسته
بکوش راجه گفت که صلاح کار بدین است مصلحتی که گفتم را طریق
هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور بایه نمود راجه عمدا
قدم بقدیم پس پا کرده و ملک میان را طرف خود میکشید تا آنکه
پاره از نواره خود دور افتادند و از راه غور غلبه که داشتند بی

از نزد خانان نیز آدم زبان دان انملک فهمیده کار طلب
دولت بوده و خانان بر خوبیهایی بهوکی وزیر راجه که در اصلاح
مقدمه باظهار خواست طرفین بسیار میکوشید و راجه با او بدین
از نامواری اظهار خود کرده بود اطلاع یافت یورنمل نام
نوکاردان سخن فهم خود را نزد بهوکی وزیر فرستاده کلمات
راست و درست پیغام نمود و بهوکی با احترام تمام با فرستاده
خانان پس آمده هر چند در تنفیج مقدمه و اصلاح کار کوشید
وراجه را همانند از نا فهمی های راجه گفتگوی مضطرب صورت نگرفت
و روز بروز از ناموافقیت آب و هوا که در همه بلاد او آخر شکل
اختلاف فصلی میکرد و با کثر مزاجیانی ساز و خصوص در طبع
دور دست زیاده اخلاف مزاج راه می یابده خاصه در دیار
کوستان و جنگل که اشجار زیر در بسیاری باشد و پنج درخت
هایی که سمیت دارند شمش و سلومی یا بند از آن آب هر فای
که بخورد اثر آن میرج الا شرمی باشد و از وزیدن باد گل بهاران
اشجار که حکم زهر دارد در تغیر تمام در آب و هوا بهم میرسد و مسخر

جنس خوردنی خام و پخته هر چه یافتند از آن بخورند این را از کید و برج
خام بود بکار راجحوتیه آمد باقی مسلمانان بغنیمت خورده
آپی بر آتش جوع چند روزه پاشیده نه بعد از آن که بارانها رو
تخفیف گذشت غلبه شکر اسلام رو بر روز زیاد میکردید و در آن
سرزمینهای قلب هرگاه شب خون می آوردند بیشتر از
که فاطمه تیغ آید از مسلمانان شجاعت شعار میکردید نه
و بر طرفی از اطراف هزارها بقتل میرسیدند و بسبب قحط
و وبا که علاوه شکر گشتی و کافرتی کردید آنقدر آن میان
بجهنم داخل گشتند که کار از قیاس شمار گذشت بعد که کار
بر راجه اندیارتنگ کردید و آید جان بدر بردن از دست غارت
اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدبر علیه خود بطریق ابلج زبان
قبیم با طهار فضوع و خلوع موعر یضه شتبر استه عالی صلح
بخدست آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خانانان همان
جواب سبانی مین بر طلب دختر در جر که پرستاران موسیک تولد
طلای و پانصد پنجر فیل در سال حال و کک تولد طلای و صد فیل در سال داد آنرا که

بکنند دست برست آب در آن چایا سر میدادند و هر غلغلای
یکدافتند آتش میزدند و ضایع و نابود می ساختند پوشید و از
کار خوردن آدم و چارپارفت و در سال حال از احوال رعایا
زراعت نسله از غسرت غله کار سیاه خصوص پی بضاعتان
کم قرار بهلاک رسید و عرصه زندگانی و آرامش جهانی بر
تمام شکر تنگ و ناگوار گردید و هر روز هزارها مر طرف افتاده
جان به سواری میدادند و گاو و راسپ نمائند که از کرسنگی جان
برگشته باشد و یا مذبح و غذای غریب و ضعیفان کرد و بلکه مردم عمده
را گاه گاه گوشت راسپ و گاوی که کار او بیرون رسیده باشد
فرج نموده با همان پیه که او نام روغن و چربی و نمک نماید بود کباب
ساخته با قدری برنج شور باد سوختن جوش داده بدان تنعم نمودند
در امتداد ایام نیز میسر آمدن شتند گردید و کار بجایی رسید که
چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرضی سودا نیست علاوه احتیاج
ایست و هوا گشت و کف و دوفی مردن و بیمار داری مریشان نزدیک
بهلاک باعث وبال جان و حال نرند مایه به تر از بیمار گردید

مزاج نكوفه اترمي بخشد چنانچه مابین صوبه خاند پرس و بندر صورت
چهار منزل اینطرف بندر مذکور رودخانه ایست مسی با نهی نخ
مار که آب انجانی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار به هم میرساند
هرسافری که در آن موسم از آن آب عبور نماید هر چند که آب انجا از
روی احتیاط نخورد و بوی آن قطع زهای کار خود منجماید و ممکن
یست از همه سافری که بدون عارضه تب رنج یابد مطلب
انواع مرضی جسمانی و تب محرق و امراضی مهلکه دیگر مرتبه بدست
تمام در سکر سلام بچید که خیمه مانند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن
دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بای مهلک علاوه مرضی دیگر که
و کرائی بانی غله خیزه علت های جسمانی گشت و صد و هفتاد و سه
انبار غله که بتصرف مردم باد سالیته آمده بود از انجمله چند انبار
نخج شکر و را آورده بجهت نگاهداری و محافظت باقی
ان انبارهای دیگره چندی روز تا گیمه نموده بودند پس از انبارها
بسیار شدت باران که مردم شکر از طرفه محافظت آن عاری
بودند و مردم آرام وقت شبنون و یورس تابو و وقت یافته

انجاء برداشته هزار را از انقوم لوم قتل و اسیر می ساخت
و خانان میفرمود که مقتولان را برگردان گیران بسته در کمر
شهر نمانند و به تنها بجات میفرستاد که تشهرکنان برده بقتل رسانند
در بعضی بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت پنه خود و اصلاح کار
راجه با وجه ظن بر راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را
نزد خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته
مقتد ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار سبج بهوکی
نظر بر اصلاح کار طرفی که از هر دو طرف بهوار نیز رسیده بودند
قرار صلح برین یافت که فی الحال یکصد و پست هزار توله نقره
و پست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل و سه دختر به روی نیک اختر
خود برای خدمت باو شاه پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خانان
مع نقد و نبس دیگر بدهند و برای ولی خان که در اصلاح و تنفیج
مقدمه میانی شده بود نیز رسمیات بجا آورده و عذر ویرانی
ملک و بتاریج رفتن سرمایه دولت خود را سفیع کم خدمتی و مجرم
خویش ساختند از آنکه خانان نیز برضی نزدیک رسیدن اجل

و بهین آفت نمی غیر مکر از همه تها نه دار آن روی عالم بقا کد استند
یا با هم جان بار و دلس و دلا سایی گشته خود را بشکر رسانند و همان
سحر و جادو در آن ملک از کفر آنها زیاده شربت دار و چنانچه
بیشتر علاج مرضی در آن سرزمین از افسون و خوردن کیس و نیمو
و نارنج که در آن دیار بسیار است نمایند و از آب نارنج که صفرا
شکی اکثر امراضی میگردید و بنزاج مردم شکم موافق آمده بود
علاج تخفیف تب و بعضی مرضها میگردند و مردم شکم بر تپه تنگ
آمدند و بجان رسیدند که مغلوب امراضی گردیدند که اکثر عمدا
با هم اتفاق نموده هم مصیبت شده خودستند که از سه سال
خانخانان جدا شوند خانخانان برین معنی اطلاع یافتند ب فکر تیر
کار پرداخته و نظام فرمود که خیمه طریقی که راجه بود برارند
و در سر انجام کوچ گردید خیمه در دلا سایی همراهان کوشیده
امید در مصاطبه و مراجعت ساخت چون میرنزل پشیمان طاف
سکی راجه بر آورد از انتشار این خبر آتش میان چون مورخ ملج جوق
جوق فرا هم آمده شروع بکوفی زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه

بر تسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه آندیار گماشته از کوچ
سفر دارا القزار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت
مینمود تا آنکه گار از ملاوا و امید حیات گذشت و مزاج بابل
مغلوب مرضی گردید و دانست که ایام سوگواری رسیده عسکر خانرا
بارشید خان و دیگر همرازان که بر آنها اعتماد و وفایت نظر بر گار
سرکار باو شایسته درشت معنواره او و آخر لعیان المعظم
برائی تاویب سپهر نزاری مرخصی ساخت و در خلوت بطریق
وصیت چند کلمه نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه و دایع و رخت
خواند که نزدیک سرحد کوچ بهار و منزل خضر پور رسیدند دوم
ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوسیه هایون اری
منزل پرست و شور عالی برافروخته و سرور جاودا الی انتقال نمود و
در این بحر طال اثر در لاهور بعضی خلد مکان رسیده و نظر بر اینک از
بندهای عقیدت کیسه کار طلب و کار فرمای و باعث کدورت
خاطر عاظر گردید سعادت نوگویی که در زمان حیات او اتفاق افتاد
برین مرتبه راضی و خشنود باشد که او را پرچنان فرزند رشیده تسلط

گرفتار گشته بود و عمدتای شکر تنگ آورده بودند معجزه ازار
خود پنهان ننمود و راضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر شد
که از جمله مکانهای مفتوح چند قلعه و قصبه سیر حاصل که پوسته
بسرحد بنکال است بتصرف مردم بادشاهی باشند و تا وصول به شکر
چهار نفر عمده راجه بطریق یرغال که در بندری اول گویند نزد خانهای
باشند و از طرفین عهده نامه نوشتند و بهمدیگر دادند و بنده های
هر دو طرف خلاصی گردیدند و وسط جمادی در آخر سال پنجم از جلوس
خانهایان سپه سالار با شکر که اکثر شریفی و بعضی ششرف بر
هلاک بودند و چندی از عمدتای مرطبه پهای سفر اخراجت گردیدند
متوجه بنکال گردید و بقصد تدبیر بهم نرای از راه محالای
که بنجل میل بشکنتش مقرر است بود کوی مقرر فرمود با وجو
سنت اگر از خود و ملایمه آنکه اکثر تیرا پابرگات سفور از قرار
میده به نظر بر اینکه تا نفس واپسین در کار و لیخت کوسد
خود داری نموده مرضی خود پنهان و سبک و امن نمود و شب و روز
در اجرای کار مالی و ملکی و تسبیح پناه صرف اوقات نموده است

بعوض رسید تفصیل این اجمال اینچه از والد خود که در خدمت امیر
الامرا در آن سفر و مهم همراه بود سمع گردیده مجل می نگارد
که بعد که امیر الامرا برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمره
آباد کرده و مستقر شده آنک عید الشکر گشت و کافری گشت
نموده بفرستند و رای صایب پشته قلعه ها و مکان های قلعه
و تصرف باد نایب آورد بقصبه پونه رفته در حویلی که ساخته
آن جهنمی بود فرود آمد و جای فوج های برای بستصال و دست
آوردن آن بسکال تعین نمود در آن ایام چنان خشق و بند
بست نموده بود که هیچ احدی مخصوص قوم مرتبه سوای نوکر
سرکار و پراق بدون دستک داخل نشود و شهر
نکرد و قوم مرتبه را بر اسب نوکر نمی نمود و سوا چنان مشکوب
و مخلوب می راسی گردیده بود که میان کوبای و شوار که در مرتبه
و ماه جایی بسری بر روزی صغی از مرتبه که در جگر پیدا
نوکر بودند نزد کو تو ال آمده دستک رخصت دو صد نفر مرتبه همراه
براست که خدای مرتبه غیر معلوم حاصل نمودن یا مدخل و نقاره

بخاند و با وجود روگردان شدن بادشاهزاده در مقابل وارث
ملک چنین همی را بانسرام رسانده قریب دو نیم سال که هر روز و
هر هفته و هر ماه آن در انواع تنگه میکند شت صرف اوقات خود
آخور راه و لیغت جان شیرین نثار نماید که اینها را بنام
جشن میخوانند و در هر سال سه هزار و هفتاد و سه
جشن آغاز سال ششم در کنار آب منعقد گردید بسبب طلال
خاطر از طرف واقع بنده که طلب جانفانی بعضی رسمیات
جشن را موقوف دانست بادی شاهزاده محمد معظم را بامر خان
فرمودند که برای ماتم پیر محمد امینی خان رفته او را بردارند
بیایند بعد ملازمت از عطای خلعت و اخلاف و دیگر عنایات تسلط
بخش دل غمدیده ها و گویند دیگر از اخبار کدورت افزا که
درین اوان علاوه تلامی مزاج سیرف گردید نیست که از واقعه
دکن خبر شنون زود مردم سیوایی مرد و نابکار برامیر الامرا اندر
محل و کاسته شدن ابو الفتح خان پسر وزیر مخفی شدن خود امیر الامرا

یکی از خواص آن که چهره او عقب دیوار باورچی خانه بود خبردار گشته
خود را بخدشت امیرالامرا رسانده بر صدای کلنگ دانشوی بر او
مطلع ساخت امیرالامرا در جواب از روی اعتراض گفت باورچیان
برای یختن کجور و دکه آن درست نمودن برخواسته باشند تا آنکه
سپلیان بی هم خبر کافتی دور یک پیر سیدن در دیوار آوردند
و امیرالامرا سرایکه دار تیر و تمان و برجهی در دست گرفته از پشت
خواب بر فاست در نهضی چند مرتبه از در و برو که حوضی آب بجای بود
پیدا گشته امیرالامرا تیر بر یکا از آنها انداخت مرتبه خود را رسانده
نخستین بر امیرالامرا زد که از کشید دست امیرالامرا جدا گردید و در
در آن حالت دو مرتبه در حوضی از پر افتادند و یکمرتبه دیگر امیر
الامرا از آن هنگامه برآورده جای محفوظ را رسانده و بجهی از مرتبه
بر سر حوی خانه زفته غافل ریخته بر بالین هر خفته دیده ار که
میرسید نه زیر تیغ میگزفتند و میگفتند چندی چوکی میدید و چند
نفر خود را بشکاره رسانده از زبان امیرالامرا پیغام دادند که
نوبت خوب بنوازند و صدای نقره خانه چنان بلند کرد که هیچ

شادی اول شب شهر در آور دهند و آخر روز همان روز جمع را بسته
انکه از مردم غنیمت در یکی از تهاجات دستگیر کرده اند و تها طرف
کتف آنها بسته با سر تایی بر نه که جمعی دیگر سر ریسما بنایی
آنها را دانستند و سنام دمان و کنک زبان از چوکی که رانده
داخل شهر نمودند بجهه در بره محله و مکانی که مجمع خود را قرار
دادند بودند فراهم آمد و مسلح گشته در حالتی که نوبت دویهر
شب می نواختند جمعی خود را طرف باوری خانه که متصل دیوار
محل سرا واقع گشته بود و ما پی دیوار و خواصی پوره در یک خود
داشت که از کل حشمت سرد و ساخته بودند و اینجا از آن مطلع
بودند و رسانند چون ایام صیام ماه مبارک بود چند نفر باوری لا
که برای پختن طعام سحر بر خوراسته بودند پس از بلایه خواب یافتند
از آنکه از زانچه که میدانستند هر قسمی که توانستند غافل بر سر آنها تاختند
هر که امداد یافتند بخواب مرکب آتشنا ساختند و میر که ام با که بر سر دیده
همانجا بسپاردند و نذ کند و شتر صده آبلند شود و بعد شگافتن
در یک طرف محل پرداختند از صدای کلنگ و غرشی نرگای گشتگان

کو هر فرستاد صبح آن که راجه حسونت که عمده کو مکیان بود بدیدن
و معذرت خواستی نزد امیرالامرا آمدن سپه سالار بزرگ
نزد او بهین یک کلمه باو گفت که ما دانستیم بهار راجه بکار بادشاه
آمد که برای این جسم زخم رسیده القصه بعد معروضی کردیدن برای امیرالامرا
و بهار راجه اثر زخم فرموده صوبه داری دادگی و مهمم استیصال سیوادی
بسکال بادشاه را ده محمد معظم متور فرمودند و امیرالامرا خدمت
بادشاه را تعینات فرمودند خلد سلطان کوچ بکوج مشوجه کسیر گشتند
غره دیقده وسط خور داد و در سوادا خط دلیندیر سرف نزول
فرمودند بعد سیر و تفج کلدار دلاله زار انشان فرود گشتن
حکم چراغان کنار تالاب دل و استیبا نمودند و جواسر رود
و سر و ضمیر زینت و آرایه آن تالاب گردید
درین دریا چنان جوشی هر دو است که هر جوش زاب نغز و دشت
ز عکس لاله خندان سرکش فتاده ماهیان در دام آشی
زهر ذوقی صدای نغز نر زده موج طرب بر کوسل اختر
رک طنبور رشک موج آبت بدست کاسه چوین جابست

احدی او از دیگر راینی نشیند و شورش دار و دیگر نابکاران علاوه
آن گشت و دروازه را رسد و دست خستند در بحالت ابوالفتح
خان پسر شایسته خان که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته
خود را رسانده دوسه نفر را گزیده و زخمی ساخته بدرجه گهاوت
رسید یکی از جماعه داران عمده که عقب محل خانه درشت از نشین
استوب اندرون و مسدود گشتی راه بیرون زینته گذارسته ریسمان
بسته خود را از بالای دیوار انداخته چون او در عمر ضعیف بینه
پاره بامیر الامرا بسیار بدست داشت و او را امیر الامرا تصور نموده
بر سر او ریخته و گزیده سر او را بریده و دو و دو غم خامی امیر الامرا را
زیر تیغ آورده یکی را چنان از بیم گذرانده بودند که در سینه زخمیه
بگفتند و فتنی او برداشته و دو یکی را با وجودی که چهل زخم رسیدن
انرا که اجل او کوتاهی نمود علاج پذیر گردید و بتاریج مال و مالیات
خانه چند آن پسر داخته جلد از آن خانه بر آمدن طفل بنفست ساله
بود و وصیه خانم خاله که دست بدست که سوای شمع
بودند و او را منعصبه بود و میافو که با احترام تمام نزد پیر و ان

بادشاهان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف رای صایب است
از سوانح احمد آباد بعضی رسید که مجهول النسب معذور العفل خود را در
اسکوه نامیده جمعی از صحرا نسیان ضلالت کیس با خویش فرام
بخمال باطل ماده فساد و شورش کرده بود بجهت سرسری
همان بنیان صوبه دار جمعی از برادران آن تبه کار بد را بهودار پوشتند و
خود آواره دشت ناکامی کرده درین سال اسلامخان صوبه دار
و کفایت خان دیوان اکبر آباد و دیانت جات نمودند صفی خان
پسر اسلامخان از صوبه مستقر الحاقه مقرر کردند و جعفر خان را برادر
وزارت طلب حضور فرمودند و نجابت خان را بجای جعفر خان بصوبه
مالوا منصوب نمودند تربیت خان را مونا نامد و جواهر و تحف و یکم
همند و مسکن قریب شش لک روپیه نزول عباسی رودند ایران
ساخته از اصل و اضافی چهار هزار و چهارمزر نمودند امیرالا مرام
بعد مغضوب و تفر نمودن از دکن فرمودند که از بهمانجا خود را
بصوبه داری بنکالا برساند در منزل یا پی تپ جعفر خان ملازمت
نمود بعطای خلعت وزارت و محمدان مرصع سر فروزی یافت لایحی

راجه رکنه تنایب وزارت گرفتار پنج مستوفی اهل کردیه
و بجای او فاضلین خان، انرا خلعت وزارت موقدرا
مرصع مرحمت فرمودند بعد از آنکه روز از پوسیدن خلعت
و دیع جیات نمودند بعد بدست کشید و تنیه بعضی افغانان
جهالت کسی انضلع سپهر بافغان نیازی که فدائیان برای
تاویب آنها مامور گردیده بود اوها غیر محرم اطرام متوجه لاهور
گردیدند چون از تنگی راه و نشیب و خوردن کوهایی پر از لاد و گل
که در مذمت آن حاجی محمد جان فدا شده قدس گفته بکنشیه
اعتقاد ماورستست و یا ایمان بفرهنگ سخت است
و بهی معنی را طالب کلیم بری حسن او اینظم آورده
درین ره خوشی بود معشوق دلخواه که تواند کسی او را بر دازد
هرج و مرج بسیار بشکر و مردم بهر رود او مخصوص در منزل پرنیال
عجب تهلک بر سواری خادمان محل گذشت و دوم بسیار و چار پائے
پشمد در غارها افتاده تلف شدند اینمغ بر مزاج بادشاه
عادل رحیم ناکودر نمود و فرمودند بدون امور ضروری ملکی آمدن

بنده پورخل وزیر دست خان و برقی انداز خان و دیگر مبارز پشهبای
کار طلب برای تنبیه و کوشمال آن بدخصال مرخصی در روانه شد
چونکه راجه موصل رسید و در قیل مع سازه طلا و نقره و دیگر
رفیع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدیر خان و دیگر بزرگان
فراخور یام و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خاثر
دیوان و کی نمودند بر غرض رسید و بجایست خان صوبه دار را
از پنجهان خان انتقال نمود بجای وزیر خان صوبه دار برانور مقرر
فرمودند و او و خان را صوبه برانور مقرر کرده حکم نمودند که نایب
در برانور نگه داشته شود و همراه راجه سینکه بهم سیوار فاقت نماید
از عرض داشت باول فراده محمد معظم خبر تولد فرزند بعضی رسید
بعظیم الدین موسوم ساخته شد

راجه سینکه که برای استیصال سیوای
خسر آن مال مرخصی شده بود اوایل شعبان داخل حجه مینید
او زنک آباد گردید و شرف اندوز ملازمت باول فراده محمد
معظم گشته روانه پونز گردید بعد رسیدن ابی به نسق و بسند

برادر علاء احمد نواب وزیر عادی خان بیجاپوری بحضور رسید و منصب
دو هزار یار سوار بر فراری بخسیدند سلج ماه ربیع الثانی و داخل
دارالخلافه شدند عاقلاً خان را دار و نحو غسانی از تغیر اسم یار خان
نمودن ازین سبب نام او را از غسانی به یار خان تغییر دادند

از عرض داشت سلطان محمد معظم بر خبر و متوجه تولد فرزند
بشر گردیده سلطان مغالدین موسوم ساختند از واقعه و کی
بعضی رسید که سیوایی نابکار علم طغیان زیاده اند و برافراشته
و در ویر و زینت فخر او از تاخت محلات بادکوبه و تاراج
نمودن قافلها در آن سرزمین استقام می پذیرد و بند چول و
دابل و غیره که کنار دریا یا بل بند سورت است بتصرف خود را آورده
و کشتیهای راه کعبه را در دریا تاخت مینماید و چند قلع در دریا
احداث نموده بستمهاران خلل عظیم در بر و بکار انداخته
و در راجه که پل سیاه میزنند هر چند که مهاراجه سونت در استیصال
او سعی نمود فایده نابخسید بعد عرضی مزاراجه چیسنگه را با ویر
و دارا خان و راجه ریسنگه سودیه و جنگ مغان و راجه سجان سنگه

کمی نمودند راجه پسنگه نیز خود را مع پسر رساند و از طرف
حاضره دیورسهای پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر
بتفصیل برنکار و از سر رشته اختصار دور میماند عرصه محصور
تنگ اود و هر روز مقابل باریدن تگرگ کوه توپ و تفنگ
و حقد آتش مورچال پس می بردند بعد که برج یک طرف را
از باروت پرانند تزلزل تمام در بنای کوه و قلع نشینان
افتاد و بهادران قلع کشتا یورس نمود و بر فراز کوه برآمدند
محصوران پیام امان جان بمان آورند راجه و دلیر خان عهد
عدم فرجایی دادند و قلع دران برد و قلع آمده با دلیر خان
ملاقاتی گشته مخلص شدند بعد که نزد راجه فرستاد راجه یراق
بهمه را گرفته قلعه را بشرف باد و لایحه در آورد دران تردد
و یورش استاد سوار با جمعی از سپاه و ناو عله قلع گیری بکار آمدند
و از صد نفر زیاد و زخمی گردیدند بعد تسخیر و و قلع و هفت
هزار سوار بسرداری داد و قات و اجه رای سنگه و غیره
برای تاخت و تاراج معمرهای ولایت سیوا که بغضب طغیان

بت آنضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست همه گویند
جایجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعو جات مرخص نمود و خود
برای مفتوح ساختن قلعو بود که نه برود و در مال که از قلعو
نظام الملکی و حاکم نسبی آنمزد و بود و میرد و قلعو متصل بهم
بودند و در نه گشت و دیر خانرا مقدمه الجیس ساخت و دیر
خان همه جا با فوج آن به بران که از اطراف نمودار میشدند
جنگ کنان میرفت و آدم و ماویان بسیار کفایت و دست
بر و غاریات میکرد و تا آنکه نزدیک و مایم میرد و قلعو تقاو
کوله رسی و دیر خان غرور آمد و بتزو و قلعو گیری پرداخت و
قلعو نسبیان میرد و کوه محصور گشت شرط قلعو داری از زون
توپ و بان و دیگر آلات آتشی بارتقدیم میرسانند بعد
مخامره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان بیورلسه ماهه
تا کمرگاه قلعو رسیده باری مایم میرد و کوه را آتش زودند و تاخت
و تاراج نمودند و مفندان در ترو و برآمدن از قلعو مور حال
ریختن از بالا و زدن توپ و انداختن سنگ و دق و تپ و آتشبار

آنچل خاست قبایل را از انجا بدر برده بنگان و سوار کرده و دیگر
سازده شکر را برای تعاقب سرکردن سازد و نتوانست
و دانست که بعد مفتوح گردیدن آن ملجی و ماوایی مستقر در آنجا
آن واجب سیاست تمام قبیله و عیال به سکاال گایا مال مکان است
که در آن خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجه برای
التماس عفو تقصیرات و بیرون بعضی قلعه جات باقی مانده
و راجه دیدن راجه فرستاد و راجه نظر بر عیاری و مکاری
او ابتدا اغماضی نموده. رایی یورسلس زیاده از سابق
تاکید فرمود تا آنکه خبر رسید که سیوا جریده از قلعه فرو
آمد و بر بمانان مقیم او رسیده قسمهای شدید بجز و زار
تمام بیان آوردند راجه عهد و امان جان و آبرو داده
بسرط رفتی حضور و اختیار نمودن اطاعت و نوکری درگاه
فلک بارگاه بوعده عطای منصب عمده قبول مصالطه
نموده برای آمدن و ملاقات نمودن مازون ساخته بعد
که نزدیک رسیده سیوا یکمال عجز ظاهر گردید راجه شش خود را

بتمصرف خود آوردن بود روزانه ساخت و نوشی زیاد از
هر دو طرف بیان آمد و تا پنج ماه فوج بادشاہ از مقابل
و محاربه و کافر نشی نیا سود و تاسیو ایور که آباد کرده اند و
بود و قلعو کندانه و کنواری کدشان آبادی نگذاشته
و مویشی پشماره دست آوردن و زرتاخت بای ناکهان
کفار و دست بردمائی نمایان انگزده بد کردار و شب خونهای
شبهائی تار و کفرتی سر راه درمائی دلسوار گذار و تاسی دادن
جنگلهائی پر از اشجار و راه تر و در شکر اسلام تنک ساختن
آدم و چار بای بسیار شکر بادشاہ تلف شدند آخر کار
که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
نمودند قلعهای متعدد که تا کجا بسمار آرد و مفتوح گردید بعد
که کار بمحاصره قلعو راجده که حاکم نسیمی اصل آن به اصل بود
و کندانه که قبیل و خویشان مادری او در اینجا بودند کسید و قتل
سختی کار بر محصوران از سعی بهادران قلعو کال شک
گردید و راه فرار از اطراف چنان سد و دستخیز که مرید

بادشاه به بنمایم و پسر خود را در جر که بندای جان نثار که در حضور
خدمت نمایند سپارم و خود امیدوارم بمیلست یک سال
بعد حصول سعادت آستان بوسی و دریافت فیض ملازمت
بهستورای مطلق العیان که در اقطاع خود و صوبجات خدمت
مینمایند با قبیلہ عیال در یکد و قلعہ خورد بکنند انم بر گاه و میرجا
برای کار عمده بادشاه به امر فرمایند بجان و دل و مال حاضر گردید
طریقہ جانفانی بتقدیم خواهم رساند راجہ نیسا او کو یکد
و نزد دیرخان فرستاد و بر و انکی برخواستی مبارزان قلعہ کشت
از محاصره داد و هفت هزار مرد و زن و اطفال که از قلعہ مامون
گشته برآیدند بشمار قلم درآمدند و توپخانه موزیضه و اسلحہ
و انچه مردم قلعہ نتوانستند برد ب ضبط سرکار درآمد و بندای بادی
بقلعہ درآمدند بعد از آن دیرخان سیوارا که تا آنوقت کمر و ابود
لسمیش و جمہر مرصع و د و د سپہ عربی سواران طلا از طرف
خود تواضع نموده نزد راجہ آورده دست او را گرفته براجہ سپرد
و راجہ نیز خلعت و د سپہ و چغہ و قیل بسید از سر نو عهد امان

بستقبال فرستاد و راجپوتان مسلح همراه داده تائید نمود
که از عذر آن مکار پرکار خبردار باشند و با و پیغام نمود که اگر
بصدق دل حلقه اطاعت بکوشی و ردای فدویت بردوشی
انداخته آمده در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سرافکنندگی
خواهد نمود و التماس قبول بارگاه خطابش عذر پذیر خواهد
کردید و الا الحال بهم مافزونست که بگزشت بمکان خود رفته
بسرانجام جنگ بهیلت خاطر خواه پر در زد و خود را مختار
دارند بعد رسیدن پیغام آن سیه نامه بدنام بزبان انکار
و نیاز گفت که میدارم در اطاعت و عبودیت جان بخیه دامان
عرضی و ناموس نیست باز راجه مردم عمده دیگر را فرستاده
با غر از نزد خود طلبید بعد رسیدن او راجه بر فاسته معانقه
نموده نزد خود جاداد و آن تبه کار بنیران اظهار سرافکنندگی
و محال دست بسته گفت بطریق بنده مای ذلیل مجرم رو بینم
درگاه آورده ام خواپه بنجاس و خواپه کبش رای رای تست
و التماس نمود که قلعه های کلان نامی را با ولایت گوئی حواله بندایان

قلو خورد کم حاصل در تصرف مردم او باشد و سببها پس
ست ساله او که بنام آن منصب پنجزاری از حضور تجویر راجه
عطا شده بود با فوج شایسته تار و تار نه شدن حضور همراه
راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش در انجیال آبادی ملک
پاک کشته خود پر دازد و هر گاه برای کار بادشاهی بطلبند
حاضر گردد و وقت رخصت باز خلعت در سپید و چرخ
و شمشیر و فیصل داده تکلیف یراق بستی نمودند و پسر او را
سیماست منصب پنجزاری فرمودند درین ملا احمد
نایت از متربان صاحب مدر عاود که بحسب ظاهر بطریق
سفارت برای عفو تقصیر آخرین کشی کرد و ریشه و دیگر کدورت
از پی پور آمده بود و باطنا بقصد ارادت و اراده
بندی درگاه آسمان باه داشت و موید یکی که بحضور رفته
بمنصب سرفرازی یافته تعینات راجه شده بود نزد راجه
معدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه
دو اسب با سز طلا و فیصل و دو تقویر پارچه تواضع نمود

جان و ابرو داده مطمئنی خاطر ساخت و سیوا از راه تخت
کاری ساعتی شمشیر بسته باز و کرده گفت از کمر بستگان
پی یراقی خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گردید و
رجوع آوردن سیوا در میان بود و راجه بحضور نوشته برای
فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار ورود فرمان
میگسید از اتفاقات همان روز که زیر در مع فرمان و
خلعت از حضور رسیده راجه سیوا را طریق ادب استقبال
و تسلیات بی آوردن ارشاد نمود سیوا مطابق آن بعمل آورد
سه کرده پیاده به استقبال شتافته بتقدیم آداب کوسیده
از گرفتاری فرمان جان بخش و خلعت خطا پوش سرخزار آستان
سایند و از سر در غیابات بادشاهی در جامه بجزد و برای
سپردن قلوجات بعد قیل و قال عذر آمیز چنان متوسل
که از جمله سیاه پنج قلعه که در تصرف خود داشت کلید است
و سه قلعه مفتوح گشته سابق و حال بجمع محصول ده لک بون
که چهل لک روپیه باشد به بند لای بی بادشاهی بسیار دود و زردی

می باشند خصوصاً مومی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته
ست و بحسب ظاهر برای حجاب از نزد عاقد شاه آمده و در او
بنده کی درگاه آسمان جاه دارد و امیدوار نوذر لسی فضل و کرم است
بعد عرضی بمنصب شش هزار و پانصد سوار سر فرزند نموده فرمان
و طلعت و شمشیر مرصع و جیغ و فیل فرستاده طلب حضور
نمودند و خفیه پراچ نمودند که بعد رسیدن حضور بطلب
سعدالدخان و فرزند استعداد بخدمت عمده سر فرزند خود آمد
یافت اما چون ننگ و لیسعت قدیم خود را منظورند داشته
رو کردن گردید از دولت این درگاه نیرگامیاب نگردیده
بمخبر نارسیده و بیعت حیات نمود چون مریبان بت
که ولایت علاءه متصل بسره کاسیمه واقع شده در زمره
سران جهالت کیش بود و بصوبه دار کشمیر رجوع نمی آورد
و سکه خطبه بادشاه اسلام جاری نمیشد بنام سیف
خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که بموجب یکی از متعینه نموده
کار بدان بدکردار پیغام نصیحت آئین در باب بازگشت از راه

بعده که خبر آمدن سیوا و راجه و مفتوح گردیدن قلعجات در
بعضی رسید باعث تفریح طبع بادشاه گردید و حکم بلند
آوردن ساختن شادمانه فرمودند و راجه را باضافه دو هزار
سوار و در سپه و سه اسپه و عطای خلعت و شمشیر با ساز
مینا و زنجیر فیل مفتخر ساختند پس راجه کنور را مسنگ که در
حضور بود و مورد عنایات گردید و بدلیز خان و هم همراهان
او اضافی نمایان عطا فرمودند و بعد از استیصال غانجهان
لودی که افاغنه را مغضوب ساخت پیاده پنجزاری پنجزار
سوار رسانده بودند و لیر خان را بدین مراتب سرخواری بخشیدند
و باعث فخر قوم خویش گردید بنام راجه حسینکه حکم صادر فرمودند
که ملک سیما پور تعلقه عاودشاپور را در مکافات تقیر عدم
وصول پیشکش سابق و حال ساخته تا پای قلع سیما پور ویران
و خراب سازد و درینوقت از عرشه داشت راجه حسینکه و واقع دکن
بعضی رسیده که ملا احمد نلو اینه که اصل از تهرانی نواد مد عربستان
اند از آن سبب نوایه گویند و پستری فعی نه می و فاضل

کمال رسوخیت و مجبوریست حواله محمد شفیع نمود و خدمتکاری
محمد شفیع و همراهان بانی شایسته بجا آورد و سرزمین تبست
اگرچه اکثر ویرانه و دشت لا حاصل دارد که قابل کشت کاری
محصول برداشتی نیست اما در طول بعد از صوبه بجا پور که چهار
مایل راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان ضوابط
دیگر نیست لیکن بکمی محصول انجا که برابر داخل یک پرکنه
سیر حاصل کلان دیگر صوبجات نیست هیچ مکان لا تیفع
دیگر نخواهد بود بهمین سبب باد شامان دیگر که خرج انجا
داخل لا اطلاع خواهد نمود بفکر اجرای مسکه و شطبه انجا نیفتاده
چون بعضی رسید که ملا احمد بجا پوری قبل از ورود و فرمان
و خلعت مرطبه پهای سفر آخرت کردید اسد الله پسر او را
طلب حضور نموده درینولا بعضی رسید که با وکله برادر محمد معظم
بموجب حکم از وکی مجبور رسیده امرای متروک را برای استقبالی
فرستادند بعد از دست و کد رانده سه چهارک روپیه نقد
و جواهر مورد عنایات گشت در همین اوان معروضی گردید

خلافت و قبول اطاعت و بحرایی سکه و خطبه و بنای اسلام
نمایید اگر قبول نمایید و در کفر باز آمده قدم بپا راه هدایت گذارید
امید در عنایات بادشاهی سازد و الا برومهم فرموده
ملک او را پامال ستم موکب فوج قاهره سازد و بدین مضمون فرما
و عهده و عید آینه بنام آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف
خان بعد رسیدن حکم و فرمان محمد شفیع نام بنده بادشاهی
را همراه فرمان روانه بقت ساخت مزاربان ارشدین
اینچرا اول بفکر مای فاسد افتاد آخر بهبود مال کار خود در حالت
حکم بادشاهی اسلام دانسته در همان جمعه اول سکه شنبه
را بیرون سواد بقت جمع ساخته خطبه بنام نایب بادشاهی
حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر غازی خوانده
سر خطیب را از افتادن کل طلا و نقره و دادن خلعت
فاخره براج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشت از باد و
هزار اسیر فی و نه رویه تازه سکه اسم عالمگیر و تحف دیگر آورد
روایت حضور ساخت و عرض داشت در جواب فرمان باظهار

پرویدی و عدالت کسری و انیسی جهاندار بی خاصه در آید و ملک
وینکسای و جهان کوشیدن از جمله سواران و خراسان سلطنت
در مقدمه مقصدی مغرول بندر سورت بگذارش آمده کوشیده
برگاه یکی از ترکان نو آمد مای ایران و توران ملازمست
حضرت اعلی نموده بمنصب کسری فرازی می یافت بدیوانیان
میفرمودند که چون ترکان تانزیج نیکرند و بر مزاج ما اطلاع
نباشند قدر رعیت پرویدی و آباد کاری ملک نمیدانند عوفی
جاگیر نقد بپردازند بادشاها را داده نیز بعد از شنیدن
بفرمال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن سقراط الخرافه
بر قبر پدر بزرگوار رسیده بیدیده اشک آلود کمر بارگشته
فاتحه امرزش خواندند و نزد یکم صاحب برای پسر شریف
برده همه مقربان حضور را مامور ساختند که بدرحوم سرا
رفته بخدمت یکم تسلیم ادب پسر بجا آرند نقل نمایند
که در حالت نزاع اعلیحضرت یکم صاحب سه بار برای عفو
تقصیر بادشاه التماس نمود و دود فواد عالی یکم بدرج اجابت

که تغیر بحال صاحبقران ثانی پیرسیده و کار بنزدیک انتقال
بروفه جاودانی رسیده همانروز بادشاهزاده محمد معلم
را بطریق ایمنار و استعجال برای عیادت و دریافت
احوال مریض فرمودند هنوز بادشاهزاده در راه بود که خبر
و علت آن بادشاه نیکو سیرازی زندان سرایی بی اعتبار
فانی بدر التقرار جاودانی که او آخر رجب المرجب سنه هزار
و هشتاد و شش مطابق سال شصت جلوس جهازا بدرو
نمود بعضی رسیده از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم
و بارالم دنیا و آخرت در دل آن بادشاه حق آگاه سلا
یافت پس و یکسال تیر از بادشاهان سلف در غرمت
روایی و بهانای عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال
منزوی مجبور بود و دنیا بمثال کوزه زیری است که
تلخ در و گاه شیرین است پیوسته سمند اجل زیریزی است
توغره نشوایم که عمر من حدی است شاه جهان کرد وفات تاریخ
فوت آن شد و لا صفات یافته آند شمه از رعیت

موسوم بعالم کبر نکر و جانشان را با سلام آباد موسوم ساختند
و سرزمینی که مرکز آفتاب نور محمدی بر آن نیافت بود از
آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتنه
با سر مقتولان و اسیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات
گردید و بعد از آن پسر ملا احمد پیاپوری بحضور رسید و بعد از آن
بمنصب هزار روپای نقدی و خطاب اکرام خان سرفراری
یافت یکصد و پست فیل فرستاده امیر الامرا و دیگر کثرت
از نظر گذشت

شروع
در جشن بنو اب قدسیه یکم صاب
دوازده لک روپیه سالیانه نموده بود و پنج لک روپیه اضافه
نمودند و یک لک انشرفی که در آنوقت هفده روپیه
انشرفی بود نقد محبت فرمودند و اضافه دو هزار سوار
معدود و یک روپیه نقد بابت هزاره محمد معظم و بهیچ
دستور دیگر بادشاهزاده و یکمها اضافه و نقد عنایت
نمودند چون راجه جیسنگ به تاخت و محاربات پهی پور که

نیامد کرت سیوم که بسیار بقبول منت عرض نمود طوعاً
و کرماً قبول نمودند چند گاه در ابرار اباد توقف نموده حکم بدو
تحت صادر فرمودند که بالعفی خدمه محل بمراه گرفته برای جشن
از دار الخلافه بستر الخلافه بیارند دیگر از سوارخ فتوحات
این سال تسخیر قلعه‌های طرف زخند تعلقه بنگال است که
مرزبان سنکرام نکر و جاکام سر از اطاعت پادشاهان
گذشته بحدید بصوبه داران انولایت رجوع نمی آورد و در
تاخت و خرابی اطراف میکوشید و ریخولاسعی تعین کرده
بزرگ امید خان پسر امیرالامراستیار است طمان که از
طرف خشکی و مد و نواره تردد نمایان بکار بردند و تفصیل
آن قلم را رخنه نمیدارد و بعد مجاری چهار پنج ماه مفتوح گردید و
زمینه اران آنجا باشند و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و
کثیر از هر دو طرف کشته و شمشیر کشند و یکصد و سی و دو
کشتی و هزار پست توپ خورد و کلان و بدین قیاس دیگر
مصلح توپخانه موفیلان بضبط سرکار در آمد و شکر ام کر را

پسر خور و سال که به سال و نشت بحضور رسیده با خجالت و
انفعال تمام مشرف اندوز ملازمت گردیده هزار و پانصد شریف
و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیه از زمان باشند
زوناتار گذرانده با تاره عالی در جگر که بجزاری ناستاده نموده
از آنکه پسر بنشت ساله او را غایبانه بجزاری نموده بودند
و متوجی خویش او که در ذکر تردد راجه بسنگ در خراپی
ملک پیا پور بگذرشی خود بدو آید بهیچ مراتب سرفرازی
یافته بود او عالی آن خیره سر ته مغرور حکمت از پایه هفت
بزاری نمود بهر بانی که راجه بان او را و خوشدل و امید
در ساخته بود از راه بعضی که نظر بر افعال و کردار آن
نابکار و در دل باده وین پرور جا گرفته بود اتر از آن
مشاهده نموده برای استقبال نیز انچه چشم داشت اصلا
بعل نیامد قبل از آنکه عطای خلعت و جواهر و فیل که همه
موجود نموده بودند بنظر ظهور آمد عرق جهالت خجالت ایمن
بر چهره عاقل ظاهر گردید لکن بجز فکر فرو رفت از راه عیاری

باتفاق سیوا ترددات نمایان بنظهور آورد سیوای خلالت
کیکس را بانواع تپا امید و در عنایات بادلسا به ساخته
خود کفیل الطاف خطا بخشید و جرم پوشش بادشا کشته رون
بارگاه آسمان جاه ساخته بود و درین جشن عالم آفرین
فر رسیدن آن بد روز نزدیک اگر آباد بعضی رسید حکم
شد کنور رسنگه که پسر راجه حسینکه و مخلص خان بستان
رفت آن وحشی خصل به سگال را بحضور آورده ملائمت
بفرمایند چون سابق بقای مصلحت ملکی خزان از
مستقر الخلاف بقلو در الخلاف طلبیده بودند و درینون باز
همراه نامدار خان بقلو اگر آباد طلبه داشتند در همین روز
هزار و چهار صد عرابه بنشت کاوی پرازد شرفی و رو سپه و ظروف
طلا و نقره آلات و مرصع آلات بکوری چشم مخالفان و سعاد
خاندان صاحبقران داخل قلو اگر آباد کردید و بجهت هم ذیقعه
سنه مذکور که جشن وزن قمری سال پنجاه از عمر شریف
بودی منعقد بود انوحشی خصل نکوبیده سگال با سینه

دیرخان و دیگر بمرآن برای تاخت و تاراج ملک سیجا پور مامور
گردیده بود پس قدمی و راه‌نمایی ملایکی سیجا پوری و پرده‌دان
و سیوا و بستوی که از خویسان و جزو لاینفک و مدار عید
آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجزاری تجویز نموده
بمراه خود نگاه میداشت رودنه گردیده اگر چه دستان رودنه
را به و دیرخان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل
از مختصار روداد آنکه بعد که دیرخان را مبراول نموده چند
مژل قطع منازل نمود و موجودات سپاه را گرفت از جمله
سی و سه هزار سوار قلمی پست و پنج هزار سوار موجودی همراه
ایده در شمنی ابوالمهد نام نیره بهلولخان که از شجاعان عمده سیجا
پوری گفته میشد از عادتش جداگانه خود را نزد راجه رسانده
ملحق و شریک بل راهنمای استیصال ملک و جان و مال سکنه
و فرمان روائی اتولایت گردیده و راجه درهم رعایت دربار
او بعمل آورده تجویز منصب پنجزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت در پی پیرای یافتن کوتایچه سخن

و کاری با ظهار ضعف بکوت رفت خود را چون صید از ده
عیلی تیر خورده تازه بدام آمده بزین انداخته بعد ساعتی
که با ظهار سختی و بیخه کاری بجال آمد کنور را سنک سلا
مخاطب بکلمه و کلام شکوه و قصد ضایع ساعتی خود خست
و هر چند کنور را سنک بسیار آنوحی نرا و بر نهما و پر دخت
نفایده نداد چون آدای خلی خلاف داب آداب او بعضی
رسید از روی کم توجهی بی آنکه عنایات پادشاهانه بمل
آمد مرخص فرموده بخائ که برای او تجویز را سنک بیرون
مشهد نزد یک خانجینک مقرر کرده بودند فرود آوردند
و حکم نمودند که حقیقت بر ارجحینک نوشته تا رسیدن بجای
که انچه مصلحت صواب دید و اند بعل آید سیوا بجای انبام
و پسرا و را مامور فرمودند که همراه را سنک بجای آمده باله الحال
باقی ذکر آن تبه کار در محل موقوف داشتند مجلی از می ربات
و ترددات راجحینک یا بیجا پوری که قبل از روانه شدن سیوا
بمخبر و بعد از آن روداده می نگار چون راجحینک مع

خبر رسید که شترزه خان مهدوی با جمیع از سرداران نامی ده
دوازده هزار سوار و پیاده کرناٹکی پشمار که در شب تار بر
صدای مرغ و میر جاندار حکم اندازی مینمایند رسیده بعد
فوج سابق پچا پور پیوست و اطراف فوج بر اول فرو
گرفتند و جلوریز مانند سیلاب کوه ریا خود را بر فوج باوشت
زدند و لیر خان نیز در مقابل آنها استقامت ورزیده
بجملهای پای رستمانه شترزه خانرا هزیمت داد و سوار
و پیاده بسیار از هر دو طرف معرض تلف آمدند و بعد از هزیمت
دادن بقاوت سه چهار ساعت نجوی فوجهای دکن
چهار فوج نموده گشته بمسقطه سرداران نامی از چهار
طرف حمله آور گردیده هنگامه در و گیر مرتبه بلند افتند
که سید بهای خوت روان گشت و از هر دو طرف مردم
نامی زیاده آمدند از لشکر پچا پور یا قوت تمام حبش که از
سر فوجان مشهور بود با جمعی از جثان و دکنیان
گسلته گردیده آخر مقابل حمله دیر غات تاب مقاومت نیاورد

بر جاقلو تعلق پیاپور بنظری آمد سعی بهادران قلعو کلا سر
سواری در محدوده ایام مفتوح میکردند مخصوصی سیوا و نیتو بی که
باد و هزار سوار هشت نه هزار پیاده و ریشی کردیده بودند و رفتی
قلو گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار کامل عیار
گفته میشدند در فرصت سه چهار هفته قلعو منکلی بهره و
غیره از قلعه های سرحدی قلعو مفتوح ساختند و مردم قلعو
را امون ساخته سوای ذخیره غله و مصالح توپخانه و اسلحه
بانه ها و گذاشتند تا آنکه فوج های پیاپور از همین ویدار
زیاده از شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ کوله و بان بهم
نزدی قراولان میان آمد آخر غلبه و کثرت بجای رسید که
اکثر شبها دیر خان با تمام سپاه بر پشت فیلان و
اسیان بروزمی آوردند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و
زخمی میکردند و شب و روز خور و خواب و آرام بر لشکر
بادش هیچ حرام گردید و سوغی زیاد از نموده کبی (صلانی) گذاشتند
که لشکر برسد هشت نه منزل که پیر دستور طی نمودند

قلعه در تقيش شد بعد رسيدن کومک قلعه دارينز از قلعه برآمده
باتفاق بدفع دکنيان پرداختند برداشت جمعی بکشتی دادند
فوج روبروي قلعه برداشتند همچنان پست روزه
راه در دو نیم ماه جنگ کنان به پنج گروه پیاپور رسيدند
ودوم رجب سند مذکور بجای مره پرداخت عادت شاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تقيش نمود که داخل ملک
بادشاپه کده تاخت و تاراج نمایند و چند آمرای او برآید
مقابل راجه وزون کبی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته
خالی نمودند در جای ما و باولیه از زقوم و آدم و جانور مرده
انداخته بر نمودند و اشجار ثمر دار و سایه دار و سایه دیوار
و عمارت های عالی متصل قلعه را بریدند و سوزان نمودند و بر تپه
بانغات و عمارات را خراب ازبرد و طرف ساختند
که از آن سال باز نام آبادی بران شهر گذاشته نشد و
عادت شاپه تاروز استیصال سلطنت که ان شاء الله تعالی
نزدک خواهد و درآمد مزه زندگانی یافتند در نیضی نیکنام خان

فرار ورزیدند و دست پادشاهان و چترهای و علم بسیار است
افغانان افتاد باز وقت شب آمد چهار طرف محاصره
نمودند و دور فرود و دو شب زینت از پشت اسبان و سوار
از بالای زین جدا نکردید روز سوم هر چند اول که سیوا و تنبیه
سرفوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان با جمعی از فوج
راجه بد در سیده کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از
بهره‌المان سیوا بکار آمدند و زور و سیوا جادو و رای دکنه نای
با بهره‌المان با نام و نشان دیگر گشته کرد و دکنیان رو به فرار
آوردند و هر روز بهیچ دست و پنجه‌ها می‌نمودند و قتل کرم بود و زور
دیرخان بزرگ می‌رستم به ظهور می‌آمد در بعضی از نوشته
قلعه در منگل سهره که از قلعه‌های مفتوح به سر حدی بود ظاهر
که دید که فوج پیاپی فریب هشت هزار سوار که نازتا دور از
قلعه رسیده از دم کوله توپ و تفنگ نماند و سوار
چال قدیم نموده اند هر روز فوج دیگر بهر آنها میرسد اگر کوک
زود نرسد قلعه از دست خواهد رفت مرا خدای تعالی ببرد

صفدران که در آن رزم گاه طلوع زان و زغنی بکشت، یح روزی
بود که صد و صد نفر با نام و نشان بر دو طرف علف شیخ و بد
تیر و کوله و تفنگ نکر و ند سیوار که همراه نینوچی و چند هزار
سوار با دشتی برای تسخیر قلع پرناله فرستاده بودند بعد
ترددات نمایان کاری نداشتند از اینجا برخاسته قلع کهنه قلع
خوئی خود را رساند و نینوچی را سرداران پیا پورا نمود
از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه بتدبیر بسیار
استقامت نموده نزد خود طلبیده آخر بتدو و منصوبه بازیهایی
سیوا چند قلع بتصرف مردم بادشاهی در آمد و در بعضی موجب
دمیده و خواستش سیوا رسیدن احکام حضور سیوا التماس
نموده مع پر او او آخر رمضان المبارک جریده روانه
در گاه آسمان جاه نمودند چنانکه حقیقت رسیدن و طار
نمودن او بکند رسید آمده و نینوچی با اکثر طوابعان تیرک
محاصره پیا پورا ماند و بعد روانه شدند سیوا که همان صل
نقده های فوج بادشاهی کشته بود و نیم ماه دیگر می مرده بود و

خواجہ سرا کہ از جملہ نوکران عمدہ صاحب اختیار حیدر آباد
کفایت میسند و اصل ان از امرای ایران بوده و بسبب حادثه
بخسیدن یکی از پرستاران خاعی کشته عباسی در عالم خودی
نثار شراب بخانه او فرستاده بود و او برای خلاصی جان
خود از غضب شاه ایران که اگر خود را خصمی نیاید جان
بر نیکر دید بست خویش خود را میجویست ساخته مامون
از بیست و پنج به کشته آخر کار و به کمی آورده از امرای مقرب
قطب الملک گردیده بود با شش هزار سوار و پست و پنجاه
پیاده بمدد عادی شاه رسیده بفوج شترزه خان ملحق گردید
و هر روز میگاهمه کار زده کرم بوف فوج و چار پیای که برای کپت
میرفت بلا آفت بر نیکر دید و میر طرف که بر فوج بادشاه
غلبه و کینان ظاهر میشد شتر میشد و عادی لیر خان خود را
چشم قیل و مان میرساند اگر بتجداد تفصیل می ربات فوج باد
و بجای پوری پر دزد باعث طلال مطالع کنندگان خود بد کردید
چه سر لای سردان که در ان صحرای غلطان نکر دید و چه تنهای

و جدید بعضه ظهور آرد و از جانب دیگر شتر زه خان و موسی
خان حملهای صف را بنموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند
و هیچ مانده بود که راجه با عمد های خود گشته و دستگیر کرد و درین حالت
دیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و دهنشت
نهم هزار سوار با سروران نامی دکن او را نیز در میان گرفته راه
کوئیک بر افواج بادشاہ پیسده و ساخته بودند خیم مقابل خود را
جمله رستمه مغلوب ساخته خود را بسروران محصور مغلوب
راجه رساند و کارزاری که بتجرب و تقریر است نیاید از آن بیاد
شتر نیز و صف شکنی با اتفاق ابوالفتح خان در آن نزد گاه
بنظهور آمد و سوار و پیاده پیشمار پجا پور علف افغانان
و راجه پوتان کردید و موسی خان که رستمه در میان فوج خیم گفته
میله با بسیاری از همراهان خویش گشته و پامال سم در میان
دلاوران همراه دیر خان گشت و شکست عظیم بر فوج و
دکنیان افتاد و نیل و رست و پایا و چتری و علم زیاده از
شمار بست مردم لشکر بادشاہ پجه آمده تا هفت گروه تعجب

محرابات عظیم و کوشش و کشتن بسیار بمیان آمد خصوصی
از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هر دو طرف در عالمگیر
نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکریک
مقابل و متقابل قابل تحریر می نماید که اوایل و تقعه که ایام
محاربه پنجماه کشید روزی تمام فوج و کنیان اطراف فوج
بادل پیچ در حالتی که در مکان قلب عرصه بر شکم راج
شک گردیده بود فرد گرفتند و پست و پنجه را ریاده بدو
زود بان و باریدن کوه توپ و تفنگ و آفام آشنائی
و سنگهای فیصل را که از بالای تلو متصل تاسه روز و سه
شب می آمد بر کار و از چنان چار طرف فوج زد و داشتند
که فرصت سرخاریدن و چشم و نمودن نیندادند و هر طرف
که که حمله می آوردند داد تهوری میدادند خصوصاً ابو العیاض
بهول خان که برادر او ابو الحجه خان باشک بادشاه پسته
دلاوریهای بر دوید و بهادر شیر نبرد را علی رغم بهم چشبی
مقابل با هم دیگر افتاده بود هر یکی بخوارست حق نمک قدیم

بودن و از کار رفتن کما تنها و ریختن پرتابی تیر و کند گشتی
درم نشیر با بجان رسیده بودند و سرداران مرد و طرف برید
مصلح بیانه طلب کردیدند و بی پوریان با ظهار المفلح فی امان
الله زبان بجز امان دادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و محاربه
خانه عا د شاه در اوتان صاحب لاف و کذاف سوای صیفا
دم باخته بی غلاف و اسباب پوست و استخوان مانده و خرد
نمانده بود و ملک پامال کردید بعد که حقیقت بعرض رسید علم
صادر گشت که دست از محاربه و نراحت حال عا د شاه برداشته
راجه خود را بخت بنیاد رساند و دیر خان را روانه در
حضور سازد الحال عنان کیت خانه تیز رفتار را از مهر که
کارزار صفوف پای قلعه بجای آورد بجز رسوای حضور محظوف
می سازد که بعد که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته
خانه نیسی کردید بگو تو ال حکم فرمودند که اطراف خانه آن به خصال
چو کی نشاندن آن به کیسی فضلاست انیسی نظر بر افعال باقی
و حال خویش ننوده سردر سیم کار به خود کردید سوای آنکه

نمودند آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که
از جمله زیاده از صد سوار از راوتمان یک تاز مشهور آن

دیار بودند که هر کدام مبلغ داده خلاصی شدند و پانصد نفر
مقتول همراه لاشی موسی خان که نتوانستند برو هزار کس
زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر
که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دویست نفر زخمی

بمقداد درآمد و چون از ابتدای ماه جمادی الاول لغایت

او آخر ذی قعد هفت ماه سوار و اسب زیاده از نود و نیا بود

و تا چهل پنجاه گرو و نواح پیاپور نام و نشان گاه و علف

نمانده بود و در ترسیدن رسد کار و عرصه بر مرد و لشکر تنگ

گردید راجه و دلیر خان مصلحت دراز داشتند که چند روز

برای تدوین زخمها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام

گفتی لشکر متصل قصبه دژ در که امید بوی گاه و دانه به رسیدن

در آن مکان بود و فرود آمده حقیقت بحضور عرضداشت

نمایند درینفضی که دکنیان نیز بسبب آن رسیدن مصالح و محصور

کروچه شہر جای مناسب مصحوب ہمارا ان کہ ہمد محرق و
رفیق خود قرار داد و بود فرستادہ موجود ساختہ عوفی خود
یکی از ہر امان جان نثار کہ پارہ بشکل و شمایل او میماند و از
دست در عالم عاقبت پنیے برای چنی روز بہر ساندہ
با خود داشت بالای پلنگ خویش خوابانده کردہ مرصع طلا کہ
در دست خود می پوشیدہ با و پوشانده با و تعلیم نمود کہ بعد از
روان شدن او بکلائی پارچہ باریک بر سر خود کشیدہ کردہ دست
را نمودار زیر پارچہ ساختہ بکسور مترددی اندرون و بیرون
خود را بخواب و انامید و خود با پسر در دو سید نشسته بہتہار
فرستادن شیرین برای برہنان و فیران تہرہ آخر روز او
آخر ماہ صفر سنہ کور از مستقر الخلاقہ اکبر آباد برآمدہ خود
را با سپاہ رساندہ از انجا بفاوت دو بہنر کمہتر رسیدہ
در انجا ریش و بر دست و ابرو تراشیدہ خاکستر بر روی خود
و پسر مالیدہ معہ قدری جواہر و اشرفی کہ با خود گرفتہ بود با
چند فقیر کہ با او ہمداستان شدہ بودند معہ غیر مشہور

خود را بپیر حیل و تدبیر که داند اینی مکان بر بیم بر آرد فکر و فکر
بخاطر او نرسید و منتهویه تازه که در دل شیطان تصور آن محال
مینمود بخاطر آن مدبر مدبیر و فقه پر تدبیر رسید ابتدا و ظاهر
با امر او کنور را مسکه طریق رفیق و مدارا بمیان آورد و در
فرستادن تحف و هدایای دکی رابطه النیام را استحکام داد و شفیع
جوایم خود ساخته با طیار عجز و ندامت از کردار بخالت اثر برداشته
آخر خود را بتما رخی بیمار ساخت و بپایان نمود و ناله پر در دوح
بگری و پیر ز پستی زیاد نموده صاحب فرشتی گردید و باز بهر گشتی
مرضی دق و سل بمداد و علاج اطبایی بنده میگوشتید چند گاه بدی
حیل زار و نزار بر سر برده بعد به شهرت افسانگی نموده شد
بخشیدن انعام حکما و ارباب طب در و خوراندن طعام
بر بهمنان و تصدق غله خام و نقبه مستحقان مسلمین و هنوز
کرده بتاریکای کلان را بکاغذ گرفته پیر از اقلام شیرینی نموده
بخانه های امرا و خانقاه فقر امیفرستاد تا آنکه دواست و آب
را بپایان باد و رفتار به شهرت بخشیدن بر بهمنان چهارده پانزده

ساخت کمور را سنگدین جرات اقدام نموده او را بی منصب و از مجرای
ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برادران طرف دکن و جانب شرقی و
دشمنای مسو احکام بنام صوبه داران و فوجداران بروند که هر جا از آن
بنام گرز اطلاع یافتند مقید ساخته روانه حضور زنده و براج
جسنگ که در همان ایام از بهم پیاپی نور فراغ حاصل نموده بخسب بنیاد
رسیده بود فرمان رفت که قبل از انشتن خبر فرار آن تبه کار
نیتو بی خویش او را مقید ساخته روانه حضور زنده و بعد
بخسبجوی آنزغ از قفس بسته پردازد و نگذارد که او جایی قرار
و جمیعت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد
و برار زیاد بعد ابتدا بتاکید تمام گرز برادران بهمان طرف رخصی
کردیدند بعد بهم صوبکات تعین فرمودند لهذا گرز برادران
سمت بناری که انگذار مرحله پیاکنسته بود تفاوت چهار
پنج روز ملک بعد انقضای هفت رخصت کردیدند اگر چه سیوا
در راه رختی چنان استعمال ورزیده بود که هیچ شایط و بر کاره
سیرع الی سر باد نمی توانست رسید اما چون سبها پسر او در ضوحنی

از اب جهنا گذشته راه بنارسی اختیار نمود با اتفاق هر کارایی
تیز رفتار دکن که بتغیر لباسی و صورت مختلف راه رفتی بک
و پشته آنهاست در شبهای تاریکی مسافت مینمود و نقل نمایند
که اشرفی در هون و جواهر بقدر مقدار میان چوب دستی
ناخالی نموده از آن پر کرده با خود برداشته بود که چند روز
دیگر تفاوت پنج پیر میرکاره دکن که بخدست رساندن
خبر ماموری بنشیند بعضی رساند که سیوا کی بخت مرصه
سیمای دشت اودبار آید دیده از کو تو ال که حقیقت استفسار
فرمودند بعضی رساند که چو کی اطراف خانه او نشسته باز که هرگاه
ببالعه رفتن آن نذر عرض نمود آدمهای کو تو ال رفته ملخصه
نمودند که سیوا خوابیده و کرده دست او از زیر پارچه بجلالی
باریک بدست آمد عرض نمود که سیوم هرگاه التماس نمود که اگر
سیوا تا حال هفتاد و هشتاد کرده راه طی ننموده باشد مراد اصل
کشتنی نمایند آخر بمجسم و تحقیق که فرار نمودن از کار نبوت
پسوست بر راسنکه و کو تو ال اعتراضی فرموده بجان و شهرت آنکه

ایلمجیان قاعده دان و دیگر خصوصی افغان عالم که در عالم کار دانی و ریاست
مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بکند ارسس آمده چنان
تقدیم خدمت ماموره پرداخته بود که شاه ایران او را منی طبعان
عالم ساخت و دوبار بنیانه او آمده نسبت به همه ایلمجیان زاده
باغرازاو کوسیده با تحف و هدایای لایق مرخص ساخت و زیست
خان بر تبه باز و ایره سلوک بیرون گذشت که باعث نهایت
پیدمانی شاه و خفت خود گردیده محبت و الفت
موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار با شکر
خسته بر دو طرف کشیده بده که بحضور رسید پای اعتراض آمد کمی
منصب معاتب و از بجز ممنوع ساختند و در همین اوان خبر
حرکت شاه عباس از عراق با لشکر کران و توپخانه سنگی طرف
خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاظر باد شاه گردید و بفکر مهم
و اشتغال نمانده فساد افتاده عیالت باد شاه زاده محمد معظّم
یا مهاراجه جسونت و دیگر امیران موجب هزار سوار
و توپخانه رعد آلود و پیاده پشمار مرخص ساختند

با او همراه بود و بتقدیم او را تا یکی از معمرهای آنکه آبادرسانه
بعده در سطر طاقت راه رفتی نیافت در خانه یکی از برهمنان که چهل و نهم
که از جمله زناداران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکنی باید
سیوار برطی بگجته داشتند نگاه داشته قدری اشرافی و هون
با و داده سفارشی نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا
نمایم بعد که خبر مردن گذشت آمدن من بتو تحقیق رسد مختاری
و از آنجا سمت بنارسی روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی
بر محل گذارش خواهد آمد درینو لا خبر لای ناخوشی از طرف شاه
ایران بسبب ناموافقیت با تربیت خان ایلمی روانه شدن ایلمی
بخفت و ناخوشی و نزدیک رسیدن با خبر حرکت شاه بر آن سه عوام
از نوشته تجار انشاء یافت غلامکان بقاضای مصلی از سنقر
الخلا فیه بدار الخلا و متوجه شدند همین که داخل قلع شاهیجهان آباد گردیدند
خبر رسیدن تربیت خان بلا هو ریغی رسید اگر چه آنچنان میان شاه
عباس و تربیت خان گذشته و باختلاف قول سمیع گردیده
قابل تحریر نیست اما حاصل کلام بخش انجام هر چه بنیوت پیوسته خلاف

آشنائی ساخت و دیگر در سخن سلوک مطعون
عالی بود در همان ایام فقیر قلندر وضع که از پهلوانان
عباد پشته ایران گفته میشد و انکروه در تهوری و
شجاعت و سرکله زدن بامیران نامی انولایت و زور
انها زر که فتن و در بزم و عیاشیه صرف نمودن مشهورت
تمام دارند رسیدن نهد و شتان در بندر مسورت و
براپنور از و کارهای نمایان بنظهور آمده بود و سیرکنان
در دوار و خلایق که دید و امیرای ایران میر که بر وضع آورد
اطلاع داشت رعایت بحال او مینمود و قلندر را
بسیار با خود فرایم آورد و هر روز در پیانی بارود
و سرود مبالغها بصرف می آورد و هر کار حقیقت
او بعضی رسانند و ظاهر ساختند که مایه داخل
او که بحال فقری چنان اوقات بسر برد و ظاهر
معلوم نیست و بکمیای کری و پشته دزدی زبان زد
ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت آنقدر

پنج لک روپہ نقد و سہ لک ہفتاد ہزار روپہ جو اہر آلات سواہ
انعامات دیگر وقت خصت بیادشاہزادہ راج
و ہمارا کان عطا فرمودند و وسط ماہ ربیع الاول سال
مذکور بادشاہزادہ برآمد و خود نیز بہتہ و سراج نام ہم
سفر بہ درخت حکم طلب امرای صوبجات و بیماری
کارخانجات فرمودہ جای کفر بردار تعیین نمودند
دریں اوان غریب سوانح از گشتہ کدن اعتماد خان
شیخ عبد القوی روداد تفصیل این اجمال انکہ شیخ
عبد القوی کہ از فضلاء مشہور داستان بادشاہ
بودہ بعد جلوسی در کمال قرب بمراتب پنجزاری رساندہ
مخاطب با اعتماد خان ساختہ در خلوت حکم نشستی
فرمودہ بودند اگرچہ بحال تدین و راستی و صلاح و تقوی
موصوف بود و گفتہ دلتامس او نزد بادشاہ
نسبت بہ ہمارا کان سلطنت زیادہ اعتبار داشت
اما در کلمہ خیر گفتی و فیضی رسانی اصلا زبان نزد بادشاہ

نیت و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس نمود که اگر خان
بنای نمایند در کوهی نواب حقیقت واقعی ظاهر میسازم
هر چند که یقین اعتماد برداشت آن نه داشت که در گوشه
اوان اسیر بلا حرف زنند اما بعد سماعت بسیار و ماذون
ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان نه کرده بطول
و عرضی نیم در عمه یکسر انداخته بودند بالای آن نیم تنه
گذاشته بود با وجود هر دو دست او چنان در بند گرفته
بودند که هیچ عضو و سوای انگشتان پنج قادر بر حرکت
نبود وقت خم شدن و خود را نزد کوشی او رساندن بجلدی
و چلبگی نام شسته از بالای مسند اعتماد خان برداشته
چنان بغرب مع علاف بر سر او رسانده که مجال آه
کشیدن نیافت و آن قاتل به فرجام لا تیر پاره پاره
ساخته ذکر سبب مفید گردیدن آن قلندر مشرب
بروایت دیگر نیز سموع گردیده اما پنجه محرر اوراق
از رفقای او شینده بود بقیه قلم آورد بهر حال بولاه

شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میباشد
حضرت خلد مکان بر او همان جاسوسی شاه برده
بگو تو دل فرمودند که او را غافل ساخته در هنگام خواب
زنده بدست آرند کوتاهی سخن بسی بسیار او را دیگر
ساخته طوق در کردن و زنجیر در پانداخته بر دودست
در چو گرفته سراپا مسل آورده روز دیوان استاده
نمودند بادشاه نظر را اینکه برای تحقیق حال او بهتر
از اعتماد خان دیگر برانداختند باو حکم فرمودند که بخانه
برده در خلوت بومعه دو وعید نفس از او بستانند
نمایند اعتد خان بخانه آورده در خلوت او را
نزد خود طلبیده گفت اگر جان خویش را بخواهی
میداری راستی حقیقت بمعرض اظهار بیا و در
جواب گفت فقیر سیاح کداپشته ام غایبه نه
نمیباشید و اعتد خان زبان بنده بکشد و آن
گرفتار همه پنج اهل چون دانست که پسر و جبرائی

از کوه میان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور از آب
نزد احکم مهم و کوشمال دادن زمیندار چاند به دولا
رسید بعد ورود حکم بارندوله خان و راجه سجان
سنگه و راو بها و سنگه و قادر داود خان و زبردست
خان و آتش خان و بر قنداز خان روانه سمت مراد
ملک چاند گردید و ابرج خان صوبه دار برار مع فوجدار
نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد میانه
رسیدند مرزبان آن بوم ترزال خاطر گردیده مقصد
ان خود را نزد دیر خان فرستاده التماس عفو و جرم
کنده است و قبول بخشش لایق حال و طلب و دامن
بیان آورد و دیر خان فرستاده ای او را استمال
نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و قبول
بخشش خلعت داده مرخص ساخت کوتاهی سنگم
زمیندار مذکور گمروند منت احسان امان جان بکرد
عجزانده اخته چون بحران عذر خواسته آمد به با هیفت هزار تن

ذوالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقع ملتان
وقتی که خبر واقعه شاه عباسی بعضی رسید فتح غنیمت
انهم نمودند باز بتذکار احوال راجع جیسنگری پردازد
که بموجب حکم دست از تاخت و محاصره ملکر و قلعه
بیجا پور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت
او قلعهای مفتوحه از هجوم و کنیان و عدم ذخیره پست
قلعه داران ماندن متعذرست مصلحت دران داشت
که قلعهها را خالی نموده هر چه از مصالح توپخانه قابل بهره
گرفتن بود با خود گرفت باقی را بتاریخ سپاه داده و
آتش زده برج و بارها که لایق شمار نمودن بود از
پادر آورده از آنجا کوچ نموده خود را بجسته بنیاد رساند
درینخی از حضور متواتر حکم مستبر خبر فرار سیوا و مقید
ساختن و روانه نمودن نیتوجی رسید و راجع نیتولا
مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود و لیرخان
که قبل از رسیدن بجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی

و جنس مبلغ بفتاد و هفت لک روپہ بوصول آورده
مصحوب زین العابدی دیوان برکاتپور کہ از بندگانی
روشناسی و ادانتایی بود روانہ حضور ساخت و فرمای
عنایت اینر مع خلعت و حینہ و شمشیر مرصع و فیل
برای زمیندار از حضور رسید و برای وصول باقی تعہ
و ضامن معتبر گرفتہ مہاری را خلعت داده و مرخص ساخت
و در سہ ماہ فراغ حاصل نموده متوجہ تادیب زمیندار دیو کہ
کہ ہر صد چاندہ متصل است کردید و در اندک فرصت
مبلغ پانزدہ لک روپہ برد مقرر ساختہ و دو لک روپہ
یشکلسال سال نیز قرار دادہ و قریب بنصف در
یشکلس حال بوصول آورده بود و در تضحی خبر بیماری راجہ
جیسکہ مشرف بر ہلاک کہ متصل خبر فوت او و ہر ہم
خوردن نسق بالاکیات از شہر یافت رسید و در ہمان نزد
احکام حضور شتہر فرمودن مہم پیاپور مجدداً مو فرمان
صوبہ داری و کمی بنام دیر خان رسید و برای وصول باقی

پنج لک روپہ بطریق شکرانہ عفو تقیر برای بادشاه
و هزار اشرفی و دویزدار روپہ نذر و ضیافت دیر
خان ملاقات نمود و لیر خان جهت مقرر نمودن
پشکشی حال و ہر سال و باز آمدن آزار افعال نگوہیدہ و
اطاعت نصایح زجر و توبیخ امیز نمودہ بعد کفگی
بسیار قرار یافت کہ یک کر در روپہ جرمانہ سابق و
لکرانہ حال از نقد جنسی در فرصت دو ماہ سرانجام دہ
و ہر سال دو لک روپہ مقرری در سرکار عاید می ساختہ باشد
پنج لک روپہ بدیر خان تواضع نماید و چار دیواری کہ
بطریق حصار ساختہ شمار سازد و دو نام مکان بودن
خود را بقلعہ ارک زبان زد و محمد لطیف نام
دیوان لکر را برای وصول زرشکشی حال و شمار نمودن
حصار شہر پناہ و برج و بارہ عمارت حاکم نشینی بنمزد
تعیین نمود و مقرر ساخت کہ تا وصول زرشکشی بہاری نام
دیوان او در شکر باشد و در مدت دو ماہ از نقد

علم شد که با حیات مسلسل نگاه دارند نمیتوانی خود در قبول
اسلام بتفاق دانسته بواسطت مقربان حضور بعضی رساند
حضرت خلد مکان بر غبت تمام التماس او را مقرون باجاست
نموده تلقی کلمه فرموده سه هزار و دویست سوار ب خطاب
محمد قلی خان منصب او را بحال داشتند بعد چند گاه که باز
تغیبات دیر خان شده بدکی رفت باز مرشد شده قابو یافت
خود را نزد سیوای مرد و چنانچه زبان قلم خواهد داد و رساند
و فساد کار از او بنظر آید

سال دهم از جلوس پادشاه زاده محمد معظم را بدستور سابق
صوبه دار دکی نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد
مرحمت فرموده از اصل و اضافه پست هزار و دویست هزار
سوار که بر او روی پانزده هزار سوار باشد ساخته مع کویکان محو
ساخته در بعضی بعضی رسید که راجه چیسنگه باجل طبیعی در گذشت
چون حقیقت سرکش و فساد افغانان یوسف زئی بعضی

پشکشی بر دوزمیندار قادر دلد و خانرا که داشته روانه نخستین باد
بقصد شیر پجا پور کرید در اولی آخر عهد خلد مکان که راقم
حروف در ملک تعلق بر دوزمیندار به نیابت تحصیلدار
پشکشی بادشاهی رفته بود عجب رسم ساده نمود از
عورات نمود رعیت آنها سوای برهن و بقال و کتیری و
گایت که شوهر دیگر نمی نمایند هر که شوهر او میرد و پیوه میشود
او را راج پتی نامند یعنی دختر راجه بدین معنی که اختیار شوهر
دوم نمودن خود آن زن ندارد و هر که بدو رغبت نماید باید که بکام
آنجا که مراد از منصوبان راجه باشد رجوع آورده اظهار
خوشتکاری او بپیان آرد که آن راجه رفته آن زن پیوه
دیده موافق حال و سال عمر و مالیت زن و مرد مبلغ بطریق
مهر او مقرر کرده نقد در سر کار گرفته خواه زن را بی بسد
خواه نباشد او را حواله آن مرد نمایند در سال مبلغی بکاز نسیم مرد
هر یک که تعلق باشد و دیگر که بهم میرسد بعد که میتو خوشی
سیوا همراه گزین برادر و کان راجه جیسکه بحضور رسیده

و مفیدی و مررم آزار بی زیاده از سابق میگوئید بند
فریاد شورشی آنها میرسد بنا بر آن محمد ابدی خان بخشنه لا
که صوبه داری لاهور نیز درشت و سطا و یقعد سزند کور
برای تنید انکروه شفاوت پزود مرخص فرمودند
هزار سوار پادشاه هزاره محمد اعظم اضافه داد و از اصل
و اضافه یازده هزار بی هشت هزار سوار نمودند پادشاه هزاره
محمد اکبر لا که انعامت حال منصب یافته بود منصب
هشت هزار بی سه هزار سوار و علم و تقاوه مرحمت فرمودند
از پادشاه هزاره که بدین فرمودن خدمت در صغر سن
منصب یافته باشد همین پادشاه هزاره محمد اکبر است
راجا رام سنگه را که بسبب فراری سیوا بی منصب ساخته
پای اعتراض آورده بودند بعهده ای خلعت مائی پر و بکائی
منصب چهار هزار بی چهار هزار سوار و دیگر انعامات
سر فرزندانی دادند جنم محمد نقی خان بخشنه و کنی و بعثت
حیات نمودن غیاث الدین خان پسر اسلام خان که

رسید فرمان تنبیه انجاء بنام امیرخان صوبه دار کامل خان
فوجدار امک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال
انجاء بیکال پردازند صادر کردید کامل خان انتظار کو مک
صوبه دار نکسیده با جمیعت خود برای تنبیه المنفدان بنام
کوسیده فوجداران نواح را با خود ریشی ساخته بدو تیر است
رای صایب محاربات عظیم و ترده است نمایان که بتحریر تفصیل
آن نمی پردازد بکار برد و کارزارهای صعب که چندین هزار
افغانان کشته شدند و جمیع کثیر از سوار و پیاده با و ساهی بکار
آندند رود او با وجود فرازیم آمدن چهل پنجاه هزار و پیاده افغانان
مکرر فوج کشی و افغانان کشته بمان آمد و تمشیر خان از
همرازان امیرخان که با چهار پیچزار بر وقت بدو رسید و از
نیز بر فاقه کامل خان ترود در ستانه بنظهور آمد و افغانان
کو شمال واقع دادند از جمله افغانان مقتول کله دو هزار
و چهار صد افغان بحضور رسید و کله منار فرمودند معیند افغانان
جهالت کیشی از طریق مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی

خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبداله خان توقف
ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده و پنجاه هزار روپیه
از خزانه لایبور رساند و در همه باب بمهمان داری او پرداخت
و جایجا بکام و فوجداران احکام سرانجام داد و بایست
ضروری و مهمان نوازی و مسافری ضروری صادر گردید بعد
که نزدیک دار الخلافه رسید جعفر خانزاد با اسد خان
به استقبال ماسور نمودند و با غراز در عبادتخانه طلبیده ملاقات
نموده نزد خود نالانده کلمات فرستادند
میان آورده در قسلی او کوشیده حویلی رستم خانزاد
برای ماندن او مستقر کرده تمام سرانجام ضروری موجود
نموده فرود آوردند و تا هشت ماه نگاهداشتند و بطرف
مهمان نوازی کار فرموده بموجب خود همهمان
سرانجام راه کعبه الله خاطر خواه مهیا ساختند
مهماندار همراه داده روانه بندر سورت ساختند
و بجا کم بندر نیز در تقدیم خدمتکاری و مهمانداری احکام

که متصدی بندر سورت بود بخدمت نجیب دکن مأمور
گردید و زین العابدین دیوان بر ما بنور که با خزانة بشکس
چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سر فروزی بخسیده
متصدی بندر سورت نموده مرخصی فرمودند از عرض دست
زمیندار ثبت بعضی رسید که عجب الد خان والی
کاشغر که از تقدی و تسلط پسر بقصد زیارت
بیت الله و شرف اندوزی ملازمست بکمال پی
سر و سامانی بایندود رسیده معدود چند از اهل و عیال
همراه دارد و خواجه محمد اسحق نام را میاندازد مقرر نمود با
بعضی سرانجام ضروری باستقبال رودانه ساختند و از
عقب آن صدونه آب با سازینا و طلا و ساده
و دوز پخر فیل با ساز نفقه و خنجر و شمیر مرصع و از
نظرف طلا و نفقه و اقسام اقمشه و سریش و پنجاه
هزار روپیه نقد که بر خزانة کشمیر نخواهد نمود و قد رودانه
فرمودند بعد آن بجه ایمن خان که بلا هو تعلق صوبه

صادر نمودند از ابتدا لغایت رخصت ده لکرو پیر
رعایت و صرف مهملان پروری بعمل آمد بر ضمیر سیر مطالع
کنندگان ظاهر باد که لغایت سال ده جلوس احوال
بادشاه خلد آرامگاه عالم گیر از روی تاریخ تالیف غفر
ینا محمد کاظم منشی پسر مرزا محمد ایمن مشهور بمرزا
مینا که از مستندان موروثی ایران بودند و دیگر سلف
که قریب هفده هزار بیت کتابت میشد انتخاب
نموده که جمله به هزار بیت نیرسد معینا اگر باعث
لال طبع مطالع کنندگان از روی اطناب و نامربوط
کلام گردد و معاف دارند بعد از تقضای ده سال مورخان
چون ممنوع از تسلیم احوال آن بادشاه عدالت مکرر و نیز پرورشند
مکرر ضمیر مستندان خصوصی مستندخان بطریق خفیه برخی از احوال
مهم و کنی را بجل بلاتر کار مکرر است که همان ذکر فتوحات بلاد و فتوح زبان
دار تاریخ که احوال چهار سال باقی بجل و مفصل در آن درج باشد دیده و یافته
تکاتب حروف تحریک و بیع تمام در فهرست آوردن بانه احوال نموده و انچه برای
ایمنی شده کرده مسوده متن و آن جمع ساخته از آنک و از تعاقب و تفتیش تمام شده